

پادشاهی میسان

و

"اهواز" یا "احواز"

پادشاهی میسان
و
"اهواز" یا "احواز"

عبدالنبی قیّم



نشر اختران

سرشناسه	: قیم، عبدالنبی، ۱۳۳۵ -
عنوان و پدیدآور	: «پادشاهی میسان» و «اهواز یا احواز» / عبدالنبی قیم.
مشخصات نشر	: تهران: اختران، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۰ ص
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۲۳۴-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: اهواز -- تاریخ
موضوع	: Ahvaz(Iran) -- History
موضوع	: خوزستان -- تاریخ
موضوع	: Khuzestan(Iran: Province) -- History
موضوع	: ایران -- تاریخ -- پیش از اسلام
موضوع	: Iran -- History -- To 633
موضوع	: کشورهای عربی -- تاریخ -- پیش از اسلام
موضوع	: Arab countries -- History -- To 622
رده‌بندی کنگره	: DSR ۲۰۷۳ ۱۳۹۸
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ / ۵۳۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۸۸۴۰۴



نشر اختران

پادشاهی میسان

و

اهواز یا احواز

عبدالنبی قیم

طراح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پارسیمان -- چاپ و صحافی: چکاد چاپ

کارگر جنوبی - خیابان روانمهر - پلاک ۱۵۲ - طبقه ۱ - تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ و ۰۹۰Akhtararan 090 فروشگاه ۶۶۴۱۱۴۲۹

instagram: akhtarpub - www.akhtarbook.ir - mail: akhtarbook@yahoo.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۲۳۴-۷

همه‌ی حقوق محفوظ است

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۱	پادشاهی میسان
۱۳	سرآغاز سخن
۱۵	فصل اول: پادشاهی میسان در عرصه تاریخ
۱۵	بنای شهر اسکندریه
۱۷	اسکندریه در دوره‌ی سلوکی
۱۹	هسباوسن، حاکم اسکندریه
۲۰	هسباوسن از حاکم شهر تا پادشاه یک کشور
۲۳	اهمیت پادشاهی میسان در دوران باستان
۲۹	فصل دوم: میسان، کرخ، نهر تیری
۲۹	ميسان
۳۳	موقعیت جغرافیایی میسان
۳۵	شهرهای پادشاهی میسان
۳۵	۱- کرخ
۴۳	۲- فرات
۴۵	۳- اُبُلّه
۴۷	۴- افامیه
۴۸	۵- باب سالیمتی
۴۸	۶- نهر تیرّی
۵۰	۷- کرخ لدن
۵۱	فصل سوم: پادشاهان میسان
۵۱	هسباوسن، بنیانگذار پادشاهی میسان
۵۳	هسباوسن (۱۴۳-۱۲۴ ق.م.)
۵۹	ابوداکوس (۱۲۴-۹۰ ق.م.)
۶۱	تیرائوس اول (۹۰-۷۸ ق.م.)

۶۶	تیرائوس دوم (۷۷-۴۷ ق.م.)
۶۹	آرتابازوس (۴۷-۴۴ ق.م.)
۷۰	تیم بل اول (۴۴-۲۵ ق.م.)
۷۲	تیونسیوس اول (۲۵-۱۷ ق.م.)
۷۳	تیم بل دوم (۱۷ ق.م. - ۸ م.)
۷۶	عبد نرگال اول (۸-۳۶ م.)
۷۹	تیونسیوس دوم (۴۶-۵۳ م.)
۸۱	تیم بل سوم (۵۴-۷۲ م.)
۸۴	اورابزس اول (۷۳-۸۰ م.)
۸۵	تیم بل چهارم (۱۰۱-۱۰۶ م.)
۸۷	تیونسیوس سوم (۱۱۰-۱۱۵ م.)
۸۹	تیم بل پنجم (۱۱۶-۱۱۷ م.)
۹۱	میرداتیس (۱۳۱-۱۵۱ م.)
۹۴	اورابزس دوم (۱۵۱-۱۶۵ م.)
۹۶	عبد نرگال دوم (۱۶۵-۱۸۰ م.)
۹۷	تیم بل ششم (۱۸۰-۱۹۵ م.)
۹۸	ماگا (۱۹۵-۲۱۰ م.)
۹۹	عبد نرگال سوم (۲۱۰-۲۲۴ م.)
۹۹	فروپاشی پادشاهی میسان
۱۰۳	فصل چهارم: اوضاع اجتماعی و سیاسی
۱۰۳	ترکیب جمعیتی میسان
۱۰۷	گستره پادشاهی میسان
۱۱۴	اوضاع اجتماعی
۱۱۶	دین
۱۱۹	هراکلس و نرگال
۱۲۱	روابط پادشاهان میسان با ممالک دیگر
۱۲۳	تسامح و رواداری پادشاهان میسان
۱۲۵	سکه‌های پادشاهی میسان

۱۲۹ فصل پنجم: اوضاع اقتصادی
۱۲۹ کشاورزی
۱۳۱ صنعت
۱۳۲ تجارت
۱۴۱ فصل ششم: فرهنگ و ادب
۱۴۱ زبان و خط
۱۴۳ علوم و فرهنگ و ادب
۱۴۵ هنر
۱۵۹ منابع
۱۷۱ "اهواز" یا "احواز"
۱۷۳ طرح مسئله
۱۷۷ بیت هوزی
۱۸۹ اهواز
۲۰۳ اهواز یا احواز
۲۱۵ خوز
۲۲۵ عیلام
۲۳۳ تبارشناسی عیلامی‌ها
۲۴۹ خوزستان
۲۵۹ خوزیان پلید
۲۶۵ منابع
۲۷۳ نمایه

پیشگفتار

کتابی که پیش روی شماست شامل دو بخش مجزا و جدا از هم است. بخش اول کتاب درباره پادشاهی میسان است. این پادشاهی که تا به حال در کتب و متون فارسی از آن سخن به میان نیامده، به مدت نزدیک به چهار قرن در دوران باستان (۱۴۳ ق.م - ۲۲۴ م) در جنوب غربی ایران در خوزستان فعلی تا جزیره خارک و به قولی تا فیروزآباد فارس و پهنه خلیج فارس و در آن سوی دریاها تا امارات متحده عربی، قطر، بحرین، بخش‌هایی از مناطق شرقی جزیره العرب، کویت، و جنوب بین‌النهرین تا آن سوی رود فرات نزدیک بادیة الشام و در شمال تا حوالی بابل گستره داشت. اولین پادشاه آن نه تنها پادشاه عیلام را شکست داد و بر آن‌جا مستولی شد، بلکه بابل را از چنگ سلوکیان خارج کرد. این پادشاهی در طول حیات خود به یک مرکز تجاری و مالی بین‌المللی در دوران باستان ارتقا یافته بود. بازرگانان از اقصی نقاط به آن تردد می‌کردند و کالاها از شرق و به ویژه از هند به آن‌جا رسیده، و از آن‌جا از طریق تدمریان و نبطیان به سواحل دریای مدیترانه و غرب می‌رسید. سکه‌های آن‌ها در پهنه وسیعی از خاورمیانه اعتبار داشت و بازرگانان برای پرداخت تعهدات خود و تعویض سکه‌ها و انجام فعالیت‌های مالی و شبه بانکی به آن‌جا می‌آمدند. نمایندگان امپراتوری چین و امپراتوری روم به آن آمد و شد می‌کردند و جغرافی دان برجسته‌ای به نام ایزیدور کرخی را به عالم علم و معرفت تقدیم کرد. و اگر بگوئیم میسان هنگ کنگ و دبی دنیای باستان بود، سخن گزافی نگفته‌ایم.

بخش دوم کتاب به پیشینه تاریخی نام اهواز اختصاص دارد و این‌که ریشه نام اهواز چیست؟ و این نام از کجا آمده است؟ قدمت نام اهواز چند هزار سال است؟ اهواز درست است یا احواز؟ نام خوز و خوزیان از چه زمانی مطرح

شد؟ خوزیان کیانند و چه رابطه‌ای با عیلامیان دارند؟ مسکن و مأوای عیلامیان و خوزیان کجا بوده؟ اصل و نسب آن‌ها چیست؟ دیدگاه مورخان و جغرافی - دانان و سیاحان سده‌های نخست هجری درباره خوزیان چه بوده؟ همچنین حدیث‌ها و سخنان روایت شده از پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، خلیفه دوم، امام جعفر صادق (ع)، در مذمت و بدگویی از خوزیان چه بوده است؟ و بالاخره منشأ و ریشه نام خوزستان چیست؟

در خاتمه لازم است از آقای دکتر اسامه عدنان یحیی استاد تاریخ باستان دانشگاه مستنصریه بغداد که منابع و پایان‌نامه‌های ارزشمندی درباره پادشاهی میسان در اختیار نگارنده قرار داد، و همچنین خانم دکتر انعام مهدی علی السلیمان استاد تاریخ دانشگاه بغداد، و آقای دکتر ابراهیم العلاف استاد تاریخ دانشگاه موصل که برخی از منابع مورد نیاز نگارنده را تأمین کرده‌اند، تشکر کنم.

پادشاهی میسان

سرآغاز سخن

تا پیش از آغاز قرن نوزدهم میلادی، پادشاهی میسان برای پژوهشگران و مورخان ناشناخته بود. در طول قرن هیجدهم میلادی، سکه‌های چندی در مجموعه‌های اروپایی وجود داشت که به اشتباه به اشکانیان یا ارمنی‌ها و یا باختری‌ها نسبت داده می‌شدند. در سال ۱۸۱۱ میلادی، ویسکونتی^۱ موفق شد این حقیقت را ثابت کند که این سکه‌ها به مردمی تعلق دارند که از اواخر قرن دوم پیش از میلاد تا اوائل قرن سوم بعد از میلاد، بیش از سیصد و پنجاه سال در جنوب غربی ایران و جنوب شرقی عراق، پادشاهی مستقل و توانمندی تشکیل داده‌اند.^۲ این پادشاهی میسان نام داشت^۳ که در برخی منابع آن را میشان نیز نامیده‌اند. پادشاهان میسان توانستند آن‌چنان امنیت و استقراری در سرزمین خود ایجاد کنند که آن‌جا را به یک منطقه امن تجاری بین‌المللی تبدیل کنند و بازرگانان از سرتاسر جهان آن روز از هند گرفته تا جزیره العرب و روم به میسان آمده و معاملات تجاری خود را آن‌جا انجام دهند. همچنین آن‌ها توانستند وضعیتی بوجود آورند که سلطه و نفوذ خود را تا اقصی نقاط بسط دهند و سکه‌های آن پادشاهی تا نواحی دوردست در فیروزآباد فارس و در امارات متحده عربی معتبر باشند.

1. E.Visconti

2. Daniel T.Potts. "Arabia and the kingdom of characene", P.138

۳. پادشاهی میسان، یا آن‌چنان که در زبان عربی آن را می‌نامند، "مملکة میسان"

فصل اول: پادشاهی میسان در عرصه تاریخ

بنای شهر اسکندریه

اسکندر مقدونی پس از غلبه بر قدرت‌های آن روزگار و بر انداختن دولت هخامنشی در سال ۳۳۲ قبل از میلاد، به منظور اداره سرزمین‌های تسخیر شده و همچنین اجرای اهداف خود، گروه‌های مختلف شناسایی را برای بررسی موقعیت استراتژیک و موقعیت تجاری و همچنین بررسی و شناخت راه‌های زمینی و دریایی به مناطق مختلف گسیل داشت، او نیارخوس (nearchus) را مأمور کرد تا در خلیج فارس این کار را دنبال کند و یکی دیگر از فرماندهان خود هیرون را مأمور کرد تا در بنادر و سواحل به بررسی و مطالعه وضعیت زندگی مردم بپردازد و گزارش‌های خود را تقدیم او کنند.^۱ در یکی از این گروه‌ها، اینسوورث حضور داشت او علاوه بر گزارش ارائه شده به اسکندر، مشاهدات خود را در کتاب جداگانه‌ای ثبت کرده است. اینسوورث در این کتاب از میسان (Mesene) سخن گفته که فرمانروای آن یک امیر عرب بوده است.^۲ در یکی دیگر از منابع آمده است که اسکندر به هنگامی که به پایتخت میسان، یعنی شهر کرخ پا نهاد، حاکم آن یک امیر عرب بوده است.^۳

یکی از خصلت‌های اسکندر مقدونی این بود که پس از تسخیر یک سرزمین و بر انداختن پادشاه آن، اقدام به عمران و آبادانی آن دیار می‌کرد.^۴

۱. جواد علی، "الخلیج عند اليونان و اللاتین"، ص ۲۴

۲. عبدالرزاق الحصان، "الامارة العربية فی میسان"، ص ۲۵۱-۲۰۲

۳. محمد باقر الحسینی، "نقود مملکة میسان العربية"، ص ۲۹

۴. یاقوت الحموی؛ "معجم البلدان"، جلد اول، ص ۱۸۳

برخلاف پادشاهان آشور و هخامنشی و ساسانی که مردم ممالک و سرزمین‌های تسخیرشده را از مناطق و سرزمین‌های خود به‌طور اجباری کوچ می‌دادند و برای آن‌ها شهرهای جدید می‌ساختند، اسکندر با اهداف دیگر و به قول یاقوت حموی، با هدف عمران و آبادی آن سرزمین‌ها، سیزده شهر در سرزمین‌های تسخیر شده، بنا نهاد. او همه شهرها را به نام خود نامید، اما بعد از وفاتش نام همه آن شهرها تغییر کرد.^۱

اسکندر مقدونی پس از بازگشت از هند از آن‌جایی که به اهمیت سوق الجیشی و تجاری منطقه میسان پی برده بود، در ماه آوریل یا ماه می سال ۳۲۴ ق.م. دستور داد تا شهری در محل تلاقی رودخانه‌های دجله العوراء یا شط العرب با رود کارون (Eulaeos) بنا نهند و آن را "اسکندریه" نامید.^۲ پژوهشگران و مورخان علل بنای شهرها توسط اسکندر را عمدتاً به خاطر شمس نظامی او تبیین می‌کنند. اما نباید از این نکته غافل بود که موقعیت شهرهای جدید الاحداث و شرایط آب و هوایی و همچنین بافت جمعیتی آن‌ها نیز مد نظر او بوده است، شاید اهداف تجاری نیز در پس بنا و ساخت این شهرها نهفته باشد.^۳ قدر مسلم آنچه سبب شد اسکندر در این خطه شهری را بنا نهد، در درجه‌ی اول اهداف نظامی بود، او با این کار قصد داشت با ایجاد پایگاهی بر سر راه دریایی خلیج فارس، ارتباط آن پایگاه را با پایتخت خود، بابل تأمین کند. اما انتشار و بسط فرهنگ هلنیستی در قلمرو تحت نفوذ او نیز از جمله اهداف اسکندر بود. اسکندر که در این حمله به نقش و اهمیت دریا در لشکرکشی و فتوحات پی برده بود، قصد داشت بر دریا و به‌ویژه خلیج فارس و رودهای منتهی به آن کنترل داشته باشد، تا بدین وسیله پایتخت خود را به

۱. همان.

2. Altheim, "Die Araber", Vol.I.P.317

۳. هانسمن معتقد است که اسکندر، محل مزبور را با انگیزه‌های تجاری بنا نهاد، زیرا از نظر جغرافیایی، محل مزبور بر سر راه‌های اصلی دریایی آن روزگار قرار داشت تا بدین وسیله محل اتصال پایتخت او، بابل با بنادر خلیج فارس و بنادر جزیره العرب و هند باشد. John Hansman. "charax and The Karkkeh", P.21

هند وصل کند. او برای تحکیم و مصون‌سازی شهر، گروهی از سربازان مقدونی را در حدود یک چهارم از محدوده شهر مستقر ساخت و آن بخش را به نام زادگاه خود یعنی "پلا" (Pella) نام‌گذاری کرد. او ساکنان سامی شهری به نام "دورین" را نیز به اسکندریه منتقل کرد.^۱

پس از وفات اسکندر، شهر اسکندریه چندین بار در معرض سیل و طغیان رودخانه‌ها قرار گرفت و به‌طور کلی ویران شد و نتوانست آرزوهای اسکندر را تحقق بخشد.

اسکندریه در دوره‌ی سلوکی

پس از وفات اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد، از آن‌جایی که او برای خود جانشینی تعیین نکرده بود، پس از کشمکش‌ها و جنگ‌های خونین و درازمدت بین فرماندهان امپراتوری بر جای مانده از اسکندر، این امپراتوری بین سرداران و فرماندهان ارتش تقسیم شد. ایران، عراق، سوریه و بخش‌هایی از آسیای میانه تحت حکومت و سیطره سلوکوس^۲ اول در آمد. جانشینان سلوکوس نیز به نام او نامیده شدند و آنان را سلوکیان خواندند. مناطق تحت سیطره او از سوی شرق تا حدود هند رسید و از سوی غرب تا مرزهای مصر و دریای سیاه امتداد داشت. سلوکوس در سال ۳۱۱ ق.م. حکومت خود را تثبیت کرد و در همین سال تاریخ سلوکی را بنا گذاشت. او پایتخت جدیدی به نام سلوکیه در کناره دجله بنا نهاد.^۳

بطلمیوس^۴، یکی دیگر از فرماندهان ارتش اسکندر در مصر، دولتی به نام بطالسه یا بطلمیوسیان را در سال ۳۰۵ یا ۳۰۶ ق.م. برپا کرد، و اینکوتوس یکی دیگر از فرماندهان ارتش اسکندر بر یونان و مقدونیه حکومت راند.^۵

1. Hansman, Op.Cit, P.22

2. Seleuci

۳. اسد رستم، "تاریخ یونان من..."، ص ۵۵

4. Ptolemous

۵. اسد رستم، همان

با مرگ اسکندر و روی کار آمدن سلوکیان، به دلیل خرابی و ویرانی ناشی از سیل و طغیان رودخانه‌ها و همچنین به دلیل عدم درک اهداف اسکندر از بنای شهر اسکندریه، پادشاهان سلوکی، توجه و عنایتی به این شهر نداشتند و در اندیشه تجدید بنای آن بر نیامدند.^۱ آن‌ها بیشتر در اندیشه توجه به شهر الجرها^۲ بودند که بندری تجاری در جنوب خلیج فارس بود، و از قرن چهارم پیش از میلاد مرکز تجاری جزیره العرب و هند شده بود و مال التجارة شرق را به غرب می‌رساند. این شهر محل تلاقی کاروان‌هایی بود که از تیماء و جزیره العرب می‌آمدند. همچنین الجرها، مقصد بازرگانان نبطی شده بود که با کاروان‌های تجاری خویش، تمام سرزمین‌های تحت سلطه‌ی سلوکیان و بطلمیوسیان را درمی‌نوردیدند.^۳

یک قرن بعد، اوضاع و احوال سیاسی منطقه سبب شد تا شهر اسکندریه که به آن اسکندریه دجله نیز می‌گفتند، مورد توجه و عنایت فرمانروایان سلوکی قرار گیرد. به همین منظور شخصی به نام پتیداس (Pythades) حاکم شهر شد.^۴ اما پس از شورش مولون علیه آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق.م.) در سال ۲۲۱ ق.م. آنتیوخوس، تیچون (Tychon) رئیس ستاد ارتش را به عنوان حاکم شهر انتخاب کرد.^۵ گماردن رئیس ستاد ارتش به عنوان حاکم شهر اسکندریه، نشان دهنده‌ی اهمیت بالای این شهر نزد پادشاه سلوکی است. تیچون نیز به اهمیت تجارت در رونق اقتصادی و بهبود حال مردم پی برده بود، از این رو در اندیشه‌ی گسترش تجارت بین‌المللی و تقویت فعالیت

۱. همان

۲. جرها (Gerrha) در اکثر منابع آن را الجرها نوشته‌اند، اما هنری س عبودی آن را جرها ضبط کرده است. شهری باستانی در جنوب خلیج فارس که به صورت کامل تجارت بخش غربی خلیج را در انحصار داشت و کاروان‌های بزرگ از آن می‌گذشتند. یکی از راه‌های تجاری به سمت جنوب می‌رفت و به یمن منتهی می‌شد و راه دیگر مرکز صحرا را در می‌نوردید و پس از گذر از تیماء به پترا می‌رسید. در حال حاضر نام آن "العقیر" است.

هنری س عبودی، "معجم الحضارات السامیة"، ص ۳۱۵

3. M.Rostovtzeff, "The Social and ...", p.457

4. F.Althelm - R.stiehl. "Die Araber in ...", P.337

۵. نودلمان، "ميسان دراسة تاريخية ..."، ص ۴۳۶

ناوگان دریایی سلوکی بود.^۱

با به قدرت رسیدن آنتیوخوس چهارم، او نیز به دنبال بهبود وضع اقتصادی امپراتوری بود، از این رو دستور داد شهر اسکندریه تجدید بنا شود، تا به عنوان حلقه ارتباطی میان سلوکی‌ها و دنیای شرق باشد و بدین ترتیب اسکندریه، جایگزین شهر الجرهاه شود. او این شهر را بر مبنای اسم خود، انطاکیه نامید^۲، و به منظور اجرای اهداف خود، شخصی به نام هسباوسن را حاکم آن شهر کرد.^۳

هسباوسن، حاکم اسکندریه

هسباوسن در سال ۱۷۹ قبل از میلاد حاکم شهر اسکندریه شد.^۴ بنا به نوشته پلینی، به هنگام در دست گرفتن قدرت، عمر او بین ۳۰ تا ۴۰ سال بود.^۵ گویا در اوایل کار یعنی در همان سال‌های اولیه، دیوار شهر در نتیجه‌ی سیل و طغیان رودخانه‌ها، تخریب می‌شود، و هسباوسن به منظور مقابله با سیل و طغیان رودخانه‌ها، این بار دیواری ضخیم از آجر به طول سه کیلومتر گرداگرد شهر کشید. این دیوار از آن‌چنان ضخامت و استحکامی برخوردار بود که برای سالیان سال، سدی قوی در برابر طغیان رودخانه‌ها بود و شهر از این نظر در امن و امان باقی ماند. هانسمن خاطر نشان می‌سازد که عظمت این استحکامات به حدی بود که در منابع گوناگون با نام "خاراکس اسپانسو" یا دژ هسباوسن از آن یاد می‌شد.^۶

بنای دیوار مزبور یا به عبارت دیگر، بنای سدی گرداگرد شهر، از یک طرف موجب رضایت و همدمی مردم شد و از طرف دیگر سبب شد تا موقعیت

1. Nodelman, "A Preliminary ...", P.85

۲. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور مملکة میسان"، ص ۷

3. Pliny, N.H, VI.139

به نقل از واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۷

4. F.Althelm - R.Stiehl, OP.Cit, I.P. 329 5. Plimy, VI, 139

6. Hansman, "Charax and the Karkheh". P.23-24

اقتصادی شهر بهتر شده، تجارت در آن شهر رونق گیرد. همین امر به نوبه خود خوشنودی و رضایتمندی مردم را از هسباوسن دو چندان کرد. رونق تجارت و رضایتمندی مردم، اوضاع و احوال را برای هسباوسن مساعد کرد تا از اوضاع و احوال پیش آمده و عصیان مهرداد اشکانی علیه سلوکیان، حداکثر استفاده را ببرد و از حاکم یک شهر به حاکم یک پادشاهی برسد و به قول پلینی، شاه شود.^۱

هسباوسن از حاکم شهر تا پادشاه یک کشور

میرداتس پارتی یا مهرداد اشکانی (سلطنت ۱۷۱-۱۳۸ ق.م.) که در اندیشه‌ی گسترش قلمرو خود و بر انداختن سلطه سلوکیان بود، پس از آن که مناطق مجاور را زیر یوغ خود درآورد، به بابل حمله کرد. او توانست دیمتریوس دوم (سلطنت ۱۴۶-۱۲۵ ق.م.) پادشاه سلوکی را شکست داده و در روز ۸ ژوئیه سال ۱۴۱ قبل از میلاد وارد شهر سلوکیه دجله شود. در چنین شرایطی، هسباوسن به یاری پادشاه سلوکی شتافت. کمک هسباوسن و دیگران سبب شد تا دیمتریوس موفق شود نیروهای مهاجم را از سرزمین بابل بیرون براند. پس از آن هسباوسن کمک‌های زیادی به دیمتریوس کرد و با یورش‌های متعددی به اردوگاه اشکانیان، عملاً در کنار پادشاه سلوکی ایستاد.^۲ نزدیکی و اتفاق نظر هسباوسن با دیمتریوس پادشاه سلوکی را می‌توان در اولین سکه‌های ضرب شده توسط او دید که بسیار شبیه سکه‌های دیمتریوس بودند.^۳

مهرداد اول پس از این شکست، از پای نشست و با تجهیز نیرو، یک سال بعد یعنی در سال ۱۴۰ ق.م. دوباره به بابل یورش برد، دیمتریوس دوم پادشاه سلوکیه را شکست داد و با فتح بابل، بنای شهر تیسفون را گذاشت.^۴ مهرداد

1. Pliny, VI,139

۳. همان، ص ۴۴۰

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۲-۴۴۳

4. Malcom. A.R. Collodge, "Parthian Art". P.15

پس از این پیروزی سوی عیلام لشکر کشید و پس از تسخیر آن‌جا، سوی پارس رفت، آن سرزمین را تسخیر کرد و همه را به قلمرو پادشاهی خود اضافه کرد.^۱ بدون شک او تصمیم داشت تا به میسان حمله کند و با این حمله از یاری و حمایت هسباوسن از دیمتریوس انتقام بگیرد، اما قیام و تمرد مردم شرق او را وادار کرد تا رو سوی شرق نهد و از مجازات هسباوسن صرف‌نظر کند. چون تقویم نجومی بابل نشان می‌دهد که بین سال‌های ۱۴۴ تا ۱۳۳ ق.م. هسباوسن به همراه دیگران در بابل متحد شده بودند تا اشکانیان را شکست دهند.^۲ با این وجود قیام هیرکانیان که در نواحی گرگان امروزی مسکن داشتند، سبب شد تا مهرداد سوی میسان لشکرکشی نکند. پس از آن نیز افزایش قدرت و سطوت هسباوسن، مانع لشکرکشی مهرداد به آن سرزمین شد.

وجود مرداب‌های فراوان و وفور آب در میسان را هم می‌توان یکی از عوامل عدم لشکرکشی مهرداد به میسان دانست، چون بخش اعظم سپاه مهرداد از سوارکاران بود، و ورود سوارکاران به چنین سرزمینی، کار آن‌ها را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت. به هر حال وجود موانع طبیعی مزبور کمک شایانی به تلاش‌های هسباوسن به منظور تأسیس حکومت و برپایی پادشاهی او کرد.^۳ آنچه هسباوسن را در تشکیل پادشاهی و اعلام استقلال مصمم‌تر کرده بود، این بود که پس از مرگ آنتیوخوس چهارم در سال ۱۶۳ ق.م، کشمکش‌ها و اختلافات در میان طبقه‌ی حاکم سلوکی آن‌چنان شدید بود که آن‌ها درگیر این نزاع‌ها و اختلافات شده بودند و سرزمین‌های دیگر یکی پس از دیگری از زیر یوغ سلوکیان خارج شده، و مستقل می‌شدند. سرزمین‌هایی چون پارس، ماد و عیلام.^۴ به همین دلیل به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران و مورخان، هسباوسن مدت‌ها پیش از حمله مهرداد اشکانی یعنی پیش از سال ۱۴۱ ق.م پادشاه میسان بوده است.^۵

1. Ibid

۲. نودلمان، همان، ص ۴۰۴

3. Danil.T. Potts, "Five episodes ... ", P.358

4. N.Debe voice, "A Political ... ", P.21

۵. نودلمان، همان، ص ۴۴۰

مهرداد اول در سال ۱۳۸ ق.م فوت کرد تا زمانی که او زنده بود، تعرضی به دولت میسان نکرد. پس از مرگ او، فرهاد دوم پادشاه اشکانیان شد، او چند سال بعد، هیمروس (Himerus) را که از اهالی بابل بود، به عنوان نایب خود و حاکم بابل انتخاب کرد و اداره‌ی امور آن سرزمین را به او سپرد. هیمروس فردی سنگدل و بی‌رحم بود، قساوت و بی‌رحمی او زبانزد مردم شده بود، و مردم بابل از او به ستوه آمده بودند. هسباوسن که این را بدید، فرصت را مغتنم شمرد و سوی بابل لشکر کشید. او هیمروس را شکست داد و بابل را فتح کرد و خود را پادشاه بابل خواند. براساس لوح گلی که تاریخ آن سال ۱۲۷-۱۲۶ ق.م است و در بابل کشف شده، هسباوسن در سال ۱۲۸ ق.م پادشاه بابل بود.^۱ هسباوسن موفق می‌شود ظرف کمتر از یک سال، سیطره و قدرت خود را بر بابل و سرزمین بین‌النهرین بسط دهد.^۲ دانیل تی پاتس خاطر نشان می‌سازد که در سال ۱۲۷ ق.م، یعنی چند سال پس از کشته شدن آنتیوخوس هفتم (۱۳۹-۱۲۹ ق.م) در نبرد با سپاه اشکانی، شرایط برای اعلام استقلال و ضرب سکه فراهم شد. از این سال است که در متون نجومی بابل از او با عنوان "شاه" (Sarru) یاد می‌شود.^۳ پلینی نیز از هسباوسن با نام شاه یاد می‌کند.^۴ هرچند که سخن دانیل تی پاتس صحیح است، اما براساس سالنامه‌ی نجومی بابل، هسباوسن پیش از این‌ها یعنی در سال ۱۴۳ ق.م پادشاه میسان بوده است.^۵

از آن جایی که تجارت در میسان رونق بی‌سابقه‌ای داشت و با روی کار آمدن هسباوسن و تأمین امنیت کاروان‌های تجاری، بازرگانان از اطراف و اکناف به میسان روی آورده و مال التجاره را از طریق میسان صادر یا وارد می‌کردند، از این رو، سود سرشاری نصیب هسباوسن شد. او توانست با سود حاصل از تجارت، بسیاری از سربازان آنتیوخوس چهارم، پادشاه سلوکی را

۲. همان، ص ۴۴۲

۱. نودلمان، همان، ص ۴۴۱

3. Daniel T. Potts, "Arabia and ...". P.137

۴. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۷

5. IKEO 147/427, "King ...".

اجیر کند و آن‌ها را در سپاه خود به خدمت بگیرد.^۱ به همین دلیل عده‌ی زیادی از این سربازان به او روی آوردند و به سپاه او ملحق شدند.^۲ هسباوسن نیز از تجارب این سربازان در جنگ‌های مختلف به منظور ورزیدگی سپاه خود بهره‌ها گرفت.

اهمیت پادشاهی میسان در دوران باستان

پادشاهی میسان به دلیل موقعیت جغرافیایی و استراتژیک خود در متهی‌الیه بخش شمالی خلیج فارس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این پادشاهی نقش مهمی در تجارت منطقه در آن دوران داشت، و به دلیل همین نقش تجاری از اهمیت سیاسی و نظامی خاصی برخوردار بود و نقش واسطه میان دریای مدیترانه و شرق را در روزگار باستان به عهده داشت.^۳

از نظر سیاسی، پس از آن‌که اسکندر مقدونی به اهمیت تجاری این منطقه پی برد، در آن شهر استحکامات چندی با توجه به شرایط طبیعی آن‌ها و همچنین بافت اجتماعی مناطق مزبور بنا نهاد.^۴ او با بنای شهرها و ایجاد استحکامات در اندیشه تثبیت و تحکیم سلطه و سیطره خویش بر مناطق مختلف بود. علاوه بر این آن‌خطه از نظر سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.^۵ همچنین سیاست بی‌طرفی پادشاهان میسان نقش مهمی در افزایش شأن و منزلت سیاسی این پادشاهی داشت. پادشاهان میسان آنچه را که امروز در علم سیاست "بی‌طرفی مثبت" می‌نامند، در تعامل خود با دیگر سرزمین‌ها در پیش گرفته بودند.^۶

از نقطه نظر نظامی نیز میسان حائز اهمیت بود، چون احداث هرگونه تأسیسات نظامی در آن سرزمین به‌مثابه دفاع و حمایت از بابل به عنوان

۱. القزاز، "نقود ت كشف دولة مجهولة"، ص ۵۸

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۴

۳. نودلمان، همان، ص ۴۳۳

4. Hansman, "Charax", P.24

5. Ibid

۶. البکر، "الجذور التاريخية..."، ص ۱۶

پایتخت شرقی امپراتوری تلقی می‌شد.^۱ بهترین گواه بر این سخن این است که اسکندر برخی از سربازان و وفاداران خود را در میسان مسکن داد.^۲ علاوه بر این موقعیت جغرافیایی میسان سبب شد تا این پادشاهی از نظر اقتصادی از جایگاه و مقام مهمی برخوردار شود. از این رو میسان حلقه‌ی ارتباطی میان بنادر خلیج فارس و شهر بابل با بنادر جزیره‌العرب و هند شد.^۳

اسکندر مقدونی نیز که به نقش تجارت و به ویژه کالاهای وارد شده از هند پی برده بود^۴، و همچنین حجم مبادلات تجاری بین شرق و غرب را از راه دریا دیده بود، از این رو درصدد بر آمد تا منزلگاه و پایگاهی برای کالاها و مال التجاره وارداتی از شرق بنا نهاد تا بدین وسیله قادر باشد، کالاهای مزبور را به روم و دیگر مناطق بفرستد. وجود روابط تجاری گسترده میان پادشاهی میسان با ممالک و سرزمین‌های دیگر در ادوار بعدی نشان دهنده اهمیت اقتصادی این خطه است.

علی‌رغم سیل‌ها و طغیان رودخانه‌ها و خرابی شهرها و آبادی‌های میسان طی ادوار مختلف^۵، با وجود این شهرها دوباره ساخته می‌شدند و فعالیت تجاری مجدداً از سر گرفته می‌شد. یا این‌که به منظور مهار آب رودخانه‌ها و جلوگیری از طغیان آن‌ها، سدها ساخته می‌شد تا شهرها از بلایای طبیعی در امان باشند، همین امر نشان دهنده‌ی اهمیت تجاری میسان نزد پادشاهان و فرمانروایان آن است. در نتیجه سرزمین میسان، خطه‌ای تجاری و بندری بزرگ در خلیج فارس به حساب آمد و بزرگ‌ترین بندر تجاری شرق شد.^۶ از نقطه نظر فرهنگی نیز اسکندر در این اندیشه بود که فرهنگ یونانی را از طریق میسان در بقیه مناطق منتشر کند.^۷

1. Hansman, "Charax", P.21

۲. جواد علی، "المفصل...."، جلد دوم، ص ۱۲

۳. الصالحی، همان، ص ۱۱

۴. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان العربیة"، ص ۱۹

5. W.W.Tarn, "The Greeks in ...", P.136

6. Ibid

۷. حمودة بن محمود، "أهمية الخلیج العربی"، ص ۶۱



تصویر ۱ - خارک: اثر یک مهر انگستری با تصویر یکی از پادشاهان میسان

در قرن اول پیش از میلاد، تجارت در تدمر که در بادیة الشام قرار داشت، رونق بسیار داشت، و مردم آن دیار از قِبَل بازرگانی، سود سرشاری کسب کرده بودند. آن‌ها حلقه‌ی اتصال میان بین‌النهرین و حوزه‌ی دریای مدیترانه شده بودند. تدمریان راهی را از میان صحرا پیدا کرده بودند که تدمر را به بین‌النهرین وصل می‌کرد. تجار تدمر بیش از هر چیز خواستار تبادل تجاری با میسان بودند، چون از قدیم الایام مروارید و کالاهای نفیس دیگر از دورترین نواحی همچون چین، هند، بحرین و جزیره‌ی العرب در خلیج فارس مبادله می‌شد و از طریق بین‌النهرین به اروپا می‌رسید.^۱ بر اساس رهنامه دریای اریتره، گندم از جزیره‌ی العرب، انواع شراب از روم و آسیا و همین‌طور پارچه، انواع پلاک و تمامی اشیایی که در متون استروکای مصری اشاره شد، از این مسیر راهی دره سند و هند می‌شد.^۲

پس از آن در اوایل قرن اول میلادی در جنوب خلیج فارس، بندری به نام "هومانو" - احتمالاً محوطه‌ی دور در امارات عربی متحده - تأسیس می‌شود

1. Henri Seyrig, "Palmyra and The East", P.1

2. Jacques Schwartzs, "L'empire omayyad...", P.29

که تنها ایستگاه و محل توقف مال‌التجاره بین هند و میسان در تنگه هرمز بود. سکه‌های متعددی که از پادشاهان میسان در "الدور" امارات به دست آمده، مبین نفوذ سیاسی آن‌ها در این منطقه نیز است.^۱ اثر یک مهر انگشتری منحصر به فرد (تصویر ۱) متعلق به یکی از شاهان میسان در جزیره خارک به دست آمده که نشانه‌هایی مشابه سکه‌های بومی الدور بر آن وجود دارد که نشان دهنده‌ی بسط نفوذ فرمانروایان میسان بر این بندر است.^۲

هرچند ممکن است این چنین به نظر آید که پادشاهان اشکانی بر حکومت میسان سیطره و نفوذ داشته‌اند، اما واقعیت امر این است که پادشاهی میسان یک حکومت مستقل بوده است.^۳

پادشاهی میسان با تکیه بر استقلال و نفوذی که در منطقه داشت، توانست بیش از پیش بر راه‌های تجاری آسیای جنوب غربی و به ویژه بنادر متعدد موجود در خلیج فارس و بین‌النهرین سیطره داشته باشد و حلقه‌ی اتصال تجاری میان هند و چین و جهان شرق با تدمر و نبطیان و جهان غرب شود. بازرگانان میسانی توانستند باعث گسترش ارتباطات تجاری و فرهنگی از شرق تا هند و چین و از غرب تا روم گشته و بدین سبب در تبادلات اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی را بازی کنند.^۴

همچنین می‌توان آن‌ها را در اصل وارث تمدن‌های از یاد رفته و کهن جنوب بین‌النهرین دانست که در طول بیش از ۳۵۰ سال، نقش مهمی در رونق و آبادی استقرارهای متروک‌شده این منطقه داشته‌اند.^۵ پادشاهان میسان توانستند آن‌چنان با درایت و حکمت روابط خود را با همسایگان و به‌ویژه دو قدرت بزرگ آن روزگار یعنی اشکانیان و رومی‌ها تنظیم کنند که علی‌رغم سود سرشار ناشی از تجارت در آن پادشاهی که می‌تواند محرک و انگیزه‌ی قوی

1. Daniel T.Potts, "Before The Emirates... ", P.55

2. Ernie Haerink. "Ineternational Contacts... ", P.296

۳. نودلمان، همان، ص ۴۶۱

۴. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، "خاراسن و جایگاه سیاسی..."، ص ۱۲۶

۵. همان

برای طمع‌ورزان باشد، آن‌ها استقلال خود را حفظ کردند. و اگر در نظر بگیریم که در طول این سیصد و اندی سال اشکانیان و رومی‌ها بارها به مصاف هم رفتند، اما میسان از این رویارویی‌ها در امان بود به درایت و حکمت و تدبیر آن پادشاهان بیشتر پی می‌بریم.

فصل دوم: میسان، کرخ، نهر تیری

ميسان^۱

قدمت نام میسان به قرن‌ها پیش از میلاد مسیح می‌رسد. اینسوورث از اعضای گروه شناسایی اسکندر مقدونی (سال‌های ۳۳۰ قبل از میلاد) در کتاب خود از میسان (Mesene) سخن گفته که در منتهی‌الیه شمال خلیج فارس واقع است.^۲ پیش از آن، نام میسان در کتاب مقدس یهود، یعنی تلمود بابل^۳ ذکر شده بود. در تلمود بابل آمده است که «وحدت هارایانیا بعد از وحدت میشان و وحدت میشان بعد از وحدت تدمر تحقق می‌یابد».^۴ در تلمود اورشلیم^۵ نیز سخن از میسان آمده است و در آن گفته شده که «مردم میشان به تجارت و حَرَف و

۱. پادشاهی میسان را نباید با استان میسان عراق اشتباه گرفت. معلوم نیست این نام را چرا بر این استان اطلاق کرده‌اند. ممکن است همه‌ی این استان یا بخش‌هایی از آن جزء پادشاهی میسان بوده باشد، اما حقیقت امر این است که گستره این پادشاهی در استان خوزستان و آن طرف‌ها بوده است. پایتخت میسان نیز در استان خوزستان قرار داشت و محدوده‌ی آن به مراتب بیش از استان میسان عراق است.

۲. عبدالرزاق الحصان؛ "الامارة العربية فی میسان"، صص ۲۰۱-۲۰۲

۳. تلمود بابل، یکی از کتب مقدس یهودیان بعد از تورات است که از دو بخش، یکی مشناه به معنی "تکرار" یا تنبیه و بازگویی است و بخش دوم جمارا است که مجموعه‌ای از شرح‌ها و توضیحات است بر بخش اول. تلمود حاوی دستورات صادره از سوی روحانیون یهود در بابل است و به دو زبان عبری و آرامی است و قدیمی‌تر و مهم‌تر از تلمود اورشلیم است. تلمود بابل به همراه تورات، مرجع رسمی دین یهود است. هنری س عبودی، "معجم

الحضارات السامیه"، ص ۲۸۲ ۴. الصرای، "اليهود والنخيلج"، ص ۲۴

۵. تلمود اورشلیم یا تلمود اول که به آن تلمود فلسطین نیز گفته می‌شود. این تلمود به وسیله‌ی گروهی از خاخام‌های یهود و اسرا که در بابل زندگی می‌کردند، تهیه شده است. تلمود اورشلیم به دو زبان عبری و آرامی نوشته شده و تدوین آن‌را به خاخام یوحنا (۱۹۹-۲۷۹ م) نسبت داده‌اند. پس از آن خاخام‌های یهود، شرح و توضیح بسیاری بر آن نوشتند و در قرن چهارم میلادی، تهیه و تدوین آن به پایان رسید. هنری س. عبودی، همان، ص ۲۸۱

مشابه آن اشتغال دارند^۱، علاوه بر این در منابع یهودی دیگر نیز نام میسان آمده است، از جمله مورخ یهودی یوسیفسوس^۲ (۱۰۰-۳۷ ق.م) نوشته است که مردم میسان، سرزمین خود را "اسباوسن - کراکس" می نامیده اند.^۳

استرابو که در قرن اول قبل از میلاد می زیست نام این سرزمین را در کتاب خود آورده و آن را میسن (Masene) ذکر کرده است.^۴ در سنگ نبشته ای که به زبان یونانی است و در «بیت شعاریم» پیدا شده، نام میسان آمده است.^۵ همچنین در سنگ نبشته های تدمری نام میسان به صورت کارکاد میشان (Karka de Misàn) آمده است که به معنی قلعه میسان است.^۶ نام میسان در مجسمه برونزی هراکلس که در سال ۱۵۱ میلادی توسط بلاش چهارم از سرزمین میسان به سلوکیه دجله منتقل شده و در مقابل معبد آپولو نصب شد، آمده است.^۷ به هر حال منابع و آثار برجای مانده و سنگ نبشته ها نشان دهنده ی قدمت نام میسان و ریشه دار بودن آن در دوران باستان است.

نام میسان در زبان آرامی به صورت "میشن" (Mysan)، و در زبان سریانی^۸ به صورت "میشان" (Maisan) با فتح میم، و در عبری به صورت "میسون" (Mesune)، با کسر میم و در نوشته های قدیمی ارمنی به صورت "میشون" (Maesun)^۹ و در زبان یونانی "مِسِنه" (Mesane) آمده است.^{۱۰}

۱. الصرای، همان، ص ۲۴

2. Flavius Josephus

۳. الصرای، همان، ص ۲۶-۲۷

4. John Hansman, "Charax and the Karkheh". P.24

۵. الصرای، همان، ص ۲۵

6. Hansman, Op.Cit, P.24

۷. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحليلية لتمثال...."، ص ۱۳۶
۸. زبان سریانی، یکی از زبان های کهن سرزمین بین النهرین است که از شاخه آرامی شرقی است. این زبان، لهجه خاص مردم شهر "الرها" بود که به مرور زمان، زبان باستانی مسیحیان عراق و سوریه شد. (هنری س عبودی، به همان، ص ۴۷۵)

۹. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور مملكة ميسان"، ص ۵

۱۰. محسن مشکل فهد الحجاج؛ دولة ميسان" ص ۲۴۰

نولد که نیز تلفظ یونانی آن را "مِسِنه" می داند (تنودور نولدکه؛ تاریخ ایرانیان و عرب ها....)، ص ۶۳، اما نولدمان نام یونانی آن را Meonvn ذکر کرده است. (نولدمان، همان، ص ۴۳۴)

مندائیان^۱ آن را "میس یا نه" نامیده‌اند، که به معنی آب آمیخته با بقایای آب هور است.^۲

در خصوص معنی واژه‌ی میسان میان علما و پژوهشگران اختلاف نظر است.^۳ نودلمان بدون ذکر وجه تسمیه میسان و معنی آن، فقط به این مطلب اکتفا می‌کند که میسان یک واژه‌ی آرامی است.^۴ احدی دیگر از پژوهشگران معنی واژه میسان را ترکیبی از دو کلمه‌ی "می" به معنی آب و "شان" به معنی مکان مرتفع و یا بلندی می‌داند و به استناد این‌که تا هم اکنون در جنوب غربی عراق به مکان مرتفع و یا بلندی "اشان" می‌گویند،^۵ وجه تسمیه میسان را آن‌چنان تفسیر می‌کند.^۶ یکی دیگر از پژوهشگران، وجه تسمیه میسان را از "نَمِیس" به معنی خرامیدن، و با ناز و عشوه حرکت کردن می‌داند و معتقد است که علف‌ها و سبزه‌های این سرزمین در نتیجه وزش باد می‌خرامند، پس نام آن را میسان گذاشته‌اند.^۷ دیگری نیز سخن قبلی را به نحوی تکرار کرده و می‌گوید: «از آن‌جایی که سرزمین میسان حاصلخیز و سرسبز بوده و علف‌ها و کشت و زرع با نسیم باد به حرکت درآمده و می‌خرامیدند، از این رو آن‌جا را میسان نامیده‌اند.»^۸ پیداست این سخنان فقط حدس و گمان و فاقد بینه تاریخی‌اند.

از میان تمامی اظهارنظرها درباره‌ی معنی واژه میسان و وجه تسمیه آن، به نظر می‌رسد این سخن استوارتر و مقبول‌تر از سایر سخنان است که در زبان بابلی "می" به معنی آب است که همان "ماء" عربی است و "سن" (sin) خدای

۱. مندائی، زبان صابئیان مندائی است که در جنوب غربی عراق و در شهرهای خوزستان زندگی می‌کنند. زبان مندائی یکی از لهجه‌های آرامی است که از نظر قواعد صرف و نحو بسیار به زبان تلمود بابلی نزدیک است. زبان‌شناسان، زبان مندائی را تجلی زبان آرامی شرقی می‌دانند. (هنری س عبودی، همان، ص ۸۱۵)

2. E - J - Drower, "Mondaictiohary". PP. 201-255

۴. همان

۳. نودلمان، همان، ص ۴۳۴

۵. در خوزستان و به ویژه مناطق مرکزی و غربی، نیز به بلندی یا مکان مرتفع، اشان می‌گویند.
۶. محسن مشکل فهد الحجاج، "دولة میسان"، ص ۲۴۰

۷. کریم الحمیداوی، "تاریخ محافظة میسان"

به نقل از: محسن مشکل فهد الحجاج، همان

۸. علاء لفته، "ميسان حضارة قديمة"، ص ۳۶

ماه در باور اکدی‌ها و عرب باستان بوده،^۱ و آن را "سین" نیز تلفظ می‌کرده‌اند، کما این‌که در زبان آرامی آن را "سین" ادا می‌کنند.^۲ میسان یعنی "می‌سین" به معنی آب ماه یا "ماء القمر" است.^۳ و از آن‌جایی که جزر و مد آب دریاها در نتیجه حرکت شبانه‌روزی ماه است و پایتخت میسان و برخی از شهرهای آن بر ساحل دریا قرار داشتند و جزر و مد در آن‌ها نمود و حضور داشت، از این رو، نام این سرزمین را میسان گذاشته‌اند.^۴

در برخی از کتاب‌ها و منابع، نام این پادشاهی، خاراسن (characene) ذکر شده است. پسوند "سن" در زبان اکدی مردم بابل به معنی ماه است^۵ و خاراسن نیز یک نام آرامی است. و "خاراسن" همانند "میسان"، هر دو ریشه آرامی دارند.^۶ استاد فؤاد جمیل در ترجمه‌ی کتاب نودلمان، هرگاه به نام خاراسن برخورد، ضمن ثبت هجای انگلیسی آن یعنی characene، میسان را پیش از آن آورده است.^۷ کریستن سن این دو نام را پشت سرهم می‌آورد و می‌نویسد «میشان و خاراسن Kharacene»^۸، از نحوه‌ی نگارش کریستن سن چنین به نظر می‌رسد کمه میسان و خاراسن دو جای مختلف بوده و نام یک منطقه و یا یک ناحیه نیستند. تئودور نولدکه فقط نام میسان را ذکر می‌کند و می‌نویسد: میشان و یا میشان (با یاء مجهول) و به یونانی میسنه و به عربی میسان.^۹ محمد بن جریر طبری نام آن را "میشان" آورده است.^{۱۰} نودلمان این دو نام را این چنین تفسیر کرده است که به

۱. هنری س عبودی، همان، ص ۴۹۴. ۲. هنری س عبودی، همان، ص ۵۲۱

۳. عبدالرزاق الحصان، همان، ص ۲۰۲

۴. شایان ذکر است، مندائیان اهواز، نیز بر این باورند که معنی واژه میسان همان ماء القمر است. آن‌ها ضمن بیان این سخن، علت این نام‌گذاری را به خاطر زیبا و سحرآمیز بودن آب این سرزمین و تشبیه آن به آب ماه می‌دانند، هرچند که منکر حرکت ماه و جزر و مد نیستند. اما این سخن را که میسان به معنی آب آمیخته با بقایای آب هور است، قبول ندارند.

۵. هنری س عبودی، همان، ص ۴۹۴

۶. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۴

۷. نودلمان، همان، ص ۴۳۲

۸. آرتور کریستن سن، "ایران در زمان ساسانیان"، ص ۱۱۴

۹. تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ص ۶۳

۱۰. همان، ص ۴۶

نظر می‌رسد که نام میسین (Mesene) اهمیتی جغرافیایی - قومی دارد^۱، حال آن‌که نام خاراسن (Characene) نمودی سیاسی دارد، و نشان دهنده‌ی تبعیت و پیروی مردم آن سرزمین از پادشاه شهر کرخ است.^۲

همین سخن را هانسمن تکرار کرده که میسان عموماً دارای مفهوم جغرافیایی و خاراسن دارای مفهوم سیاسی است.^۳ اما بررسی و مطالعه منابع نشان می‌دهد که در همه‌ی منابع عربی نام این پادشاهی همان میسان است و این نام در متون و کتب مختلف هم بار سیاسی دارد و هم بار اقتصادی و تجاری و هم بار جغرافیایی.^۴

موقعیت جغرافیایی میسان

قدیمی‌ترین نوشته درباره‌ی موقعیت جغرافیایی میسان، نوشته‌ی مورخ و جغرافی‌دان قرن اول میلادی، پلینی (۲۳-۷۹ م) است که گفته است: شهر بر روی یک تپه مصنوعی قرار گرفته که مرز شرقی آن رود کارون است و از شمال محل انشعاب رود دجله در محل رود افامیا و از جنوب خلیج فارس و از غرب بلندی‌های جزیره آن را در برگرفته است. طبق گفته‌ی جوهای دوم، پادشاه نومی‌دیا^۵ (۴۶ ق. م - ۲۳ م) [شهر] میسان پنجاه مایل با خلیج فارس فاصله دارد.^۶ دیون کاسیوس^۷ مورخ باستان نیز آورده است که پادشاهی میسان شامل

1. Ethnic

۲. نودلمان، همان، ص ۴۳۵

3. John Hansman, Op.Cit, P.24

۴. منذر عبدالکریم البکر، Characene را "کرخینیا" و نه خاراسن ضبط می‌کند و آن را برگرفته از نام پایتخت یعنی کرخ می‌داند. منذر عبدالکریم البکر، دولة میسان العربية، ص ۱
۵. جوهای دوم (Juba II) پادشاه کشور نومی‌دیا (Numedia) یکی از مورخین عهد باستان است. نومی‌دیا نامی است که در دوران باستان به بخشی از شمال افریقا اطلاق می‌شد که به امپراتوری روم ملحق شده بود. جوها کتاب‌هایی در تاریخ و جغرافیا تألیف کرده است. گویا او بین سال‌های ۱۹ و ۲۴ میلادی فوت کرده است. و شاید پلینی مورخ دوران باستان از کتاب‌های او بهره گرفته است. نودلمان، همان، ص ۴۶۲، هامش شماره ۲۱

۶. محمد باقر الحسینی، "نقود مملکت میسان...."، ص ۲۹

۷. دیون کاسیوس (۱۵۵-۲۲۹ تا ۲۳۵ میلادی) تاریخ‌نگار یونانی تبار روم. او کتابی در تاریخ به زبان یونانی و در هشتاد جلد نوشته است. علی‌اکبر دهخدا، "لغت‌نامه دهخدا"، سرواژه دیون کاسیوس

جزیره‌ای است که میان دجله و فرات و خلیج فارس قرار دارد.^۱ پژوهش‌ها و مطالعات شرق شناسان و مورخان و پژوهشگران غربی، موقعیت جغرافیایی پادشاهی میسان را تا حدود زیادی مشخص کرده است. جی سانت مارتن،^۲ در اوائل سال ۱۸۱۸ میلادی بر اساس پژوهش‌های اتیمولوژی، توانست حدود پادشاهی میسان را میان دلتای دجله و فرات مشخص کند.^۳ هانسمان موقعیت پادشاهی میسان را در میان تپه‌هایی می‌داند که هم اکنون به عنوان "جبل خیابر" یا "تلال خیابر" معروف است و در جنوب شهر قرنه کنونی نزدیک روستای "السویب" در محل تلاقی رودخانه کرخه با شط‌العرب، به فاصله پنج مایلی از ساحل چپ [ساحل شرقی] آن است.^۴ او در این کار خود با استناد به نوشته‌های مورخان یونانی و رومی و همچنین حضور در منطقه و مطالعات میدانی به این نتیجه رسیده است.^۵ بیلونس،^۶ آن را در منتهی‌الیه خلیج فارس و در جنوب سرزمین بین‌النهرین می‌داند.^۷ به استناد نوشته‌ی اینسوروت که جزء گروه اعزامی اسکندر مقدونی بوده، در مصب خلیج بصره، جزیره‌ای وجود دارد که از آب‌های دجله تشکیل شده و در قرن چهارم قبل از میلاد به آن میسانا (Messana) می‌گفته‌اند.^۸

با توجه به نوشته‌های مورخین عهد باستان، موقعیت جغرافیایی میسان در منتهی‌الیه شمال خلیج فارس، بخش‌های وسیعی از استان خوزستان و بخش‌هایی از جنوب و غرب عراق بوده است.

یاقوت حموی در *معجم البلدان* از ناحیه‌ای به نام *دَسْتَمِیسَان* نام می‌برد که بین واسط و بصره و اهواز قرار دارد که به اهواز نزدیک‌تر است و قصبه آن *بَسَامَتِی* نام دارد و نه میسان. گویند دستمیسان ناحیه‌ای بوده که *أُبْلَه* و بصره جزئی از آن بوده‌اند.^۹ شایان ذکر است که یاقوت در کتاب خود، ذکری از دشت

1. F. Altheim - R. Stiehl, Op.Cit, p.319 2. J - Sanit Martin

۳. نودلمان، "ميسان...."، ص ۴۳۶ ۴. الصالحی، "نشوء و تطور..."، ص ۶

۵. کرانشکو فتسکی، "تاریخ الأدب الجغرافی، ص ۳۳

۶. بیلونس (۲۱۰-۱۲۴ ق.م)، مورخ معروف یونانی

۷. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۲۹ ۸. عبدالرزاق الحصان، همان، ص ۲۰۲

۹. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد دوم، ص ۴۵۵

میشان نکرده است. همچنین در کتب و منابع تاریخی مربوط به دوره پادشاهی میسان. هیچ‌گونه اثری از دست‌میسان نیست. به احتمال زیاد این نام بعدها و پس از اسلام بر این منطقه اطلاق شده است. همچنین با قاطعیت نمی‌توان درباره منشأ و اصل این واژه اظهار نظر کرد. هرچه هست نشان‌دهنده‌ی این است که دست‌میسان، ناحیه و منطقه‌ای از پادشاهی میسان است.

همچنین رودخانه کرخه قبل از رسیدن به شهر خفاجیه (سوسنگرد فعلی) دو شاخه می‌شود، یک شاخه سوی شهر بستان سرازیر می‌شود و شاخه دیگر آن پس از عبور از خفاجیه و چندین روستای دیگر، از ابتدای روستای دغاغله به نام "شط نیسان" نامیده می‌شود و پس از طی بیست کیلومتر همین شط یا رودخانه به دو شاخه تقسیم می‌شود و در نهایت به تالاب هور العظیم منتهی می‌شود. این احتمال وجود دارد که نام این رود، "ميسان" بوده، اما به مرور زمان در نتیجه کثرت استعمال به نیسان تغییر یافته است. آنچه این احتمال را تقویت می‌کند، این است که بنا به نوشته مقدسی و همچنین گی لسترنج، نهر تبری در همین حوالی قرار دارد.

شهرهای پادشاهی میسان

۱- کرخ (Karkh)

شهر کرخ مهم‌ترین شهر پادشاهی میسان و پایتخت آن بود، این شهر که در برخی منابع آن را "کرخ میسان" یا خاراکس نامیده‌اند، به عقیده بسیاری از پژوهشگران و مورخان، در منتهی‌الیه خلیج فارس و در محل تلاقی شط العرب و رود کارون در محل فعلی شهر محمره قرار دارد.^۱

یکی از منابع، محل آن را در دهانه دجله توصیف کرده،^۲ و ما می‌دانیم دهانه دجله همان محمره است. در یکی دیگر از منابع، محل شهر کرخ را در

۱. منذر عبدالکریم، "دولة میسان العربیة"، ص ۱۹

2. D.D.Leslie and K.H.J.Gardines "Chinese...", P.222

منتهی‌الیه سمت فوقانی خلیج فارس می‌داند.^۱ که این نوشته، تأییدی است بر سخن قبلی ما که کرخ همان محمره فعلی است. اما از همه مهم‌تر شبه اجماع مورخان و پژوهشگران است مبنی بر این که کرخ در محل شهر محمره بوده و این سخن در مجله‌ی لغة العرب تصریح شده است.^۲

"کان ینگ" (Kan Ying) فرستاده‌ی امپراتور چین "یان چائو" که در سال ۹۷ میلادی بر سر راه خود به قصد دیدار با امپراتور روم، به میسان آمده، پایتخت میسان را در منطقه‌ای توصیف می‌کند که گرداگرد آن را از چهار طرف، آب گرفته و فقط زاویه‌ی شمال غربی آن به خشکی راه دارد.^۳ شرح کان ینگ، با شرح و توصیفی که پلینی از این شهر داده، مطابقت دارد.^۴ او همچنین خاطر نشان می‌سازد که شهر کرخ، شهری است پرجمعیت که بر روی بلندی ساخته شده است. شهر محمره (خرمشهر کنونی) هم اکنون نیز پس از گذشتن نزدیک به دو هزار سال و کاهش آب‌های رودخانه‌های دجله و فرات از چنین توصیفی برخوردار است، و آب، چهار طرف آن را به جز زاویه‌ی شمال غربی احاطه کرده است. بر اساس نوشته‌های پلینی، شهر کرخ در فاصله‌ی ۱۰ استادیونی^۵ دریا قرار دارد.^۶ اما بر اساس توصیف مسافران عرب و بازرگانان روم، فاصله شهر کرخ تا دریا در حدود ۱۲۰ متر بوده است.^۷ همچنین محل تلاقی رود کارون (Eulaeos) و شط العرب، به صورت دریایی بوده که آن را Lacus Chaldaicus می‌نامیدند و این محل به فاصله دو مایلی شهر کرخ بود.^۸ علاوه بر این‌ها نگاهی به راه‌های آبی داخلی پادشاهی میسان، تأییدی است بر این سخن که پایتخت میسان یعنی شهر کرخ در محل فعلی شهر محمره است. هر سه راه آبی که از کرخ شروع می‌شوند، برای رسیدن به شهر سلوکیه از طریق رود دجله^۹، و برای رفتن به اُبُلّه و جزیره فیلکا^{۱۰}، و برای

1. N.C.Debevoise, Op.Cit, P.38

۲. مجلة لغة العرب، الجزء العاشر، ص ۶۱۰

3. Shelden, Nodelman, "A. Preliminary..." , P.106

4. Pliny, VI, 138

۵. استادیون، واحد اندازه‌گیری طول در یونان و روم باستان، معادل ۱۸۵ متر است.

6. Altheim - Stiehl, Op.Cit, Vol I, P.332

7. Ibid

8. Ibid, P.317

9. F.Altheim. Weltgeschichte Asiens. II. P. 72

10. Ibid

رسیدن به شهر بابل از طریق رود فرات^۱ می‌باید از شهر فرات بگذرند، و ما می‌دانیم شهر فرات در شمال شهر کرخ بوده است. اگر شهر کرخ در نزدیکی القرنه و یا در شمال بصره قرار داشت، در چنین حالتی این شهر در شمال فرات واقع می‌شد و برای حرکت کشتی از کرخ سوی سلوکیه یا بابل نیازی به گذر کردن از شهر فرات نبود.

درحقیقت، اکثریت قریب به اتفاق و با اندکی تسامح می‌توان گفت همه پژوهشگران و مورخان بر این سخن اجماع دارند که شهر کرخ پایتخت پادشاهی میسان، در محل فعلی شهر محمره قرار دارد.^۲ راولینسون (Rawlinson) محل دقیق شهر کرخ را شهر محمره و در ده مایلی شمال کانال حفار [روستای حفار فعلی] می‌داند. گیرشمن نیز محل شهر کرخ را شمال محمره کنونی می‌داند.^۳ پلینی مورخ قرن اول میلادی فاصله شهر کرخ، پایتخت میسان را تا دریا ۵۰ مایل ذکر کرده است.^۴ یاقوت حموی نیز شهر کرخ را در همان حوالی دانسته است. او کرخ را منطقه‌ای در اطراف بصره

1. W.W.Taran, Op.Cit., P.53

۲. محمد باقر الحسینی، "نقود مملکت میسان..."، ص ۲۹

۳. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۱۹

۴. نودلمان، همان، ص ۴۶۲

شایان ذکر است اخیراً برخی از پژوهشگران به استناد کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده در سال ۲۰۱۶ میلادی توسط گروه باستان‌شناسی دانشگاه منچستر و کشف آثاری از بقایای یک شهر باستانی به این نتیجه رسیده‌اند که شهر کرخ در تلال خیابار در شمال بصره و در نزدیکی مرز عراق با ایران بوده است (سیف جلال‌الدین الطای، "اسرار مملکت میسان..."، ص ۲۰). هرچند که ممکن است آثار کشف‌شده متعلق به پادشاهی میسان باشد. اما حقیقت امر این است که ناحیه مزبور نمی‌تواند شهر کرخ باشد، چون همگی مورخان و سیاحان دوران باستان که برخی از آن‌ها پا به شهر کرخ گذاشته‌اند، مشخصاتی که از موقعیت شهر ارائه می‌دهند آن را در محل تلاقی رودخانه شط‌العرب و رودخانه کارون ذکر کرده‌اند، و رودخانه کارون فقط در محمره است که با شط‌العرب تلاقی می‌کند.

پیش از این نیز در سال ۱۹۶۵ میلادی، جان هانسمن با مشاهده‌ی ساختار دوزنقه‌ای در محل تلاقی کانال متروکه‌ای در جنوب کرخه که آن را به کانال متروکه دیگری از دجله پیوند می‌دهد، محل شهر کرخ را آن‌جا دانسته است ("Hansman, "Charax....",). هرچند ممکن است این ساختار دوزنقه‌ای بقایای یک شهر باشد، اما مشخصات ارائه‌شده توسط مورخان و سیاحان عهد باستان با مشخصات جغرافیایی شهر مورد ادعای هانسمن مطابقت ندارد.

می‌داند،^۱ و ما می‌دانیم نزدیک‌ترین شهر به بصره، محمره است. موقعیت شهر کرخ و قرار گرفتن آن بر کنار دریا سبب شده بود تا از شمال و غرب، کشتی‌ها از بابل و سرزمین شام از طریق دجله و فرات، مال التجاره خود را به این شهر برسانند. همچنین از شرق و از راه‌های خشکی، کالاهای آسیای میانه از طریق راه ابریشم و شهر سمرقند و از شمال غربی، از راه آبی رود کارون به این شهر برسد، و از طریق دریا به سرزمین‌های دیگر ارسال شود. این شهر نقش مهمی در تبادل تجاری دنیای باستان از شرق به غرب و افریقا داشت.^۲ در قرن اول میلادی، شهر کرخ به عنوان مهم‌ترین بندر خلیج فارس به شمار می‌آمد و از این نظر اهمیت شایانی داشت. در نتیجه رونق و شکوفایی تجارت در این شهر روز به روز از اهمیت تجاری بنادر دیگر کاسته می‌شد، از جمله این بنادر، بندر الجره‌اء بود که کشتی‌های تجاری که از هند و چین و افریقا می‌آمدند در آن لنگر می‌انداختند.^۳ از بندر شهر کرخ کالاهایی که توسط کشتی به آن می‌رسیدند از طریق رود فرات و رود کارون و همچنین از طریق راه خشکی به بازارهای شمالی و به ویژه بازارهای شام و حوضه دریای مدیترانه صادر می‌شد.^۴ درحقیقت، شهر کرخ یا محمره کنونی، در قرن اول پیش از میلاد بزرگ‌ترین بندر تجاری خلیج فارس به شمار می‌آمد.^۵

رونق تجارت در پادشاهی میسان و افزایش نعمت، سبب شد تا مردم سرزمین‌های دیگر رو سوی آن آورند و در آن زندگی کنند، از این‌رو اقلیت‌های مختلفی از یونانیان، رومیان، پارسیان، چینیان و یهودیان به همراه قبائل سرزمین شام و غیره از نبطیان و تدمریان در آن زندگی می‌کردند و به کار تجارت اشتغال داشتند.^۶ راه‌های تجاری زمینی که کرخ را از طریق صحرا به

۱. یاقوت الحموی، همان، ص ۴۴۷

۲. منذر عبدالکریم البکر، "دراسات فی تاریخ العرب قبل الاسلام"، ص ۴۰۱

۳. جورج فضل حورانی، "العرب و الملاحة"، ص ۵۲

۴. جواد علی، "المفصل فی...."، جلد دوم، ص ۱۳

5. W.W.Taran, Op.Cit., P.61

۶. الشمري، "موانئ شبه الجزيرة العربية"، ص ۵۷

سرزمین پتراء و تدمر متصل می‌کرد، سبب شد تا کرخ، منزلگاه تجار و بازرگانان مناطق مختلف شود.^۱ پلینی نیز آورده است که بازرگانان روم به همراه بازرگانان عرب همواره به این شهر تردد می‌کردند.^۲ ضرابخانه این شهر تا دوره اموی و در سال ۸۱-۹۷ هجری (۷۰۰ یا ۷۰۱-۷۱۵ یا ۷۱۶ میلادی) محل ضرب سکه بود.^۳

علی‌رغم این‌که شهر کرخ و فرات تا دوره‌ی اسلامی همچنان باقی مانده بودند، از آن‌جایی که از دوره‌ی ساسانی، فعالیت تجاری شهر رو به رکود گذاشته بود، از این رو هیچ‌گاه اهمیت قبلی خود را باز نیافتند.^۴

در برخی منابع، نام این شهر را خاراکس ثبت کرده‌اند.^۵ اما بسیاری از پژوهشگران نام پایتخت پادشاهی میسان را کرخ، ضبط کرده‌اند. فؤاد سفر واژه "Charax" را نه خاراکس، بلکه "کرخس" دانسته و نام پایتخت را "کرخ سباسینی"^۶ ذکر کرده است.^۷ واثق اسماعیل الصالحی، نام پایتخت را "کرخه" می‌داند.^۸ محمد باقر الحسینی، آن را "کارخ" نوشته است،^۹ که درحقیقت شکل دیگری از تلفظ کرخ است. کریستن سن نیز از «کرخای میشان» نام می‌برد.^{۱۰} طبری تاریخ‌نویس قرن سوم هجری، به هنگام ذکر حمله اردشیر بابکان بر پادشاهی میسان، از «کرخ میشان» نام برده است.^{۱۱} یاقوت حموی نیز از «کرخ میسان» نام برده^{۱۲} که با سخن طبری همخوانی دارد. آنچه صحت نام "کرخ" را نشان می‌دهد، این است که اولاً طبری نام کرخ را در کتاب خود که یکی از معتبرترین و قدیمی‌ترین کتب تاریخ اسلامی است ذکر کرده است.

۱. همان

2. Pliny, "Natural", P.31

۴. همان

۳. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۷

۵. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان. عضید جواد الخمیسی نام پایتخت میسان را "کاراکس" ضبط کرده و آن را نامی یونانی می‌داند، که از نام آرامی آن یعنی "کرخا" اخذ شده است. عضید جواد الخمیسی، "مملکه میسان یتذکرها...."، بخش چهارم.

6. Charax Spasini

۸. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۵

۷. فؤاد سفر، "المنازل الفرثیة"، ص ۱۶۶

۱۰. تتودور نولدکه، همان، ص ۴۶

۹. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۳

۱۲. یاقوت الحموی، همان، ص ۴۴۹

۱۱. تتودور نولدکه، همان، ص ۴۶

دوم این که یاقوت حموی آن را کرخ ضبط کرده است. سوم این که یاقوت هیچ‌گونه نامی از خاراکس در کتاب چند جلدی خود نیاورده است. چهارم این که دانشمندان و صاحب‌منصبانی که از این شهر برخاسته‌اند، همه به نام کرخی معروف بوده‌اند و کسی آن‌ها را به نام خاراکسی ذکر نکرده است. به عنوان مثال جغرافی‌دان معروف میسان را به نام ایزیدور کرخی یا اسیدورس کرخی می‌شناسند.^۱ دیگری قاسم بن علی بن محمد کرخی و برادرش احمد بن علی بن محمد کرخی و فرزندان قاسم به نام‌های جعفر و محمد هستند که همگی با نام کرخی نوشته شده‌اند و حاکم اهواز، مصر و شام بوده‌اند.^۲ یاقوت خاطر نشان می‌سازد که به این دلیل به آن‌ها کرخی می‌گفتند، چون اهل منطقه‌ای اطراف بصره بودند که به آن کرخ می‌گفتند.^۳ پنجم این که در بین‌النهرین و دشت اهواز مناطق زیادی بدین نام بوده‌اند و بهترین نمونه و شاهد بر این سخن رود کرخه است. ششم این که در سنگ‌نبشته‌ای که در بازار تدمر کشف شده، پادشاه میسان را پادشاه کرخ ذکر کرده است.^۴ هفتم این است که کریستن سن از «کرخای میشان» سخن می‌گوید و نه از خاراکس.^۵

اصولاً کرخ در لغت به معنی دژ و قلعه و یا شهری است که گرداگرد آن دیوار و حصار کشیده شده است. پس از آن که اسکندر شهر را بنا نهاد و در نتیجه‌ی طغیان رودخانه‌ها و سیلاب‌ها، ویران شد، آنتیوخوس چهارم در سال ۱۶۶-۱۶۵ قبل از میلاد، آن را دوباره بنا نهاد و آن را «کرخه - آنتوخیا»^۶ نامید.^۷ و این به معنی دژ آنتیوخوس است. پس از آن به هنگامی که در سال ۱۲۹ قبل از میلاد، دوباره طغیان رودخانه‌ها شهر را خراب کرد و هسپاوسن دیوار محکم و ضخیمی گرداگرد آن بنا نهاد، نام آن شهر را «کرخ - هسپاوسن»^۸ یا

۱. فؤاد سفر، «المنازل الفرثیة»، ص ۱۷۰ ۲. یاقوت الحموی، همان، ص ۴۴۷

۳. همان ۴. الصالحی، همان، ص ۱۴

۵. ارتور کریستن سن، همان، ص ۶۶

6. Antioch - Charax

۷. نودلمان، «ميسان، دراسة تاريخية»، ص ۴۲۶

8. Charax - Hyspasins

«کرخ - آسپسنا» گذاشت^۱ که به معنی دژ یا قلعه هسپاوسن یا اسپاسن است. در سنگ‌نبشته‌های تدمری و در زبان تدمر نام این شهر «کارک» هسپاوسنس^۲ ذکر شده که همان کرخ هسپاوسن یا دژ هسپاوسن است.^۳ در برخی دیگر از منابع تدمری به صورت «کارکا - دی - میشان»^۴ به معنی دژ میسان یا قلعه میسان ثبت شده است.^۵ گاهی نیز آن را «خارا کا دی میسان» نامیده‌اند^۶، که باز همان معنی قبلی است. تئودور نولدکه پایتخت میسان را بر حسب کتیبه‌های تدمر از سال ۱۵۱ میلادی، «کرخ آسپسنا» می‌داند، و یونانی آن را «سپاسینو خَرکس» و یا به‌طور ساده شهر «کَرکا» در کتیبه‌های تدمر از سال ۱۹۳ میلادی می‌داند.^۷ به هر حال نام پایتخت میسان کرخ است که به زبان آرامی و زبان مردم بین‌النهرین و زبان مردم تدمر بوده است، و خارا کس یونانی شده‌ی نام کرخ است.^۸ در خصوص معنی واژه‌ی کرخ و ریشه‌ی آن، اظهار نظرهای متفاوتی شده است. برخی آن را واژه‌ای نبطی و به معنی محل تجمع آب می‌دانند.^۹ دیگری که به احتمال زیاد این سخن را از یاقوت اخذ کرده، همین سخن یاقوت را تکرار کرده است.^{۱۰} برخی دیگر کرخ را واژه‌ای آرامی می‌دانند و معنی آن را به عنوان شهری می‌دانند که گرداگرد آن دیوار یا قلعه است.^{۱۱} یکی از پژوهشگران ضمن تأیید معنی اخیرالذکر یعنی «المدينة المسورة»، آن را واژه‌ای اکدی می‌داند.^{۱۲} فؤاد سفر اصل این کلمه را یونانی،

۱. محسن مشکل فهد الحجاج، همان، ص ۲۴۱

2. Karak - Hypansins

۳. احمد الصرای، «اليهود والخليج العربي»، ص ۲۵

4. Karka - de - misan

5. Hansman, Op.Cit, P.24

۶. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۰ ۷. تئودور نولدکه، همان، ص ۶۳

۸. منذر عبدالکریم البکر، حتی نام پادشاهی را «کرخینیا» می‌داند که آن را برگرفته از نام پایتخت یعنی کرخه قلمداد می‌کند.

منذر عبدالکریم البکر، «دولة میسان العربية»، ص ۱

۹. یاقوت الحموی، «معجم البلدان»، المجلد الرابع، ص ۴۴۷

۱۰. عزیز سباهی، «اصول الصائبة»، ص ۱۷۵

۱۱. محمد باقر الحسینی، «نقود مملكة میسان...»، ص ۳۰

۱۲. سیف جلال‌الدین الطائی، همان، ص ۱۵

ولی معنی آن را همان معنی شهری می‌داند که گرداگرد آن دیوار یا قلعه است.^۱ در یکی دیگر از منابع شهر «کرخا د بیت سلوخ» را ذکر می‌کند که نام قدیم شهر کرکوک بوده و آن را یک نام سریانی می‌داند.^۲ نودلمان نام این شهر را «کارخ» ذکر کرده و آن را یک واژه آرامی می‌داند و به معنی شهری است که گرداگرد آن دیوار یا قلعه است.^۳

از میان تمام سخنان فوق، سخن نودلمان صحیح‌تر به نظر می‌رسد و آنچه دیگران و از جمله یاقوت حموی گفته چندان قابل قبول نیست. به اذعان خود یاقوت، نام «کرخ» بر بسیاری مناطق اطلاق شده و همه در عراق هستند،^۴ و ما می‌دانیم که عراق موطن نبطیان نبوده، بلکه موطن سومری‌ها، اکدی‌ها، آشوری‌ها و آرامی‌ها بوده است، از این رو واژه کرخ نمی‌تواند نبطی باشد، و آرامی بودن آن قابل قبول‌تر است. علاوه بر این، نام کرخ و کرخه یا به صورت مستقل و جدا و یا به صورت پیشوند بر مناطق مختلف در بین‌النهرین و دشت اهواز اطلاق شده است.^۵ آنچه این سخن و آرامی بودن آن را تأیید می‌کند این است که پس از ویرانی شهر در نتیجه طغیان رودخانه‌ها و سیلاب‌ها، آنتیوخوس چهارم، مجدداً این شهر را بنا کرد و دیواری گرداگرد آن ساخت و شهر را «کرخ - آنتوخیا» نامید که به معنی قلعه یا دژ آنتوخیا است. پس از آن که چندین سال بعد دوباره شهر ویران شد و هسباوسن، دیواری گرداگرد آن بنا کرد، آن شهر را «کرخ - هسپاوسن» یا «کرخ - آسپسنا» نامید که باز به معنی دژ یا قلعه‌ی هسباوسن یا شهری است که هسباوسن گرداگرد آن دیوار بنا نهاده.

۱. فؤاد سفر؛ «المنازل الفرثیة»، ص ۱۶۶ ۲. هنری س عبودی، همان، ص ۷۱۲

۳. نودلمان، همان، ص ۴۴۵ ۴. یاقوت الحموی، همان، ص ۴۴۷

۵. کرخ باجدا، کرخ البصرة، کرخ بغداد، کرخ جُدان، کرخ الرِّقَّة، کرخ سامرا، کرخ میسان، کرخ لندن، کرخ عبرتا، کرخ نهروان، از جمله این شهرها هستند. یاقوت الحموی، همان، ص

۲- فرات (Forat)

دومین شهر پادشاهی میسان که در مقاطعی از تاریخ این پادشاهی، پایتخت آن بود، شهر فرات است. این شهر را گاهی «فرات میسان» (یعنی شهر فرات از جمله‌ی شهرهای کشور میسان) می‌نامیدند^۲، یاقوت حموی نیز از این شهر نام برده است.^۳ بنا به نوشته‌ی پلینی این شهر در ۱۱ مایلی جنوب پایتخت و بر ساحل شط العرب قرار داشت.^۴

شهر فرات پس از شهر کرخ از اهمیت تجاری فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و محل تخلیه و بارگیری کاروان‌های بزرگ تجاری بود. اعم از کاروان‌هایی که از طریق خشکی به آن‌جا می‌رسیدند، یا محموله‌هایی که از طریق راه‌های آبی در آن‌جا تخلیه و بارگیری می‌شدند.^۵ این شهر از چنان اهمیتی برخوردار بود که میرداتس پادشاه میسان (سلطنت ۱۵۱-۱۳۱ ق.م) آن را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد و ضرابخانه‌ای در آن مستقر کرد.^۶ ضرابخانه فرات نه تنها در دوره‌ی پادشاهی میسان، بلکه در طول دوره‌ی ساسانی و حتی در دوره‌ی اموی (۸۱-۹۷ هجری) فعال بوده و سکه ضرب می‌کرد.^۷

اهمیت شهر فرات به خاطر قرار گرفتن بر سر راه تجاری است که کرخ را به اُبُلّه و جزیره فیلکا^۸ و پس از آن به بارباریکون در رود سند متصل می‌کرد. خط دوم تجاری شهر فرات، خطی بود که آن را به شهر سلوکیه بر کناره دجله وصل می‌کرد، و خط سوم، باز یک خط آبی بود که این شهر را از طریق رودخانه فرات به بابل متصل می‌کرد.^۹ علاوه بر راه‌های دریایی فوق، از طریق راه‌های

۱. فرات، واژه‌ای عربی است و به معنی آب بسیار گوارا، آب شیرین و خوشگوار است.

عبدالنبی قیّم، «فرهنگ معاصر عربی - فارسی»، ص ۷۷۹

۲. ابن رسته، «الأعلاق النفیسة»، جلد اول، ص ۱۰۴

۳. یاقوت الحموی، «معجم البلدان»، جلد چهارم، ص ۲۴۲

4. John Hansman, "The Land of Meshan", P.162

۵. نودلمان، همان، ص ۴۶۰

6. John Hansman, "Charax and Karkkeh", P.25

۷. همان ۸. جزیره فیلکا، در حال حاضر جزء کشور کویت است.

۹. جورج رو، «العراق القدیم»، ص ۱۲۱

زمینی، مال التجاره نیز به فرات می‌رسید.^۱ در کتیبه‌های تدمر، نام شهر فرات به عنوان یک مرکز تجاری ذکر شده که بازرگانان تدمری، کالا به آنجا می‌فرستادند و از آنجا کالا به مقصد تدمر حمل می‌کردند. همچنین در این کتیبه‌ها آمده است که بازرگانان تدمر در این شهر به فعالیت تجاری می‌پرداختند.^۲ رونق تجاری در این شهر آنچنان زیاد بود که تعداد تدمری‌ها در آن روز به روز بیشتر می‌شد، و برخی از آن‌ها مناصب و پست‌های حکومتی را تصاحب کردند، به نحوی که تنی چند از آنان حاکم شهر فرات نیز شدند.^۳ یکی از پنج مطران منصوب شده توسط کلیسای مسیحیان در این شهر قرار داشت.^۴ گریگوری فراتی که از سال ۶۰۵ تا ۶۰۹ میلادی جاثلیق و بطریق کلیسای شرق بوده، اهل همین شهر بود. او به خاطر اعمال نفوذ شیرین، همسر خسرو پرویز به این پست رسید، چون شیرین احتمالاً از اهالی فرات میسان بوده است.^۵ تعیین موقعیت دقیق شهر فرات تا حدود زیادی مشکل است، با توجه توصیف پلینی می‌توان آن را در محل فعلی جزیره عبادان تصور کرد، اما با توجه به توصیف کاروان تجاری به نظر می‌رسد این شهر بین کرخ و اُبُلّه و در شرق اُبُلّه واقع است. چون یاقوت حموی در جای دیگر آن را بر ساحل شرقی شط العرب روبه روی ابلّه دانسته است.^۶ با توجه به اوصاف فوق به احتمال قوی، شهر فرات در فاصله بین فیلیه تا روستای خَیْن و نهر یوسف از توابع شهر محمره و بر روی رود شط العرب باید باشد.

این شهر تا قرن سوم هجری یعنی نیمه قرن نهم میلادی به حیات خود ادامه می‌داده، در آن هنگام به‌طور کلی خالی از سکنه شد و طبق نوشته‌ی حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب*، در حدود سال ۱۳۴۰ میلادی دیگر نام و نشانی از آن نبود.^۷

۱. منذر عبدالکریم البکر، "العرب و التجارة الدولية، ص ۱۰۳ ۲. همان

۳. واثق اسماعیل الصالحی، همان، صص ۱۵-۱۴

۴. تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها..."، ص ۱۹۸

۵. رویدادنامه سریانی، ص ۶۹

۶. یاقوت الحموی، همان، جلد اول، ص ۵۱۶

۷. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۷

۳- اُبُلَّة

اُبُلَّة به ضم اول و دوم و تشدید و فتح لام،^۱ سومین شهر پادشاهی میسان است که بر ساحل غربی رود دجله و در نزدیکی شهر کرخ قرار داشت.^۲ یاقوت حموی آن را بر کناره دجله در گوشه خلیج بصره توصیف می‌کند.^۳ او همچنین اصل این نام را عربی و به معنی سبد بزرگ خرما می‌داند.^۴ اُبُلَّة در ساحل غربی رود دجله و کمی بالاتر از دهانه رود اُبُلَّة به سمت شمال می‌باشد.^۵ نودلمان، آن را در مصب رود دجله و آن طرف رودخانه در نقطه‌ی مقابل فرات، تشخیص داده است.^۶

موقعیت جغرافیایی اُبُلَّة سبب شد تا این شهر، حلقه‌ی اتصال بین بازارهای مشرق زمین و بازارهای مدیترانه شود.^۷ نویسنده‌ی کتاب *رهنامه دریای اربیره*، در کتاب خود از بندر اُبُلَّة سخن گفته و نوشته: «این دریا [خلیج فارس] وسعت بزرگی دارد و در آخر آن شهری به نام اُبُلَّة قرار دارد که در نزدیکی کرخ است.^۸ در آثار و متون اکدی آن را «ابولوم»^۹ نوشته‌اند، اما در آثار کلاسیک نام آن «پولوگوس» است.^{۱۰}

درحقیقت بندر اُبُلَّة، یک بندر عهد باستان است که تاریخ بنای آن به دوره‌ی بابلی‌ها می‌رسد.^{۱۱} این شهر در آن دوران جزئی از پادشاهی بابل بود و

۱. یاقوت الحموی، معجم البلدان، جلد اول، ص ۷۶

۲. سهیلة مرعی مرزوق، «الترکیبة الاجتماعية و الفكرية لمنطقة البصرة قبل الاسلام»، ص ۶۳۶

۳. یاقوت الحموی، همان، ص ۷۷

۴. همان

قابل ذکر است برخی اصل نام اُبُلَّة را یونانی و Apologos می‌دانند (کی لسترنج، بلدان الخلافة الشرقية، ص ۶۸) حال آن‌که این سخن درست نیست. لسترنج علاوه بر اشتباه فوق، تاریخ بنای این شهر را در عهد ساسانی می‌داند، که این خود اشتباه دیگر اوست.

۵. کی لسترنج، «بلدان الخلافة الشرقية»، ص ۶۸

۶. نودلمان، همان، ص ۴۶۰

۷. دی لای اولیری، «جزیره العرب قبل البعثة»، ص ۸۰

۸. نیقولا زیادة، «البحر الاريتري و تجارة الجزيرة العربية»، ص ۶۳

9. Ubulum

۱۰. سهیلة مرعی مرزوق، «الأبلة فی العصور القديمة»، ص ۴۳

۱۱. اولیری، «جزیره العرب...»، ص ۸۰

راه دسترسی آن‌ها به دریای آزاد به‌شمار می‌رفت و از این بندر به شبه جزیره العرب و هند وصل می‌شدند.^۱ به دلیل اهمیت این شهر است که میرداتس شاه میسان (۱۳۱-۱۵۱ م.) این شهر را به عنوان مرکز اصلی تجارت انتخاب کرد.^۲ پس از آن که اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ پیش از میلاد بر بابل چیره شد، ناوگان دریایی خود را برپا داشت و بر کناره بندرهای خلیج فارس، استحکامات و دژهای نظامی بنا نهاد. یکی از این بنا‌در که اسکندر به آن‌ها همّت گماشت، بندر اُبُلّه بود. او برای این کار دریانوردان فنیقی را از فنیقیه به خلیج فارس آورد و آن‌ها را در اُبُلّه و دیگر شهرها به کار گمارد. همچنین از چوب درخت سرو، کشتی‌ها بساخت.^۳ علاوه بر این در آن دوره از آن‌جا مروارید و ارغوان و خرما و طلا و بردگان به بنادر یمن صادر می‌شد.^۴ در منابع، شهر اُبُلّه را لنگرگاه و اسکله دولت میسان ذکر کرده‌اند.^۵

قلقشندی (وفات ۵۸۲۱ ه. اُبُلّه را بندرگاه کشتی‌های چینی و هندی توصیف می‌کند که از چین و هند، کالا به آن‌جا می‌آوردند.^۶ در آن دوران روابط تجاری با هند آن‌چنان گسترش یافته بود و تعداد کشتی‌های هندی که در بندرگاه اُبُلّه پهلو می‌گرفتند آن‌چنان زیاد بود که ابله را «سرزمین هند» نامیده بودند.^۷

اسکندر مقدونی (متوفا به سال ۳۲۳ ق.م) آن را بندری بزرگ و محل نگهداری کالاهای تجاری خلیج و انبار کالاهای هندی توصیف کرده است.^۸ به هر حال این شهر یک مرکز تجاری بین‌المللی به حساب می‌آمد و در آن بازار پروتقی وجود داشت.^۹

۱. صالح الحمادنة، "دور الابلّة فی تجارة الخلیج"، ص ۳۳

2. John Hansman "Charax and the Karkheh", P.25

۳. نقولا زیاده، "تطور الطرق البحرية و..."، ص ۱۲۷

۴. الشمیری، "موانئ شبه الجزيرة العربية"، ص ۵۹

۵. نودلمان، همان، ص ۴۶۰

۶. ابوالعباس احمد بن علی القلقشندی، "صبح الأعشی فی صناعة الانشاء"، مجلد الرابع،

ص ۲۳۹ ۷. ابو عبدالله القاسم بن سلام الهروی، "المخصص"، ص ۱۶۶

۸. سامی سعید الأحمد؛ "تاریخ الخلیج"، ص ۳۶۴

۹. نودلمان، همان، ص ۴۶۰

آن چنان که مقدسی در قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) روایت می‌کند، شهر ابله در آن هنگام شهر آبادی بوده و یک مسجد جامع نیز در آن بود. نیم قرن بعد ناصر خسرو نیز وارد این شهر شده و از ساختمان‌ها و بازار و مسجد آن سخن گفته که در وضعیت خوب بوده‌اند. اما دو قرن بعد، حمله‌ی مغول این شهر را ویران کرد و در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) همه چیز ویران و خراب شد. یک قرن بعد یعنی در قرن هشتم هجری، ابن بطوطه آن را فقط یک روستا توصیف می‌کند.^۱ با رونق کار بصره این شهر نیز که حالا دیگر به روستایی تبدیل شده بود، رفته رفته از صحنه تاریخ حذف شد.

۴- افامیه (Aphamea)

چهارمین شهر پادشاهی میسان، شهر افامیه یا آن چنان که در متون یونانی و اروپایی نوشته می‌شد، شهر افامیا است. نام این شهر در تلمود به صورت «ابامیای علیا و ابامیای سفلی» آمده است.^۲ پلینی (۲۳-۷۹ م.) ابامیای علیا و ابامیای سفلی را یکی می‌داند و همه را افامیه ذکر کرده، او بنای این شهر را به آنتیوخس اول (۲۸۱-۲۶۱ ق.م) نسبت می‌دهد که آن را بر ساحل شرقی رود دجله بنا کرده است.^۳ به عقیده اکثر پژوهشگران، شهر افامیه حوالی شهر کوت در ۱۸۰ کیلومتری جنوب بغداد قرار داشت.^۴

به دلیل موقعیت تجاری این شهر و قرار گرفتن آن بر سر راه کرخ به بابل، در آن بازاری وجود داشت که محل داد و ستد کالاهای مختلف بود و از آن جا مال التجاره و محصولات بین‌النهرین و شام و آسیای میانه و اروپا به هند صادر می‌شد و چوب صندل و آبنوس و محصولات چین و هند به آن جا وارد می‌شد.^۵

۱. کی لسترنج، همان، ص ۶۸

۲. آرنولد ویلسون، "الخليج العربي"، ص ۸۷

۳. منذر عبدالکریم البکر، "العرب و التجارة الدولية"، ص ۹۳

۴. همان

شایان ذکر است که سلوکوس در سال ششم مرگ اسکندر، شهری به همین نام در مناطق ساحلی سوریه و نزدیک حمص بنا نهاده است. یاقوت الحموی، همان، جلد اول، ص ۲۲۷

۵. فیصل السامر، "الأصول التاريخية للحضارة العربية الإسلامية..."، ص ۱۱

۵- باب سالیمتی (Bab salimeti)

یکی از شهرهای پادشاهی میسان، شهر باب سالیمتی است که در منتهی الیه خلیج فارس^۱ و در نزدیکی رودخانه‌های دجله و فرات قرار داشت.^۲ نام این شهر در یکی از کتیبه‌های پادشاه آشور، سنحاریب (۷۰۴-۶۸۱ ق.م) آمده است، سنحاریب باب سالیمتی را یکی از دژهای مستحکمی می‌داند که از آنجا به مقابله با دشمنان خود پرداخت که از جانب شرق، آنجا را عرصه‌ی تاخت و تاز خود قرار داده بودند.^۳ احدی از پژوهشگران محل این شهر را در نزدیکی شهر بصره کنونی دانسته است.^۴ اما با توجه به توصیف سنحاریب از صف‌آرایی نیروها و این‌که نیروهای او از رودخانه گذشتند، اما او این طرف رودخانه باقی ماند، و آب دریا وارد خیمه او شده،^۵ از این رو باب سالیمتی در شرق رودخانه کارون و به احتمال زیاد نزدیک فلاحیه (شادگان فعلی) یا بندر بوزی بوده است.

این شهر نیز از اهمیت تجاری برخوردار بود و مرکز تجمع و نگهداری کالاهای صادره و وارده به پادشاهی میسان بود.^۶

۶- نهر تیری

یکی از شهرهای پادشاهی میسان که پس از فروپاشی پادشاهی میسان تا قرن‌ها بعد به حیات خود ادامه داد و تا دوره‌ی اسلامی همچنان پابرجا بوده، شهر نهر تیری است؛ تیری به کسر تا و سکون یا و فتح راء.^۷ در زمان تیرائوس اول (۹۰-۷۸ ق.م) یعنی در قرن اول قبل از میلاد بنا شده است. تیرائوس به منظور رونق کشاورزی در قلمرو خود و همچنین سهولت امر کشتیرانی و پیشرفت

۱. طالب منعم حبیب، "سنحاریب سیرته و منجزاته"، ص ۱۶۳

۲. سهیلة مرعی مرزوق، "الترکیبة الاجتماعية"، ص ۶۳۹

۳. سامی سعید الأحمد، "تاریخ الخلیج"، ص ۲۸۳

۴. عبدالجبار ناجی، "دراسات فی تاریخ المدن الإسلامیة"، ص ۱۳۰

۵. عامر سلیمان، "بلاد عیلام و علاقتها بالعراق القدیم"، ص ۹

۶. نوره عبدالله النعیم، "الوضع الاقتصادي فی جزيرة العرب قبل الإسلام"، ص ۲۱۹

۷. یاقوت الحموی، معجم البلدان، جلد پنجم، ص ۳۱۹

تجارت، کانالی را حفر کرد که رود کرخه را به شط العرب^۱ وصل می‌کرد، و چون او کانال را حفر کرده بود، به نام او مشهور شد و به آن «نهر تیری» گفته‌اند.^۲ گی لسترنج شهر «نهر تیرا» یا «نهر تیری» را شهری ذکر می‌کند که بر روی رود یا ترعه‌ای به همین نام ساخته شده و آن را از شاخه‌های سمت راست قسمت پایینی رود کرخه در خاک حویزه می‌داند، که بین راه اهواز به واسط بوده و تا شهر اهواز یک مرحله راه است.^۳

تقریباً تمامی جغرافی‌نویسان و سیاحان دوره‌ی اسلامی، به هنگام ذکر شهرهای اهواز (کُورِ الاهواز)، نام نهر تیری را ذکر کرده‌اند.^۴

مقدسی که در قرن چهارم هجری به این خطه آمده، این شهر را دیده و آن را از نزدیک رویت کرده و از رودی به نام «الرَّیَّان» نام می‌برد که از آن عبور کرده و این رود، دجله را به رود خوزستان وصل می‌کرده است. مقدسی در آن شهر ساختمان عجیبی دیده و به او گفته‌اند که این شهر از بصره زیباتر بوده و آن چنان گنجی در خاک این شهر نهفته است که مردم تا به امروز هر گوشه آن را حفر کنند، چیزهایی به دست می‌آورند.^۵ این شهر در دوره‌ی اسلامی، یکی از مراکز ضرب سکه بوده و سکه‌های زمان زیاد بن ابی سفیان به سال ۵۲ هجری در این شهر ضرب شده‌اند.^۶

۱. رودخانه‌های دجله و فرات در جایی به نام «القرنه» در خاک عراق به هم می‌پیوندند، از این به بعد نام رودخانه، شط العرب می‌شود. در برخی منابع به هنگام ذکر کانال مزبور به جای رودخانه شط العرب نام رود دجله را ذکر کرده‌اند.

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۹
خاطر نشان می‌شود که نودلمان کانال نهر تیری را بین دجله و رود کارون (Eulaeos) ذکر کرده. این سخن درست نیست، چون فاصله رود کارون تا رود دجله بسیار است و میان رود کارون و رود دجله، رود کرخه واقع است.

۳. کی لسترنج، «بلدان الخلافة الشرقية»، ص ۲۷۶
۴. یاقوت حموی به نقل از برخی کتب فارسی، حفر کانال نهر تیری را به شخصی افسانه‌ای به نام اردشیر بهمن پسر اسفندیار نسبت می‌دهد که هم‌عصر حضرت داوود علیه السلام بوده و آن را به تیری پسر گودرز وزیر هدیه می‌کند (همان، جلد پنجم، ص ۳۱۹)، همان‌طور که شخصیت‌های این قصه، افسانه‌ای هستند، این سخن نیز افسانه است.

۵. المقدسی، «أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم»، ص ۴۰۹
۶. مأمون عبدالله القصیر، «التقود الاسلامیة فی...»، ص ۷۰

در اشعار شاعران عرب و به‌ویژه شاعرانی که قبل از اسلام بوده‌اند و دوره‌ی اسلامی را درک کرده‌اند، نام نهرتیری در اشعار آن‌ها آمده است. از جمله جریر در شعری خطاب به فرزدق به او می‌گوید که شما بنی‌العم^۱ به اهواز و نهر تیری برگردید که مسکن شما آن‌جاست.^۲ شهر نهرتیری تا قرن چهارم هجری به حیات خود ادامه داده است. همین که نام این شهر پس از گذشت ده قرن همچنان "نهرتیری" باقی مانده و به نام تیرائوس، بنیانگذار آن، است نشان‌دهنده‌ی قدرت آن و میسانی بودن آن است.

۷- کرخ لدن

کرخ لدن یکی دیگر از شهرهای پادشاهی میسان بوده، که در منابع تاریخی نام آن ذکر شده است. پیگولوسکایا نام این شهر را در دوره‌ی شاپور دوم جزء شهرهای بیت - هوزای آورده است.^۳ یاقوت الحموی نیز نام این شهر را در کتاب خود ذکر کرده است.^۴

علاوه بر شهرهای فوق، در پادشاهی میسان شهرهای دیگری وجود داشتند که آرین مورخ قرن دوم میلادی، به هنگام ذکر حمله تراژان به تیسفون از آن‌ها یاد کرده است.^۵ یکی از این شهرها، شهر تردون (Teredon) نام داشت که در حال حاضر جزء خاک کشور کویت است.^۶ حتی می‌توان این احتمال را داد که بسیاری از شهرهای اهواز که پیش از اسلام وجود داشته‌اند در زمان پادشاهی میسان برپا شده‌اند. منابع تاریخی فقط آن دسته شهرهایی را ذکر کرده‌اند که بر ساحل رودخانه‌ها بوده و شهرهایی تجاری بوده‌اند.

۱. بنی‌العم تیره‌ای از بنی‌حفظه از قبیله بزرگ بنی‌تمیم است.

۲. سیروا بنی‌العم و الأهواز منزلکم و نهر تیری و لم تعرفکم العَرَب

۳. پیگولوسکایا، "شهرهای ایران در دوره...."، ص ۳۴۳

۴. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، ص ۴۴۸

فصل سوم: پادشاهان میسان

هسباوسن، بنیانگذار پادشاهی میسان

در خصوص سال تأسیس پادشاهی میسان، میان پژوهشگران و مورخان اختلاف نظر است. برخی بر این باورند که پادشاهی میسان همزمان با تشکیل دولت عربی در الرها (ارفله فعلی) بوده است.^۱ حال آن‌که گروهی دیگر معتقدند که ظهور این پادشاهی، در هنگام بروز ناآرامی و ضعف در امپراتوری سلوکی بوده است. هنگامی که در نتیجه این ناآرامی‌ها، نیروهای جدیدی و از جمله اشکانیان در صحنه سیاسی ظاهر شدند. اشکانیان توانستند به رهبری مهرداد اول در سال ۱۴۱ ق.م سلوکیه را تسخیر کنند، و در همان حال هسباوسن از این فرصت استفاده کرد، خود را حاکم مستقل آن خطه اعلام کرد.^۲ از نظر هانسمن، این واقعه بین سال ۱۴۱-۱۲۹ ق.م رخ داده است.^۳ آلتهایم نیز خاطر نشان می‌شود که تلاش‌های هسباوسن برای تأسیس حکومت مستقل قابل توجه است، اما آنچه مشخص نیست، سال دقیق تأسیس این دولت است.^۴ به باور آلتهایم، به هنگام تشکیل دولت مستقل میسان، عمر هسباوسن، ۸۰ سال بوده است.^۵

اما آنچه روشن و واضح است این است که هسباوسن توانست بلافاصله پس از فوت آنتیوخس چهارم، پادشاهی خود را تأسیس کند.^۶ و پس از برافتادن آنتیوخس هفتم (۱۳۸/۱۳۹-۱۲۹ ق.م)، در بهار سال ۱۲۹ ق.م، شهر

1. F.Altheim - R.stiehl, Op.Cit.,I.P.317 2. Hansman, Op.Cit., P.23

3. Ibid

4. F. Altheim - R. Stiehl, Op.Cit.I.P.321 5.Ibid

6. Ibid

بابل را جزء پادشاهی میسان کند.^۱ شاید او شهر سلوکیه را نیز به قلمرو خود منضم کرده باشد،^۲ و بدین ترتیب توانسته باشد سرزمین یکپارچه در بین‌النهرین را حکمرانی کند.^۳ بدون شک هسباوسن به منظور دفاع از مملکت خود، در شرایطی که نیروی اشکانیان در حال افزایش بود، با آن‌ها در کشمکش و منازعه بوده است. اما حقیقت امر این است که اطلاعات ما در این خصوص بسیار کم است و ما نمی‌دانیم که میزان این کشمکش و منازعه تا چه حد بوده است.^۴ اما این مطلب بر ما روشن است که هسباوسن توانست به یاری قبایل عرب اهواز^۵ در سال ۱۲۹ ق.م به عیلام حمله کند و پادشاه آن دیار به نام پتیت (Pettit) را شکست سختی دهد، و شهر عیلام را ویران کند.^۶

پادشاهان میسان از چنان قدرت و شکوهی برخوردار بودند که والی تدمر را به عنوان حاکم و والی بحرین منصوب کردند.^۷ بر اساس بررسی‌های به عمل آمده پادشاهان میسان تابع و دست‌نشانده حکومت‌های اشکانیان نبوده و یک حکومت مستقل بوده‌اند.^۸ به قول دو تن از پژوهشگران، یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های حکومت و جامعه میسان، روحیه بلندپروازی و استقلال‌طلبی آن‌ها بود.^۹

پیش از ذکر نام پادشاهان میسان، لازم است به این مطلب اشاره کرد که از آنجایی که نام‌های پادشاهان میسان در متون یونانی و رومی و با تلفظ و ثبت یونانی آمده، ممکن است در ظاهر نام‌ها غیرعربی باشند. این وضعیت درباره‌ی نام‌های پادشاهان ایران باستان نیز صادق است. کما این‌که یونانی‌ها کوروش را سیروس و خشایارشا را اخشورش و کمبوجیه را کامبیز و مهرداد را میرداتس می‌نوشتند. دوم این است که در منابع یونانی نام‌ها را به شکل‌های

1. Ibid.P.327

2. Debevoise, Op.Cit., P.39

۳. نودلمان، "ميسان"، ص ۴۴۳

4. F.Altheim - R.Stiehl, Op.Cit., P.327

5. عضید جواد الخمیسی، "مملكة میسان"، بخش سوم ۶. نودلمان، همان

7. IKEO 147/427, "king... ."

۸. نودلمان، همان، ص ۴۶۱

۹. یعقوب محمدی فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۲۶

مختلف ضبط کرده‌اند، به عنوان مثال نام تنی چند از پادشاهان میسان که عبد نرگال است، به صورت‌های مختلف در منابع یونانی آمده است. ابینرگال، ادینرگال، ابنرگوس، ادینرگوس، ابینرگوس همه شکل‌های مختلف ضبط عبد نرگان هستند. سوم این‌که مطالعات و پژوهش‌های تاریخی نشان داده که برخی از قبایل عرب و به ویژه آن‌هایی که در بادیه الشام مسکن داشتند، نام‌های یونانی اختیار می‌کردند. به عنوان مثال "یطوریان"^۱ که پیش از میلاد در فلسطین و در ناحیه عکا روزگار می‌گذراندند، علی‌رغم عرب بودن، نام‌های یونانی اختیار می‌کردند.^۲ همچنین برخی پادشاهان دولت لحيان که عرب بوده‌اند، نام بطلمیوس داشته‌اند.^۳ تأیید این سخن، سکه‌ی ضرب‌شده توسط تیرائوس اول (۹۰-۷۸ ق.م) سومین پادشاه میسان است که علی‌رغم نام به‌ظاهر یونانی، ولی سیمای او سیمای یک نفر شرقی و عربی است.^۴

هسپاوسن (۱۴۳-۱۲۴ ق.م)

نام این پادشاه در منابع مختلف به شکل‌های مختلف ثبت شده است. برخی او را هیسپائوسین^۵، بعضی هیسپاوسنس^۶، برخی هایسپویسینز^۷، برخی اسپاسین^۸، برخی اسپاسینو^۹، برخی نیز با توجه به متون بابل، نام او را سباسین ضبط کرده‌اند.^{۱۰} اما با توجه به نحوه نگارش نام این پادشاه در زبان یونانی و با عنایت به این‌که همه‌ی مورخان این پادشاه را عرب می‌دانند و مردم میسان نیز در اصل عرب بوده‌اند، از این رو ممکن است، او از قبیله‌ی بنی یحصب بوده و

۱. در برخی منابع "یطوریان" ثبت شده است.

۲. رنیه دیسو، "العرب فی سوريا قبل الاسلام"، ص ۱۳-۱۴

۳. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان العربية"، ص ۲۸

۴. نودلمان، همان، ص ۴۴۷

۵. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۲۱

۶. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۸

۷. عضید جواد الخمیسی، "مملكة میسان يتذكرها التاريخ"، بخش سوم

8. Nodelman, P.89

9. Hansman, "Charax and ...", P.24

۱۰. سیف جلال الدین الطایبی، "اسرار مملكة میسان"، ص ۴۰

نام او شاید حصبای باشد. "بنی یحصب" به کسر حرف صاد، از زید الجمهور از جَمیر از قحطانیان هستند، یحصب بن مالک بن زید بن العوّث بعد از هیجده نسل به جَمیر بن سبأ می‌رسد.^۱ و ما می‌دانیم که سبائی‌ان از ۸۰۰ قبل از میلاد تا ۱۱۵ قبل از میلاد و جَمیریان از ۱۱۵ قبل از میلاد تا ۵۲۵ میلادی حکومت‌های توانمندی در یمن و آن نواحی شامل عمان و غیره تشکیل داده‌اند.^۲ شاید هم نام او ترکیبی از دو کلمه‌ی "هسبا" و یا "اسپا" و "سین" باشد، و ما می‌دانیم که خدای "سن" نزد بابلی‌ها همان خدای ماه است و هلال نماد خدای سین به‌شمار می‌آمد.^۳ به همین منوال یکی از معروف‌ترین پادشاهان اکد، نرام سن یا نرام سین بوده (سلطنت ۲۲۹۱-۲۲۵۵ ق.م) که دو هزار و سیصد سال پیش از میلاد می‌زیسته است.^۴

اصل و نسب هسباوسن را تقریباً همه‌ی مورخان و پژوهشگران او را عرب می‌دانند. از جمله پلینی مورخ قرن اول میلادی، او را عرب ذکر می‌کند.^۵ دیگر نیز او را عرب می‌داند، بیلینوس نیز هسباوسن را عرب ذکر کرده است.^۶ آلتهایم نیز او را عرب می‌داند.^۷ بنا به نوشته‌ی هانسن، برخی او را با نژاد مختلط یونانی - بلخی می‌دانند. فایساخ او را آرامی می‌داند،^۸ که در این صورت نیز عرب است.

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد، اولین کار هسباوسن، بنای دیوار گرداگرد شهر کرخ بود. او در سال ۱۲۹ ق.م رو سوی عیلام گذاشت و پتیت (Petit) پادشاه آن‌جا را با شکست سختی روبه‌رو ساخت.^۹ او در این اندیشه

۱. یاقوت الحموی، معجم البلدان، جلد پنجم، ص ۴۳۱

۲. عبدالعزیز سالم، "تاریخ عرب قبل از اسلام"، صص ۸۹-۸۰

۳. عبدالعزیز سالم، "تاریخ عرب قبل از اسلام"، ص ۳۶۵

۴. هنری س عبودی، "معجم الحضارات السامیه"، ص ۸۴۳

5. Pliny, "Natural History", VI, 31, 318

به نقل از واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۷

6. Debevoise, N.C, "A Political History of Parthia", P.38

7. Altheim, F.R. Stienl, Op.Cit, I. P.66

8. Debevoise, Op.Cit, P.38

۹. نودلمان، همان، ص ۴۴۳

بود که رهبری بلا منازع اشکانیان را در آسیای میانه از آن خود کند. از این رو سپاهی را به فرماندهی یکی از فرماندهان خود روانه سرزمین ماد کرد.^۱ از جمله کارهای هسباوسن، در دست گرفتن راه تجاری هند بود، راهی که هند را به غرب متصل می‌کرد.^۲ او اولین سکه‌های خود را از جنس نقره،^۳ در سال ۱۲۴-۱۲۳ ق.م ضرب کرد.^۴ سکه‌هایی با کیفیت عالی، سکه‌های "تترا دراخما" یا به قولی سکه‌های چهار درهمی^۵ را در ضربخانه شهر کرخ ضرب کرد. بر روی چهار درهمی تصویر شاه در حالی که به سمت راست نگاه می‌کند، نقش بسته که با صورت تراشیده، موهای کوتاه و با دستاری که بر پیشانی بسته نمایان است. پشت سکه، تصویر برهنه هراکلس است که بر صندلی نشسته و گرز را بالای زانوی راست خود نگه داشته است.^۶

ضرب سکه توسط هسباوسن تا سال ۱۲۱-۱۲۰ ق.م ادامه داشت. همین ضرب سکه نشان‌دهنده‌ی استقلال میسان است. در همین سال، ضربخانه‌های هسباوسن، دو نوع سکه برونزی ضرب کرد، که یک روی آن چهره‌ی مردی با ریش بود و درهم‌ها تترا دراخمایی بودند و روی دیگر آن تصویر الهه زئوس بود (پلینی ۲۷، ۳-۴).^۷ ضرب سکه‌هایی با این مضمون و با این کیفیت، نشانگر این است که هسباوسن پادشاه بزرگی است.^۸ به اعتقاد نودلمان، ضرب سکه‌هایی با این کیفیت، بر ثروت و قدرت هسباوسن دلالت دارد. همچنین نشان‌دهنده این است که او خود را همتراز پادشاه سلوکی می‌داند. علاوه بر این بیانگر اهداف او در هم‌آوردی و رقابت با پادشاه اشکانی است.^۹ از آنجایی که هسباوسن در سال ۱۲۸ قبل از میلاد، بابل را فتح کرده و

۱. همان ۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۶

۳. محمد باقر الحسینی، "تقود مملکة میسان"، ص ۳۱

۴. نودلمان، همان، ص ۴۴۴

۵. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۸

6. Debevoise, P.39

۷. نودلمان، همان

8. Debevoise, P.39

۹. نودلمان، همان، ص ۴۴۴



تصویر ۲ - سکه‌ی هسباوسن

خود را پادشاه بابل خوانده بود،^۱ از این رو در شهر سلوکیه نیز سکه‌هایی به نام خود ضرب کرد. سکه‌های مزبور در سال ۱۲۴-۱۲۳ قبل از میلاد و در آن شهر ضرب شده‌اند.^۲ سکه‌ها از نظر کیفیت و نوع سکه، با سکه‌های قبلی متفاوت بودند که نشان دهنده‌ی افزایش قدرت و سطوت هسباوسن است.^۳ بر پشت سکه تصویر هراکلس نقش بسته و گرداگرد آن به خط یونانی نوشته شده است: «پادشاه هسباوسن».^۴

او پس از حمله به عیلام و شکست عیلامی‌ها، سکه‌هایی بدین مناسبت ضرب کرد، که در آن سکه‌ها، پیروزی‌های خود را ثبت کرده است.^۵ هسباوسن به هنگام حکومت بر بابل سعی کرد تا دل مردم آن سرزمین را به دست آورد و موجبات طرفداری و هواداری آنان را فراهم سازد. از این رو دین مردم بابل را به عنوان دین خود انتخاب کرد و به هنگام پیروزی، جشنی

۱. همان، ص ۴۴۱

2. R.H. Mc Dowell, "Comis from ...", P.112

۳. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۱

۴. همان

5. Debevoise. Op.Cit, P.39

برپا داشت و برای خدای بابلی‌ها، قربانی‌ها تقدیم کرد. همچنین شخصی به نام "آیتی - مردوخ - بلاطو" را که یک نفر بابلی بود به عنوان کارگزار ارشد خود انتخاب کرد. این شخص، قانونی برای معبد مردوخ وضع کرد و حساب‌ها را یار و یاور بود.^۱ حساب‌ها در تمام مدتی که بابل را تحت سیطره خود داشت، بل خدای خدایان بابل را می‌پرستید و خود را تابع مردوخ می‌دانست.^۲ در برخی کتیبه‌های میخی، نام او را اسپاسین خوانده‌اند که در معبد ایساکیلا، بندگی و اطاعت خود را از مردوخ بجای آورده است.^۳

حکومت و سیطره میسانی‌ها بر بابل تا سال ۱۲۱-۱۲۰ قبل از میلاد یعنی بیش از هشت سال ادامه داشت، در سال ۱۲۳ ق.م مهرداد دوم پادشاه پارتیان به قدرت رسید، اولین و مهم‌ترین کاری که او در پیش گرفت، همانا تسخیر بابل بود.^۴ او در سال ۱۲۱-۱۲۰ ق.م رو سوی بابل گذاشت و با شکست حساب‌ها را تصرف کرد. این بار هم پارتیان متعرض میسانیان نشدند و به سرزمین آن‌ها یورش نبردند و حساب‌ها در کمال آرامش به حکومت خود ادامه داد.^۵ گویا پس از این عقب‌نشینی، بعدها یعنی در سال ۸۰ ق.م میسانی‌ها یک‌بار دیگر بابل را از پارتیان پس گرفتند.^۶

حساب‌ها به دو دلیل در تلاش‌های خود برای بسط سلطه و هیمنه خویش بر بابل و اداره امور آن موفق بود. او در سکه‌هایی که ضرب کرد، خود را در چهره یک پادشاه سلوکی با موی تراشیده و صورت اصلاح‌کرده و با تاج بر سر نشان داده است. حساب‌ها دوست داشت در هیئت و چهره یک پادشاه سلوکی ظاهر شود. دلیل دوم این است که حساب‌ها به معتقدات مردم بابل احترام گذاشت و دین آن‌ها و معبود آن‌ها را اختیار کرد، از این رو بابلی‌ها از او بسیار راضی و خشنود بودند.^۷

پلینی مورخ قرن اول میلادی (۲۳-۷۹ م)، حساب‌ها را یک پادشاه

۲. کولدیغای، "معابد بابل و بورسیا"، ص ۸۴

3. Nodelman. Op.Cit, P.89

5. Ibid, P.48

6. Ibid

۱. نودلمان، همان، ص ۴۴۳

4. Debevoise, Op.Cit, P. 40

۷. نودلمان، همان، ص ۴۴۳

می خواند، و او را یک پادشاه عرب معرفی می کند.^۱ او هسباوسن را پادشاه مستقلی می داند که تحت سلطه هیچ نیرویی نبود و با اقتدار بر سرزمین خود حکمرانی می کرد. در سنگ نبشته‌ای که در بابل کشف شده، هسباوسن را پادشاه آن سرزمین خوانده و نام همسرش را تالاسیا ذکر کرده است.^۲ همچنین در سالنامه‌ی نجومی بابل آمده است که هسباوسن در سال ۱۴۳ ق.م پادشاه میسان بوده است.^۳

در سالنامه‌ی نجومی بابل (D137) به تاریخ ۱۳۸ قبل از میلاد، از پیروزی‌های هسباوسن در خلیج فارس و مطیع ساختن مردم آن‌جا سخن به میان آمده است: [هسباوسن] از منتهی‌الیه بخش پایینی دریا، همه شهرها و قبایل خلیج، همه را مطیع خود ساخت، بر آن‌ها خراج وضع کرد. هسباوسن علیه دشمنان عیلامی یورش برد، شهرها و قبایل دریا را با خود همراه کرد و آن‌ها را زیر یوغ خود درآورد. عده‌ی کمی طاعت او را گردن نگذاشته و علیه او تمرد کردند، هسباوسن آن‌ها را منقاد و مطیع خود ساخت، از آن‌ها اسیر گرفت، دارائیشان را غارت کرد. در عیلام ترس و وحشت حاکم بود، اما در بابل صلح و سعادت حکمفرما بود.^۴

هسباوسن توانست از ضعف درونی و تشتت حاکم بر خاندان سلوکی نهایت بهره را ببرد و حکومت مستقل خود را در دشت اهواز از جنوب کوه‌های زاگرس تا بنادر و جزایر خلیج فارس و محدوده‌ی بوشهر و فراتر از آن در ساحل جنوبی خلیج فارس از شهر کرخ [خرمشهر کنونی] تا آن طرف بحرین در خاک امارات عربی متحده و از این سوی در خاک بین‌النهرین از بابل تا ابله و در غرب تا آن طرف ساحل غربی رودخانه فرات، نزدیک بادیه الشام در حوالی تدمر گسترش دهد. بعدها که پارتیان نیز بر سر کار آمدند، آن‌ها نیز نتوانستند حکومت مستقل میسان را ساقط کنند.

1. Pliny, "Natural History", VI,31,318

به نقل از واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۷

2. IKEO 147/427, "King"

3. Ibid

4. IKEO 147/427, "King"

بر اساس جدول ارائه شده توسط واثق اسماعیل الصالحی، دوره‌ی حکمفرمایی هسباوسن از سال ۱۶۵ تا سال ۱۲۱ ق.م بوده است.^۱ منابع دیگر سال حکومت او را از سال ۱۲۷ تا ۱۰۹ ق.م روایت کرده‌اند.^۲ دابینز، سال به قدرت رسیدن او را ۱۲۵ قبل از میلاد و سال پایان فرمانروایی وی را ۱۲۱ قبل از میلاد دانسته است.^۳ اما سالنامه‌ی نجومی بابل (A 123) که به تاریخ ۱۲۴ قبل از میلاد است، سال وفات او را همان سال ۱۲۴ قبل از میلاد ذکر کرده است. در این سالنامه چنین آمده است: «هسباوسن، پادشاه میسان، روز پنجم ژوئیه مریض شد و روز دهم ژوئیه سال ۱۲۴ ق.م دار فانی را در دهه نود از عمر خود وداع گفت. بعد از مرگ او تالاسی اوسو (تالاسیا) همسرش به همراه اشراف، قدرت را در دست گرفت... پس از آن پسر صغیر هسباوسن به‌عنوان جانشین پدر بر عرش نشست».^۴

ابوداکوس (۱۲۴-۹۰ ق.م)

دومین پادشاه میسان پس از هسباوسن، ابوداکوس^۵ بود. اکثر پژوهشگران و مورخان بر اساس سکه‌های ضرب شده توسط او سال پادشاهی وی را از ۱۰۹ تا ۱۰۴ ق.م ذکر کرده‌اند. اما با توجه به سال وفات پدرش به احتمال زیاد ابوداکوس از سال ۱۲۴ قبل از میلاد پادشاه بوده^۶ و مادرش نیابت سلطنت را به

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۷

۲. سیف جلال الدین الطایبی، "اسرار نخلة میسان"، ص ۳۹

3. Edward Dobbins, "Countermarked ...", P.110

4. IKEO 147/427, "King ..."

بنا به نوشته واثق اسماعیل الصالحی، هسباوسن در سن هشتاد و پنج سالگی درگذشت.

(ص ۸)

۵. ابوداکوس (Apodakos)، به اعتقاد دکتر سامی سعید الاحمد، نام او "عبود" بوده است (سامی سعید الاحمد، "الخلیج العربی"، ص ۲۶)، دکتر منذر عبدالکریم البکر نام او را "ابوقیس" یا "عبدقیس" می‌داند (سیف جلال الدین الطایبی، همان، ص ۴۴). شاید اظهار نظر افراد فوق صحیح باشد، اما از آنجایی که هیچ‌گونه سند و مدرکی در این خصوص وجود ندارد، نمی‌توان درباره‌ی صحت و یا سقم نقطه نظرت فوق اظهار نظر کرد. شاید ابوداکوس، در اصل ابوداحوس بوده باشد، در عربی "داحوس" به معنی عقربک یا کژدمه است.

۶. عضید جواد الخمیسی، سال به قدرت رسیدن او را همان، سال ۱۲۴ ق.م می‌داند. "عضید جواد الخمیسی، "مملکة میسان..."، الجزء الأول

عهده داشته است. این را سالنامه‌ی نجومی بابل نیز تا حدود زیادی روشن کرده است. اما واثق اسماعیل الصالحی خاطر نشان می‌سازد که در سال‌های ۱۰۵-۱۰۴ ق.م، ابوداکوس چهل ساله بوده است.^۱ این سخن چندان قابل قبول نیست، چون در این صورت، به هنگام فوت پدر، باید بیست ساله باشد که در چنین حالتی نیاز به نیابت سلطنت از سوی مادر نبود. به احتمال زیاد به هنگام فوت هسباوسن، ابوداکوس خیلی کوچک‌تر از این بوده و از هنگام مرگ پدر تا سال ضرب سکه یعنی ۱۰۹ ق.م، مادرش نایب‌السلطنه بوده است. سکه‌های نقره‌ای ضرب شده توسط ابوداکوس، او را با ریشی تراشیده و چهره‌ای خندان و تاجی بر سر نشان می‌دهد و پشت سکه تصویر نشسته هراکلس است (پلینی: ۵.۲۷). آخرین سکه ضرب شده توسط او مربوط است به سال ۱۰۵-۱۰۴ ق.م.^۲

در دوره‌ی پادشاهی ابوداکوس، قدرت و نفوذ اشکانیان روز به روز بیشتر می‌شد، به نحوی که سیطره و هیمنه آن‌ها تا مناطق مجاور میسان رسید، به همین دلیل ابوداکوس نتوانست همانند پدرش در اندیشه توسعه قلمرو پادشاهی خود باشد. ابوداکوس در این مرحله در صدد برآمد تا فعالیت تجاری مملکت خود را با هند و خاور دور تقویت کند.^۳ او برای حمایت از تجارت دریایی میسان، ناوگانی دریایی تأسیس کرد و وظیفه تأمین امنیت کشتی‌های تجاری را به آن‌ها سپرد.^۴ توجه و اهتمام ابوداکوس به تجارت دریایی را می‌توان در سکه‌های ضرب شده توسط او دید، در سکه‌های برونزی ضرب شده توسط ابوداکوس، تصویر کشتی نقش بسته که ابوداکوس در قسمت جلویی کشتی نشسته است.^۵ موضوع قابل توجه این است که کشتی ضرب شده در سکه‌ها یک کشتی تجاری نیست، بلکه کشتی جنگی است که بر

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۹

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۶

۳. حمودة بن محمود، "اهمیه الخلیج العربی"، ص ۵۸

۴. نودلمان، همان، ص ۴۴۷

۵. الصالحی، "نشوء و تطور مملکة میسان"، ص ۹

روی آن منجنیق نصب کرده‌اند^۱ و کشتی به شکل سر یک قوچ است که به منظور نشان دادن ابهت و سطوت ناوگان جنگی میسان برای مقابله با دشمنان جهت تأمین امنیت راه‌های تجاری آن پادشاهی است.^۲ علاوه بر این مبین نقش تجارت و به‌ویژه تجارت دریایی در حیات اقتصادی و زندگی پادشاهی میسان است. به دلیل رونق و شکوفایی تجارت در حیات اقتصادی پادشاهی میسان است که در زمان ابوداکوس روابط تجاری عمیق و گسترده‌ای میان این پادشاهی و امپراتوری چین برقرار شد و "هو"^۳ امپراتور چین هیئت‌های چندی را به دربار ابوداکوس فرستاد. از جمله این هیئت‌ها، هیئی بود که ریاست ژنرال پانجو،^۴ که به میسان و سوریه اعزام شد.^۵ درحقیقت پادشاهی میسان در آن دوران، نقش واسطه میان امپراتوری چین و امپراتوری روم را بازی می‌کرد و تبادل تجاری میان این دو سرزمین را انجام می‌داد.^۶ از این رو ثروت هنگفت و سرشاری عاید آن‌ها شد و به دلیل همین ثروت و مکتب توانستند برای سالیان سال و بلکه قرن‌ها از تهاجم نیروها و حکومت‌های مقتدر آن روزگار در امان باشند.

تیرائوس اول^۷ (۹۰-۷۸ ق.م)

پس از ابوداکوس، تیرائوس اول زمام امور را در میسان به دست گرفت. تیرائوس، سومین پادشاه میسان بود. سکه‌های ضرب‌شده توسط او نشان دهنده‌ی حکومت وی بعد از پادشاهی ابوداکوس است. یک روی سکه، تصویر تیرائوس است با سیمایی شرقی^۸، صورتی تراشیده و پشت سکه

۱. القزاز، نقود تکشف...، ص ۶۰

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۷

3. Ho

4. Panchoo

۵. سهیلة مرعی مرزوق، "علاقة مملكة..."، ص ۲۴

۶. حمودة بن محمود، "اهمية الخليج العربي"، ص ۸۳

۷. تیرائوس (Tiraios) سیف جلال‌الدین الطائی معتقد است، نام او "طیرایاس" و یا "تورایاس" یکی از اسامی متداول در آن دوران بوده است. اسرار نخلة میسان، ص ۴۵

۸. نودلمان، همان، ص ۴۴۷



تصویر ۳ - سکه‌ی ابوداکوس

تصویر هراکلس است.^۱ در برخی از منابع آمده است که تیرائوس اول، پشت سکه را با تصویر تیخه^۲، تزئین کرده که تاجی بر سر دارد و در دست چپ او، ظرفی پُر از میوه است و در دست راستش الهه پیروزی است که تاجی از گل را به الهه تیخه تقدیم می‌کند. (پلینی ۲۶-۲۷).^۳

تیرائوس اول عناوین دیگری به سکه‌های خود اضافه کرده، عناوینی که بر روی سکه‌های هسباوسن و ابوداکوس نبود، عناوینی چون "یوریجیتس"^۴ به معنی کسی که خدمات ارزشمندی به حکومت ارائه کرده، و یا "سوتر" به معنی نجات‌بخش.^۵

در سال ۹۱ پیش از میلاد، گودرز، مرزبان یکی از ایالت‌ها علیه ولی نعمت خود مهرداد دوم که حالا دیگر پیر شده بود، قیام کرد و خود را حاکم و

۱. القزاز، "نقود..."، ص ۵۸

۲. تیخه (Tyche) الهه نیک‌بختی نزد یونانیان باستان.

۳. ابراهیم پور داوود، پشت‌ها، جلد دوم، ص ۳۱۴

۴. نودلمان، همان، ص ۴۴۸

4. Euregetes

۵. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۱

فرمانروای بین‌النهرین خواند. پس از مرگ مهرداد در سال ۸۷ ق.م، گودرز خود را پادشاه اشکانیان خواند. اما در همین اوان یعنی سال ۸۹-۸۸ ق.م تیرائوس پادشاه میسان، سکه‌های خود را ضرب کرد، سکه‌هایی که نشان دهنده‌ی پیروزی و قدرت و سطوت پادشاه میسان است. این سکه‌ها زمانی ضرب شدند که در پادشاهی اشکانیان، عصیان و تمرد حاکم بود و گودرز تا حوالی دولت میسان پیش آمده بود.^۱ سکه‌هایی برنزی که نشان دهنده‌ی رونق اقتصادی پادشاهی میسان است و بر روی سکه‌ها، ظرف بزرگ میوه نقش بسته بود.^۲

علی‌رغم ناآرامی‌ها و عصیان‌های دستگاه حکومتی پارتیان که به عنوان همسایه نیرومند و قوی، لاجرم تأثیرات خود را بر اقتصاد و حیات سیاسی میسان خواهد گذاشت، تیرائوس با تمام قدرت و توان خود در جهت بهبود اوضاع اقتصادی گام بر می‌داشت. او علاوه بر تجارت، به کشاورزی نیز توجه و اهتمام خاص داشت. حفر کانال نهر تیری^۳، توسط او که رود کرخه را به شط العرب وصل می‌کرد، نشان دهنده‌ی علاقه و توجه تیرائوس به کشاورزی است. علاوه بر این تیرائوس علاقه زیادی به حفظ دو آبراه دجله و فرات و همچنین توجه و عنایت به آن‌ها به منظور سهولت کشتیرانی و نقل کالا از جنوب به شمال داشت.^۴

هر چند منابع تاریخی، دلایل حفر نهر تیری را کشاورزی ذکر کرده‌اند، اما با توجه به ماهیت تجاری پادشاهی میسان، به احتمال زیاد، حفر این کانال دلایل تجاری نیز داشته است. تیرائوس با حفر این نهر در صدد بود تا رودخانه کرخه را به شبکه راه‌های آبی میسان متصل کند و تجارت را در رود کرخه رونق بخشد.

۲. همان، ص ۴۴۹

۱. نودلمان، همان، ص ۴۴۸

۳. نهر تیری (Nahar - Tirai)

بعدها در محل همین کانال، شهری بنا شد به نام نهر تیری یا نهر تیراکه تا هفت یا هشت قرن بعد به حیات خود ادامه داد و در دوره بنی‌امیه محل ضرب سکه شد.

۴. نودلمان، همان، ص ۴۴۹

تیرائوس اول به تأمین امنیت راه‌های تجاری نیز توجه و علاقه فراوانی نشان می‌داد، تا کالاهای از بنادر خلیج فارس و از طریق دجله و فرات به مناطق شمالی حمل شود. اما حوادث قرن اول قبل از میلاد در شام و همچنین کشمکش‌ها و نزاع‌های دربار اشکانی میان شاهزادگان به منظور کسب قدرت سبب شد تا راه‌های تجاری منتهی به میسان و یا راه‌های تجاری زمینی و دریایی که از میسان گذر می‌کردند، ناامن شوند، از این رو در دوره او تجارت میسان خسارت فراوانی متحمل شد. همین ناامنی سبب شد تا تجار به منظور تأمین امنیت راه‌های تجاری مبالغه‌آمیزی به عنوان مالیات عبور و مرور به سران و بزرگان مناطق عبور پرداخت کنند.^۱ به همین دلیل بازرگانان درصدد برآمدند تا از راه‌های خشکی برای حمل و نقل مال التجاره خود استفاده کنند، که همین موضوع سبب بالا رفتن قیمت کالاها می‌شد.^۲

با توجه به مشکلات فوق، تیرائوس پادشاه میسان، به منظور استمرار فعالیت تجاری، راه دیگری در پیش گرفت، راهی صعب‌العبورتر و خطرناک‌تر، اما کوتاه‌تر از بقیه راه‌ها. راهی که از پترا شروع می‌شد و از طریق صحرا به شهر "کرخ" و پس از آن به شهر "الجرها" می‌رسید. از جمله راه‌های مهم که از شهر کرخ شروع می‌شد و سپس از شهر الجرها می‌گذشت و با گذر از دومة الجندل به پترا می‌رسید راه کرخ - پترا بود. راه دیگری نیز از صحرا و بادیه می‌گذشت و کاروان‌های نبطیان، مال التجاره را از شهر "فرات" حمل می‌کردند و از صحرا می‌گذشتند.^۳ راه‌های فوق همه در سرزمین نبطی‌ها بودند و کنترل آن‌ها نیز توسط نبطیان بود. تیرائوس نیز به دلیل روابط خوب با نبطی‌ها، توانست آن‌ها را به عنوان طرف مورد اعتماد در تبادلات تجاری حفظ کند تا امنیت کاروان‌ها را تأمین کنند. نبطیان نیز تلاش زیادی مبذول داشتند تا راه‌های تجاری مزبور، راه امن و قابل‌ترددی باشد، از این رو علاوه بر حفظ

۱. Strabo, XVI, I, 27 همان به نقل از واثق اسماعیل الصالحی، همان

۲. نودلمان، همان

۳. جاکلین بیرن، "اکتشاف جزیره العرب"، ص ۲۰۷



تصویر ۴ - سکه‌ی تیرائوس اول

امنیت راه مزبور، چاه‌هایی در دل صحرا حفر کرده و کاروانسراهایی احداث کردند و پایگاهی نیز برای خود ساختند.^۱ همه این اقدامات در زمان پادشاه نبطیان، حارث سوم^۲ (۶۷-۸۷ ق.م) انجام شد که معاصر تیرائوس اول بود.^۳ نبطیان، سنگ‌نبشته‌هایی از خود در "واحه دوماثا"^۴ به یادگار گذاشتند که نشان دهنده‌ی روابط تجاری آن‌ها با کرخ و فرات است.^۵

درمقابل تیرائوس، در مناطق تحت سیطره خود، امنیت کامل برقرار کرده بود تا کاروان‌های تجاری نبطیان قادر باشند، کالا و مال‌التجاره را جابجا کنند. از جمله کالاهایی که تجار از سرزمین‌های دیگر وارد می‌کردند، بخور بود که در معابد و همچنین در عبادت مصرف بسیار داشت، همچنین سنگ‌های قیمتی،

۱. نودلمان، همان

2. Aretoas III

۳. حمودة بن محمود، "اهمية الخليج العربي"، ص ۶۱

۴. "واحه دوماثا" (Dumatha) گویا همان واحه "دومة الجندل" است که نام آن در سنگ‌نبشته‌های میخی ذکر شده و کلدانیان در زمان نبونائید در آن معبدی داشتند و نام آن در فتوحات اسلامی ذکر شده است. فؤاد سفر، هامش ص ۴۴۹ از کتاب نودلمان

۵. نودلمان، همان، ص ۴۴۹

ادویه‌جات، روغن، مرهم و غیره نیز جزء کالاهایی بودند که تجار وارد می‌کردند.^۱

به هر حال تیرائوس از آشفستگی‌ها و هرج و مرج عهد اشکانی استفاده کرد و روابط اقتصادی خود را با نبطیان مستحکم کرد، اما مرگ به او مهلت نداد و در سال ۷۸ و یا ۷۷ ق.م درگذشت.^۲

منذر عبدالکریم البکر در پژوهش خود از پادشاهی به نام اورادس اول^۳ نام می‌برد که در سال ۸۰ ق.م توانست با حمله به شهر بابل، این شهر را از یوغ اشکانیان خارج کند و ضمیمه خاک میسان سازد.^۴ در خصوص وجود چنین پادشاهی، منابع دیگر سکوت کرده‌اند و نامی از اورادس اول ذکر نکرده‌اند. اما یکی دیگر از منابع تصرف بابل توسط میسانی‌ها در سال ۸۰ ق.م را بدون ذکر نام اورادس اول ذکر کرده است.^۵ به احتمال زیاد بابل تا چند دهه جزء پادشاهی میسان بوده است، چون در سال ۵۸ یا ۵۷ قبل از میلاد، مهرداد سوم به بابل حمله کرد و آن را از دست میسانی‌ها خارج کرد.^۶

تیرائوس دوم^۷ (۷۷-۴۷ ق.م)

بر اساس سکه‌های برجای مانده از آن دوران، تیرائوس دوم در سال ۷۸ یا ۷۷ قبل از میلاد به جای پدرش بر تخت سلطنت نشست و تا سال‌های ۴۸ یا ۴۷ قبل از میلاد یعنی حدود سی سال یا بیشتر، پادشاه میسان بود.^۸

با روی کار آمدن تیرائوس دوم و تثبیت قدرت و سلطه پادشاهان میسان، سبک بومی سکه‌های میسان ظاهر شد و از زمان تئیم بل اول به بعد (۴۴-۱۷ ق.م) به شکوفایی کامل رسید.^۹ از این زمان به بعد مشخصه‌ها و ویژگی‌های

۱. حمودة بن محمود، همان
۲. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۹
3. Orades I

۴. منذر عبدالکریم البکر، همان، ص ۲۴
5. Debevoise, Op,Cit, P.48
6. Ibid, P. 75-78
7. Tiraous II

۸. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۹
۹. نودلمان، همان، ص ۴۵۳

سامی را می‌توان به وضوح در سکه‌ها دید.^۱ سبک قرار گرفتن حروف در سکه‌های این گروه، گویای ساده‌تر شدن نگارش کتیبه‌ها نسبت به سکه‌های پیشین است.^۲ بر روی سکه، نیم‌رخ شاه رو به راست با چهره‌ای کاملاً شرقی، ریش و موهای بلند و موج و سربندی بلند دیده می‌شود. تصویر پشت سکه نسبت به قبل، تغییری نکرده، تنها نقش هراکلس کمی زمخت‌تر شده است. خط و زبان یونانی و تقویم سلوکی همچنان در سکه‌های سبک بومی استفاده می‌شد.^۳

دوره‌ی سلطنت تیرائوس دوم هم زمان بود با خاتمه آشفتگی‌ها و هرج و مرج در دستگاه حکومتی اشکانیان، به همین دلیل در ابتدای کار رونق و شکوفایی اقتصادی میسان را در پی داشت. اما این وضعیت دوام چندانی نداشت.

تیرائوس دوم تمام تلاش خود را جهت استمرار رونق اقتصادی سرزمین خود مبذول داشت، از این رو عنایت و توجه فراوانی به تجارت با غرب داشت، تجارتی که از طریق نبطیان تحقق می‌یافت. اما او در این راه چندانی موفق نبود، شاید علت آن، ناآرامی‌ها و اغتشاش موجود در دستگاه پادشاهی اشکانیان بوده باشد.^۴ سکه‌های ضرب‌شده توسط تیرائوس دوم و پایین بودن کیفیت سکه‌ها نشان‌دهنده عدم رونق اقتصادی میسان، به دلیل همین ناآرامی‌ها و اغتشاشات است. در دوره‌ی تیرائوس دوم برای اولین بار حروف آرامی در ضرب سکه به کار رفت. در سال ۵۸ یا ۵۷ قبل از میلاد، پادشاه اشکانی، فرهاد سوم به دست پسرانش به قتل رسید و مهرداد سوم با حمله به بابل و تصرف آن، اوضاع آن خطه را بیش از پیش متشنج کرد، که نتیجه‌ی آن، رکود تجارت میسان با دنیای خارج بود.^۵ علت آن هم پُر مخاطره بودن راه‌های

۱. دیوید سلوود، "حکومت‌های کوچک در جنوب ایران"، ص ۲۰۶

2. George Francis Hill, "Attambelos I of Characene", P. 3

۳. محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۸-۱۱۹

۴. نودلمان، همان، ص ۴۵۲-۴۵۳

5. Debevoise, Op. Cit, P. 75-78



تصویر ۵ - سکه‌ی تیرائوس دوم

تجاری در نتیجه ناآرامی‌ها و آشوب‌ها بود.^۱ تیرائوس دوم از اوضاع نابسامان و آشفتگی‌های حاکم در دربار اشکانی، نهایت بهره را برد. او با یورش به مناطق مجاور یا به تنهایی یا با هم‌مدستی هم‌پیمانان خود، قلمرو حکومتی میسان را گسترش داد. به احتمال زیاد سکه‌ی پروزی که بر یک روی آن نشان بالدار پروزی نقش بسته که دست خود را دراز می‌کند و نخلی در دست چپ دارد، نشان‌دهنده‌ی پروزی تیرائوس است.^۲

تیرائوس اول علاقه داشت که در آرایش چهره، اخلاق و روحیه هلنیستی را رعایت کند، حال آن‌که تیرائوس دوم درصدد بود تا با لباس پادشاهی و سیمایی شرقی ظاهر شود.^۳ او با نواری موهای خود را می‌بست، هرچند که موهای او پرپشت‌تر بود و به صورت گیسوانی بر پیشانی و بر پشت او آویزان بودند. و ریشی پُر موی داشت (پلینی ۷، ۲۷).^۴ به هر حال از آن دوره به بعد تمایل و گرایش به حفظ روحیه‌ی شرقی در شکل و ظاهر پادشاهان و علاماتی

۲. همان، ص ۴۵۳
۴. همان

۱. نودلمان، همان، ص ۴۵۳
۳. نودلمان، همان، ص ۴۵۲

به شکل حروف آرامی در ضرب سکه‌های بیش از پیش شد.^۱ تیرائوس دوم تا سن نود و دو سالگی یعنی سال ۴۷ ق.م. پادشاه میسان باقی ماند.^۲

آرتابازوس^۳ (۴۷-۴۴ ق.م)

در برخی از منابع از شخصی به نام آرتابازوس نام برده می‌شود که پس از تیرائوس دوم به پادشاهی میسان رسید.^۴ حال آن‌که در بسیاری از منابع، بعد از تیرائوس دوم که حکومت او در سال ۴۷ ق.م خاتمه می‌یابد، جانشین او را تیم بل اول ذکر کرده‌اند که حکومت این یکی از سال ۴۴ ق.م شروع می‌شود.^۵ در منابع و کتب اخیر الذکر مشخص نکرده‌اند که چرا بعد از پایان حکومت تیرائوس دوم در سال ۴۷ ق.م تا سال ۴۴ ق.م به مدت نزدیک به ۳ سال، میسان بدون پادشاه بوده است. به هر حال به احتمال زیاد چنین شخصی و چنین پادشاهی وجود داشته است. چون منابع از سکه‌های ضرب شده به نام او سخن گفته‌اند. از سبک سکه‌های او می‌توان دریافت که او از حمایت یک نیروی خارجی و به احتمال زیاد اشکانیان برخوردار بوده است. چون سکه‌های او دوباره سبکی یونانی پیدا می‌کنند و شمایل و مضمون آن هلنی می‌شوند. عبارات پشت سکه‌ی او تحت تأثیر سکه‌های اشکانی، کاملاً دور نقش قرار می‌گیرند و او از لفظ "دوستدار یونان" در سکه‌ها استفاده می‌کند.^۶ همچنین او خود را "حاکم مطلق" می‌خواند که نشان‌دهنده‌ی نزاع و کشمکش در خاندان حکومتی یا در میان رقبا و مدعیان قدرت است.^۷ این احتمال وجود دارد که پادشاهان اشکانی پس از مشاهده سودی که از تجارت نصیب میسان شده، از

۱. همان ۲. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰

3. Artabazos

۴. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۲۳

۵. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰-۲۴

- سیف جلال الدین الطایبی، "اسرار نخلة میسان"، ص ۴۷-۴۹

- منذر عبدالکریم البکر، دولة میسان العربیة"، ص ۲۴

6. John Hansman, *Characene and Charax*, P.364

۷. یعقوب محمدی‌فر، همان

آرتابازوس حمایت نظامی کرده باشند.^۱ مدّت پادشاهی آرتابازوس دو سال و شاید نزدیک به سه سال بوده است، چون تیم بل اول در سال ۴۴ ق.م قدرت را به دست می‌گیرد.

تیم بل اول (۴۴-۲۵ ق.م.)

تیم بل اول که نام او در متون یونانی، اتامبلیوس اول^۲ است، در سال ۴۴ قبل از میلاد پادشاه میسان شد.^۳ آن‌چنان که از نام او برمی‌آید، نام وی ترکیبی از تیم و بل است. تیم در زبان عربی به معنی عبد و بنده است^۴ و از این گونه نام‌ها که پیشوند آن تیم باشد، در زبان عربی فراوان است، مانند تیم الله به معنی بنده خدا^۵، و یا تیم اللات.^۶ بعل^۷ یا بل خداوند مشترک سامی‌ها است.^۸ هبل در جزیره العرب همان بعل است.^۹ او خداوند آب و هوا است. فرستنده باران‌های حاصل‌خیز و صاعقه‌های ویرانگر است.^{۱۰} نودلمان نیز این سخن را تأیید می‌کند و تیم بل را اولین پادشاه میسان می‌داند که نام آرامی برای خود اختیار کرده است.^{۱۱}

به اعتقاد دکتر منذر عبدالکریم البکر، تیم بل اول معروف‌ترین پادشاه میسان بود، چون در زمان او قلمرو پادشاهی میسان، سرزمین‌های بسیاری را در بر می‌گرفت.^{۱۲} مهم‌ترین رویداد دوره پادشاهی تیم بل، تیرگی روابط میان اشکانیان و رومی‌ها بود که به جنگ‌های پیاپی میان این دو در سال‌های ۵۴-۳۳

۱. همان

۲. نام او در کتب اتامبلیوس (Attambelos) است. اما به اعتقاد خیلی‌ها این نام

تحریف شده تیم بعل یا تیم بل است (سیف جلال‌الدین الطائی، همان، ص ۴۹)

۳. القزاز، "تعود تکشف..."، ص ۵۹

۴. عبدالنبی قییم، "فرهنگ معاصر عربی - فارسی"، ص ۳۴۰. همان ۵.

۶. ابراهیم آنیس و دیگران، "المعجم الوسیط"، ص ۱۱۲

۷. نودلمان، همان، ص ۴۵۳

۸. هنری س عبودی، "معجم الحضارات السامیة"، ص ۲۲۹

۹. عبدالعزیز سالم، همان، ص ۳۶۷. همان ۱۰.

۱۱. نودلمان، همان، ص ۴۵۳

۱۲. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۲۴



تصویر ۶ - سکه‌ی تیم بل اول

ق.م. منتهی شد. جنگ‌های مزبور، ناآرامی و آشفتگی‌های چندی را در پی داشت که مهم‌ترین تجلی آن، اختلافات و دودستگی‌های دربار اشکانی به منظور کسب قدرت بود. اختلافاتی که رومی‌ها هم در آن نقش داشتند. رومی‌ها از به قدرت رسیدن تیرداد دوم حمایت می‌کردند و تیم بل نیز با رومیان هم‌آواز شده بود.^۱ درحقیقت موضع پادشاه میسان، جانبداری از رومی‌ها در نزاع آنها با اشکانیان بود، و خود را "دوستدار رومی‌ها"^۲ لقب داده بود. اما تیم بل در ارزیابی خود از قدرت نیروها و توازن آنها دچار خطا شده بود، چون فرهاد چهارم توانست در سال ۲۶ ق.م. بر رومیان غلبه کند.^۳ بدین ترتیب اشکانیان توانستند شبح رومی‌ها را از سرزمین خود دور کنند. همین امر سبب شد تا روابط میسان با اشکانیان تیره شود،^۴ و اشکانیان درصدد بسط نفوذ و سلطه خود بر میسان برآمدند. وجود تصویر فرهاد چهارم بر سکه پادشاهی میسان و در بالای تصویر تیم بل در فاصله سال‌های ۲۸-۲۶ ق.م.

۱. همان.

2. Phil - Romai

۳. نودلمان، همان، ص ۴۶۲

۴. میثم عبدالکاظم‌النوری، "العلاقات الفرثیة الرومانیة"، ص ۸۴

می تواند نشانه‌ای از این اعمال نفوذ و قدرت اشکانیان باشد.^۱ با وجود این پادشاهی میسان با ایجاد روابط مستحکم با حکومت‌ها و دولت‌های همجوار در صدد تثبیت و تقویت پایه‌های خود بر آمد، روابطی که اغلب بر مبنای منافع تجاری مشترک بود. در همین مدت تیم بل سکه‌هایی به نام خود ضرب کرد که در یک طرف آن تصویری از اوست و در طرف دیگر تصویر هراکلس است که بر صندلی نشسته و گرداگرد او نوشته‌ای حک شده به این مضمون "پادشاه تیم بل".^۲ سکه‌هایی که از جنس برونز بوده‌اند.^۳ کیفیت پائین تصاویر و همچنین کیفیت نامناسب سکه‌های تیم بل، این امر را القا می‌کند که اوضاع آشفته آن دوره، تأثیر خود را بر ضرب سکه گذاشته است.^۴ تیم بل اولین پادشاه میسان بود که بر روی سکه‌های خود، حروف آرامی به کار برد. همچنین می‌توان گفت که سکه‌های تیم بل اول، سکه‌های شرقی پادشاهان میسان بوده‌اند.^۵ در این سکه‌ها، پادشاه تاجی بر سر دارد و ریش او کوتاه و در بعضی سکه‌ها با ریشی تراشیده و در برخی دیگر بلند است و موی سرش کوتاه و مجعد است که با نواری پیچیده شده است. از تصاویر سکه‌ها چنین بر می‌آید که پادشاهان میسان، هیکلی تنومند و زمخت و چهره‌ای مردانه با بینی بزرگ و چشمان درشت داشته‌اند.^۶

تیونیسوس اول^۷ (۲۵-۱۷ ق.م.)

منابع مختلف، تاریخ پایان حکومت تیم بل اول را به صورت مختلف گزارش کرده‌اند، برخی آن را سال ۲۸ یا ۲۷ ق.م. نوشته‌اند،^۸ برخی سال ۲۴ ق.م.^۹ و

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰

۲. القزاز، همان، ص ۶۰

۳. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰

۴. همان، ص ۴۵۳

۵. نودلمان، ص ۴۵۳

۶. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۱

7. Theonesios I

۸. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۷ / منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."،

ص ۲۷

۹. سیف جلال الدین الطایبی، همان، ص ۴۰. عضید جواد الخمیسی، "مملكة میسان



تصویر ۷ - سکه‌ی ثیونسیوس اول

برخی آن را سال ۲۵ ق.م. دانسته‌اند.^۱ طبق بررسی‌های دابینز، پادشاهی تیم بل اول در سال ۲۵ ق.م. پایان یافته و بعد از او ثیونسیوس اول پادشاه میسان می‌شود و این پادشاهی تا سال ۱۷ ق.م. به مدت هشت سال ادامه داشته است.^۲ سکه‌های ضرب‌شده توسط این پادشاه که به سال ۱۸ و ۱۹ ق.م. ضرب شده‌اند، همه به سبک و سیاق سکه‌های پادشاهان قبلی بوده‌اند.^۳ یک روی سکه تصویر پادشاه است و روی دیگر آن تصویر هراکلس است که بر صندلی نشسته است.

تیم بل دوم^۴ (۱۷ ق.م. - ۸ م.)

سکه‌های برجای مانده از آن دوران نشان‌دهنده این است که تیم بل دوم در سال‌های بین ۱۷ تا ۱۶ ق.م. پادشاه میسان بوده است. سکه‌هایی از جنس برنز

یتذکرها التاريخ"، الجزء الأول

1. Edward Dobbins, "Countermarked ...", P. 110

2. Ibid

۳. نودلمان، همان، ص ۴۵۱

4. Attambelos II

و با حروف آرامی.^۱ یک روی سکه تصویر پادشاه است با ریشی بلند، و در پشت سکه، تصویر هراکلس است که بر صندلی نشسته و گرداگرد آن چنین نوشته شده: «پادشاه تیم بل دوم».^۲ سکه‌های تیم بل دوم در فاصله سال‌های ۱۷/۱۶ ق.م. تا سال ۹/۸ بعد از میلاد ضرب شده‌اند، که از کیفیت چندانی برخوردار نیستند.^۳

در دوره‌ی پادشاهی تیم بل دوم دربار اشکانیان شاهد کشمکش‌ها و منازعات شدید به منظور تصاحب عرش سلطنت بود. این کشمکش‌ها و منازعات لاجرم بر اوضاع سیاسی و اقتصادی میسان تأثیر می‌گذاشت، از این رو پادشاهی میسان قادر نبود، سلطه و نفوذ خود را تا دور دست گسترش دهد. به‌ویژه این‌که سلوکیه دجله از مناطق مورد اختلاف بود و پس از مدتی جزء قلمرو اشکانیان شد.^۴

با وجود این، فعالیت تجاری میسان متوقف نماند و همچنان به عنوان یک مرکز تجاری به شمار می‌رفت و سکه‌های دیگر کشورها در آن مبادله می‌شد.^۵ همچنین منابع تاریخی گزارش کرده‌اند که به دلیل رواج پول‌ها و سکه‌های ممالک دیگر در میسان، در قراردادهایی که فرد متعهد به پرداخت مبلغی با سکه‌هایی معین و مشخص می‌شد، به پادشاهی میسان می‌رفت و آن‌جا پول خود را با پول و سکه‌های مورد نظر عوض می‌کرد. درحقیقت میسان به عنوان مرکز مالی بین‌المللی عهد باستان درآمدی بود. چون از زمان تیم بل اول انجام معاملات در میسان با سکه‌های دیگر کشورها متداول و رایج شده بود.^۶

در دوره‌ی پادشاهی تیم بل دوم، اولین ارتباط مستقیم میان پادشاه میسان و رومی‌ها بین سال‌های اول ق.م. تا ۴ م. برقرار شد.^۷ در این زمان امپراتور روم، کایوس (۶۰-۴۴ ق.م.)، نوه آگوستین و پسر خواننده او را به عنوان رئیس هیئت اعزامی به منظور برقراری روابط با شرق انتخاب کرد. او با یکی از

۲. القزاز، همان، ص ۶۰

۱. نودلمان، همان، ص ۴۵۱

۴. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰

۳. نودلمان، همان، ص ۴۵۱

۷. نودلمان، همان، ص ۴۵۱

۶. همان، ص ۹

۵. همان



تصویر ۸ - سکه‌ی تیم بل دوم

جغرافی دانان شهر کرخ، به نام "دیونسیوس" ارتباط برقرار کرد، و آن‌چنان که جغرافی دان معروف پلینی (۲۳-۷۹ م.) نوشته، دیونسیوس کتابی در وصف کره زمین تألیف کرده بود.^۱ او جزوهای از این کتاب را تهیه و در اختیار هیئت اعزامی رومی‌ها قرار داد که در آن اطلاعات جغرافیایی و تاریخی ارزشمندی درباره آن خطه وجود داشت. گویا پادشاه جوبا^۲، از این جزوه در تدوین و تنظیم سفر هیئت اعزامی نیز بهره‌ها جست.^۳

پلینی همچنین خاطر نشان شده است که رومی‌ها روابط سیاسی و اقتصادی خوبی با پادشاهی میسان داشتند. چون میسانی‌ها بر سر راه تجاری هند قرار داشتند و مال التجاره مورد نظر رومی‌ها عمدتاً از این طریق به آن‌ها می‌رسید.^۴

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود در زمان این پادشاه روابط با ممالک دیگر همچنان برقرار بوده که نشان‌دهنده استقلال پادشاهی میسان، و عدم وجود هرگونه مانعی در راه بسط و توسعه روابط اقتصادی و سیاسی میان آن‌ها و دیگر دولت‌ها بود.

1. Pliny, VI, 141

2. Juba

3. Pliny, VI, 141

۴. واثق اسماعیل الصالحی، همان

عبد نرگال اول^۱ (۸-۳۶ م.)

درخصوص تلفظ نام این پادشاه میسان، که از سال ۸ یا ۹ میلادی تا سال ۳۶ میلادی حکومت کرد، پژوهشگران و تاریخ‌نویسان اختلاف نظر دارند. علت این اختلاف رأی نام حک شده بر روی سکه‌هاست، که در سال دهم یا یازدهم میلادی ضرب شده است. بر یک روی سکه، تصویر اوست که بر سر تاجی دارد و به زبان یونانی او را "soter" به معنی منجی توصیف کرده و روی دیگر سکه، تصویر هراکلس است.^۲ بر بعضی از سکه‌ها نام ابینرگال^۳ نقش بسته، اما یوسیفسوس، سکه‌هایی را رویت کرده که بر روی آن نام ادینرگال^۴، حک شده است. سکه‌هایی نیز وجود دارد که نام او را ابنرگوس به سال ۱۰-۱۱ م. و ۱۳-۱۴ م. و ادینرگوس به سال ۱۳ م. نوشته‌اند.^۵ سکه‌هایی نیز از او وجود دارد که به حدود سال ۳۰ میلادی مربوط‌اند و حامل نام ابینرگوس هستند.^۶

مطالعه و بررسی آثار تاریخی و همچنین سکه‌های برجای مانده نشان می‌دهد که نام این پادشاه، عبد نرگال اول بوده و نام‌های دیگر فقط شکل‌های مختلف از تلفظ این نام هستند. کما این که همین نام از هزاره دوم پیش از میلاد در سرزمین شام و بین‌النهرین، متداول بوده است.^۷ در کتیبه‌های شهر دوراپوروس^۸ (الصالحیه کنونی) نام "عبد نرکالوس" وجود دارد. همچنین در کتیبه‌های پادشاهی الحضر نام "عبد نرجول" دیده شده است.^۹

نرگال یا نرگول یا نرجول، خداوند عالم سفلی در سرزمین بین‌النهرین از دوران سومری‌ها بود. این نام در همه شهرهایی که باورها و اعتقادات

1. Abdinergal I

۲. القزاز، همان، ص ۶۲

3. Abinergalou

4. Adinergalou

۵. الصالحی، همان، ص ۱۱

۵. القزاز، همان، ص ۶۲

۷. نودلمان، همان، ص ۴۵۵

۸. دوراپوروس یکی از شهرهای پادشاهی تدمر بود که به عنوان پایگاهی جهت حمایت تجارت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۹. فؤاد سفر و محمدعلی مصطفی، "الحضر"، ص ۴۰۵

بین‌النهرین را به ارث برده‌اند، وجود داشت.^۱ نودلمان خاطر نشان می‌شود که نام نرگال تا به امروز در ستاره‌شناسی مندائیان به صورت نیریخ (Nirigh) وجود دارد.^۲

عبد نرگال اول در سال ۸ یا ۹ میلادی بر تخت سلطنت نشست. در این سال تیم بل دوم آخرین سکه‌های خود را ضرب کرده بود،^۳ حال آن‌که عبد نرگال در سال ۱۰ یا ۱۱ میلادی اولین سکه خود را ضرب کرد،^۴ از این رو برخی سال به قدرت رسیدن وی را سال ۱۰ میلادی می‌دانند، که در این صورت مشخص نیست بین سال ۸ تا ۱۰ میلادی چه کسی پادشاه بوده است؟ در دوره عبد نرگال اول، رونق و شکوفایی اقتصادی پادشاهی میسان همچنان ادامه داشت، به همین دلیل ژرمانکس فرستاده رسمی امپراتوری روم در سال‌های ۱۹/۱۸ میلادی به شرق، یکی از اهالی تدمر به نام اسکندر را به نیابت از سوی خود به دربار عبد نرگال فرستاد.^۵ به باور نودلمان، هدف این هیئت از دیدار با پادشاه میسان مشخص نیست که آیا سیاسی بوده و یا تجاری.^۶ علاوه بر این پادشاهی میسان روابط خوبی با سرزمین‌ها و حکومت‌های دیگر داشت. استقبال گرم عبد نرگال از هیئت اعزامی از سوی امپراتور روم، بیانگر استقلال و حاکمیت پادشاهی میسان بر سرنوشت خویش است.^۷ عبد نرگال روابط مزبور را تا زمان وفات خود یعنی تا سال ۳۶ م. همچنان قوی و مستحکم نگه داشت.^۸

پادشاهی میسان از چنان اعتباری برخوردار بود که مونوبازوس اول پادشاه حدیاب (۲۲-۳۲ م.) به هنگامی که خواست فرزند خود ایزت دوم^۹ را از گزند توطئه‌ها و دسیسه‌های دربار دور نگه دارد، او را با انبوهی از هدایا نزد عبد

1. Wathiq Al- salih, "Hercules - Nergal at hatra, PP. 65-68

۲. نودلمان، همان، ص ۴۵۵

۳. نودلمان، همان، ص ۴۵۶

۴. الصالحی، همان، ص ۱۱

۵. نودلمان، همان، ص ۴۵۵

۶. همان، ص ۴۵۶

۷. نودلمان، همان، ص ۴۵۶

۸. الصالحی، همان، ص ۹



تصویر ۹ - سکه‌ی عبد نرگال اول

نرگال اول پادشاه میسان فرستاد.^۱ پیگولوسکایا فرستادن ایزت دوم نزد عبد نرگال را به منظور تربیت او ذکر کرده است.^۲ عبد نرگال نیز در کمال محبت و لطف از او استقبال کرد و دختر خود سماخو (Symacho) را به عقد ایزت درآورد و یکی از ولایت‌های خود را به او سپرد. ایزت که در آن ایام جوانی بیش نبود، با تاجری یهودی به نام انانیاس آشنا شد و پس از مدتی به دین یهود گروید. ایزت نزدیک به شش سال در شهر کرخ پایتخت میسان نزد عبد نرگال ماند و در سال ۳۶ میلادی به حدیاب بازگشت و به جای پدر بر تخت شاهی نشست.^۳

دوره پادشاهی عبد نرگال اول، دوره آرامش و صلح و صفا میان پارتیان و رومیان بود، از این رو او توانست با بهره‌گیری از این آرامش و صلح و صفا، در جهت تقویت پایه‌های حکومت خود و همچنین رونق و شکوفایی تجارت و ایجاد روابط تجاری با کشورهای دیگر گام بردارد.^۴

نتیجه و ماحصل این سخن این است که پادشاهی میسان از استقلال

۱. نودلمان، همان، ص ۴۵۷

۲. پیگولوسکایا، "شهرهای ایران در روزگار..."، ص ۹۷

۳. نودلمان، همان

۴. نودلمان، همان، ص ۴۵۸

برخوردار بوده و زیر سلطه و سیطره اشکانیان نبوده است. بدون شک چنین وضعیتی به دلیل وضعیت اقتصادی آن دیار بوده که موجبات عدم وابستگی را فراهم می‌کرد.^۱

عبد نرگال اول در سال ۱۹ میلادی توسط اورابزس از سلطنت خلع شد^۲ و اورابزس اول که او نیز از خاندان سلطنتی بود، بر تخت شاهی نشست.^۳ اورابزس نیز در سال ۲۳ میلادی به زیر کشیده شد و مجدداً عبد نرگال زمام امور را تا سال ۳۶ میلادی به دست گرفت.^۴

ثیونسیوس دوم (۴۶-۵۳ م.)^۵

پس از عبد نرگال اول، ثیونسیوس دوم به قدرت رسید، سکه‌های برجای مانده از این پادشاه، مربوط به سال ۴۶ تا ۵۳ میلادی است.^۶ معلوم نیست از سال ۳۶ میلادی، سال خاتمه پادشاهی عبد نرگال اول تا سال ۴۶ میلادی به مدت ده سال چه کسی پادشاه میسان بوده است؟ مقایسه جدول‌های پنجگانه فرمانروایی پادشاهان میسان نیز آن‌چنان درهم و مبهم است که به صراحت نمی‌توان در این خصوص اظهار نظر کرد. شاید ثیونسیوس دوم از همان سال ۳۶ میلادی، پادشاه میسان بوده است، و از همان سال، سکه ضرب کرده، اما سکه‌ها به دست ما نرسیده‌اند.

در دوره فرمانروایی ثیونسیوس دوم، کشمکش‌ها و اختلافات درون طبقه

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۱

۲. واثق اسماعیل الصالحی معتقد است که عبد نرگال اول پیش از سال ۱۹ میلادی از سلطنت خلع شده بود. همان، ص ۴۱

۳. نودلمان، همان

در برخی منابع نام او "اورابسس" (الصالحی، همان، ص ۱۱) و در برخی منابع دیگر "اورابازیس" (عضید جواد الخمسی، میسان یتذکرها التاریخ) و در منابع دیگر "اورابزس" (نودلمان، همان، ص ۴۵۶) ذکر کرده‌اند، اما منذر عبدالکریم البکر، نام او را "ارابیسس" ذکر کرده، که ممکن است تلفظ یونانی نام "عرب" یا "یعرّب" باشد.

۴. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان العربیة"، ص ۲۷

حاکمه اشکانی روز به روز بیشتر می‌شد و تأثیرات نامطلوب خود را در اداره کشور و یکپارچگی قلمرو تحت سلطه آنها نشان می‌داد، به نحوی که سرزمین اشکانی در نتیجه این کشمکش‌ها و نزاع‌ها چند پاره شد.^۱ اما نتیجه این کشمکش و اختلافات اگر برای پادشاهی پارتیان بد و فلاکت‌بار بود، برای پادشاهی میسان اثر مثبت داشت. تجارت در آن سرزمین رونق گرفت و ارتباطات دریایی پُر جنب و جوشی با هند برقرار شد، از بندر بارباریکون،^۲ کالاهای هندی به میسان حمل می‌شد. در سال ۴۷ میلادی، شخصی به نام اپولونیوس^۳ هندی، یک کشتی تجاری را برای حمل مال التجاره کرایه کرد، که مبدأ حرکت آن هند بود و پس از گذر از خلیج فارس به بنادر میسان می‌رسید و از آن‌جا از طریق رود فرات به بابل منتهی می‌شد.^۴

رونق و شکوفایی امپراتوری روم به دلیل صلح و آرامشی بوده که میان اشکانیان و رومیان برقرار شده بود. همین امر بر پادشاهی میسان اثر گذاشت و سبب شد تا اقتصاد میسان نیز مسیر رونق و شکوفایی را طی کند و با وارد کردن کالا از شرق، هرچه بیشتر به حرکت اقتصادی خود ادامه دهد.^۵ در سال ۵۰ یا ۵۱ میلادی در شهر کرخ پایتخت میسان، از سوی بازرگانان تدمری مقیم آن شهر، ستون یادبودی جهت شخصی به نام زبدی بول بن عبیهان^۶ ساخته شد،^۷ که نشان‌دهنده منزلت و اهمیت تجارت در آن شهر است.

در نیمه اول قرن اول میلادی در میسان، اقلیت مهاجر تدمری وجود داشت که برای خود رئیسی انتخاب کرده بودند و پرستشگاه خاص خود را داشتند که خدای تدمر را در آن پرستشگاه، عبادت می‌کردند.^۸ رونق و شکوفایی تجارت در دوره ثیونسیوس دوم را می‌توان در سکه‌های ضرب‌شده در آن دوران دید که کیفیت سکه‌ها بسیار بهتر بوده‌اند و تصویر پادشاه نیز بهتر بود و رسم‌الخط

۱. میثم عبدالکاظم النوری، "العلاقات الفرثیة الرومانية"، ص ۸۴

۲. بارباریکون (Barbarikon) بندری بود در مصب رود سند

3. Appolonius of Typanai

۵. نودلمان، ص ۴۵۸

۴. الصالحی، همان، ص ۱۱

6. Zabdibol Ibn Obayhan

۸. همان

۷. همان، ص ۴۵۹

یونانی به نحو مطلوب تری به کار رفته بود.^۱

تیم بل سوم^۲ (۵۴-۷۲ م.)

تیم بل سوم در سال ۵۴ م. زمام امور را به دست گرفت و از سال ۵۴ تا ۷۲ م. به نام خود سکه زد، سکه‌هایی که طراحی آن‌ها بسیار دقیق و ظریف بوده‌اند.^۳ یک روی سکه تصویر پادشاه است با ریشی تراشیده و موهای مجعد که به شکل گیسوان هستند، و روی دیگر آن تصویر هراکلس است که بر روی صندلی نشسته و در سمت چپ او نوشته شده است: «پادشاه تیم بل».^۴ در دوره فرمانروایی تیم بل سوم روز به روز بر قدرت و شوکت او افزوده می‌شد، به نحوی که توانست سرزمین‌هایی از پادشاهی اشکانی را ضمیمه پادشاهی میسان کند و آن را تا «افامیه» در مناطق شمالی و محل التقای رود دجله و فرات گسترش دهد.^۵ او همچنین سدهای متعددی بر روی رودخانه دجله و فرات در منطقه «افامیه» احداث کرد تا بدین وسیله زمین‌های اطراف «فرثیه» را آبیاری کند. در زمان او شأن و منزلت پادشاهی میسان بیش از پیش شد و از حدود میسان فراتر رفت و در شمار کشورهای با مساحت و وسعت بزرگ قرار گرفت.^۶

در سال ۵۷ میلادی و در اوج اختلافات میان اشکانیان و رومی‌ها بر سر ارمنستان، ولکش اول پادشاه اشکانی درگیر عسیان و تمردی بود که از سوی هیرکانیان^۷ علیه سلطه او تدارک شده بود. در این کشمکش هیرکانیان توانستند استقلال خود را به دست آورند. هیرکانیان به منظور عقد پیمان با امپراتوری

۱. همان

2. Attambelos II

۳. القزاز، همان، ص ۶۱

۴. سکه شماره ۵۱۳۱ در موزه ملی عراق

نگاه کنید به: القزاز، همان، ص ۶۳

۵. القزاز، همان، ص ۵۹

۵. الصالحی، همان، ص ۱۲

۷. هیرکانی (Hyrcania) ولایت گرگان که در متون و نقشه‌های باستانی به نام هیرکانی معروف بود.



تصویر ۱۰ - سکه‌ی تیم بل سوم

روم، نمایندگان خود را به روم فرستادند، آن‌ها در راه بازگشت از روم به منظور عدم مواجهه و رویارویی با اشکانیان، راه میسان را در پیش گرفتند و از آن‌جا از راه دریا به رودخانه سند رفتند و از طریق سرزمین کوشانیان به موطن خود در هیرکان (گرگان امروزی) بازگشتند.^۱

در همین ایام بسیاری از ملل علیه حکومت اشکانیان پیاختند، که نمونه بارز آن هیرکانیان هستند. نمونه دیگر آن عیلامیان هستند که به سرزمین شوش یورش بردند و بر شهر بزرگ شوش تسلط یافتند.^۲ به هر حال آنچه مانع پیشروی تیم بل سوم شد، به قدرت رسیدن بلاش، پادشاه اشکانی بود که در سال‌های ۵۱-۸۰ م. بر بابل نیز حکم‌فرمایی می‌کرد، او با یورش‌های متعدد درصدد ضمیمه کردن سرزمین‌های دیگر به حکومت خود بود،^۳ از این رو مانع پیشروی تیم بل سوم سوی بابل و آن نواحی شد.^۴

سکه‌های ضرب‌شده در دوره تیم بل سوم از نظر کیفیت تصویر و زیبایی خط عالی بودند، که نشان‌دهنده‌ی قدرت و سطوت این پادشاه جوان است.^۵

۲. همان، ص ۴۶۲

۱. نودلمان، همان، ص ۴۶۱-۴۶۲

3. Pliny, VI, 139

4. Nodelman, OP.Cit, P.105

۵. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۲

تیم بل سوم هم‌عصر نرون (۵۴-۶۸ م.) امپراتور روم بود. این امپراتور علاقه‌ی فراوانی به بخور و عطرها‌ی مشرق زمین داشت، علاوه بر این، به کالاهای لوکس و تجملاتی شرق نیز عشق می‌ورزید، از این رو رومی‌ها در صدد تأمین اقلام فوق از شرق بودند. همین موضوع سبب شد تا تجارت در میسان رونق بیشتری بگیرد و میسان به رقیبی برای نبطیان و تدمریان تبدیل شود.

علاوه بر این در آن دوره، روابط سیاسی میان پادشاهی میسان و امپراتوری روم نیز برقرار بود، بر اساس نوشته‌ی پلینی، هیئت‌هایی از میسان که عرب بوده‌اند، در دربار امپراتور حضور داشتند.^۱ ولکش یا بلاش پس از لشکرکشی‌های متعدد و بسط سیطره خویش، اهتمام و علاقه خود را بر تجارت گذاشت تا اقتصاد پادشاهی را تقویت کند، از این رو شهر ولکاشیه^۲ را بر روی رود فرات نزدیک بابل در سال‌های ۶۰ یا ۷۰ م. بنا نهاد، تا این شهر، بندری باشد که با شهر سلوکیه هم‌اوردی کند. پیش از این بنادر پادشاهی میسان همه با شهر سلوکیه در ارتباط تجاری بوده‌اند.^۳ در پی این اقدامات، رقابت‌ها و اختلافات بالا گرفت، اما با این همه، فعالیت تجاری در پادشاهی میسان دچار خلل نشد و تجارت آن دیار تا زمان وفات تیم بل سوم به سال ۷۳ یا ۷۴ م. همچنان فعال و پر رونق بود.^۴

کتیبه‌های برجای مانده از تدمریان، نشان می‌دهد که کاروان‌های تجاری از شهر فرات در میسان حرکت خود را آغاز کرده و پس از گذشتن از صحرا به شهر پتراء در سرزمین نبطیان می‌رسیدند.^۵ همچنین در یکی دیگر از کتیبه‌هایی

1. Pliny, VI, 140

از آن‌جایی که پلینی، کتاب خود را در سال ۷۷ میلادی تألیف کرده، به احتمال قوی هیئت اعزامی از سوی تیم بل سوم (۵۴-۷۳ م.) بوده است. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۲
۲. ولکاشیه یا ولجاشیه، در نزدیکی شهر کوفه فعلی

سیف جمال الدین الطائی، همان، ص ۵۸

3. Pliny, VI, 22

۴. نودلمان، همان، ص ۴۶۱

5. Pliny, VI, 145

که در تدمر کشف شده و تاریخ نگارش آن سال ۷۰ میلادی است، ذکر شده است که شخصی از تدمر، کاروانی تجاری را به سوی شهر "کرخ سباسینو" در میسان هدایت کرده است.^۱

اورابزس اول^۲ (۷۳-۸۰ م.)

پس از تیم بل سوم، اورابزس در سال ۷۳ یا ۷۴ میلادی، و در سن ۸۶ سالگی، پادشاه میسان شد.^۳ به احتمال زیاد، این اورابزس، همان کسی است که در سال ۱۹ میلادی، عبد نرگال اول پادشاه میسان را از سلطنت خلع کرد و خود به جای او نشست و بعد از چهار سال یعنی در سال ۲۳ میلادی، عبد نرگال اول، او را خلع و مجدداً زمام امور را در دست گرفت. با توجه به این که اورابزس از خاندان سلطنتی بوده است،^۴ و همچنین به هنگام به قدرت رسیدن ۸۶ ساله بوده، از این رو به هنگامی که پیش از این یعنی در سال ۱۹ میلادی علیه عبد نرگال شوریده، عمر او ۳۲ سال بوده، به همین دلیل این اورابزس، می تواند همان اورابزس قبلی باشد.

سکه های ضرب شده توسط این پادشاه همانند سکه های سایر پادشاهان میسان هستند، یک روی سکه تصویر اورابزس و در روی دیگر آن تصویر هراکلس است.^۵ منابع تاریخی، اطلاعات زیادی درباره این پادشاه ارائه نمی دهند، هر آنچه هست، اطلاعات اندکی در خصوص اوست. در دوره اورابزس، فعالیت تجاری میسان کما فی السابق ادامه داشت و این پادشاهی با ملل و ممالک دیگر مثل روم و چین، مبادلات تجاری داشت.^۶

در دوره اورابزس است که معروف ترین و پراوازه ترین شخصیت علمی میسان، جغرافی دان معروف "ایزیدور کرخی" پا به عرصه ی حیات گذاشت. او

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۲

2. Orabzes I

۴. نودلمان، همان، ص ۴۵۶

۳. الصالحی، همان، ص ۱۳

۶. منذر عبدالکریم البکر، همان، ص ۱۳

۵. القزاز، همان، ص ۶۳

کتابی به نام "ایستگاه‌های پارسی" به رشته تحریر در آورده که در آن راه‌های عبور کاروان‌های تجاری و فاصله بین شهرها را در محدوده جغرافیایی وسیع و در سرزمین‌های تحت حاکمیت پارتیان، تشریح کرده است.^۲

تیم بل چهارم (۱۰۱-۱۰۶ م.)

پس از مرگ اورابزس اول در سال ۸۰ میلادی، به مدت ۲۱ سال وضعیت پادشاهی میسان در هاله‌ای از ابهام است. تقریباً تمام منابع تاریخی خاطر نشان شده‌اند که در سال‌های ۱۰۱ یا ۱۰۲ میلادی، تیم بل چهارم بر مسند قدرت بوده و به نام خود سکه ضرب کرده است.^۳ اما از سال ۸۰ میلادی تا سال ۱۰۱ میلادی، سکه‌ای یافت نشده و معلوم نیست در خلال این مدت، میسان فاقد پادشاه بوده، یا این که پادشاه داشته و آن پادشاه سکه ضرب کرده، اما سکه‌ها به دست ما نرسیده است. شاید هم در آن دوران سکه‌ای ضرب نشده است، چون حتی پارتیان و در زمان پاکور دوم برای مقاطعی سکه ضرب نکردند، از جمله در فاصله بین سال‌های ۸۸-۹۲ میلادی و همچنین ۹۷ تا ۱۰۵ میلادی، سکه نزدند.^۴

شاید هم برای مدتی پادشاه پارتیان، میسان را تصرف کرده و خود بر آن جا حکومت می‌راند. کان ینگ (Kan Ying) فرستاده امپراتور چین که در سال ۹۷ میلادی به میسان آمده، در گزارش خود تصریح می‌کند که در آن سال، میسان به طور مستقیم توسط پارتیان اداره می‌شد. و پاکور دوم (سلطنت ۷۷-۱۱۵ م.) خود شخصاً اداره امور میسان را بر عهده داشت.^۵ به احتمال زیاد این وضع تا

۱. "المنازل الفرثیة"

۲. کراتشکوفسکی، "تاریخ الأدب الجغرافی"، ص ۴

فؤاد سفر معتقد است که ایزیدور کرخی در سال‌های ۴۴ ق.م. و سال‌های آغازین میلاد مسیح می‌زیسته است. فؤاد سفر، "المنازل الفرثیة"، ص ۱۶۶

3. G.F. Hill, "Arabia", cell, 299

نقل از وائق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۳

4. Debevois, Op.Cit, P. 216

5. Nodelman, Op.Cit, P.107



تصویر ۱۱ - سکه‌ی تیم بل چهارم

چند سال بعد از آن ادامه داشته، تا این‌که در سال ۱۰۱ میلادی یازودتر، تیم بل چهارم، قدرت را در دست گرفت و به نام خود سکه زد. در زمان تیم بل چهارم، تجارت در آن سرزمین همچنان رونق داشت. در ناحیه "الدور" در امارات متحده عربی، سکه‌های پرونزی متعلق به دوره تیم بل چهارم کشف شده که این امر نشان‌دهنده استمرار فعالیت‌های تجاری پادشاهی میسان در آن دوره است.^۱ سکه‌های تیم بل چهارم همانند سایر سکه‌های میسان، در یک روی آن، تصویر پادشاه است که تاجی بر سر دارد، و در پشت سکه تصویر هراکلس است که بر صندلی نشسته است و گراداگرد آن نوشته‌ای است بدین مضمون: «پادشاه تیم بل».^۲ در دوره پادشاهی تیم بل چهارم آرامش و سکون بر میسان حاکم بود، و او به‌سان سایر حکمرانان میسان، فعالیت تجاری آن مملکت را تا سال ۱۰۶ م. که دار فانی را وداع گفت، رونق بخشید.^۳

۱. ربیع القیسی، "تحریات و تنقیبات أثریة فی دولة الامارات العربیة المتحدة"، ص ۱۰۶

۲. سکه شماره ۸۷۲۴ در موزه ملی عراق

۳. نودلمان، "ميسان دراسة تاريخية"، ص ۴۵۹

فاصله میان وفات تیم بل چهارم در سال ۱۰۶ میلادی تا سال روی کار آمدن تیونسیوس سوم یعنی سال ۱۱۰ میلادی، مشخص نیست چه کسی پادشاه بوده است. شاید خود تیونسیوس سوم، پس از وفات تیم بل چهارم، بر تخت سلطنت نشسته باشد. جدول‌های تنظیم‌شده از سوی مورخان و پژوهشگران تاریخ میسان، آن‌چنان به هم آمیخته و متناقض است که نمی‌توان از مقایسه جدول‌های پنجگانه به نتیجه رسید. اما از آنجایی که واثق اسماعیل الصالحی یکی از پیشقراولان پژوهش تاریخ میسان و همچنین سیف جلال الدین الطایی، در این خصوص هم عقیده هستند، لذا بر اساس جدول آن‌ها، پادشاهی تیم بل در سال ۱۰۶ میلادی به پایان می‌رسد و تیونسیوس در سال ۱۱۰ بر تخت سلطنت می‌نشیند. اما بعد از فوت تیم بل چهارم در ۱۰۶ میلادی، تا سال ۱۱۰ میلادی، مسئله زعامت میسان در هاله‌ای از ابهام است.

تیونسیوس سوم^۱ (۱۱۰-۱۱۵ م.)

تیونسیوس سوم از سال ۱۱۰ تا ۱۱۵ م. حکومت کرد. دوره‌ی پادشاهی او شاهد سکون و آرامش سیاسی و همچنین رونق و شکوفایی اقتصادی بود. به همین دلیل او توانست پیروزی‌هایی علیه اشکانیان را در کارنامه خود ثبت کند و شکوه و عظمت دوران تیم بل سوم را دوباره احیا کند.^۲ تیونسیوس، پیروزی‌های خود را بر روی سکه‌هایش به شکل ستاره‌ای شش‌پر و برگ درختان خرما به نمایش گذاشته است.^۳

در دوره او، تراژان^۴ (سلطنت ۹۸-۱۱۷ م.) امپراتور روم شد، وی توجه و عنایت خاصی به پادشاهی میسان و تسهیل تجارت دریایی با آن سرزمین داشت. از این رو کانال بین رودخانه نیل و خلیج سوئز را بازگشایی کرد و پادشاهی نبطیان را در سال ۱۰۶ میلادی به امپراتوری خود منضم کرد. دولت

1. Theonesions III

2. Dio Cassius, LXVIII, 28 به نقل از: الصالحی، همان، ص ۱۴

۳. القرز، همان، ص ۱۹

4. Trajan



تصویر ۱۲ - سکه‌ی ثیونیسوس سوم

تدمر نیز بر اساس یک اتحاد سیاسی به آن امپراتوری پیوست و نقش یک واسطه تجاری را در آن دوران بازی کرد.^۱

در سال ۱۱۴ میلادی، تراژان جنگ همه جانبه‌ای را علیه اشکانیان آغاز کرد، او شخصاً فرماندهی این حمله را که جهت آن شرق بود، عهده‌دار شد. تراژان در این اندیشه بود که آنچه اسکندر مقدونی آغاز کرده بود، او نیز دنبال کند و رؤیاهای خود را به منظور سیطره بر دنیای باستان و از جمله بین‌النهرین، تحقق بخشد.^۲ انجام این کار مستلزم کاهش قدرت و سیطره اشکانیان بود. از طرفی دیگر او در این حمله اهدافی اقتصادی را نیز دنبال می‌کرد، اهداف اقتصادی او تسلط کامل بر تجارت بین‌المللی بود. به همین دلیل این حمله سرآغاز تسلط رومی‌ها بر اشکانیان نیز تلقی می‌شد.^۳ با وجود ضربات جبران‌ناپذیری که دولت اشکانی از این حمله‌ها متحمل شد، اما پادشاهی میسان از این یورش‌ها در امان ماند، و فعالیت تجاری آن دچار خلل نشد و کما فی السابق ادامه داشت.^۴

1. Car, Max, " A History of Roma" , P. 43

2. Bostford, George. Willis, " A History of Roma" , P.111

۳. میثم عبدالکاظم النوری، همان، ص ۱۲۰

۴. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۴

تیم بل پنجم^۱ (۱۱۶-۱۱۷ م.)

در دوره فرمانروایی تیم بل پنجم، اتفاقات بسیار مهمی روی داد، در تابستان سال ۱۱۶ میلادی، تراژان، امپراتور روم توانست اشکانیان را شکست دهد و بر تیسفون پایتخت آن‌ها دست یابد. بدین ترتیب همه سرزمین اشکانیان تحت سیطره رومی‌ها درآمد. در چنین شرایطی تراژان رو سوی جنوب یعنی سرزمین میسان گذاشت که در آن تیم بل پنجم حکومت می‌کرد.^۲ منابع تاریخی حرکت تراژان سوی میسان را از طریق رود دجله ثبت کرده‌اند، و نوشته‌اند که تراژان به هنگام ورود به سرزمین میسان، از سوی تیم بل پنجم در شهر افامیه که در مناطق شمالی میسان قرار داشت، مورد استقبال گرم قرار گرفت.^۳ پس از این استقبال گرم، میان تیم بل پنجم و امپراتور دوستی برقرار شد و گویا به همدیگر هدایایی رد و بدل کرده‌اند.^۴

ورود تراژان به سرزمین میسان و استقبال گرم پادشاه از او، نشان‌دهنده این است که پادشاهی میسان با استقلال روزگار می‌گذراند و زیر سلطه اشکانیان نبود.^۵ پس از مرگ تراژان در سال ۱۱۷ میلادی، جانشین او هادریان (۱۱۷-۱۳۸ م.) کلیه اختلافات و نزاع‌ها را با اشکانیان فیصله داد.^۶ مبادلات تجاری روم با میسان همچنان پابرجا باقی ماند و کاروان‌های تجاری از تدمر و بادیه الشام به میسان می‌رسیدند و از آن‌جا مال التجاره را از طریق بنادر میسان برای صادرات به هند، به خلیج فارس می‌رساندند.^۷ علاوه بر این منابع تاریخی از توجه و اهتمام رومی‌ها به تجارت و به ویژه تجارت با شرق، گزارش داده‌اند، و آورده‌اند که امپراتور روم در فاصله سال‌های بین ۱۲۹ تا ۱۳۸ میلادی به تدمر رفت و به منظور رونق تجارت، نظام مالیاتی آن‌جا را

1. Attambelos V

۲. میثم عبدالکاظم النوری، همان، ص ۸۳

3. Pliny, natural, P.39

4. Debevoise, Op.Cit, P.234

5. Debevoise, Op.Cit, P.234

۶. میثم عبدالکاظم النوری، همان، ص ۸۳

۷. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۴

اصلاح کرد و برخی امتیازات دیگر به مردم آن جا اعطا کرد.^۱ در چنین شرایطی نزاع‌ها و کشمکش‌های داخلی اشکانیان میان سه مدعی اصلی حکومت، پاکور دوم، که بعد از ۱۱۵ یا ۱۱۶ میلادی از نظرها پنهان شد، و خسرو (۱۰۹ یا ۱۱۰ - ۱۲۸ یا ۱۲۹ میلادی) و بلاش سوم (۱۰۵ یا ۱۰۶ - ۱۴۷ میلادی) به اوج رسید که هر سه در زمان‌های قید شده بر تخت سلطنت نشستند و کشور را میان خود تقسیم کردند.^۲

از سوی دیگر روابط میان روم و میسان در این دوره قوی‌تر و مستحکم‌تر از پیش شده بود، نشانه بارز آن رد و بدل کردن هدایا از سوی فرمانروایان هر دو طرف بود.^۳ به احتمال زیاد تمایل رومی‌ها به روابط خوب با میسان به دلیل علاقه آن‌ها به گسترش تجارت با شرق و به ویژه از طریق خلیج فارس بود، که در نهایت به بندر اُبُلّه منتهی می‌شد.^۴

به نظر می‌رسد دوره فرمانروایی تیم بل پنجم، بیش از زمان فوق است و ممکن است تا سال‌های ۱۳۰ میلادی ادامه داشته باشد. چون واثق اسماعیل الصالحی، پایان حکومت او را ذکر نکرده، همچنین الصالحی از فوباس، جانشین تیم بل پنجم نامی نیاورده است.

در یکی از منابع آمده است که بعد از تیم بل پنجم، فوباس پادشاه میسان شده است.^۵ اطلاعات ما درباره این پادشاه بسیار اندک است، تنها چیزی که باعث می‌شود نام او در فهرست پادشاهان میسان ذکر شود، این است که بنا به نوشته واثق اسماعیل الصالحی، میرداتس پادشاه میسان بر روی سکه‌های خود به زبان یونانی عبارتی نوشته که تفسیر آن این است: میرداتس "پسر پادشاه فوباس".^۶ اما از آنجایی که منابع تاریخی تصریح کرده‌اند که میرداتس فرزند پاکور دوم پارتی است، لذا تفسیر نوشته فوق نمی‌تواند درست باشد. شاید پادشاهی به نام فوباس (Phobas) وجود داشته و از سال ۱۱۷ تا ۱۳۰ میلادی،

۱. همان ۲. همان ۳. منذر عبدالکریم البکر، همان، ص ۴

۴. حمودة بن محمود، "اهمیه الخلیج العربی"، ص ۶۲

۵. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۱۷

۶. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحلیلیة..."، ص ۱۴۳

پادشاه میسان بوده است، اما پدر میرداتس نبوده است.

میرداتس^۱ (۱۳۱-۱۵۱ م.)

آثار باستانی نشان می‌دهد که در سال ۱۳۱ میلادی، پادشاه میسان، شخصی بود به نام میرداتس، او با دخالت دربار اشکانی، حکومت میسان را در دست گرفت.^۲ نام او در سنگ‌نبشته‌های تدمر آمده و او را به نام پادشاه کرخ می‌شناختند. علاوه بر این سکه‌هایی نیز پیدا شده که مربوط به اوست.^۳ در یکی از منابع میرداتس را نه فرزند فوباس، بلکه فرزند پاکور دوم برادرزاده پادشاه پارتیان دانسته که با حمایت دربار در میسان به قدرت رسید.^۴

در دوره میرداتس، تجارت آن دیار از رونق و شکوفایی خوبی برخوردار بود، به نحوی که میزان مبادلات تجاری بیش از پیش شد، و کاروان‌های تجاری تدمریان بنحو منظمی سوی کرخ در رفت و آمد بودند. پادشاهی میسان نیز برای تأمین امنیت کاروان‌های تجاری، دژهای مستحکمی بنا کرده بود که در آن تیراندازان ماهر و تجهیزات نظامی مستقر شده بودند.^۵

در دوره میرداتس، تغییری در سبک سکه‌های میسان بوجود آمد. برای نمونه بر روی چهار درهمی‌های برنزی، نیم‌تنه شاه با تاج اشکانی نقش بسته که در آن شاه رو به راست نگاه می‌کند. بر پشت سکه نیز نقش زنی با تاجی بر سر دیده می‌شود. همچنین متن این سکه نیز با سکه‌های شاهان قبلی تفاوت زیادی دارد.^۶ پتا چیتی با تکیه بر داده‌های جدید، آن را این گونه می‌خواند: «میرداتس، فرزند پاکور، شاه شاهان، شاه عمانی‌ها.»^۷ ویژگی‌های ضرب شده

۱. میرداتس (Merredattes) یا آن‌چنان که امروز تلفظ می‌کنند، مهرداد.

۲. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۹

۳. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور مملکة..."، ص ۱۴

4. George Francis Hill, "A Catalogue of the ...", P.113

۵. نورة عبدالله النعيم، "الوضع الاقتصادي"، ص ۱۸۶

۶. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۹

7. Ernie Haerink, "International Contacts in the Southern Persian ...", P.152

بر روی سکه‌ها عده‌ای را به این واداشته که سکه‌های این شاه را «شبه‌میسانی» بنامند.^۱ همچنین از این زمان، خط یونانی به صورت پراکنده در سکه‌ها استفاده می‌شد و نوعی خط آرامی که البته ناخواناست، جایگزین آن شد.^۲ درحقیقت از این تاریخ به بعد، خط یونانی و فرهنگ هلنیستی کم‌رنگ‌تر شده و خط آرامی و فرهنگ سامی و عربی جای آن را می‌گیرد.

تمام ویژگی‌های سکه‌های میرداتس، آشکارا گویای تعلق او به خاندان اشکانی و همچنین به قدرت رسیدن او بر میسان با فشار نظامی بوده است. گویا قلمرو او علاوه بر کرخ، آب‌های خلیج فارس و تعدادی از جزایر آن، تمامی منطقه میسان بین دجله و شطّ‌الْحی به همراه محوطه تَلُو (Tello) و شهر افامیه (شهری در جنوب کُوت‌الإمارة) را شامل می‌شده است.^۳

تصویر میرداتس بر روی سکه‌های ضرب شده او را با لباسی زربفت نشان می‌دهد که کلاه بلندی بر سر دارد. نودلمان بر مبنای همین کلاه به این نتیجه می‌رسد که میرداتس پادشاه میسان، حکومتی مستقل داشت، چون در میان پارتی‌ها بر سر نهادن کلاه بلند نشانه مرتبه و درجه‌ای بالاتر از کسانی است که تاج ساده بر سر می‌نهند.^۴ تأیید این سخن همین است که جانشین میرداتس، اورابزس دوم، کلاه بلند بر سر نگذاشت، بلکه تاج ساده‌ای بر سر داشت.^۵

بازرگانان تدمری در شهر کرخ، اقلیت مهاجری را تشکیل داده بودند که به کار تجاری می‌پرداختند.^۶ در یکی از نوشته‌های حک شده بر روی مجسمه‌ای که توسط مجلس سنای تدمر بنا شده و به منظور بزرگداشت تاجری از اهالی تدمر به نام بار حیولا بن لیشمش می‌باشد، از او به خاطر خدمات ارزنده‌ای که به منظور تسهیل تجارت در پادشاهی میسان کرده، تجلیل و قدردانی شده است.^۷

1. Sheldon A. Nodelman, "A Preliminary ...", P. 113

۲. دیوید سلوود، همان، ص ۲۰۹

3. M.Gawlikowski, "Palmyra as a Trading ...", P.29

۴. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحليلية لتمثال...", ص ۱۴۲. ۵. همان، ص ۱۴۲

۶. نودلمان، همان، ص ۴۵۹

۷. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور مملكة میسان"، ص ۱۴



تصویر ۱۳ - سکه‌ی میردانس

در سنگ‌نبشته دیگری که به تاریخ ماه سپتامبر سال ۱۴۰ میلادی است از تلاش‌های حاکم شهر فرات که به کاروان تجاری تدمر کمک‌ها و مساعدت‌ها کرده، قدردانی شده است. در سنگ‌نبشته‌ای که در ام‌العماد در نزدیکی تدمر کشف شده از شخصی به نام "سوید" که به بازرگانان و کاروان‌های تجاری تدمریان کمک‌ها کرده، نام برده شده که شورای تدمر به او پادشاهی عطا کرده و چهار مجسمه او را در تدمر و کرخ نصب کرده است. آثار مزبور نشان‌دهنده اهمیت تجارت در میسان و همچنین رونق و شکوفایی آن است.^۱ در این دوره پادشاه اشکانی بلاش چهارم (سلطنت ۱۴۷-۱۹۲ م.) روزبه روز قوی‌تر می‌شد، بنحوی که پس از مدتی شهر تیسفون را تسخیر کرد. با این وجود تجارت میسان در آن دوره، فعالیت و رونق خود را از دست نداد،^۲ و با دولت‌ها و ممالک دیگر در ارتباط بود.^۳ سکه‌های بدست آمده از آن دوره نشان‌دهنده رابطه تجاری میسان با کوشانی‌ها در شمال شبه قاره هند است. این موضوع از این نظر حائز اهمیت است که کوشانی‌ها فاصله زیادی با

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۷

۱. الصالحی، همان، ص ۱۴-۱۵

۳. البکر، "دولة میسان"، ص ۲۵

ميسان داشتند، علاوه بر اين بيانگر رونق تجارت در ميسان است، بنحويي كه سكه‌هاي كوشاني در اين مملكت رواج داشت.^۱

ميرداتس، پايتخت پادشاهي را از كرخ به شهر فرات منتقل كرد. همچنين علاوه بر كاهش اهميت سياسي كرخ، او شهر ابله را به عنوان مركز اصلي تجاري انتخاب كرد.^۲ ممكن است ميرداتس پس از مدتي سلطنت در ميسان، در اندیشه ايجاد حكومتي مستقل بوده، تا با رها كردن مراكر كهني قبلي، به دنبال تشكيل گروه‌هاي قومي ديگري براي حمايت از خود در مراکز جديد بر آيد.^۳ اما بلاش چهارم در سال ۱۵۱ به ميسان حمله كرد و حكومت ميرداتس را ساقط كرد و مجسمه هراكلس را از آن‌جا به سلوكيه برد.^۴ بر روي مجسمه هراكلس كه بلاش چهارم (۱۴۷-۱۹۲ م.) در جريان حمله به ميسان آن را با خود به سلوكيه برده، بر ران راست آن به زبان يوناني چنين آمده است: در سال ۴۶۲ [سلوكي معادل ۱۵۱-۱۵۰ ميلادي] شاه شاهان ارشكي، بلاش فرزند ميرداتس، حمله‌اي را عليه ميرداتس پسر پاكور كه پيش از اين پادشاه بود، در ميسان تداركديد، ميرداتس را از ميسان طرد كرد، و بلاش پادشاه كل ميسان شد، و مجسمه برونزي هراكلس را از ميسان با خود آورد و اينجا در معبد آپولو روبروي در برونزي نصب كرد.^۵

اورابزس دوم (۱۵۱-۱۶۵ م.)

بلاش چهارم پس از عزل ميرداتس، اورابزس يا به قولي اورباسيس^۷ را در سال ۱۵۰ يا ۱۵۱ ميلادي پادشاه ميسان كرد.^۸

۱. همان

2. John Hansman, "Charax and Karkkeh", P.25

3. John Hansman, "Characene and Charax", P.364

۴. واثق اسماعيل الصالحی، "دراسة تحليلية لتمثال..."، ص ۱۴۰

۵. واثق اسماعيل الصالحی، "دراسة تحليلية لتمثال..."، ص ۱۴۰. خاطر نشان می‌سازد بر ران چپ مجسمه، تقريباً همين عبارات به زبان آرامي نوشته شده است.

6. Orabzes II

۸. همان

۷. الصالحی، "دراسة تحليلية..."، ص ۱۴۳

سنگ‌نبشته‌های تدمری در این دوره نشان‌دهنده استمرار فعالیت‌های تجاری در پادشاهی میسان است. تجارتی که بندرهای پادشاهی میسان نقش اساسی در واردات کالا از بازارهای هند به بازارهای غرب و همچنین صادرات کالا از تدمر و میسان به هند و سایر سرزمین‌های شرق داشته‌اند. علی‌رغم رونق تجارت در این دوره، با وجود این بازرگانان میسانی از انحصار تجارت نزد تدمریان گله‌مند بوده‌اند، چون پس از آن‌که بنطیان از گردونه تجارت خارج شدند؛ تدمریان در این اندیشه بودند که تأمین کالای بازارهای غربی و همچنین نقل و انتقال کالا از هند را در انحصار خود داشته باشند.

با وجود اطلاعات بسیار اندک از فعالیت‌های تجاری و سیاسی آن دوره، معهذاً آنچه از آن دوره بر جای مانده، بیانگر این حقیقت است که میسان شاهد رونق و گسترش فعالیت تجاری بوده و راه‌های آبی آن، مسیر تردد کشتی‌هایی بوده که از کرخ به هند و بالعکس در حرکت بوده‌اند.^۱ در دوره اورابزس دوم، ضرباخنه‌های میسان، سکه‌هایی با کیفیت نامطلوب ضرب می‌کردند، و از نظر ظاهر، ظاهری ساده داشتند. بر یک روی سکه‌ها تصویر پادشاه اورابزس بوده که برخلاف میرداتس، کلاه بلند بر سر نداشت، بلکه تاج ساده‌ای بر سر گذاشته بود.^۲ یک روی سکه تصویر پادشاه است با موهای مجعد و ریش کوتاه، روی دیگر سکه، تصویر هراکلس است که بر روی صندلی نشسته و گرداگرد آن نوشته شده، "پادشاه اورابزس".^۳

اورابزس ضرباخنه‌هایی را که میرداتس از شهر کرخ به شهر فرات منتقل کرده بود، در همان شهر باقی گذاشت و آن‌ها را به پایتخت منتقل نکرد.^۴ دوره حکمرانی اورابزس با شورش و عصیان همراه بود که به روی کار آمدن عبد نرگال دوم منتهی شد.^۵

۱. الصالحی، "نشوء و تطور..."، ص ۱۵

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۹

۳. القزاز، همان، ص ۶۱

۴. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحليلية..."، ص ۱۴۳

۵. الصالحی، "نشوء و تطور..."، ص ۱۵

عبد نرگال دوم^۱ (۱۶۵-۱۸۰ م.)

پس از اورابزس دوم، عبد نرگال دوم در سال ۱۶۵ میلادی، پادشاه میسان شد و تا سال ۱۸۰ میلادی، بالغ بر ۱۵ سال فرمانروای میسان بود. در دوره حکمرانی عبد نرگال دوم، رومیان به رهبری افیدیوس کاسیوس در سال ۱۶۵ م. اشکانیان را شکست داده و بر تیسفون و سلوکیه دست یافتند،^۲ اما میسان همچنان فعالیت تجاری خود را دنبال کرده و سکه‌ها ضرب می‌کرد. سکه‌هایی با نقش و نگارهای قبلی که در یک روی آن تصویر هراکلس است که بر روی یک صندلی نشسته و بر روی دیگر آن پادشاه تاجی بر موهای مجعد خود دارد.^۳ هر چند که سکه‌های مزبور از کیفیت خوبی برخوردار نبودند.^۴

پادشاهی میسان در آن زمان تلاش بسیار داشت تا با حفظ امنیت کاروان‌های تجاری، فعالیت آن‌ها را استمرار بخشد.^۵ عبد نرگال دوم، ضرابخانه‌ها را دوباره به شهر کرخ منتقل کرد و این کار او رضایت مردم را در پی داشت، علاوه بر این نشان‌دهنده بازگشت قدرت به خاندان هسباوسن است.^۶

در آن دوران فعالیت تجاری همچنان ادامه داشت.^۷ در کتاب "مزمارة الروح" منسوب به باردیسنس،^۸ درباره رونق تجارت در میسان چنین آمده است:^۹

عبرت حدود میسان	ملتقی تجار الشرق، و کره اخری
ترکت بابل علی شمالي	و بلغت میسان العظمی
مثنوی التجرار	و راکبة سیف البحار

ترجمه:

1. Abdinergal II

۲. الصالحی، همان، ص ۱۶

۳. الصالحی، همان، ص ۱۵ و ۱۶

۴. نودلمان، همان، ص ۴۶۰

۵. نودلمان، همان، ص ۱۴۳

۶. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور..."، ص ۱۶ f 18 Cantineau, "Inventaire", P. 18

۷. Bardesanes

۸. فؤاد جمیل، "الخليج العربي - فی مدونات..."، ص ۵۴

مرزهای میسان را درنوردیدم/ محل تجمع بازرگانان شرق و دنیای دیگر
از بابل که در سمت چپ من بود گذر کردم/ و به میسان بزرگ رسیدم
پناهگاه و مسکن بازرگانان/ و درنوردیده دریاها



تصویر ۱۴ - سکه‌ی عبد نرگال دوم

عبد نرگال دوم به درج نقش و نگار آرامی بر روی سکه‌ها توجه و عنایت خاصی داشت و این بیانگر علاقه او به حفظ هویت قومی خویش است. علی‌الخصوص که در آن اوضاع و احوال، میسانیان به دلیل دشمنی با اشکانیان، مترصد فرصتی بودند تا از آن به نفع خود استفاده کنند. از این رو آن‌ها از شکست اشکانیان در سال ۱۶۵ میلادی توسط افیدیوس کاسیوس و سقوط شهرهای تیسفون و سلوکیه به نفع خود بهره‌برداری کردند.^۱

تیم بل ششم^۲ (۱۸۰-۱۹۵ م.)

اطلاعات چندانی درباره دوران پادشاهی تیم بل ششم وجود ندارد، آنچه هست، سکه‌های بجا مانده از فرزند او ماگا است که بر روی آن‌ها نوشته شده،

1. Debevoise, Op.Cit, P. 251

2. Attambelos IV

که او پسر تَیم بل ششم است. برخی از پژوهشگران به دلیل کیفیت بسیار بد سکه‌های ماگا و سخت بودن قرائت نوشته‌های روی آن، در خصوص نام او و دوره زمامداری او شک دارند.^۱

در آن دوره نیز تجارت در میسان رونق داشت و کاروان‌های تجاری میسان به اکناف و اقصای جهان باستان در تردد بودند، در سنگ‌نبشته‌ای که در شهر کیبسه در غرب عراق، بر روی قبر شخصی به نام "عجا بن شمش جرم بن عجا نصب" شده، چنین آمده است:^۲ «این قبر عجا بن شمش جرم بن عجا است که اعضای کاروان تجاری میسان در سال ۴۹۴ [۱۸۳ میلادی] برای او ساخته‌اند، هزار افسوس!»

ماگا^۳ (۱۹۵-۲۱۰ م.)

ماگا فرزند تَیم بل ششم است، که از او سکه‌های متعددی به یادگار مانده است، سکه‌هایی که به سبک پارتیان ضرب شده‌اند. نام او به شکل آرامی "m'g" ظاهر شده، که آن را ماگا خوانده‌اند.



تصویر ۱۵ - سکه‌ی ماگا

۱. سیف جلال الدین الطایبی، همان، ص ۷۱
 ۲. فؤاد سفر، "کتابة عن کیبسة"، ص ۲۶-۳۳

عبد نرگال سوم^۱ (۲۱۰-۲۲۴ م.)

آخرین پادشاه میسان عبد نرگال سوم بود، که او را با نام "بندو" می‌شناختند.^۲ بندو تحریف شده نام بیناگا یا باناگا (BANAGA) است. سکه‌های کشف شده از آن دوره، در یک طرف نام بیناگا را دارد و در طرف دیگر تصویر هراکلس، که بر آن علامت Y نقش بسته و خط آرامی در آن‌ها به کار رفته است.^۳ درحقیقت بیناگا، همان ابینرگوس سوم یا عبد نرگال سوم است.^۴

فروپاشی پادشاهی میسان

اطلاعات ما درباره دوره‌های پایانی این پادشاهی بسیار اندک است، و ما نمی‌دانیم که در این دوره چه اتفاقاتی از نظر سیاسی و اقتصادی در پادشاهی میسان روی داده است. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که در دوره رومی‌ها- پارتیان، میسان همچنان مستقل باقی ماند و کسی نتوانست استقلال آن‌ها را از بین ببرد.^۵

از آنجایی که میسان از نظر سیاسی و اقتصادی حائز اهمیت بود، طبیعی است که مورد طمع دیگران واقع شود تا ثروت‌ها و نعمت‌های آن را به چنگ آورند.^۶ آخرین پادشاه میسان، پس از آن‌که روز به روز قدرت اردشیر ساسانی (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) زیاد می‌شد، با نگرانی اوضاع را زیر نظر داشت، خاصه آن‌که پس از غلبه اردشیر بر اردوان اشکانی حوالی سال‌های ۲۲۴ م.، او در صدد گسترش مناطق تحت نفوذ خود بر آمده بود. پیش از این اردوان اشکانی، به پادشاه عیلام دستور داده بود تا برای مقابله با اردشیر بپاخیزد و او را نزد

1. Abdinergal III

۲. تئودور نولدکه؛ "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها..."، ص ۴۶

۳. سکه شماره ۶۹۴۴ در موزه ملی عراق القزاز؛ "تقود..."، ص ۶۳

۴. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۶

۵. البکر، "دولة میسان العربية"، ص ۲۴ ۶. البکر، "الجذور التاريخية..."، ص ۲۹

اردوان ببرد، اما پادشاه عیلام در نبردی با او، شکست خورد و اردشیر پادشاه عیلام را کشت. او پس از تسخیر سرزمین عیلام رو سوی میسان گذاشت و بر آن دیار و بنادر آن مستولی شد و با قتل عبد نرگال سوم در سال ۲۲۵ م. به حکومت خاندان هسباوسن خاتمه داد.^۱ در یکی از منابع در خصوص یورش اردشیر چنین آمده است: ... در بین کسانی که طی این جنگ‌ها قلمرو آنها به وسیله اردشیر تسخیر شد، نیروفر، پادشاه خوزیان، بندو (= ویندد) پادشاه میشان بود.^۲

پس از آن که ساسانیان بر میسان چیره شدند و پادشاه آن‌جا را کشتند، به دلیل اهمیت ندادن به تجارت و ایجاد مشکلات برای بازرگانان و به ویژه بازرگانان تدمر، روز به روز تجارت در آن دیار بدتر می‌شد، صادرات کالا و واردات آن با هند و با غرب رو به افول گذاشت. و تجارتی در میسان باقی نماند.^۳

درحقیقت تسلط ساسانیان بر میسان، سبب شد تا مهم‌ترین شاه‌رگ حیاتی آن دیار یعنی تجارت نابود شود. چون تسلط ساسانیان بر راه‌های تجاری باعث کاهش فعالیت بازرگانی تدمریان با میسانیان شد^۴ و در پی آن تجارت بخش اعظمی از خلیج فارس به دریای سرخ منتقل شد،^۵ به ویژه آن‌که بخشی از مال التجاره از هند به میسان می‌آمد، و در پی آن تجارت میسان با هند و همچنین با غرب از حرکت باز ایستاد.^۶

از آن جایی که در شهرهای میسان، ضربخانه‌هایی وجود داشت، پادشاهان ساسانی، از ضربخانه‌های میسان و به ویژه ضربخانه شهر فرات برای ضرب سکه استفاده کردند. به عقیده هر تسفلد، دو حرف (ف ر) که بر روی سکه‌های

۱. طبری نام پادشاه میسان را "بندو" ذکر کرده است که به دست اردشیر کشته شد.

تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها..."، ص ۴۶

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، "روزگاران"، ص ۱۸۵

۳. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۶

۴. البکر، همان، ص ۱۹

۵. قیس حاتم الجنابی، "مراکز النشاط التجاري..."، ص ۷۶

۶. البکر، همان، ص ۲۱

ساسانی در دوره پادشاهی قباد اول (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) و خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) نقش بسته، همان ضرابخانه شهر فرات می‌باشد،^۱ که در منابع اسلامی آن را فرات میسان نامیده‌اند، کما اینکه کرخ که پایتخت میسان بود، آن را کرخ میسان می‌نامیده‌اند.^۲ همچنین ضرابخانه نهر تیری نه تنها در دوره ساسانیان بلکه در دوره اسلامی نیز سکه ضرب می‌کرد.^۳ با این همه یورش اردشیر ساسانی به میسان و قتل پادشاه آن دیار، باعث نابودی تجارت میسان شد و در پی آن سیه‌روزی و فلاکت را برای آن‌ها به ارمغان آورد.

علی‌رغم سقوط پادشاهی میسان، نام آن‌ها در کتب و منابع تاریخی ذکر شده است. محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود به هنگام ذکر نبرد قادسیه از "قیومان میسانی" نام می‌برد.^۴

1. Hansman, Op,Cit, P.26

۲. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد چهارم، ص ۲۴۲ و ص ۴۴۷

۳. مأمون عبدالله القصیر، "النقود الاسلامیة فی..."، ص ۷۰

۴. محمد بن جریر طبری، "تاریخ طبری"، جلد پنجم، ص ۱۸۰۳

فصل چهارم: اوضاع اجتماعی و سیاسی

ترکیب جمعیتی میسان

تقریباً همه‌ی پژوهشگران و مورخان بر این سخن اتفاق نظر دارند که مردم پادشاهی میسان عرب بوده‌اند.^۱ پلینی مورخ معروف قرن اول میلادی به هنگام ذکر هویت فرستادگان پادشاه میسان، تئیم بل سوم (سلطنت ۵۴-۷۲ م.) تصریح می‌کند که مردم میسان عرب هستند.^۲ او همچنین به هنگام ذکر حکومتِ اولین پادشاه میسان یعنی حسابوسن، او را عرب ذکر می‌کند.^۳ کریستن سن نیز مردم میسان را عرب و از عرب‌های عمانی می‌داند.^۴ علاوه بر این نام شهر "فرات" خود دلیل دیگری است بر عرب بودن مردم میسان، چون واژه "فرات" یک واژه عربی است و به معنی آب بسیار گوارا، آب شیرین و خوشگوار است.^۵

پیش از این یعنی در نیمه اول هزاره دوم قبل از میلاد قومی از عرب که آرامی بوده‌اند،^۶ از جزیره العرب سوی سرزمین بین‌النهرین آمده بودند،

1. Sheldon A. Nodelman, "A Preliminary ...", P.84

2. Pliny, VI, 136

3. Pliny, N H, VI, 31, 318

۴. آرتور کریستن سن؛ "ایران در زمان ساسانیان"، ص ۵۹

۵. عبدالنبی قییم، "فرهنگ معاصر عربی - فارسی"، ص ۷۷۹

۶. آرامی‌ها قومی از عرب می‌باشند که اول بار نام آن‌ها در قرن بیست و سوم پیش از میلاد (۴۳۰۰ سال پیش) در زمان پادشاهی نرام سن (۲۲۹۱-۲۲۵۵ ق.م) مطرح شده و در قرن سیزدهم پیش از میلاد سوی بین‌النهرین و سرزمین‌های شرق آن مهاجرت کردند.

سبتینو موسکاتی، "الحضارات السامیة القديمة"، ص ۸۶ / هنری س عبودی، همان، ص ۱۵ / عامر سلیمان، "بلاد عیلام و...", ص ۱۰.

رفته رفته سوی شرق آمدند^۱ و در منطقه‌ای که امروز به نام جلگه خوزستان یا دشت اهواز معروف است، رحل اقامت گزیدند. این‌ها از زمان امپراتوری آشور^۲ در این سرزمین بوده‌اند^۳ و حکومت‌های مستقل خود را تحت عنوان بیت هوزایی و بیت یاکینی داشته‌اند.^۴ حمله پادشاه آشور، سنحاریب در سال ۷۰۴ قبل از میلاد بر بیت یاکینی که در محل فعلی محمره، عبادان و فلاحیه مسکن داشته‌اند،^۵ نشان‌دهنده حضور و قدمت این مردم در این سرزمین است.

بر اساس نوشته‌های اینسوورت به هنگام لشکرکشی اسکندر مقدونی در قرن چهارم پیش از میلاد، پادشاه میسان یک نفر عرب بوده است.^۶ علاوه بر این نگاهی به نام پادشاهان میسان مانند تیم بل و عبد نرگال که همه از نام خدایان سامی چون بل و نرگال هستند،^۷ مؤید این سخن است که مردم میسان عرب بوده‌اند. حتی زمانی که با فشار و اعمال نفوذ دربار پارتیان، میرداتس فرزند پاکور دوم پادشاه میسان می‌شود، این پادشاه بر سکه خود چنین می‌نویسد: «مهرداد، فرزند پاکور، شاه شاهان، شاه عمانی‌ها».^۸

موقعیت جغرافیایی میسان به دلیل قرار گرفتن بین رودخانه‌هایی چون دجله و فرات، کرخه و کارون و وجود زمین‌های حاصلخیز زراعی و فراوانی آب و شبکه‌های آبیاری و همچنین رشد و رونق تجارت در این سرزمین و تبدیل شدن آن به مراکز تجاری و مالی بین‌المللی سبب شد تا اقوام و ملل دیگر به آن مهاجرت کرده و در آن مسکن گزینند. از این روی مردمان دیگری مانند کلدانی‌ها، صابئیان، تدمریان، نبطیان، یونانی‌ها و رومی‌ها در آن حضور

۱. هنری س عبودی، "معجم الحضارات السامیة"، ص ۱۶
۲. امپراتوری آشور از سال ۱۸۰۰ ق.م شروع شده و تا یک هزار و دویست سال بعد یعنی سال ۶۱۲ ق.م پابرجا بوده است. حسن پیرنیا، "تاریخ ایران باستان"، ص ۱۱۷
۳. نودلمان، "ميسان..."، ص ۴۳۱
۴. هنری س. عبودی، همان، ص ۲۵۴
۵. عامر سلیمان، "بلاد عیلام و علاقتها بالعراق القديم"، ص ۱۷۷
۶. عبدالرزاق الحصان، "الإمارة العربية فی میسان"، ص ۲۰۲
۷. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۶

داشتند.^۱ کلدانی‌ها نیز جزء اقوام آرامی به حساب می‌آیند، موطن اصلی آن‌ها جزیره العرب بود. آن‌ها در مناطق جنوب بین‌النهرین از بابل تا خلیج فارس و از جمله در دشت اهواز مسکن داشتند.^۲ صابیان یا مندائیان نیز از جمله قبایل سامی جزیره العرب می‌باشند،^۳ که وجه تسمیه آن‌ها بخاطر دین آن‌هاست و به قول نولدکه، بابلی خالص هستند.^۴ این‌ها تا به امروز در شهرهای محمره، خفاجیه، اهواز، بستان و فلاحیه حضور دارند.

تدمریان^۵ نیز در نتیجه رونق تجارت و شکوفایی اقتصاد میسان و انجام مبادلات تجاری به میسان مهاجرت کردند و در آن‌جا مسکن گزیدند. نبطیان^۶ یکی از اقلیت‌های ساکن پادشاهی میسان بوده‌اند، آن‌ها در امور بازرگانی و داد و ستد کالا و کاروان‌های تجاری از تجربه و سابقه طولانی برخوردار بوده‌اند، درحقیقت در روزگار باستان نبطیان، تدمریان و اهل حجاز جزء تجار حرفه‌ای به حساب می‌آمدند. نبطیان یا انباط به دلیل مراوده تجاری با میسان در این پادشاهی رحل اقامت گزیدند و نقش بسزایی در امور تجاری میسان داشتند. آن‌ها تا زمان سرنگونی پادشاهی میسان به دست اردشیر ساسانی به سال ۲۲۴ م. در پادشاهی میسان بوده‌اند و به امور بازرگانی اشتغال داشتند.^۷ مؤثرترین اقلیت‌های پادشاهی میسان، تدمری‌ها بوده‌اند، آن‌ها نیز همانند نبطیان به دلیل روابط تجاری و مبادلات تجاری از تدمر به میسان کوچ کرده و در شهرهای میسان مسکن اختیار کردند. تدمریان به دلیل موقعیت جغرافیایی سرزمین آن‌ها و قرار گرفتن بر سر راه تجاری دنیای باستان، در تجارت

1. W.W.Taran, "The Greeks in ...", P.61

۲. روبرت فیگر، "الامپراطوریات الأولى فی افریقا و آسیا"، ص ۶۳۱. مارغیت روتن، "تاریخ بابل"، ص ۱۱

۳. هنری س عبودی، همان، ص ۵۴۷ و ۸۱۴

۴. تئودور نولدکه، همان، ص ۶۴۸

۵. تدمریان نیز مردم سامی بوده و ترکیبی از عرب‌ها، آرامی‌ها و عموری‌ها هستند که در بادیه الشام می‌زیستند. هنری س. عبودی، همان، ص ۲۷۰

۶. نبطیان یا انباط، مردمی عرب بوده‌اند که در شمال غربی جزیره العرب و در منطقه بتر یا پتره مسکن داشتند، پتره امروزه جزء خاک کشور اردن است. جواد علی، "المفصل فی تاریخ..."، جلد سوم، ص ۹-۱۶ / هنری س. عبودی، همان، ص ۸۳۷

۷. نوره عبدالله النعیم، "الوضع الاقتصادي فی..."، ص ۲۸۱

چیره‌دست شده بودند. آن‌ها برای تجارت به مناطق مجاور و سرزمین‌های دور دست سفر می‌کردند. از جمله این مناطق، سرزمین میسان بود. و از آن‌جایی که اصل و اساس تجارت بر مبادله و دادوستد استوار است، و لازمه دادوستد، آزادی رفت و آمد و جابجایی است، لذا بسیاری از بازرگانان تدمر به میسان آمدند و در این دیار رحل اقامت گزیدند.^۱ از آن‌جایی که تدمریان نیز عرب بودند، از این رو در پادشاهی میسان به‌سان بقیه شهروندان با آن‌ها رفتار می‌شد و از حقوق مساوی با مردم میسان برخوردار بودند. تنی چند از تدمریان پست‌ها و مناصبی در حکومت میسان داشتند. به عنوان مثال در سال ۱۴۰ میلادی، حاکم شهر فرات، یک نفر از اهل تدمر بود.^۲ ظاهراً آن‌ها در نیمه‌های قرن اول میلادی در میسان ساکن شدند، و در آن دیار برای خود معبدی ساختند.^۳

از آن‌جایی که دشت اهواز محل استقرار اقوام سامی نژاد بوده است،^۴ لذا عبرانی‌ها نیز در این سرزمین حضور داشتند، که نمونه بارز آن قبر دانیان نبی در شوش است. به همین دلیل یهودی‌ها در پادشاهی میسان به عنوان یک اقلیت حضور داشتند و در آن خطه به کار تجارت مشغول بوده‌اند.^۵ برخی تجار یهود مانند "انانیاس" و "حنینا"، نقش مهمی در حیات اقتصادی میسان داشته‌اند و نام آن‌ها در اسناد و لوحه‌ها باقی مانده است.^۶ کما اینکه پسر پادشاه حدیاب که از سوی پدر خود نزد پادشاه میسان بود، با حنینا، تاجر یهودی آشنا شد و تحت تأثیر او به دین یهود گروید و با دختر حنینا ازدواج کرد.^۷

از جمله اقلیت‌های دیگر ساکن پادشاهی میسان، یونانی‌ها بودند. یونانی‌ها که مقدونی‌ها هم جزء آن‌ها به حساب می‌آیند، توسط اسکندر مقدونی در

۱. منذر عبدالکریم البکر، "الجذور التاريخية..."، ص ۱۵

۲. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور..."، ص ۱۵

۳. فؤاد جمیل، "الخليج العربي"، ص ۴۸-۴۹

۴. تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ص ۶۹۱

۵. الصرای، "اليهود والخليج"، ص ۲۷

۶. همان

۷. نودلمان، همان، ص ۴۵۷

میسان ساکن شدند^۱. همان‌طور که پیش از این ذکر شد پس از آن‌که اسکندر شهر اسکندریه را بنا نهاد، گروهی از سربازان خود را در بخشی از آن مسکن داد، این‌ها بعداً بدنه اصلی یونانیان مقیم میسان را تشکیل دادند. دیونیسوس، جغرافی‌دان معروف میسانی در کتاب خود از وجود اقلیتی یونانی در میسان سخن گفته است.^۲ یونانی‌ها در حیات اقتصادی میسان و به ویژه در تجارت آن دیار حضور فعالی داشتند. به احتمال زیاد آن‌ها در ضرب سکه نیز تجارب ارزشمندی داشته و این تجارب خود را در خدمت پادشاهان میسان قرار داده‌اند.

گستره پادشاهی میسان

علی‌رغم پیشرفت‌های حاصله در شناخت پادشاهی میسان، تعیین نام پادشاهان آن، سال حکومت هر کدام و محل استقرار این پادشاهی، با وجود این هنوز تصویر روشن و واضحی از محدوده و قلمرو پادشاهی میسان در دست نیست.^۳ علت نامشخص بودن دقیق محدوده این پادشاهی در درجه اول به اهمال و فراموشی تاریخی این پادشاهی در منابع اسلامی باز می‌گردد.^۴ در درجه دوم تغییر مسیر رودخانه‌ها و وجود کانال‌های فراوان جهت آبیاری و همچنین طغیان رودخانه‌های کارون، کرخه، دجله، فرات و شط العرب، همه سبب گردیده‌اند تا آثار و نشانه‌های این پادشاهی محو شوند.^۵ موضوع دیگر

۱. حمودة بن محمود، "اهمیه الخلیج"، ص ۵۹

۲. نودلمان، همان، ص ۴۵۱

3. M.Rostovtzeff, "Social and ...", P.752

۴. مورخان اسلامی به دلیل شدت علاقه به اسلام، توجه و اهمت‌امی به تاریخ عرب پیش از اسلام نداشتند. از منظر آن‌ها تاریخ عرب با بعثت حضرت محمد (ص) شروع می‌شود، از این رو مطالب قابل اعتنایی درباره آن دوره ننوشتند. نوشته‌های آن‌ها عمدتاً برگرفته از قرآن مجید بوده است. دکتر جواد علی در جلد هشتم کتاب "المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام" خاطر نشان می‌شود که ممکن است بسیاری از اشعار زیبا و نغز پیش از اسلام، به دلیل مغایرت با تعالیم اسلام، به مرور زمان از حافظه‌ها محو شده باشند.

5. John Hansman, "Charax and The Karkheh", P. 36-37

فراز و نشیب‌های پادشاهی میسان در ادوار مختلف است که در دوره‌ای به دلیل قدرت و سطوت یک پادشاه، قلمرو آن پادشاهی به اوج می‌رسید، اما در دوره‌های دیگر در نتیجه افول قدرت پادشاهان و یا تعرض همسایگان و به ویژه پارتیان، محدوده مزبور به حداقل می‌رسید. کما این‌که در دوره فرمانروایی هسباوسن بنیانگذار پادشاهی میسان، او از سوی شرق با حمله بر عیلام و شکست پادشاه عیلام محدوده خود را تا عیلام گسترش داد و بخش‌هایی از عیلام را ضمیمه پادشاهی خود کرده.^۱ او از سوی شمال با تسخیر بابل، قلمرو خود را به شمالی‌ترین نقطه رساند. و از طرف جنوب، قلمرو خود را فراتر از کویت فعلی و بخش‌های شرقی پادشاهی سعودی تا بحرین و قطر و دورتر از آن رسانده بود. موضوع دیگری که نباید از آن غافل ماند عدم رغبت رژیم پهلوی جهت انجام حفاریات و کاوش‌های باستان‌شناسی درباره این پادشاهی بوده است.

به دلیل فقدان مدارک مکتوب درباره گستره این پادشاهی، پژوهشگران و مورخان مختلف، نقطه نظرات و دیدگاه‌های مختلفی در این خصوص ابراز کرده‌اند. در برخی از منابع حدود شرقی آن را رودخانه کارون دانسته‌اند و حدود غربی آن را تا فم‌الصلح در نزدیکی شهر کوت ذکر کرده‌اند.^۲ این به معنی بخش بزرگی از دشت اهواز است. به اعتقاد نودلمان، رود کارون، مرز شرقی این پادشاهی است.^۳ عضید جواد الخمیسی، گستره پادشاهی میسان را این چنین توصیف می‌کند: «بنا به نوشته مورخان عهد باستان، و بخش اعظم جغرافی نویسان، پادشاهی میسان از جنوب بابل شروع می‌شود و برخی مناطق غربی ایران را در بر می‌گیرد و مرز شرقی آن سرزمین عیلام است و در جنوب پس از گذر از کویت، تا بحرین^۴ را شامل می‌شود. این پادشاهی تمام

۱. محسن مشکل الحجاج، "دولة میسان"، ص ۴

۲. نزار عبداللطیف الحدیثی، "الحدود الشرقية للوطن العربي عبر التاريخ"، ص ۱۹

۳. نودلمان، "میسان..."، ص ۴۳۳

۴. نام یونانی بحرین "تایلوس" بوده و نام بابلی آن "دلمون" است. عضید جواد الخمیسی،

مرداب‌های کلدانی [حور العظیم] را در دل خود دارد و تا صحرای جنوب غربی بین‌النهرین [نزدیک بادیة الشام] را در بر می‌گیرد.^۱ در نقشه ارائه شده توسط آقایان یعقوب محمدی‌فر و علی‌رضا خونانی گستره‌ی پادشاهی میسان از جنوب سلوکیه دجله^۲ در حوالی بغداد شروع می‌شود و بخشی از مناطق غربی فلات ایران یعنی استان ایلام امروزی و تقریباً تمام خاک غربی و جنوبی و مرکزی و شرقی خوزستان تا نزدیکی‌های شهرستان دیلم را در بر می‌گیرد و تمام ساحل خلیج فارس تا نزدیکی‌های بندر لنگه در استان هرمزگان را شامل می‌شود و با گنجاندن تقریباً تمامی خلیج فارس به عنوان قلمرو پادشاهی میسان تا آن سوی بحرین و قطر را مرز جنوبی این پادشاهی می‌داند. پس از آن به سمت غرب، بخش‌هایی از پادشاهی سعودی و کل کشور کویت و تمام جنوب عراق تا بادیة الشام را در بر می‌گیرد.^۳ اما نقشه ترسیم‌شده توسط ایشان اشکالات چندی دارد، مهم‌ترین عیب این نقشه این است که سیطره و تسلط میسان بر آب‌های خلیج فارس تا آن سوی خارک را نشان می‌دهد، اما از سیطره آن‌ها بر مناطق خشکی خبری نیست. حال آن که حاکمیت بر دریاها و آب‌ها زمانی تحقق می‌یابد که حاکمیت بر خشکی وجود داشته باشد. همچنین محل شهر کرخ یا خاراکس، مسیر رودخانه کرخ، نامعلوم بودن شهر سلوکیه هدیفون، عدم رعایت فواصل شهرها و جانمایی غیرواقعی آن‌ها مثل فاصله هگمتانه تا شوش، یا جانمایی غلط شوش و شوشتر و فاصله نامعقول آن‌ها بر اساس مقیاس نقشه را می‌توان نام برد.

۱. عضید جواد الخمیسی، "مملکة میسان یتذکرها التاریخ"، بخش دوم و سوم
۲. سلوکیه دجله، شهری است به فاصله هفتاد کیلومتری بابل در محل تلاقی رود دجله با کانال فرات، رومی‌ها آن را اشغال کرده و به آتش کشاندند، بغداد در محل همین شهر بنا شد. به سلوکیه دجله و تیسفون روی هم رفته "مدائن" می‌گفتند. هنری س. عبودی، "معجم الحضارات..."، ص ۴۸۳
۳. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۲۹



تصویر ۱۶ - قلمرو پادشاهی میسان

استاد تیسیر خلف پژوهشگر تاریخ و فرهنگ باستان، حدود این پادشاهی را از شهر تاریخی بابل در مرکز عراق تا اقلیم اهواز و بحرین و سواحل شمالی خلیج فارس می‌داند.^۱

اما نقشه ترسیم شده توسط سیف جلال الدین الطایی^۲ که با همکاری دکتر اسامه عدنان یحیی ترسیم شده، حدود شمالی پادشاهی میسان را از شمال شهر کوت مرکز استان واسط^۳ فعلی تا حوزه رودخانه دجله و فرات و بخش‌های غربی استان ایلام کنونی و همچنین بخش‌های غربی، مرکزی و

۱. تیسیر خلف، "حول مملكة میسان العربیة فی جنوب العراق و الاهواز و الخلیج".
 ۲. جا دارد از همکاری آقای سیف جلال الدین الطایی که علاوه بر کتاب ارزشمندش، اطلاعات دیگری را در اختیار نگارنده قرار داد، تشکر شود.
 ۳. شهر کوت در ۱۸۰ کیلومتری جنوب بغداد قرار دارد.

جنوبی و شرقی خوزستان تا نزدیکی‌های دیلم در استان بوشهر و بخشی از خلیج فارس، و در جنوب غربی آن، جزیره فیلکا در خاک کویت و تمام جنوب عراق تا حوالی شهر باستانی اورک^۱ را شامل می‌شود.^۲ ترسیم‌کنندگان نقشه اخیر نیز از یافته‌های جدید باستان‌شناسی در خارک، فیروزآباد فارس، الدور در امارات متحده عربی بی‌خبر بوده‌اند، به همین دلیل نقشه آن‌ها از طرف شرق، حتی از نقشه قبلی نیز کوچک‌تر است. اشکال دیگر این نقشه جانمایی شهر کرخ است که آن را در جنوب‌القرنه قرار داده‌اند. حال آن‌که این جانمایی برخلاف توصیف تاریخ‌نگاران و آن‌هایی است که از کرخ بازدید کرده‌اند.

پلینی (۲۳-۷۹ میلادی) که در قرن اول می‌زیست، گستره این پادشاهی را از شمال در محل افتراق رود دجله در شهر افامیه و از شرق رود کارون و از جنوب خلیج فارس و از غرب بلندی‌های جزیره می‌داند.^۳ اما گی لسترنج، محدوده جغرافیایی میسان را در شمال غربی تا بابل و در شمال شرقی تا عیلام و در شمال، شهر افامیه در استان واسط فعلی و در جنوب، خلیج فارس می‌داند.^۴

با توجه به اظهار نظرهای فوق و گستره‌های اعلام‌شده، به نظر می‌رسد همه پژوهشگران و مورخان در خصوص مرز شمالی این پادشاهی اتفاق نظر دارند و آن را از مناطق جنوبی بابل و به عبارت روشن‌تر از شهر کوت مرکز استان واسط می‌دانند.

با عنایت به این مطلب که هسباوسن اولین پادشاه میسان بر عیلام یورش برد و عیلامیان را شکست داده و شهر آن‌ها را ویران کرد.^۵ به احتمال زیاد او و جانشینان او تا سالیان سال بر عیلام حکومت می‌راندند و عیلام جزء قلمرو

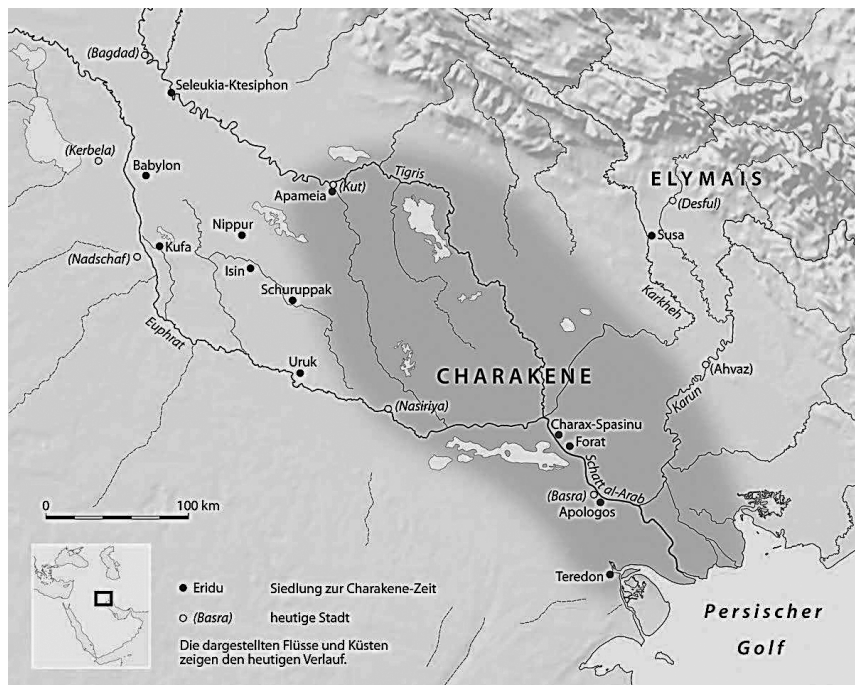
۱. شهری باستانی سومری در فاصله ۲۷۰ کیلومتری جنوب غربی بغداد و ۲۷ کیلومتری شرق فرات. هنری س. عبودی، همان، ص ۱۵۷

۲. سیف جلال‌الدین الطایبی، همان، ص ۱۷

۳. همان، ص ۹۳

۴. گی لسترنج، "بلدان الخلافة الشرقية"، ص ۹۳

۵. نودلمان، همان، ص ۴۴۳



تصویر ۱۷ - قلمرو پادشاهی میسان

پادشاهی آن‌ها بوده است. بر همین منوال، دشت شوش نیز جزء پادشاهی میسان است. سکه‌های پادشاهان میسان که در شوش کشف شده و همچنین ظروف سفالی کشف شده در شوش که شبیه سفال‌های کشف شده در بحرین هستند،^۱ بیانگر این است که قلمرو پادشاهی میسان، شوش و آن نواحی را شامل می‌شده است. چون علاوه بر این‌ها گنجینه سکه‌های شوش در کنار گنجینه بصره^۲ یکی از مهم‌ترین گنجینه‌های مسکوکات میسان به‌شمار می‌آید.^۳ از آنجایی که سکه‌های پادشاهان میسان در فیروزآباد در یکی از دور

۱. عضید جواد الخمیسی، همان، بخش چهارم

۲. گنجینه بصره شامل سکه‌های پیدا شده در کرخ (محمره فعلی)، فرات، ابله است.

3. George Le Rider, "Monnaies of Parthia ...", P.11

دست‌ترین نواحی فارس کشف شده،^۱ می‌توان به این نتیجه رسید که حدود شرقی این پادشاهی، فراتر از خاک فعلی استان خوزستان بوده است. مؤید این سخن این است که در جزیره خارک، مقبره‌ای از مقامات تدمری کشف شده^۲ که نه تنها گویای حضور سیاسی میسان‌ها در عمیق‌ترین نقاط خلیج فارس است، بلکه نشان‌دهنده حضور تجاری آن‌ها و نفوذ مذهبی‌شان است.^۳ همچنین اثر یک مَهر انگشتی منحصر به فرد متعلق به یکی از شاهان میسان در جزیره خارک به دست آمده که مدرک دیگری بر کنترل پادشاهان میسان بر این بندر است.^۴ (تصویر شماره یک) درحقیقت محدوده پادشاهی میسان در شرق فراتر از جزیره خارک است، اما ما نمی‌دانیم که این محدوده تا کجاها امتداد داشته است.

مورخان و پژوهشگران این حقیقت را تأیید کرده‌اند که فرمانروایان میسان بر آب‌های خلیج فارس و تعدادی از جزایر آن سیطره داشته‌اند.^۵ و این خود امری بدیهی است زیرا انجام تبادلات تجاری وسیع با دنیای شرق در طی چند قرن، مستلزم تأمین امنیت کشتی‌های تجاری در خلیج فارس بود و این امر فقط با سلطه و سیطره بر بنادر و آب‌های آن‌جا میسر می‌شد.

همچنین سنگ‌نبشته کشف شده در بحرین که در یکی از معابد باستانی آن کشف شده و در آن نام هسباوسن، اولین پادشاه میسان و نام همسر او تالاسا ذکر شده^۶، نشان‌دهنده سیطره و تسلط پادشاهان میسان بر بحرین است. کما این که بعدها در قرن دوم میلادی آن‌ها، والی تدمر را به عنوان حاکم بحرین منصوب کردند.^۷ سکه‌های پادشاهان میسان که در "الدور"^۸ امارات متحده عربی کشف شده، نشان‌دهنده این است که قلمرو پادشاهی میسان، فراتر از

1. Dietrich Huff, "Firuzabad ...", P. 191

2. Roman Ghrishman, "L'île de Kharg ...", P. 267

۳. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، ص ۱۱۶

4. E.Haerincq, "International Contacts ...", P. 296

5. M.Gawlikowski, "Palmyra as a ...", P.29

6. IKEO 147/ 427, "King ..."

7. Debevoise, Op.Cit, P. 217

8. Daniel T Potts, "Before the ...", P.191

بحرین و قطر تا امارات عربی متحده امتداد داشته است. مرز جنوبی این پادشاهی از امارات عربی متحده در جنوب شرقی شروع می‌شود و پس از گذر از قطر و بحرین و بخش‌هایی از خاک پادشاهی سعودی و کویت فعلی و دربرگرفتن بندر اُبُلّه در شرق به آن طرف رودخانه فرات و در نزدیکی صحرای غربی بین‌النهرین منتهی می‌شود.^۱

یکی از اقلام مهم صادرات میسان، مروارید بود، و این خود نشان‌دهنده حاکمیت میسان بر بحرین و آن نواحی است، چون مرکز اصلی صید مروارید در خلیج، بحرین است.

برای شناخت گستره پادشاهی میسان، باید به این نکته توجه داشت که سکه‌های میسان در گستره‌ی وسیعی از خاورمیانه بدست آمده است.^۲ سکه‌هایی که از این شاهان در فیروزآباد فارس، فیلکای کویت، دورا اوروپوس سوریه، محوطه‌های شناسایی شده در امارات عربی متحده... به دست آمده، اعتبار و نفوذ سیاسی میسان را در منطقه نشان می‌دهد^۳، و بیانگر این حقیقت است که محدوده فوق‌الذکر تا حدود بسیار زیادی درست است.

اوضاع اجتماعی

کمبود آثار و نوشته‌های مدون درباره اوضاع اجتماعی مردم میسان در دوره مورد بحث، تحقیق و پژوهش در خصوص آن دوره را برای پژوهشگر و محقق مشکل می‌سازد، در صورتی که این وضع در خصوص مصر به دلیل وجود هزاران نوشته پاپیروس مربوط به دوران هلنیستی، درست برعکس

۱. باید در نظر داشت که با توجه به قدرت و سطوت پادشاهان میسان و همچنین ضعف و قدرت پادشاهان پارت، گستره و محدوده پادشاهی میسان تغییر می‌کرد. مثلاً در زمان هسباوس بنیانگذار پادشاهی، قلمرو میسان سوی شمال و شمال شرقی و شرق گسترش یافت، در دوره تیرائوس دوم (۷۷-۴۷ ق.م) و تیم بل اول (۴۴-۲۴ ق.م) و تیم بل سوم (۵۴-۷۲ م) و ثیونسیوس سوم (۱۱۰-۱۱۵ م) پادشاهی میسان بیشترین میزان گسترش را داشته است. یا این‌که در قرن اول میلادی و در دوره پلینی و به‌طور مشخص سال ۵۷ میلادی، این پادشاهی از سوی شمال گسترش یافت. نودلمان، همان، ص ۴۶۲

۲. یعقوب محمدی‌فر، همان، ص ۱۱۷ همان ۳. همان

است،^۱ و تصویر درست و دقیقی از جامعه آن روز، گرایش‌ها، علاقه‌ها، روابط آن‌ها با یکدیگر و همچنین آمال و آرزوهای مردم ارائه می‌دهد. تنها چیزی که از آن دوره باقی مانده، نوشته‌هایی است در معابد و رکاء در بابل.

موضوع دیگر این است که پژوهشگران و مورخان در مقام مقایسه با ایران و سوریه، عنایت و اهتمام کمتری نسبت به اخبار و حوادث میسان در دوره فرمانروایی سلوکیان داشته‌اند. از این رو حتی حفاری‌های باستان‌شناسی اندکی در این خطه صورت گرفته است.^۲

با وجود این و علی‌رغم کمبود منابع، می‌توان تصویری درباره اوضاع اجتماعی میسان و روابط خانوادگی و همچنین روابط اجتماعی ارائه داد.^۳ رستوفتسف جامعه میسان را یک جامعه زراعی تجاری می‌داند که طبقات اجتماعی آن شامل بردگان و کارگران برده و کارگران زراعی و بورژوازی بوده‌اند.^۴ طبقات اجتماعی میسان شبیه طبقات اجتماعی آتن در دوران باستان بوده، اما نباید از نظر دور داشت که منبع اصلی درآمد پادشاهی میسان، تجارت بود.^۵ رستوفتسف، همچنین خاطر نشان می‌سازد که در میسان دو گروه اجتماعی بارز وجود داشت، گروه اول که عامه مردم بودند، این‌ها در انجام فعالیت آزاد بودند و از قید و بند روحانیون در امان بوده‌اند، هرچند که نقش مهمی در حیات سیاسی و اقتصادی جامعه نداشتند.^۶ گروه دوم، روحانیون بودند که پست‌ها و مناصب مهم و رده‌بالا را در دست داشته و طبقه روشنفکران مرفه و علمای متخصص در امور دینی و متخصص در اسرار آفرینش را تشکیل می‌دادند. آن‌ها همچنین به کار سحر و تعویذ و طرد ارواح پلید اشتغال داشتند.^۷ گروه دیگری در میسان بودند و به آن‌ها کاتبان می‌گفتند، کار آن‌ها صرافی و انجام مبادلات مالی و ثبت و تنظیم قراردادهای و تعهدات مالی بود.^۸

۱. احمد علی الناصری، "تاریخ و حضارة مصر و الشرق الأذنی فی العصر الهیلنستی"، ص ۳۴۸-۳۴۹

2. Rostovtzeff, "Social and Economic ...", P.39

3. Ibid. III. P.1147

4. Ibid, P.152

۵. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۳

6. Rostovtzeff, "Social and...", P.457

7. Ibid

8. Rostovtzeff, P.158

در میسان، خانواده رکن اساسی جامعه به حساب می‌آمد و در رأس آن "پدر" خانواده قرار داشت و حرف اول و آخر را او می‌زد. او نفر اول خانواده بود و کلیه اختیارات را در دست داشت. همچنین مسئولیت تأمین قوت و معاش خانواده، پوشاک و مسکن آن‌ها با او بود. پس از او "مادر" یا زوجه قرار داشت که کلیه امور مربوط به خانه و نگهداری کودکان و تربیت آن‌ها را عهده‌دار بود. در آن دوران، کثرت و فراوانی فرزندان یک امر مطلوب تلقی می‌شد.^۱

دین

مردم میسان به دلیل این‌که از نظر نژادی، هم نژاد مردم بین‌النهرین بودند، و همچنین به دلیل این‌که هیچ‌گونه مانع طبیعی از قبیل رشته کوه‌های سر به فلک کشیده و یا دریا میان سرزمین آن‌ها و سرزمین بین‌النهرین وجود نداشت و درحقیقت سرزمین آن‌ها ادامه و امتداد طبیعی سرزمین بین‌النهرین بود، از این نظر دیانت آن‌ها شبیه دیانت مردم بین‌النهرین بود. و از آنجایی که میسان یک مرکز تجاری بین‌المللی بود و لازمه‌ی انجام تجارت، تسامح و رواداری در دین و مذهب متعاملین است، لذا پادشاهی میسان، در برگیرنده تمامی مذاهب و ادیان سامی شد. به عبارتی دیگر ادیان و مذاهب بابلی، اکدی، آشوری، آرامی و مندائی در میسان وجود داشت.^۲ پرستش عناصر طبیعی مانند ماه^۳، خورشید^۴، آب^۵ و آسمان^۶ که از جمله دیانت‌های قدیمی به‌شمار می‌آمدند در میان مردم میسان متداول بود.^۷ همچنین برخی از مردم میسان مردوخ را که در اصل خدای بابلیان بود، می‌پرستیدند، او یکی از پنج خدای اصلی آن‌ها بود.^۸

1. Ibid, P.159

2. John Hansman, "Charax and ...", P.22

۳. سومریان، الهه ماه را می‌پرستیدند و آن را نهنا (Nahna)، یا ننا (Nanar) می‌نامیدند. اکدی‌ها و بابلی‌ها و آشوریان نیز الهه ماه را می‌پرستیدند و به آن "سن" می‌گفتند. یمنی‌ها آن را "ود" و آرامی‌ها آن را "سهر" می‌خواندند. نائل خون، "عقائد ما بعد الموت فی..."، ص ۲۶

۴. الهه خورشید را سومریان اوتو (Utu) می‌گفتند و آن را می‌پرستیدند، اکدیون، آن را سمس و عبرانی‌ها آن را شمش می‌خواندند. نائل خون، همان

۵. الهه آب‌های شیرین و گوارا، نزد عرب "ایا" نام داشت، اما سومریان و اکدیون آن را "انکی" می‌نامیدند. هنری س. عبودی، همان، ص. ۱۷

۶. آنو، الهه آسمان. نائل خون، همان ۷. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۳۹

۸. نائل خون، "عقاید ما بعد الموت فی..."، ص ۳۱

اما خدای برتر میسانی‌ها نرجال یا نرجول نام داشت.^۱ نرجال خدای جهنم و خورشید و مردم و حوادث طبیعی نزد بابلی‌ها بود، او در بخشی از سال مالک جهنم بود. نرجال یک خدای سومری بود و از سومریان به بابلی‌ها منتقل شد. در نزد سومریان، نرجال خداوند عالم سفلی پسر انلیل و ئینلیل بود.^۲

همان‌طور که ذکر شد نرجال یا نرجول خدای برتر میسانی‌ها بود و پرستش آن در میان مردم بین‌النهرین به گذشته‌های دور می‌رسد، او در بابل، پرستشگاه خاصی داشت و در افسانه خلقت بابلی‌ها به نام "اینومالیش"، نرجال نقش اساسی داشت.^۳ به همین دلیل نام نرجال یکی از متداول‌ترین و پرکاربردترین نام‌های میسانی بود و تنی چند از پادشاهان میسان، حامل این نام بودند، که با پیشوند "عبد" همراه بود و به معنی بنده نرجال است.

بل یا بعل یکی دیگر از خدایان میسانی‌ها بود. بعل خدای مشترک سامی‌ها است، او خداوند آب و هوا و فرستنده باران‌های پر خیر و برکت و همچنین صاعقه‌های ویرانگر بود.^۴ از آن جایی که در زبان اکدی بابلی حرف "ع" تلفظ نمی‌شد، از این رو بعل در زبان بابلی بل تلفظ می‌شد.^۵ بعدها بعل از طریق تجار به نبطیان رسید.^۶

با توجه به بافت جمعیتی میسان و ترکیب متنوع آن، و وجود اقلیت‌های مختلف در آن سرزمین و از جمله اقلیت یونانی، آن‌ها الهه هرakلس و تدمریان الهه نمسیس^۷ را می‌پرستیدند. علاوه بر این تدمریان و نبطیان، لات^۸ را که شأن

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان

۲. هنری س. عبودی، همان، ص ۸۴۵

در فرهنگ‌نامه فارسی، درباره نرگال چنین آمده است: خدای جهان زیرزمینی در باورهای مردم بین‌النهرین باستان؛ در آغاز ال‌اهه خورشید، که می‌توانست تعداد زیادی مردم را در گرمای نیمروز بکشد. غلامحسین صدری افشار؛ "فرهنگ‌نامه فارسی"، جلد سوم، ص ۲۷۲۵

۳. سیف جلال‌الدین الطائی، همان، ص ۷۹

۴. هنری س. عبودی، همان، ص ۲۲۹

۵. سیف جلال‌الدین الطائی، همان

۶. همان

۷. نمسیس، معروف‌ترین الهه‌ای که تدمریان در میسان می‌پرستیدند و خداوند قضا و قدر

بود. موسکاتی، همان، ص ۱۲۱

۸. لات، یکی از خدایان عرب قبل از اسلام و نام آن در قرآن کریم، سورة النجم، آیه ۲۰

آمده، لات نام خورشید است و نبطیان و تدمریان آن را می‌پرستیدند. همان، ص ۸۷

و منزلت خاصی نزد عرب پیش از اسلام داشت، عبادت می‌کردند. پرستش خدای خدایان نبطیان به نام ذوالشری^۱ نیز در کتب و منابع ذکر شده است.^۲

یکی از مناطقی که هم از نظر بافت قومی و هم معیشتی شباهت زیادی با میسان داشت، تدمر بود. تدمر با خیلی از سرزمین‌ها و ممالک آن دوران، ارتباط تجاری داشت، از جمله با مناطق تحت سلطه اشکانیان و سرزمین بین‌النهرین. اهمیت تجارت در تدمر به اندازه‌ای بود که تقریباً تمامی خدایان این شهر، مسئول حفاظت از کاروان‌های تجاری بودند. در میسان نیز تجارت به همین اندازه و شاید بیشتر مورد توجه بود و به عنوان امری حیاتی تلقی می‌شد. از این رو روابط تجاری حکومت میسان با تدمر بسیار نزدیک بود، به احتمال زیاد این دو، خدایان مشترکی داشتند.^۳ وجود مقبره یکی از مقامات تدمر در جزیره خارک نشان‌دهنده^۴ حضور تجاری و سیاسی آن‌ها در مناطق دوردست است. همچنین حاکی از نفوذ مذهبی تدمریان در خلیج فارس است.

پس از ظهور عیسی مسیح، مسیحیت در میسان نیز انتشار یافت و پیروانی پیدا کرد.^۵ مسیحیت در میسان آن‌چنان گسترش یافته بود که شهر فرات اسقف‌نشین آن پادشاهی شد، برخی منابع خاطر نشان ساخته‌اند که مانی در میسان و در فضای معنوی میسان رشد کرد.^۶ درحقیقت اسقف‌نشین فرات که در سال ۲۰۶ میلادی در آن شهر افتتاح شد، یکی از اولین اسقف‌نشین‌ها به‌شمار می‌آید.^۷

حمدالله مستوفی حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) و همچنین سخنی را از حضرت علی (ع) درباره مردم شهر عبادان (آبادان کنونی) نقل می‌کند که

۱. ذوالشری، خدای بزرگ نبطیان، در نوشته‌های ثمودی و صفوی، نام آرامی آن "دشورا" یا "دسترا" است. شکل عربی آن ذوالشری است، ذوالشری، الهه باروری و سرسبزی و آسمان است. موسکاتی، همان، ص ۱۷ ۲. موسکاتی، همان، ص ۱۳

۳. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، "خاراسن و...!"، ص ۱۱۶

4. Roman Ghrishman, "L'île de Kharg dans ...", P.267

۵. آرتور کریستن سن، "ایران در زمان ساسانیان"، ص ۶۳

6. Nodelman, Op.Cit, P. 119

۷. فؤاد یوسف قرانجی، "اصول الثقافة السریانیة فی بلاد و ما بین النهرین"، ص ۲۱

نشان‌دهنده موحد بودن مردم میسان است.^۱ هر چند بسیاری از صاحب‌نظران و علمای حدیث در صحت انتساب این سخن به پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) شک دارند و به آن با دیده تردید می‌نگرند. اما حتی اگر این شک و تردید را موجب تلقی کنیم، باز اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که پادشاهی میسان، یکی از مراکز مهم دین مسیحیت بوده است. تنوع ادیان و مذاهب در میسان و عدم سخت‌گیری دینی و عدم اجبار و تحمیل دین خاص، یکی از ویژگی‌های پادشاهی میسان بود.

هراکلس و نرگال

تقریباً روی یک طرف سکه‌های همه پادشاهان میسان، تصویر هراکلس نقش بسته است. هراکلس پسر بزرگ الهه زئوس یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین پهلوانان اساطیری یونان بود. او در عین این‌که خداست، فرمانروا نیز می‌باشد.^۲ عبادت هراکلس با عبادت نرجال، خدای برتر میسانی‌ها مطابقت دارد، از این رو پادشاهان میسان، تصویر او را بر سکه‌های خود ضرب می‌کردند. نرجال یا نرگال^۳، خداوند عالم سفلی در افسانه‌های بین‌النهرین است و ریشه‌های این باور و این عبادت به گذشته‌های دور در عراق باستان باز می‌گردد. یونانی‌های مقیم میسان، هراکلس را می‌پرستیدند و عرب‌های میسان او را با نام نرجال می‌شناختند.^۴ هراکلس در شرق باستان و به ویژه به هنگام حمله اسکندر مقدونی، به عنوان خدا و در عین حال پهلوان، عبادت می‌شد.^۵ به همین دلیل بلاش چهارم به هنگام یورش بر میسان و عزل میرداتس در سال

۱. حمدالله مستوفی در "تاریخ گزیده" حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) و همچنین حضرت علی (ع) نقل می‌کند مبنی بر این‌که مردم عبادان به بهشت می‌روند، زیرا آن‌ها جزء اولین کسانی بودند که به دین عیسی بن مریم (ع) گرویدند. حمدالله مستوفی، "تاریخ گزیده"، ص ۷۶۲-۷۶۳ ۲. هنری س. عبودی؛ "معجم الحضارات السامیه"، ص ۱۲۱ ۳. در تمام کتب تاریخی به زبان عربی، نام او نرگال (Nergal) ذکر شده است، اما هنری س. عبودی آن را "نرجال" ضبط کرده است (ص ۸۴۵)، در بعضی منابع نیرغال هم گفته‌اند.

4. H.Seyrig, "Héracles - Nergal" , P.70

۵. واثق اسماعیل الصالحی؛ "دراسة تحليلية..."، ص ۱۴۳



تصویر ۱۸ - مجسمه‌ی هراکلس

۱۵۰-۱۵۱ میلادی، مجسمه او را از میسان با خود به سلوکیه برد و آن را بر درِ معبد آپولو در سلوکیه گذاشت و پیروزی‌های خود را بر آن ثبت کرد.^۱ با وجود این مردم میسان که غیر یونانی بوده‌اند، همین هراکلس را متناسب با معتقدات و افسانه‌ها و باورهای خود، به شکل خداوندگان خود می‌پرستیدند.^۲ درحقیقت هراکلس به عنوان ظاهر یونانی نرگال، خدای میسان در سکه‌ها استفاده می‌شد.^۳

هراکلس، نه تنها با عبادت نرگال در میسان، بلکه با عبادت نرگال در تدمر نیز مطابقت دارد.^۴ نام او در پادشاهی الحضر یا پادشاهی عربایا، به شکل و صورت‌های دیگر است. او در معبد دهم به نام نرگال شناخته می‌شد و به

۲. همان

۱. همان، ص ۱۴۰-۱۴۱

۳. یعقوب محمدی‌فر، همان، ص ۱۱۶

همین دلیل سنگ‌نبشته‌های متعددی به همین نام در آن‌جا برای او نوشته‌اند.^۱ همچنین در دروازه‌های شهر برای او مجسمه‌های بزرگی ساخته و نصب کرده بودند و وی را حافظ و نگهبان شهر (دحشفط) می‌نامیده‌اند.^۲ همچنین عبادت او با "جندا" یا "جدا"، خداوند شانس مطابقت دارد.^۳ همین امر در ارمنستان نیز مشاهده شده است که برخی از مردم ارمنستان او را به نام وهاگن^۴ می‌پرستیدند، که ترجمه وهاگن به زبان یونانی، همان هراکلس است.^۵ بررسی و مطالعه منابع تاریخی نشان می‌دهد که پادشاهان میسان در ضرب سکه‌های خود، از شیوه و روش پادشاهان سلوکی پیروی می‌کرده‌اند.^۶ از این رو به‌سان پادشاهان سلوکی، تصویر هراکلس را روی سکه‌های خود ضرب می‌کردند.

روابط پادشاهان میسان با ممالک دیگر

به دلیل اهمیت تجاری میسان و تبدیل آن به یک مرکز تجاری و مالی مهم و بین‌المللی در دوران باستان، آن پادشاهی روابط سیاسی و اقتصادی خوبی با سرزمین‌ها و ممالک دیگر داشت. این روابط فقط به ممالک همجوار و سرزمین‌های نزدیک محدود نمی‌شد، بلکه سرزمین‌های دوردست را نیز در برمی‌گرفت. این روابط با همه ملل از جمله با قدرت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ آن دوران بوده است. به دلیل مبادله تجاری میسان با هند و همچنین مبادله بازرگانی با چین و قرار گرفتن بر سر راه جاده ابریشم، میسان نه تنها با کوشان و کوشانیان، بلکه با چین نیز روابط داشت.

در قرن اول میلادی، امپراتور چین "پان چائو" (Pan Tch'ao) که از خاندان سلطنتی هان بود، فرستاده خود "کان ینگ" (Kan Ying) را به قصد دیدار با

1. Al - Salihi, "Hercules ...", P. 113-115

2. Ibid, P. 65-68

3. Wathiq Al- Salihi, "A note on a atatuette ...", P.99 f

4. Vahagn

5. Al - Salihi, "Hercules ...", P.115

۶. واثق اسماعیل الصالحی؛ "دراسة تحليلية لتمثال..."، ص ۱۴۵

امپراتور روم به غرب گسیل داشت. او در سال ۹۷ میلادی، از راه هرات وارد "تیاوچه" یعنی میسان می‌شود. ینگ، پایتخت میسان را شهری توصیف می‌کند که بر روی بلندی ساخته شده است.^۲

بر اساس سنگ‌نبشته معبد بل در تدمر، امپراتور روم، گایوس یولیوس ژرمانیکوس (حکومت ۳۷-۴۱ م.) یکی از اهالی تدمر به نام اسکندر را به عنوان نماینده خود به میسان گسیل داشت.^۳ روابط میان پادشاهی میسان و امپراتوری روم تا زمان پادشاهی تیم بل سوم (حکومت ۵۴-۷۲ م.) که معاصر نرون، امپراتور روم (حکومت ۵۴-۷۸ م.) بود، ادامه داشت.^۴ روابط مزبور در عهد تیم بل پنجم نیز بیش از پیش تحکیم یافت، و میان او و امپراتور تراژان (حکومت ۹۸-۱۱۷ م.) هدایایی رد و بدل شده است.^۵

روابط پادشاهی میسان با پادشاهی اشکانیان، پس از یک دوره فراز و نشیب و تلاش پادشاهان اشکانی به منظور بسط سلطه و سیطره خویش بر میسان و ناکامی آن‌ها در تحقق این هدف، رو به بهبودی گذاشت و در سال‌های ۱۰۱ م، پارتیان از میسان کالا و مال‌التجاره وارد می‌کردند.^۶

همچنین سکه‌های کوشانی، کشف شده در شهر کرخ^۷، نشان‌دهنده روابط تجاری قوی میان پادشاهی کوشانیان^۸ و پادشاهی میسان است.^۹ این سکه‌ها مربوط به سال‌های ۱۲۰ تا ۱۵۳ میلادی هستند.^{۱۰}

پادشاهان میسان به منظور رونق تجارت در سرزمین خود اجازه تداول سکه‌های ممالک دیگر را صادر کرده بودند،^{۱۱} به همین دلیل سکه‌های

1. Tiao - Tche 2. Nodelman, Op.Cit.P.106

3. Debevoise, Op.Cit., PP. 154-155 4. Ibid

5. Debevoise, Op.Cit., P.234

6. Ibid, P.216

7. Charax - Spansian

۸. پادشاهی کوشانی، نام امپراتوری همسایه پارتیان (یا اشکانیان) است که از سال ۶۰ تا ۳۷۵ میلادی بر آسیای میانه و شمال هند فرمانروایی می‌کرد، اوج قدرت کوشانیان از ۱۰۵ تا ۲۵۰ میلادی بود. آن‌ها همسایه شرقی پارتیان بوده‌اند. "دانشنامه ایرانیکا"، مدخل "تاریخ کوشان"

9. F.Altheim, Weltgeschichte Asiens II. P.14

۱۰. محمد باقر الحسینی، همان، ص ۳۳

۱۱. نودلمان، "ميسان، دراسة تاريخية"، ص ۴۵۱

امپراتوری کوشانی که از نظر مسافت بسیار دور است و راه دسترسی کوشان با میسان، فقط از طریق خشکی امکان‌پذیر است در میسان کشف شده است. روابط میسانیان با تدمریان نیز بسیار قوی و مستحکم بود.^۱ مردم عرب تدمر در میسان محوطه‌ای دریایی برای ساخت کشتی احداث کرده بودند.^۲ همچنین میسانیان روابط خوب و متینی با نبطیان و جزیره العرب داشتند.^۳

تسامح و رواداری پادشاهان میسان

یکی از ویژگی‌های برجسته پادشاهی میسان که نقش مهمی در بقای این پادشاهی و استمرار حاکمیت آن داشت، همانا روحیه تسامح پادشاهان آن با ادیان و مذاهب دیگر بود. این روحیه تسامح و عدم سخت‌گیری و عدم مجازات پیروان ادیان و مذاهب دیگر آن‌چنان در میسان حاکم بود که شاید اگر یورش اردشیر ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی و قتل آخرین پادشاه آن و همچنین کشتار و ویرانی او نبود، این پادشاهی تا قرن‌ها بعد و تا ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، همچنان به حیات خود ادامه می‌داد.

از آن‌جایی که پادشاهی میسان اساساً یک سرزمین تجاری بود و به دلیل سیاست‌های حکیمانه رهبران آن و به ویژه هسباوسن به یک قطب تجاری و مالی بین‌المللی تبدیل شده بود، لذا لازمه تجارت و دادوستد با ملل دیگر اعم از ملل غرب شامل تدمریان و نبطیان و ملل شرق شامل هندی‌ها و چینی، تسامح و عدم سخت‌گیری دینی بود. سخت‌گیری در خصوص ادیان و مذاهب دیگر و پیگرد پیروان ادیان و مذاهب مختلف و احیاناً شکنجه و یا آزار و اعدام آن‌ها، با اصل تجارت و دادوستد منافات داشت و رکود معاملات تجاری را سبب خواهد شد.

علاوه بر این پادشاهان میسان این را نیک درک کرده بودند که تسلط بر اقوام دیگر و گسترش قلمرو پادشاهی در درجه‌ی اول مستلزم محترم شمردن

1. W.W.Taran. Op.Cit., P. 61

2. F.Altheim, Op.Cit., II. P.72

۳. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان العربية"، ص ۲۵

دین ملل و اقوام مغلوب و عدم سخت‌گیری بر مردم آن دیار در انجام شعائر و فرائض دینی است. از این رو هسباوسن، بنیانگذار این پادشاهی به هنگام حمله به بابل و فتح آن، به منظور کسب محبت مردم بابل و ایجاد زمینه طرفداری آن‌ها از او، بل خدای خدایان بابل را پرستید و خود را تابع مردوخ دانست.^۱ او دین مردم بابل را دین خود قرار داد و به هنگام پیروزی، برای خدای بابلی‌ها قربانی تقدیم کرد.^۲

به دلیل همین تسامح است که تقریباً همه ادیان و مذاهب آن روزگار در پادشاهی میسان آزاد بودند و هیچ‌گونه محدودیتی برای پیروان ادیان مختلف اعم از ادیان کهن و قدیمی و ادیان توحیدی وجود نداشت. از پرستش عناصر طبیعی گرفته تا بت پرستی در انواع و اقسام آن تا دین یهودی و دین مسیحی و دین مندائی، حتی بت پرستی یونانی در میسان وجود داشت.^۳ و اگر در نظر بگیریم که پیروان ادیان دیگر مانند مسیحیان و یا یهودیان در دوران باستان چگونه در سرزمین‌های دیگر مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند و حتی شکنجه و اعدام می‌شدند، به سیاست مثبت و روحیه‌ی بالای پادشاهان میسان پی خواهیم برد. و اگر به یاد داشته باشیم که قرن‌ها بعد روحانیت زردشتی در دوره حاکمیت ساسانیان در سرزمین مجاور میسان، چگونه با پیروان ادیان دیگر و به ویژه مسیحیان برخورد می‌کردند، به عظمت کار پادشاهان میسان پی خواهیم برد. تقریباً شش قرن بعد یعنی در اواخر سال ۵۲۸ میلادی، روحانیون زردشتی و پادشاه ساسانی، هزاران نفر از پیروان مزدک را قتل عام کردند.^۴ یا داستان محاکمه سیاوش که یکی از سرداران بزرگ سپاه ساسانی بود ولی به خاطر این‌که "خدایان جدید می‌پرستید و زن خود را، که تازه بدرود حیات گفته، دفن کرده است"، او را علی‌رغم خدمات ارزنده و جانفشانی‌هایش، اعدام می‌کنند.^۵ و یا قتل مزدک و زنده‌زنده پوست‌کندن مانی و کشتار

۱. کولدلیغای، "معابد بابل و بورسیا"، ص ۸۴

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۳

۳. منابع تاریخی هیچ‌گونه اشاره‌ای به کیش زردشتی و وجود پیروان این کیش در میسان نکرده‌اند. ۴. آرتور کریستن سن، "ایران در زمان ساسانیان"، ص ۲۵۹

۵. همان، ص ۲۵۷

بی‌رحمانه پیروان آن‌ها، نمونه‌ی دیگری از عدم تسامح و تعصب شدید مذهبی و کشتار مردم به خاطر عقاید مذهبی در دربار ساسانی است.

سکه‌های پادشاهی میسان

پس از آن‌که ویسکونتی وجود پادشاهی میسان را با مطالعه‌ی سکه‌های برجای مانده ثابت کرد، پژوهشگران دیگری همچون هیل، بائلون و وادینگ نیز مطالعات مزبور را توسعه داده و دانش ما را درباره میسان و میسانیان تعمیق بخشیدند.^۱ درحقیقت آنچه ما را با تاریخ میسان آشنا کرد، در درجه‌ی اول سکه‌های آن دوره بود.

اولین سکه میسانیان در سال ۱۲۴ قبل از میلاد توسط هسباوسن، اولین پادشاه آن دیار، ضرب شد.^۲ به دلیل نقش بسیار مؤثر و مهم میسان در تجارت آن روز، سکه‌های آنان در گستره‌ی وسیعی از خاورمیانه مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این میان، گنجینه‌های بصره، شوش و محوطه تلّو در بین‌النهرین بیشترین اهمیت را به خود اختصاص داده‌اند.^۳ اعتبار سکه‌های میسان و تداول آن‌ها در مناطق وسیع، اعتبار و نفوذ اقتصادی و سیاسی میسان را در منطقه نشان می‌دهد.^۴ سکه‌های تاریخ‌دار شاهان میسان که عموماً چهار درهمی‌ها هستند، تاریخ سلوکی دارند و حروف یونانی و مونوگرام‌های آرامی در آن‌ها استفاده شده است.^۵ اولین سکه‌های ضرب شده توسط هسباوسن بسیار شبیه سکه‌های دیمتریوس سلوکی بود، و این نشان‌دهنده نزدیکی و اتفاق نظر این دو باهم است.^۶

سکه‌های پیداشده از دوره پادشاهی میسان از جنس نقره، برنز، مس، قلع و

1. Edward T. Newell, "Mithradates of Parthia ...", P.11

۲. نودلمان، همان، ص ۴۴۴

3. George Le Rider, "Monnaies grecques par ..."

۴. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۷

5. A.R. Bellingers, "Hyspaosines of Charax", P.54

۶. نودلمان، همان، ص ۴۴۰

همچنین سکه‌های چهار درهمی بوده‌اند. سکه‌های مزبور از نظر سبک شناختی به سه گروه اصلی، تقسیم‌بندی می‌شوند: ۱- سبک دوره آغازین (۱۲۵-۱۰۵ پ.م.) ۲- سبک بومی (۷۹ پ.م. - ۱۳۱ م.) ۳- سبک شبه - میسانی (۱۳۱-۱۵۱ م.)^۱.

سکه‌های کشف شده در مناطق وسیع از تدمر، کبیسه^۲، سلوکیه در ساحل رود دجله تا مناطقی در سواحل خلیج فارس^۳ و در مناطق دور افتاده فارس بوده‌اند. تاریخ درج شده بر روی سکه‌ها، تاریخ سلوکی است که از سال ۳۱۱/۳۱۲ ق.م. سال بر تخت نشستن سلوکس اول، امپراتور سلوکیه است.^۴ همچنین در تل عران (یا تل ابوعران، و یا تل عرار) که در ساحل غربی دجله و به فاصله ۱۲ کیلومتری شمال القرنه واقع است، تعداد زیادی سکه‌های نقره‌ای پادشاهی میسان کشف شده است.^۵

بر اساس نوشته‌های واثق اسماعیل الصالحی تا پیش از دوره حکمفرمایی تیم بل دوم (۱۷ ق.م. - ۸ م.) سکه‌های ضرب شده در پادشاهی میسان، همگی از جنس برنز بوده‌اند.^۶ این سخن چندان استوار نمی‌باشد، چون پادشاه ابوداکوس (۱۲۴-۹۰ ق.م.) سکه‌هایی از جنس نقره ضرب کرده بود.^۷ سکه‌های ضرب شده توسط تیرائوس اول (۹۰-۷۸ ق.م.) از جنس نقره بوده و با سکه‌های قبلی که توسط هسباوسن یا پسرش ابوداکوس ضرب شده و از جنس برنز بودند، تفاوت داشتند. علاوه بر این تصاویر پادشاهان با ریش تراشیده و شبیه یونانی‌ها بوده است.

۱. یعقوب محمدی‌فر، همان، ص ۱۱۶-۱۱۷
 ۲. شهر کوچکی بود در ۲۱ کیلومتری هیت. گویا یکی از راه‌های قدیمی به دمشق، از این شهر می‌گذشت که پس از عبور از بادیة الشام به دمشق می‌رسید. در کبیسه زیارتگاهی منسوب به خضر وجود دارد. طه باقر و فؤاد سفر، "المرشد الی مواطن الآثار"، ص ۳۴
 ۳. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و..."، ص ۶

4. Hansman, "Charax and ...", P.21-58

۵. فؤاد سفر، "کتابة عن کبیسه"، ص ۳۴-۳۵

۶. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰

۷. نودلمان، همان، ص ۴۴۶

پادشاهان میسان توجه و عنایت خاصی به این داشتند که سکه‌های آن‌ها مطابق بهترین سکه‌های یونانی باشند، تا بدین وسیله خود را جانشینان پادشاهان سلوکی و ادامه‌دهندگان راه آن‌ها نشان دهند. با وجود این ریش تیرائوس کوتاه و ظاهر چهره‌اش همانند چهره یونانی‌ها نیست، بلکه شبیه سیمای یک فرد شرقی است.^۱ بدون شک در این مرحله ضرب سکه که پیش از این در انحصار یونانیان بود، توسط مردم میسان انجام شده است.^۲ چنین به نظر می‌آید که در این سال‌ها یعنی قرن اول پیش از میلاد، رابطه بین میسان و غرب رو به گسست گذاشته باشد.^۳

پادشاهان میسان، تصویر خود را به شیوه و طراز هلنیستی بر روی سکه‌ها ضرب می‌کردند تا خود و حکومت خود را یک حکومت غربی و هلنیستی نشان دهند. همچنین آن‌ها، خود را جانشینان قانونی سلوکیان می‌دانستند.^۴ سلوکیان نیز به نوبه خود، خویشان خویش را وارثان فرهنگی و هنری شکوه و عظمت آتن می‌پنداشتند.^۵

پادشاهان میسان آن‌چنان ضربخانه‌هایی برای ضرب سکه ایجاد کرده بودند که پس از یورش اردشیر ساسانی و برانداختن حکومت آن‌ها و ضمیمه کردن مملکت میسان به پادشاهی ساسانی، باز ضربخانه‌های آن‌ها به عنوان بهترین ضربخانه‌های پادشاهی ساسانی به شمار می‌آمدند و حتی پس از هفت قرن، ضربخانه‌های میسان به عنوان ضربخانه‌های دوران اسلامی باقی ماندند.^۶

۱. نودلمان، همان، ص ۴۴۷

۲. همان

۳. همان

4. Nodelman, Op.Cit., P.92

۵. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحليلية..."، ص ۱۴۵

۶. مأمون عبدالله القصیر، "شرح النقود الإسلامية فی القرن الهجرى الأول"، ص ۲۰

فصل پنجم: اوضاع اقتصادی

میسان زمستانی سرد و تابستانی گرم و مرطوب داشت، میزان بارندگی در آن بسیار کم بود، اما رودخانه‌ها همیشه سرشار از آب بودند، به نحوی که همواره طغیان کرده و موجب تلف شدن محصولات و خرابی و ویرانی خانه‌ها می‌شدند. با وجود این میسان از نظر کشاورزی یک کشور غنی بود و محصولات زراعی آن فراوان بود.^۱ کان یینگ (Kan Ying) فرستاده ویژه امپراتور چین، زمین آن را پست و گرم توصیف می‌کند که در آن حیواناتی چون شیر، گاو میش، کرگدن و طاووس یافت می‌شود که طاووس را از سرزمین‌های عربی به آن جا می‌آوردند.^۲

آدامز ویژگی کلی این سرزمین را دمای بالا، رطوبت اندک و میزان ناکافی و پراکنده بارش عموماً در زمستان و بهار می‌داند.^۳ دمای پادشاهی میسان در تابستان به ۵۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسد و میانگین بارندگی کمتر از ۲۵ سانتی‌متر است.^۴

کشاورزی

طبق باور مردم آن دیار، زمین و هر آنچه بر آن است، از آن خداوندگان است که بشر را برای نگهداری و مواظبت و بهره‌برداری از آن آفریده‌اند. خدایان نیز به

۱. عضید جواد الخمیسی، همان، بخش سوم

2. Nodelman, "A preliminary ...", P. 106

3. Robert Mc C. Adams, "Heartland of ...", P. 11

۴. یوسف مجیدزاده، "تاریخ و تمدن بین‌النهرین"، ص ۴

فرمانروایان و روحانیون و متصدیان معابد جهت اداره این اموال و املاک تفویض اختیار کرده‌اند و احدی حق تعدی و تجاوز به این حقوق تفویض شده را ندارد.^۱ به همین دلیل حمورابی (سلطنت ۱۷۹۲-۱۷۵۰ ق.م.) زمین‌های زراعی را بین افرادی تقسیم کرد که در خدمت او بوده و به حکومت او خدماتی ارائه داده بودند. از جمله این افراد جنگاوران و افراد عادی بوده‌اند. این رویه تا قرن‌ها به عنوان شیوه رایج واگذاری زمین در بین‌النهرین و میسان جاری بود. گاهی اوقات پادشاهان زمین‌های وسیع و بزرگی را به افرادی واگذار می‌کردند که در کاخ سلطنتی خدمت می‌کردند.^۲ معابد نیز اختیاردار زمین‌ها بودند، کاهنان و روحانیون این حق را داشتند که زمین‌ها و هر آنچه به عنوان هدایا و یا موقوفات به معابد می‌رسید، در ازای بهره‌ای مشخص و معین به افراد واگذار کنند.^۳

سلوکیان زمین‌ها را به سه بخش تقسیم کرده بودند: زمین‌های پادشاه، زمین‌های معابد و زمین‌های شهری، و از آن‌جایی که آنها یعنی پادشاهان به عنوان نیرومندترین و قوی‌ترین نیرو در سلسله مراتب حکومتی بودند، زمین‌های معابد را نیز در تصرف خود داشتند.^۴

اطلاعات ما درباره وضعیت زمین و تقسیم اراضی، طبقه مالکان و طبقه کشاورزان، رابطه زمین‌داران و کشاورزان بسیار اندک است. بر اساس نوشته ریستوتسف به نظر می‌رسد که مالکیت زمین در پادشاهی میسان، مانند مالکیت آن در دوران قدیم بوده باشد:

۱- زمین‌های معابد و پرستشگاه‌ها

۲- زمین‌های پادشاه

۳- زمین‌های تحت مالکیت پادشاه به منظور تأمین هزینه دژها و قلعه‌ها که مرزبانان نیز حق تصرف در آن‌ها را داشتند.^۵

۱. ریاض ابراهیم الجبوری، "نصوص مسماریه غیر منشوره"، ص ۲۶

۲. طه باقر، "الوجیز فی تاریخ حضارة وادی الرافدین"، ص ۲۵۵

۳. عامر سلیمان، "العراق من التاریخ"، ص ۲۲۵-۲۲۷ همان

همچنین زمین‌های خاص آزادگان نیز وجود داشت، که به صورت باغ‌های کوچکی بودند. زمین‌هایی نیز مخصوص اشراف و اعیان بود که از طریق ارث به فرزندان آن‌ها منتقل می‌شد.^۱

به دلیل سرسبزی و باروری زمین‌های پادشاهی میسان و همچنین وفور و فراوانی آب در آن، زراعت در میسان پررونق بود، و نقش مهمی در حیات اقتصادی آن داشت. گذر رودخانه‌های کارون، کرخه، جراحی، دجله و فرات، شرایط را برای احیای کشاورزی و به واسطه آن یکجانشینی و شکل‌گیری نخستین مراکز حکومتی فراهم آورد. خاک آبرفتی باعث شکل‌گیری پوشش متنوع گیاهی به ویژه گندم و جو و گونه‌های متعدد جانوری شده بود.^۲ در میسان و به ویژه در مناطق جنوبی آن، زمین‌های وسیعی وجود داشت که برای کشت و زرع بسیار مستعد و مناسب بوده‌اند.^۳

کشاورزی نیز به دو صورت دیم و آبیاری بود، از جمله محصولات آن که از طریق دیم کاشته می‌شد، می‌توان گندم و جو و کاشت نخل را ذکر کرد، اما کشاورزی از طریق آبیاری، مانند: برنج، سبزیجات و برخی انواع میوه‌ها نیز وجود داشت که از رودخانه‌ها و جویبارها آبیاری می‌شد.^۴

صنعت

در دوره هلنیستی به صنعت توجه و عنایت خاصی می‌شد، هر چند در آن دوران صنعت نسبت به تجارت و زراعت نقش مهمی در حیات اقتصادی جوامع نداشت و نقش اصلی را تجارت و زراعت ایفا می‌کرد.^۵ از اسناد و مدارک برجای مانده چنین بر می‌آید که میسانی‌ها در کشتی‌سازی و به ویژه کشتی‌های جنگی و بازرگانی، ید طولایی داشتند.^۶ آن‌ها قادر بودند کشتی‌هایی بسازند که

1. Ibid

2. Cheryl lee Coursey, "Shopping ...", P.34-35

۳. حمودة بن محمود، "أهمية الخليج العربي"، ص ۶۳

4. Rostovtzeff, Op.Cit., P. 594

۵. حمودة بن محمود، "أهمية الخليج العربي"، ص ۶۳

۶. الصالحی، "نشوء و تطور مملكة میسان ..."، ص ۹

در دریا‌های بزرگ رفت و آمد کنند و مال التجاره را به دور دست ببرند.^۱ علاوه بر این فلزکاری و از جمله ضرب سکه در میسان از رونق لازم برخوردار بود. در آن دوران میسانیان سکه‌های مسین و نقره‌ای ضرب می‌کردند. همچنین سکه‌های زرین که بر یک روی آن تصویر پادشاه و بر روی دیگر آن تصویر الهه یونان بود، نشان از تجربه و مهارت آن‌ها در ضرب سکه است.^۲ برخی سکه‌های پادشاهان میسان دارای چنان ظرافتی بودند که حتی در میان زیباترین سکه‌های متعلق به عصر هلنی طبقه‌بندی می‌شدند.^۳ همان‌طور که پیش از این ذکر شد، ضرابخانه‌های شهر کرخ، فرات، نهر تیری تا هفت قرن بعد به فعالیت خود ادامه دادند و در دوره اموی نیز سکه ضرب کردند.

تجارت

پادشاهی میسان را باید یک پادشاهی تجاری - مالی^۴ و مرکز تجاری دوران باستان دانست، این پادشاهی به دلیل موقعیت جغرافیایی ممتاز آن و وجود چندین رودخانه پُر آب و قابل کشتیرانی در آن، همچنین داشتن ساحلی طولانی برای پهلو گرفتن کشتی‌های کوچک و بزرگ، و نزدیکی به آب‌های آزاد و سهولت دسترسی آن به آب‌های بین‌المللی از یک طرف و از طرف دیگر و از جانب غرب و شمال، نزدیکی آن به بابل و سرزمین تدمر، توانست به یک قطب تجاری و مالی بین‌المللی در دوران باستان تبدیل شود. پادشاهی میسان در آن دوران حلقه اتصال میان مشرق زمین و سرزمین‌های حوزة دریای مدیترانه شده بود.^۵

۱. الشمری، "موانئ شبه جزيرة العرب"، ص ۶۷

۲. ارداود عدنان، "المملكة الفرتیة منذ القرن الأول قبل المیلاد..."، ص ۱۵۹-۱۶۱

3. George Le Rider, "Monnaies de ...", P.248

۴. کافن یونگ، "العودة الى الاهوار"، ص ۱۶۳

۵. کشف سکه‌های میسان در محدوده وسیعی از خاورمیانه، در فیروزآباد فارس، در فیلکای کویت، در دورا - اوردپوس سوریه، در امارات عربی متحده، نشان‌دهنده اعتبار و نفوذ اقتصادی میسان در دنیای باستان است.

پادشاهان میسان با اتخاذ تدابیر و سیاست‌های خردمندانه و دوری از جنگ‌ها و منازعات محلی و اعلام بیزاری از جنگ و خونریزی، روزبه‌روز اهمیت تجاری این مملکت را اعتلا می‌بخشیدند. در پیش گرفتن سیاست تسامح و رواداری در خصوص سایر ادیان و مذاهب، و آزادی دین و معتقدات دینی مردم از هر نوع اعم از بت‌پرستی و پرستش عناصر طبیعی و ادیان توحیدی، زمینه این پیشرفت تجاری را بیش از پیش مهیا ساخت. درحقیقت مملکت میسان به کعبه آمال بازرگانان و تجار بدل شده بود و آن‌ها برای تداوم فعالیت اقتصادی خود، میسان را انتخاب می‌کردند، و یا این‌که در آن رحل اقامت می‌گزیدند.

برخلاف بسیاری از حکومت‌ها و پادشاهی‌های دوران باستان که فرمانروایان و حکام آن‌ها در اندیشه کشورگشایی و تسخیر سرزمین‌های دیگر بوده‌اند، و برای انجام این کار همواره در جنگ و خونریزی بوده، انسان‌ها و نوامیس آن‌ها را در راه اهداف و امیال جاه‌طلبانه خود، قربانی می‌کردند، پادشاهان میسان در اندیشه تجارت و رونق آن بوده‌اند، تا بدین وسیله رفاه و آسایش را نصیب مردم خود کنند. و از آنجایی که تجارت نیازمند تسامح و رواداری بود، آن‌ها این اصل اساسی تجارت را به خوبی می‌دانستند و به نحو احسن آن را پیاده کردند. و از آنجایی که تجارت نیازمند امنیت بود، آن‌ها امنیت راه‌های تجاری را چه در خشکی و چه در دریا تأمین کردند. به همین دلیل نهایت سعی خود را به کار می‌بستند تا از وقوع هرگونه جنگ احتراز کنند. در نتیجه بازرگانان میسان توانستند باعث گسترش ارتباطات تجاری و فرهنگی از شرق تا هند و چین و از غرب تا روم گشته و بدین سبب در تبادلات اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی را بازی کنند.^۱

منتسکیو با بررسی تاریخ جوامع بشری و چاره‌جویی برای مخاصمات ویرانگر اروپا، به این نتیجه رسیده بود که اثر طبیعی تجارت میان ملت‌ها برقراری صلح است. ایجاد نیاز متقابل میان ملت‌ها، منافع آن‌ها را به هم وابسته

کرده و مانع بروز جنگ می‌شود. تجارت نقطه مقابل راهزنی است. از این رو هر جا تجارت گسترش یافته، راهزنی کم شده و هر جا انسان‌ها از تجارت منع شده‌اند، راهزنی افزایش یافته است.^۱ سخن مزبور در مورد پادشاهی میسان، صادق است، به دلیل رونق تجارت در میسان، نه تنها میسان با دیگران سر جنگ نداشت، بلکه روابط نیکو و حسنه‌ای با همسایگان و به ویژه تدمریان، نبطیان، سلوکیان و غیره برقرار کرده بود.

در آن دوره، دو راه دریایی وجود داشت که کالاها را جابجا می‌کرد: راه دریایی اول که راه دریایی خاور دور به حساب می‌آمد، از هند شروع می‌شد و پس از عبور از اقیانوس هند و دریای عمان به خلیج فارس می‌رسید و با در نوردیدن آب‌های خلیج به میسان منتهی می‌شد. راه دریایی دوم، راهی بود که از طریق اقیانوس هند و دریای عرب، و از آن جا به دریای سرخ منتهی می‌شد، و از راه صحرای سینا به دریای مدیترانه می‌رسید.^۲

به غیر از راه‌های دریایی بین‌المللی، راه‌های آبی داخلی نیز بودند که کالاها را در داخل پادشاهی جابجا می‌کردند، تا پس از وصول به مبادی پایانی، به خارج صادر و یا از خارج وارد شوند. این راه‌ها عبارت بودند از:

۱- راه کرخ - شهر فرات - سلوکیه از طریق رود دجله^۳

۲- راه کرخ - شهر فرات - شهر بابل از طریق رود فرات^۴

علاوه بر راه‌های فوق، راه‌های آبی دیگری، شهر کرخ را به مناطق مرکزی و غربی ایران وصل می‌کرد. یکی از راه‌ها از طریق رود کارون^۵ بود و راه دیگر از طریق رود کرخه بود. حفر نهر تیری در دوره تیرائوس اول نیز به منظور وصل

1. Montesquieu, Chares - Louis (1748/1979), De l' Esprit des lois, Garnier - Flammarion, T2, Paris

به نقل از موسی غنی نژاد، "کدام ناسیونالیسم"، ص ۱۷۳

۲. منذر عبدالکریم البکر، "الجذور التاريخية..."، ص ۱۹

3. Ibid

4. W.W.Taran, Op.Cit., P. 53

۵. منذر عبدالکریم البکر، "دراسات فی تاریخ العرب قبل الاسلام"، ص ۴۰۱ / جواد علی،

"المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جلد دو، ص ۱۳

کردن دجله به کرخه^۱ بود تا بدین وسیله، مال التجاره از کرخ و از طریق شط العرب و دجله و کرخه به مناطق غربی فلات ایران برسد. وجود روابط تجاری میان میسان و پادشاهی کوشان در آسیای میانه^۲، و همچنین ارتباط میسان با بلخ و جاده ابریشم، نشان دهنده‌ی این امر است که بخشی از مسیر مزبور از طریق رود کارون صورت می‌گرفت.

علاوه بر این‌ها، راه‌های زمینی بین‌المللی آن دوران بشرح زیر بودند:

۱- چین - هند - ایران - سوریه - دریای مدیترانه، یک شاخه آن از طریق آسیای میانه به اروپا می‌رفت، و شاخه دیگر آن از طریق مصر به افریقا منتهی می‌شد.^۳

۲- روسیه - شمال قفقاز - ایران - ترکیه - دریای مدیترانه - اروپا.^۴
وجود همین راه‌های تجاری دریایی و زمینی که برخی از آن‌ها از میسان می‌گذشتند، رونق و شکوفایی تجارت را در میسان در پی داشت و شهرهای مختلف آن مرکز تجمع و نگهداری و انبار مال التجاره دنیای قدیم شده بود.

مهم‌ترین خطوط تجاری زمینی پادشاهی میسان بشرح زیر بوده‌اند:

۱- خط اول: شهر کرخ - شهر ولجاشیه (نزدیک کوفه) - دورا اوروپوس^۵ -

تدمر

بر اساس سنگ‌نبشته‌های تدمر، خط مزبور یکی از خطوط فعال تجاری بین میسان و تدمر بود. در یکی از سنگ‌نبشته‌ها چنین آمده است: این مجسمه تیمارسو ابن تیّم ابن مقیمو ابن جبّا، رئیس کاروان "رب سهیرتا" است. "افراد کاروان که از شهر کرخ آمده‌اند، آن‌را برای او بپا داشتند، چون او هزینه‌های آن‌ها را معادل سیصد قطعه سکه طلا، پول قدیم پرداخت کرده است. این خبر

۱. نودلمان، همان، ص ۴۴۹

۲. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۲۵

۳. منذر عبدالکریم البکر، "الجدور التاريخية..."، ص ۱۹

۴. نورة عبدالله النعیم، "الوضع الاقتصادي..."، ص ۱۸۵

۵. دورا اوروپوس (Doura Europos) شهری سوری بر روی رودخانه فرات، که امروزه به نام الصالحیه شناخته می‌شود. هنری، س. عبودی، همان، ص ۴۰۴

خوشحال‌کننده‌ای است. به افتخار او و به افتخار یدای و عبدی بول، این ساختمان در ماه مه سال ۵۰۴ سلوکی [۱۹۳ میلادی] ساخته شد.^۱

همچنین سنگ‌نبشته دیگری در تدمر کشف شد و به زبان آرامی است و درحقیقت سنگ قبر شخصی به نام عجا بن شمش - جرم است. این سنگ قبر را افراد کاروان تجاری که مال‌التجاره را از میسان به تدمر نقل می‌کردند، برای او ساخته بودند.^۲

۲- خط دوم: کرخ - الجرهاء - دومة الجندل - پترا

۳- خط سوم: کرخ - سلمان (در بادیه عراق) - العُلا^۳

۴- خط چهارم: خط مستقیم کرخ - پترا

۵- خط پنجم: کرخ - سلوکیه^۴ - نصیبین^۵ - الرها - انطاکیه

۶- خط ششم: که شهر کرخ را از طریق بلخ به جاده ابریشم وصل می‌کرد.^۶

در یکی از سنگ‌نبشته‌های تدمر که تاریخ نگارش آن سال ۸۱ میلادی است، از حرکت کاروان تجاری از شهر کرخ به تدمر سخن گفته که هدایت آن به عهده شخصی به نام زبدی بول بوده است.^۷

در آن دوره، تقاضای خرید ابریشم نزد اروپاییان بیش از پیش شده بود و ابریشم واردشده به میسان احتمالاً از جاده ابریشم به آن‌جا می‌رسید. کاوش‌های باستان‌شناسی از یکی از قبرهای کشف شده در تدمر مربوط به سال ۸۳ میلادی، از وجود ابریشم چینی در قبر مزبور حکایت دارد.^۸ شاید هم ابریشم مزبور از طریق، راه‌های دریایی به اروپا می‌رسید، چون ابریشم چینی

۱. ربرت هیلند، "تاریخ العرب فی جزیرة العرب"، ص ۱۳۹

۲. فؤاد سفر، "کتابة عن کبیسه"، ص ۳۳

۳. سرزمین سرسبزی است در شمال حجاز که در دوران باستان به آن دیدان می‌گفته‌اند.

هنری، س. عبودی، همان، ص ۶۱۵

۴. سلوکیه یا همان سلوکیه دجله، شهری که در محل تلاقی رودخانه دجله با کانال فرات

است و در هفتاد کیلومتری بابل است. همان، ص ۴۸۳

۵. نصیبین، شهری است در شمال سوریه. همان، ص ۸۴۹

۶. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۲۶

7. Debevoise, Op.Cit., P.204

8. M.Colledge, "The Art of Palmyre", P.224

از بنادر هند به کرخ می‌رسید، تا از آن‌جا به واسطه کاروان‌های تجاری به سوریه فرستاده شود.^۱

میسانی‌ها به منظور رونق تجارت، به دنبال راه‌های جلب توجه دیگران بودند. در منابع آمده است که فرستاده پادشاه چین، "کان یینگ" (Kan Ying) در سال ۹۷ میلادی که از طریق هرات به میسان آمده بود، قصد داشت تا از راه دریا و از طریق کرخ (محمیره فعلی) به مصر برود و از آن‌جا به روم برسد. اما بازرگانان میسان با ذکر خطرهای راه دریایی و وزش بادهای سهمگین و به درازا کشیدن این سفر به مدت دو سال و بیان برخی داستان‌های هولناک درباره‌ی غرق شدن کشتی‌ها، "کان یینگ" را که خیلی علاقه‌مند بود با کشتی سفر کند، متقاعد کردند تا از راه خشکی و از راه سرزمین میسان و سوریه به این سفر ادامه دهد.^۲ بازرگانان میسان در این اندیشه بودند که خود واسطه و حلقه اتصال میان چین و روم شوند.^۳

همچنین برخی از پژوهشگران به استناد دلایل و مستندات متعدد، معتقدند که تجارت با تدمر و حرکت کاروان‌های تجاری تدمر سوی میسان در نیمه اول قرن دوم میلادی نیز از رونق بالایی برخوردار بود. آن‌ها کاروان‌ها را در مسیر تجاری شناخته شده‌ای حرکت می‌دادند که در آن‌ها علائم و نشانه‌های راه‌ها نصب شده بود و تعداد بسیاری چاه آب در طول مسیر برای تأمین آب کاروان‌ها حفر شده بود و علاوه بر آن، کاروانسراها و استراحتگاه‌هایی نیز در مسیر آن‌ها ساخته شده بودند که با دژها و قلعه‌هایی که در آن سوارکاران و تیراندازان حضور داشتند، امنیت راه‌ها را تأمین می‌کردند.^۴ در برخی منابع نیز آمده است که در دورا-اوروپوس و عانه^۵ و هیت، استحکامات نظامی ساخته بودند.^۶

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۲

2. Nodelman, Op.Cit, P. 107

۳. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۳

۴. نوره عبدالله النعیم، "الوضع الاقتصادي..."، ص ۱۸۶

۵. عانه شهر کوچکی بود که در جزیره‌ای در وسط فرات بین الرحبة و هیت قرار داشت.

ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۲۸

6. Nodelman, Op.Cit., P. 111

در دوره‌ی زمامداری میرداتس (۱۳۱-۱۵۱ م.)، سنگ‌نبشته‌های تدمری، از استمرار و رونق تجارت تدمریان حکایت می‌کند. تدمریان، مال‌التجاره را از هند به بنادر میسان آورده و از آن‌جا با کاروان‌های تجاری به غرب ارسال می‌کردند. در یکی از حجاری‌های تدمری، تصویر یک کشتی تجاری وجود دارد که کاپیتان آن جلوی سکان کشتی ایستاده است.^۱ این حجاری از این نظر حائز اهمیت است که تدمر در یک منطقه بیابانی بوده و فاصله آن با دریا بسیار زیاد است. همچنین وجود اقلیت‌های یونانی، تدمری و نبطی نیز سبب پیشرفت کار تجاری میسان شد.^۲ وجود صنعت کشتی‌سازی در میسان نیز، تجارت دریایی آن سرزمین را رونق بخشید و نقش مهمی در شکوفایی تجاری پادشاهی میسان داشت.^۳ از قول تراژان، امپراتور روم که در سال ۱۱۶ میلادی به میسان آمده، نقل است که او کشتی‌های بزرگی را در بنادر میسان دیده که با محموله‌های خود عازم هند بوده‌اند.^۴

در منابع آمده است که جزیره خارک، یکی از ایستگاه‌های حمل‌کالا بر سر راه میسان به هند بوده است.^۵ مهرهای کشف شده در جزیره خارک نیز سخن فوق را تأیید می‌کند و نشان‌دهنده بسط سلطه و نفوذ پادشاهی میسان در جزیره خارک می‌باشد.^۶

به دلیل رونق تجارت در آن سرزمین، انواع مالیات‌ها از تجار و مردم اخذ می‌شد.^۷ همچنین بازرگانان رومی به میسان تردد می‌کردند، کما این که بازرگانان میسان به سرزمین‌های دیگر و از جمله هند و شهر بمبئی رسیدند.^۸ فرمانروایان میسان هیچ‌گاه در صدد دشمنی و خصومت با سرزمین‌ها و

۱. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۵

۲. منذر عبدالکریم البکر، "الجزور التاريخية..."، ص ۱۹

۳. الشمیری، "موانئ شبه جزيرة العرب"، ص ۶۷

۴. حمودة بن محمود، "اهمية الخليج العربي"، ص ۵۹

5. R.Boucharlat and J.F.Salles, "The History and ...", P. 70-71

۶. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، ص ۱۲۳

7. M.Rostovtzeff, "Social and ...", Vo. III, P. 1147

۸. نودلمان، همان، ص ۴۶۱

ممالک دیگر همچون انطاکیه و سلوکیه نبوده‌اند. آن‌ها مجوز انجام مبادلات تجاری با سکه‌های دیگر را در سرزمین خود صادر کرده بودند. از این رو سکه‌های ممالک دیگر در میسان اعتبار داشتند و با آن‌ها داد و ستد می‌شد.^۱ به همین دلیل هنگامی که در قراردادهای تجاری و مبیعه نامه‌ها قید شده بود که پرداخت مبلغ مبیعه نامه و قرارداد می‌بایست با سکه معینی باشد و سکه مورد نظر در آن سرزمین متداول نبود، طرف قرارداد به پادشاهی میسان می‌آمد و پول خود را آن‌جا به سکه و پول مورد نظر تبدیل می‌کرد،^۲ چون همه سکه‌ها در آن سرزمین اعتبار داشتند و از دوره تیم بل دوم (۱۷ ق.م. - ۸ م.) سکه‌های خارجی در آن متداول شده بود.^۳

درحقیقت به دلیل رونق و گسترش تجارت و همچنین حضور بازرگانان سرزمین‌های مختلف در میسان، این پادشاهی علاوه بر انجام مبادلات تجاری، به یک مرکز مالی و پولی بین‌المللی تبدیل شده بود. در پادشاهی میسان، سطح مبادلات تجاری از کالا - پول به پول - پول ارتقا یافته بود، که این خود نشان‌دهنده‌ی ارتقای فعالیت‌های اقتصادی و مالی در میسان است.

در دوره پادشاهی تیم بل سوم (۵۴-۷۲ م.) کالاهای مختلف از قبیل: ادویه، عطر، روغن، سنگ‌های قیمتی، مس، چوبِ صندل، چوبِ ساج، چوبِ درخت آبنوس از بنادر بریجازا و بارباریکون هند، سوی میسان وارد می‌شد و در مقابل از آن‌جا، مروارید، انواع پارچه، شراب، خرما و طلا به بنادر مذکور صادر می‌شد.^۴ گویا شراب از غرب وارد میسان شده، و از آن‌جا به هند صادر می‌شد و ارغوان نیز از فنیقیه به میسان می‌آمد.^۵

مهم‌ترین کالاهایی که توسط میسانیان صادر می‌شد، عبارت بودند از: مروارید و خرما و کالاهایی نیز از خارج، وارد می‌شد که بخش کوچکی از آن مصرف می‌شد و بخش اعظم آن به صورت ترانزیت به منظور صادرات، وارد

۱. نودلمان، همان، ص ۴۵۱
۲. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۰
۳. Nodelman, Op.Cit., P. 96

۴. Tarn, "The Greeks ...", P.148

۵. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۱۲

بنادر و انبارهای میسان می‌شد. از جمله این کالاها، اقلام زیر هستند:

- ۱- ادویه، بخور که از بریجازا (برتوش فعلی) وارد می‌شد.
 - ۲- صمغ درخت مُر، و درختان دیگر که از بنادر یمن بود.
 - ۳- پارچه و شراب و حریر که از فنیقیه وارد می‌شد.
 - ۴- چوب صندل و ساج و آبنوس که به احتمال زیاد از بندر بارباریکون هند وارد می‌شد.
 - ۵- ابریشم چینی که از چین می‌آمد و از بنادر میسان صادر می‌شد.
 - ۶- حیواناتی همچون شیر و شترمرغ که از جزیره العرب وارد می‌شد.^۱
 - ۷- مس (به احتمال زیاد از عمان).
 - ۸- طلا و بردگان.
 - ۹- روغن و مرهم.^۲
- به همین دلیل اگر بگوئیم میسان، دبی و یا هنگ کنگ دنیای باستان بود، سخن گزافی نگفته‌ایم.

1. Debevoise, Op.Cit., P. 217

۲. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۲۶

فصل ششم: فرهنگ و ادب

زبان و خط

زبان مردم میسان، عربی بود، اما در کنار زبان عربی، زبان آرامی نیز زبان مردم آن دیار بود. اقلیت‌های دیگر از قبیل تدمریان، نبطیان نیز هرکدام به زبان خود سخن می‌گفتند. اما کتابت و خط آن دیار در ابتدای امر یونانی بوده است. به این حقیقت می‌توان از نوشته‌ها و حروف روی سکه‌ها پی برد. علت این امر نیز این بوده که پادشاهان میسان، خود را در حدّ و اندازه پادشاهان سلوکی می‌دانستند، و حکومت خویش را جانشین بلافصل سلوکیان به حساب می‌آوردند، از این رو در ضرب سکه‌ها و نقش و نگار روی سکه‌ها، همان نقش و نگار و حروف سکه‌های سلوکی را استفاده می‌کردند. آن‌ها حتی خدایگان سلوکیان را در یک روی سکه نقش می‌بستند و به جای به کار بردن نقش خدایگان سامی، هراکلس یونانی را روی سکه‌ها ضرب می‌کردند. در چنین حالتی پیداست که نوشته‌های سکه‌ها با حروف یونانی باشد.

علاوه بر این، عناصر یونانی نیز در منطقه فراوان بودند. اسکندر هنگام بنای شهر اسکندریه، که بعدها کرخ نام گرفت، برای تأمین جمعیت آن، گروهی از سربازان مقدونی را در حدود یک چهارم محدوده‌ی شهر مستقر کرد.^۱ او شهر اسکندریه را به سبک پولیس‌های یونانی بنا کرد.^۲ در دوران باستان نه تنها خط اقوام سامی، بلکه خط پارسیان از همان ابتدا و از زمان هخامنشیان خط آرامی بود.^۳

1. John Hansman, "Charax and Karkheh", P. 22

۲. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۵

۳. پرویز ناتل خانلری، "تاریخ زبان فارسی"، ص ۲۴۲

اگر در میسان که تعداد آرامی‌های آن به دلیل وجود بیت هوزی بسیار زیاد بوده، خط آرامی استفاده نشده و خط یونانی استفاده می‌شد، به خاطر همان اصرار پادشاهان بوده است. چون در دوره هلنیستی، خط مردم میسان، خط آرامی بود^۱، و این را خود ایزیدور تصریح می‌کند.^۲ فراتر از این از قرن هفتم پیش از میلاد، زبان آرامی که به خط آرامی نوشته می‌شد، زبان میانجی امپراتوری بود.^۳

نودلمان، استفاده از خط یونانی را به ماهیت تجاری و بین‌المللی میسان مرتبط می‌داند، او می‌نویسد: «به دلیل ماهیت تجاری و بین‌المللی پادشاهی میسان و حضور بازرگانان از سرتاسر جهان آن روز از هند گرفته تا جزیره العرب و روم در این مملکت، در ابتدا زبان یونانی، زبان نوشتاری مردم میسان بوده است، اما رفته رفته زبان آرامی جایگزین زبان یونانی شد.»^۴

کتاب‌های بر جای مانده از دو جغرافی‌دان بزرگ میسان به نام‌های دیونسیوس کرخی و ایزیدور کرخی به زبان یونانی هستند، اما نوشته‌های ایزیدور، مشخص می‌کند که زبان اصلی او آرامی است.^۵

از زمان تیم بل دوم (۱۷ ق.م. - ۸ م.) حروف آرامی به جای حروف یونانی در سکه‌های میسان به کار رفتند، این گرایش به ویژه پس از سال‌های ۸-۹ میلادی به نحو چشمگیرتر و آشکارتری دنبال شد.^۶ نگاهی به سکه‌های ضرب شده در دوره‌ی تیرائوس اول (۹۰-۷۸ ق.م.) نشان می‌دهد که از همان هنگام رابطه میسانیان با یونانی‌ها رو به گسست نهاده بود،^۷ و میسانی‌ها به دنبال جایگزینی عناصر شرقی به جای عناصر یونانی بوده‌اند.

۱. المولی، "احوال العراق فی العهد السلوقی"، ص ۵۵

۲. واثق اسماعیل الصالحی، همان، ص ۳۷

۳. آلبرتین گاور، "تاریخ خط"، ص ۱۱۴

4. Sheldon A. Nodelman, "A Preliminary of ...", P. 48

5. Ibid, P. 108

۷. همان، ص ۴۴۷

۶. نودلمان، همان، ص ۴۳۴

علوم و فرهنگ و ادب

اطلاعات ما درباره وضع علوم و فرهنگ و ادب در میسان بسیار ناچیز است و ما نمی‌دانیم که وضعیت فرهنگ و ادب و علوم و حکمت در آن دوره در میسان، چگونه بوده است. فقط این را می‌توانیم حدس بزنیم و حدس ما می‌تواند تا حدود زیادی درست باشد که از آنجایی که شعر در میان عرب قدمت و ریشه‌ای عمیق داشته، در میسان نیز شاعرانی بوده‌اند. شاید شاعرانی توانمند و در حد شعرای معلقات سبع وجود داشته و شاید هم شعرایی نه در آن حد و اندازه. اما از آنجایی که چیزی از آن‌ها به دست ما نرسیده، نمی‌توان در این خصوص اظهار نظر قطعی کرد.

با عنایت به رونق تجارت و افزایش ثروت و تمکن مالی مردم میسان، علوم نیز از این رونق بی‌نصیب نماند. از جمله علمی که در پادشاهی میسان پیشرفت قابل توجهی کرد، علم جغرافیا بود. در آن دوران در میسان، جغرافی‌دانان چندی ظهور کردند، که از میان آن‌ها فقط نوشته‌های دو تن (از آن‌ها) به دست ما رسیده است: یکی دیونسیوس (Dionysios) که شهره افاق بود و یونانی‌ها او را به خوبی می‌شناختند. دیونسیوس کمی قبل از پلینی می‌زیست.^۱ او از اهالی شهر کرخ (محرره فعلی) بود، از این رو به او "کرخی" می‌گفتند. کرخی کتابی را در زمینه‌ی علم جغرافیا نوشت که در آن، محدوده و گستره‌ی امپراتوری روم را از عهد اگوستوس توصیف کرده است.^۲ یوسف هوزایا از علمای قرن ششم میلادی اهواز و استاد مدرسه نصیبین، کتابی به نام "صنایع نحوی" تألیف دیونسیوس تراکس را از یونانی به سریانی ترجمه کرده^۳، که به احتمال زیاد این کتاب از آن دیونسیوس کرخی باید باشد.

دیگری ایزیدور کرخی (Isidoros) بود که به او ایزیدور خاراکسی نیز می‌گفتند. ایزیدور در دوره‌ی پایانی قرن اول میلادی می‌زیست، او کتابی به نام

1. Sheldon A. Nodelman, "A Preliminary of ...", P.108

۲. جورج سارتون، "تاریخ العلم"، ص ۳۶۳

۳. توفیق نصاری، "من علمائنا المنسبین، یوسف هوزایا"

“سفری دور پارت” تألیف کرده، کتاب دیگر او “منازل و ایستگاه‌های پارتی”^۱ است، که آن را به نام “ایستگاه‌های پارتی” نیز می‌شناسند. کتاب مزبور یکی از مراجع جغرافی نادر عهد باستان است که در آن ایزیدور کرخی، ایستگاه‌های مراقبت و حراست بین راه‌ها را در زمان پارتیان، تک به تک و با ذکر مسافت توضیح داده است. علاوه بر این، کتاب مزبور به طور پراکنده مطالبی در خصوص پادشاهان پارت و روابط میان آن‌ها و همچنین روابط آن‌ها با همسایگان‌شان و اطلاعاتی درباره مردمی که در مسیر گذر کاروان‌های تجاری بوده‌اند، ارائه می‌دهد.^۲ درحقیقت این کتاب هم یک کتاب جغرافیایی است و هم یک کتاب تاریخی.

کتاب فوق بخشی از یک کتاب بزرگ و جامع از ایزیدور کرخی است، چون بخش دیگری از کتاب ایزیدور را اثینوس^۳ از او اقتباس کرد و نام کتاب مزبور را “سفری دور پارت” نامید. علاوه بر این استرابو، جغرافی‌دان معروف عهد باستان، و همچنین پلینی، مورخ و جغرافی‌دان نام‌آور دوران باستان، در تألیف کتاب مشهور خود به نام “تاریخ طبیعی” از نوشته‌های ایزیدور بهره‌ها گرفته، به ویژه در بخشی که مربوط به صید مروارید در خلیج است.^۴ نویسنده‌ی آشوری تبار اهل سوریه، لوكیانوس^۵، که بیش از ۸۰ کتاب از خود به یادگار گذاشته، در تألیفات خود از ایزیدور کرخی بهره‌ها برده است.^۶ بنا به نوشته‌ی واثق اسماعیل الصالحی، ایزیدور کتابی درباره‌ی پادشاهان میسان و

۱. نام این کتاب به عربی “المنازل و المحطات الفرثیة” است، برخی آن را “ایستگاه‌های پارتی” ضبط کرده‌اند، که ترجمه نام انگلیسی آن “Parthian Stations” از مقاله Wilfred H. Schoff است. یعقوب محمدی‌فر، علی‌رضا خونانی، همان، ص ۱۱۵

۲. فؤاد سفر، “المنازل الفرثیة”، ص ۱۶۵

۳. اثینوس (Athenaeus) نویسنده یونانی، متولد اسکندریه مصر که از سال ۱۷۰ تا ۲۳۰ میلادی می‌زیست و پایان عمر خود را در روم سپری کرد، او کتابی به نام Doctors at Dinner در پانزده بخش تألیف کرده که بخش اعظم آن مفقود است. فؤاد سفر، همان

۴. فؤاد سفر، همان، ص ۱۶۵

۵. لوكیانوس (Lucianus)، متولد ۱۲۰ میلادی، وفات ۱۸۰ میلادی. غلامحسین صدی افشار، “فرهنگنامه فارسی”، جلد سوم، ص ۲۳۹۶

۶. واثق اسماعیل الصالحی، “نشوء و تطور...”، ص ۱۳

سال به قدرت رسیدن آنها از اولین پادشاه تا زمان حیات خود به یونانی تألیف کرده است.^۱

تعیین تاریخ دقیق تولد و وفات ایزیدور کرخی مشخص نیست، اما از آنچه او در کتاب "منازل الفرثیه" نوشته، چنین بر می آید که او در دوره آگوستوس امپراتور روم یعنی در سال‌های ۴۴ ق.م. و سال‌های آغازین میلاد مسیح می‌زیسته است.^۲ ایزیدور اهل شهر کرخ یعنی محمره فعلی بود، علی‌رغم اظهار نظرهای متفاوت درباره‌ی اصل و نسب ایزیدور^۳، پروفیسور کراچکوفسکی آکادمیسین علوم شوروی، به این تشتت آراء خاتمه داده و اصل و نسب ایزیدور کرخی را عرب ذکر کرده است.^۴

هنر

به دلیل شرایط اقلیمی و آب و هوایی پادشاهی میسان و قرار گرفتن سرزمین مزبور در معرض طغیان رودخانه‌ها و سیلاب‌ها، آفرینش‌های هنری این مردم (اگر چنین چیزی وجود داشته باشد) یا تاکنون زیر خاک‌ها و آبرفت‌ها بوده کشف نشده و یا این‌که تلف شده‌اند. هرچند که ضرب سکه در آن دیار با کیفیت عالی و با نقش و نگارهای زیبا و برجسته نشان از پیشرفت هنر و

۱. همان ۲. فؤاد سفر، همان، ص ۱۶۶

۳. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان..."، ص ۲۶

۴. ا. ی. کراتشکوفسکی، "تاریخ‌نگاری تاریخ‌نویسان وطنی نقبی بزیم و بینیم حسن پیرنیا که به قولی او را استاد و مرشد کسانی چون عبدالحسین زرین‌کوب می‌دانند، چگونه تاریخ می‌نویسد: او ایزیدور خاراکسی را یکی از مورخان عهد قدیم، یونانی و اهل خاراکس می‌داند، بعد می‌نویسد: «خاراکس را اکثراً محلی در خوزستان می‌دانند، ولی برخی عقیده دارند که در ری یا در حوالی آن بوده» (حسن پیرنیا؛ «ایران باستان»، ص ۹۳). واقعاً انسان از این گونه تاریخ‌نویسی تعجب می‌کند، اولاً ایزیدور کرخی، جغرافی‌دان بود و نه مورخ، ثانیاً در همه کتاب‌ها شهر کرخ یا به قولی خاراکس را محمره دانسته‌اند، ثالثاً معلوم نیست حسن پیرنیا بر چه اساسی از محمره به «ری یا حوالی آن» پریده؟ محمره کجا و ری کجا؟ تاکنون من ندیده‌ام کتابی خاراکس یا کرخ را اهواز دانسته باشد، تا چه رسد به ری که هزار کیلومتر دورتر است.

صنعت در آن پادشاهی دارد و بیانگر رعایت سنت‌های ضرب سکه یونانی در پادشاهی است.^۱

در کاوش‌های باستان‌شناسی سال ۲۰۱۶ در منطقه تلال خیاب‌ظروف شیشه‌ای ظریفی کشف شده، و همچنین نگینی کروی از جنس زمرد به رنگ پرتقالی پیدا شد که نقطه‌های سفید به شکل برک بر آن نقش بسته است. قطعات بزرگی از سنگ‌هایی با نقش و نگارهای مختلف نیز از دیگر کشفیات این منطقه است. مکعب مستطیل شیشه‌ای که با مهارت خاصی کنده‌کاری شده، که شاید قطعه‌ای از یک موزائیک بسیار زیبا باشد. همچنین مقدار معتابهی سفال که در بعضی از مکان‌ها به شکل زیورآلات بوده که نشان‌دهنده ظرافت کار هنرمندان و صنعتگران است.^۲ (تصویر ۱۹)

در یکی از حفره‌های تلال خیاب‌ظروف بزرگ استوانه‌ای به شکل خمیره کشف شد، که هفت عدد از آن‌ها بزرگ بوده که در یک خط بر دیوار جنوبی حفره به طور منظم چیده شده‌اند. ارتفاع هر ظرف بیش از یک متر است و بدنه آن‌ها صاف است. ظروف مزبور به صورت واژگون قرار گرفته و ته آن‌ها سوراخی بزرگ است. به نظر می‌رسد که ظروف مزبور برای تخلیه مایعات مورد استفاده قرار می‌گرفتند.^۳ (تصویر ۲۰)

همچنین در حفاری‌های سال ۱۹۸۴ میلادی در اطراف شهر سلوکیه برکنار دجله، مجسمه برونزی هرکول کشف شد که بلاش چهارم پادشاه پارت در جریان حمله خود به میسان در سال ۱۵۰-۱۵۱ میلادی و سرنگونی حکومت پادشاه آن، مجسمه مزبور را با خود به سلوکیه برد و جلوی در معبد آپولو آن را نصب کرد.^۴ در ساخت مجسمه مزبور علاوه بر برنز، مقدار کمی نقره نیز به کار رفته است. طول این مجسمه ۸۵/۵ سانتی‌متر و عرض آن از دو شانه ۲۷ سانتی‌متر و از ناحیه شکم و پهلوها ۱۶ سانتی‌متر و از باسن ۱۷/۵ سانتی‌متر

۱. عضید جواد الخمیسی، همان بخش پنجم

۲. سیف جلال‌الدین الطائی، همان، ص ۲۱-۲۲

۳. همان، ص ۲۲

۴. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحليلية..."، ص ۱۳۶



تصویر ۱۹



تصویر ۲۰

است.^۱ سال ساخت این مجسمه پایان قرن اول قبل از میلاد و یا اوائل قرن اول میلادی است.^۲ یعنی در سال‌های پادشاهی هشتمین فرمانروای میسان تیم بل دوم. مجسمه مزبور از نظر ظرافت و دقت و همچنین تناسب اجزاء مختلف آن، نشان‌دهنده این حقیقت است که در آن برهه هنر و صنعت در میسان از درجه بالایی برخوردار بوده است. ساخت این مجسمه با روش و شیوه التقاطی^۳ انجام شده که عظمت هنر کلاسیک را آمیخته با شادابی و سرزندگی هنر هلنیستی به نمایش می‌گذارد.^۴ درحقیقت، مجسمه هراکلس نمونه بارزی از این شیوه است که در آن واحد ویژگی‌های هنر کلاسیک و هنر هلنیستی را باهم دارد.^۵

میسانی‌ها در ضرب سکه نیز هنر خود را به نمایش گذاشتند، آن‌ها آن‌چنان در ضرب سکه مهارت کسب کرده بودند که برخی از سکه‌های آن‌ها در ردیف زیباترین سکه‌های متعلق به عصر هلنیستی قرار می‌گرفتند.^۶

۱. همان

۲. همان، ص ۱۴۵

3. Eclectic

۴. واثق اسماعیل الصالحی، "دراسة تحليلية..."، ص ۱۴۵ همان

6. George Le Rider, "Monnaies de ...", P. 248

جدول پادشاهی میسان بر اساس واثق اسماعیل الصالحی^۱

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
هیسباوسنس	۱۶۵-۱۲۱ (۱۲۰) ق.م	
—	۱۲۰-۱۰۹ ق.م	نامشخص
ابوداکس	۱۰۹ (۱۰۸) - ۱۰۵ (۱۰۴) ق.م	
—	۱۰۴-۹۰ ق.م	نامشخص
تیرایوس اول	۹۰ (۸۹) - ۸۱ (۸۱) ق.م	
—	۸۱-۷۸ ق.م	نامشخص
تیرایوس دوم	۷۸ (۷۷) - ۴۸ (۴۷) ق.م	
اتامبلوس اول	۴۶ (۴۵) - ۲۸ (۲۷) ق.م	
—	۲۷-۱۹	نامشخص
ثیونیسیوس اول	۱۹-۱۸ ق.م	
اتامبلوس دوم	۱۷ (۱۶) ق.م - ۹ (۸) م.	
عبد نرگال اول	۱۰ (۱۱) م. - ۱۳ (۱۴) م.	
—	۱۳-۱۹ م.	نامشخص
اورابس اول	۱۹ م.	
—	۱۹-۲۲ م.	نامشخص
عبد نرگال اول (برای بار دوم)	۲۲ (۲۳) - ۳۶ م.	
—	۳۶-۴۶ م.	نامشخص
ثیونیسیوس دوم	۴۶ (۴۷) - ۵۲ (۵۳) م.	
اتامبلوس سوم	۵۴ (۵۵) - ۷۳ (۷۴) م.	
اورابس اول (برای بار دوم)	۷۳ (۷۴) - ۸۰ م.	
—	۸۰-۱۰۱ م.	نامشخص
اتامبلوس چهارم	۱۰۱ (۱۰۲) - ۱۰۵ (۱۰۶) م.	

۱. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور مملکت میسان"، ص ۱۷-۱۸

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
—	۱۰۶-۱۱۰ م.	نامشخص
ثیونیسیوس سوم	۱۱۰ (۱۱۱) - ۱۱۲ (۱۱۳) م.	
—	۱۱۳-۱۱۶ م.	نامشخص
اتامبلیوس پنجم	۱۱۶ (۱۱۷) - نامشخص	
میرداتس	۱۳۰ (۱۳۱) - ۱۵۰ (۱۵۱) م.	
اورابسس	۱۵۱-۱۶۵ م.	
عبد نرگال دوم	۱۶۵-۱۸۰ م.	
اتامبلیوس ششم	۱۸۰-۱۹۵ م.	
ماگا	۱۹۵-۲۱۰ م.	
عبد نرگال سوم	۲۱۰-۲۲۲ م.	

جدول پادشاهان میسان بر اساس منذر عبدالکریم البکر^۱

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
هسباوسن	۱۲۷ (۱۲۶) - ۱۰۹ ق.م	
اپوداکوس	۱۰۹ (۱۰۸) - ۱۰۵ (۱۰۴) ق.م	
—	۱۰۴ - ۹۰ ق.م	نام پادشاه نامشخص
تیرایوس اول	۹۰ - ۸۸ ق.م	
تیرایوس دوم	۸۸ (۸۹) ق.م	
اورادس اول	—	او شهر بابل را در سال ۸۰ ق.م فتح کرد و اولین سکه را در سال ۷۸ یا ۷۷ ق.م ضرب کرد.
اورادس دوم	۵۴ - ۴۶ ق.م	
اتامبلیوس اول	۴۵ (۴۴) - ۲۸ (۲۷) ق.م	
—	۲۷۳ - ۱۸ ق.م	نام پادشاه نامشخص
ثئونیسوس اول	۱۸ (۱۹) ق.م	دوره پادشاهی نامشخص
اتامبلیوس دوم	۱۷ (۱۶) ق.م - ۸ (۹) م.	
عبد نرگال	۱۰ (۱۱) - ۱۳ (۱۹) م.	از سلطنت خلع شد.
ارابسیس	—	در سال ۲۲ یا ۲۳ م. خلع شد.
ادینرگوس	۲۲ (۲۳) م.	به عقیده نودلمان، از سال ۳۰ تا سال ۳۶، سه پادشاه به همین نام فرمانروایی کرده‌اند.
عبد نرگال	بعد از سال ۳۶ م.	

۱. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان العربیة"، ص ۲۷-۲۸.
جدول مزبور بر اساس کتاب "ميسان" اثر ش. نودلمان تهیه شده است.

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
ثئونیسوس دوم	۴۶ (۴۷) - ۵۲ (۵۳) م.	
اتامبلیوس سوم	۵۴ (۵۵) - ۷۳ (۷۴)	هم‌عصر نرون امپراتور روم بود.
اتامبلیوس پنجم	—	هم‌عصر تراژان، امپراتور روم در سال ۱۱۶ م بود.
ارتابازوس	—	اورا پادشاه دهم یا یازدهم در لیست پادشاهان میسان می‌دانند.
عبدنرگال	—	
بندو	پایان پادشاهی سال ۲۲۵ م.	

جدول نام پادشاهان میسان بر اساس دابینز^۱

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
هیسپائوسن	۱۲۱-۱۲۵ ق.م	
—	۱۱۰-۱۲۱ ق.م	نام پادشاه نامشخص
آپوداکوس	۱۱۰-۱۰۵ ف.م	
—	۱۰۵-۹۱ ق.م	نام پادشاه نامشخص
تیرائوس اول	۹۱-۸۹ ق.م	
—	۸۹-۷۹ ق.م	نام پادشاه نامشخص
تیرائوس دوم	۷۹-۴۸ ق.م	
آرتابازوس	۴۹/۸ ق.م	
—	۴۷-۴۹ ق.م	نام پادشاه نامشخص
آتامبلیوس اول	۴۷-۲۵ ق.م	

1. Edward Dobbins, "Counernmarked ...", P. 110-111

	۲۵-۱۸ ق.م	تئونسیوس اول
	۱۸ ق.م-۸ م.	آتامبلوس دوم
	۲۲-۹ م.	آبینرگوس اول
نام پادشاه نامشخص	۲۲-۲۸ م.	-
	۴۴-۲۸ م.	آتامبلوس سوم
	۴۵-۵۲ م.	تئونسیوس دوم
	۵۳-۶۴ م.	آتامبلوس چهارم
	۶۴-۷۲ م.	آتامبلوس پنجم
نام پادشاه نامشخص	۷۲-۱۰۳ م.	-
	۱۰۳-۱۰۵ م.	آتامبلوس ششم
نام پادشاه نامشخص	۱۱۰-۱۰۵	-
	۱۱۲-۱۱۰ م.	تئونسیوس سوم
نام پادشاه نامشخص	۱۱۶-۱۱۲ م.	-
	۱۱۶-۱۱۷ م.	آتامبلوس هفتم
نام پادشاه نامشخص	۱۳۱-۱۱۶	-
	۱۳۱-۱۵۱	مهرداد
	۱۵۱	آرابزس
	پس از ۱۵۱	آبینرگوس دوم
	پس از ۱۵۰	ماگا
	پس از ۱۵۱	شاهان ناشناس

جدول پادشاهان میسان بر اساس عضید جواد الخمیسی^۱

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
هیسباوسینس	۱۲۷-۱۲۴ ق.م	
أبوداکس	۱۲۴-۱۰۴ ق.م	
—	۱۰۴-۹۴ ق.م	نام پادشاه نامشخص
تیرائوس اول	۹۴-۹۰ ق.م	
—	۹۰-۷۹ ق.م	نام پادشاه نامشخص
تیرائوس دوم	۷۹-۴۹ ق.م	
أرتبازوس	۴۹-۴۸ ق.م	
أتامبلیوس اول	۴۷-۲۴ ق.م	
ثیونیسوس اول	۲۴-۱۸ ق.م	
اتامبلیوس دوم	۱۷ ق.م - ۹ م.	
عبد نرگال اول	۱۰-۱۱ م.	
—	۱۱-۱۹ م.	نام پادشاه نامشخص
اورابازیس اول	حوالی سال ۱۹ م.	مدت زمامداری نامشخص
عبد نرگال اول	۲۲-۲۳ م.	
—	۲۳-۳۷ م.	نام پادشاه نامشخص
اتامبلیوس سوم	۳۷-۴۵ م.	
ثیونیسوس دوم	۴۶-۴۷ م.	
—	۴۷-۵۲ م.	نام پادشاه نامشخص
ثیونیسوس سوم	۵۲-۵۳ م.	
اتامبلیوس چهارم	۵۴-۶۴ م.	
اتامبلیوس پنجم	۶۴-۷۴ م.	
—	۷۴-۸۰ م.	نام پادشاه نامشخص
پاکور دوم اشکانی	۸۰-۱۰۲ م.	

۱. عضید جواد الخمیسی، "مملکه میسان يتذكرها التاريخ"

	۱۰۶-۱۰۲ م.	اتامبلیوس ششم
نام پادشاه نامشخص	۱۱۰-۱۰۶ م.	—
	۱۱۳-۱۱۰ م.	ثیونیسیوس چهارم
	۱۳۰-۱۱۳ م.	بدون پادشاه
	۱۵۰-۱۳۰ م.	میرداتس
	۱۶۵-۱۵۰ م.	اورابازیس دوم
	۱۸۰-۱۶۵ م.	عبد نرگال دوم
	۱۹۵-۱۸۰ م.	اتامبلیوس هفتم
سکه‌هایی از او بدون تاریخ وجود دارد.	۲۱۰-۱۹۵ م.	ماگا
	۲۲۲-۲۱۰ م.	عبد نرگال سوم

جدول پادشاهان میسان بر اساس سیف جلال الدین الطایی^۱

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
هیسباوسینس	۱۲۷-۱۰۹ ق.م	
ابوداکوس	۱۰۹-۱۰۵ ق.م	
—	۱۰۵-۹۰ ق.م	نام پادشاه نامشخص
تیرائوس اول	۹۰-۷۸ ق.م	
تیرائوس دوم	۷۸ (۷۷)-۴۷ ق.م	
—	۴۷-۴۴ ق.م	نام پادشاه نامشخص
اتامبلیوس اول	۴۴-۲۴ ق.م	
ثیونیسوس اول	۲۴-۱۷ ق.م	
اتامبلیوس دوم	۱۷ ق.م - ۸ م.	
—	۸ م. - ۱۰ م.	نام پادشاه نامشخص
عبد نرگال اول	۱۰ (۱۳)-۳۶ م.	
—	۳۶-۴۶ م.	نام پادشاه نامشخص
تیونیسوس دوم	۴۶-۵۳ م.	
اتامبلیوس سوم	۵۴-۷۲ م.	
اورابزس اول	۷۳ (۷۴)-۸۰ م.	
—	۸۰-۱۰۱ م.	نام پادشاه نامشخص
اتامبلیوس چهارم	۱۰۱ (۱۰۲)-۱۰۵ (۱۰۶) م	
ثیونیسوس سوم	۱۱۰-۱۵۵ م.	
اتامبلیوس پنجم	۱۱۶-۱۱۷ م.	
فویاس	۱۱۷-۱۳۰ م.	
میرداتس	۱۳۱-۱۵۱ م.	
اورابزس دوم	۱۵۱-۱۶۵ م.	
عبد نرگال دوم	۱۶۵-۱۸۰ م.	

۱. سیف جلال الدین الطایی، "اسرار نخلة میسان"، ص ۳۹-۷۲

	۱۸۰-۱۹۵ م.	اتامبلیوس ششم
	۱۹۵-۲۱۰ م.	ماگا
	۲۱۰-۲۲۴ م.	عبد نرگال سوم

جدول پادشاهان میسان^۱

نام پادشاه	آغاز و پایان سلطنت	توضیحات
هسباوسن	۱۲۴-۱۴۳ ق.م	
ابوداکوس	۱۲۴-۹۰ ق.م	
تیرائوس اول	۹۰-۷۸ ق.م	
تیرائوس دوم	۷۷-۴۷ ق.م	
آرتابازوس	۴۷-۴۴ ق.م	
تیم بل اول	۴۴-۲۵ ق.م	
ثیونسیوس اول	۲۵-۱۷ ق.م	
تیم بل دوم	۱۷ ق.م - ۸ م.	
عبد نرگال اول	۸-۳۶ م.	
از سال ۳۶ میلادی تا سال ۴۶ میلادی، پادشاهی نامشخص		
ثیونسیوس دوم	۴۶-۵۳ م.	
تیم بل سوم	۵۴-۷۲ م.	
اورابزس اول	۷۳-۸۰ م.	
احتمالاً از سال ۸۰ تا ۱۰۱ میلادی، خود تیم بل چهارم پادشاه بوده است.		
تیم بل چهارم	۱۰۱-۱۰۶ م.	
ثیونسیوس سوم	۱۱۰-۱۱۵ م.	
تیم بل پنجم	۱۱۶-۱۱۷ م.	
برخی منابع از ۱۱۷ تا ۱۳۱ را دوره پادشاهی، فویاس دانسته‌اند.		

۱. جدول مزبور بر اساس جمع‌بندی اطلاعات و داده‌های تاریخی توسط نگارنده تنظیم شده است.

	۱۳۱-۱۵۱ م.	میرداتس
	۱۶۵-۱۵۱ م.	اورابزس دوم
	۱۸۰-۱۶۵ م.	عبد نرگال دوم
	۱۹۵-۱۸۰ م.	تیم بل ششم
	۲۱۰-۱۹۵ م.	ماگا
	۲۲۴-۲۱۰ م.	عبد نرگال سوم

منابع

- ابن رسته، ابوعلی احمد بن محمد؛ "الأعلاق النفیسة"، چاپ لیدن، ۱۹۸۱ م
ابن سلام الهروي، ابو عبدالله القاسم بن سلام؛ "المخصص"، تحقیق: محمد
عبدالمعین، مجلس دائرة المعارف، حیدرآباد هند، عام ۱۹۶۴ م
الأحمد، سامی سعید؛ "تاریخ الخلیج العربی من أقدم الأزمنة حتى التحرير العربی،
مركز دراسات الخلیج العربی، البصرة، عام ۱۹۸۵ م. سفر، فؤاد؛ "المنازل الفرثیة
لاسادور الكرخی"، مجله سومر، الجزء الثانی، المجلد الثانی، ص ص ۱۶۵-۱۷۸،
عام ۱۹۴۶ م
انیس، ابراهیم؛ و دیگران؛ "المعجم الوسیط"، مجمع اللغة العربیة، القاهرة، ۱۳۹۲ هـ
(۱۹۷۲ م)
اولیری، دی لایی؛ "جزیره العرب قبل البعثة"، منشورات وزارة الثقافة المملکة
الاردنیة، عمان، ۱۹۹۰ م
باقر، طه. "سفر، فؤاد؛ "المرشد الی مواطن الآثار"، وزارة الإرشاد، مدیریة الفنون و
الثقافة الشعبیة، بغداد، ۱۹۶۲ م
باقر، طه، "الوجیز فی تاریخ حضارة وادی الرافدین"، دارالشؤون الثقافیة العامة؛ بغداد،
عام ۱۹۸۶ م
البکر، منذر عبدالکریم؛ "الجدور التاریخیة لعروبة الأحواز"، جامعة البصرة، ۱۹۸۱ م
البکر، منذر عبدالکریم؛ "دراسات فی تاریخ العرب قبل الإسلام (تاریخ الدولة
الجنوبیة فی الیمن)"، مطبعة جامعة البصرة، البصرة، ۱۹۸۰ م
البکر، منذر عبدالکریم؛ "دولة میسان العربیة"، المورد، العدد الثالث، بغداد، ص
۱۹-۲۸، وزارة الثقافة و الإعلام، ۱۹۸۶ م
البکر، منذر عبدالکریم؛ "العرب و التجارة الدولیة"، مجلة المرید، عدد ۴، البصرة،
م ۱۹۷۰

- بن محمود، محمد بن حمودة؛ "اهمية الخليج العربي في التجارة العالمية (٣٣٤-٢٢٤ ق.م)، رسالة ما جستیر غیر منشورة، كلية الآداب، جامعة البصرة، ٢٥٠١
 بیرن، جاکلین، "اکتشاف جزيرة العرب"، ترجمه: قدری قلعلجی، دار الكتاب العربی، بیروت، ١٤٠١ هجری
- پوردادو، ابراهیم؛ "یشتها"، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، سال ١٣٤٧ ش
- پیگولوسکایا، ن؛ "شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان"، ترجمه: عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ١٣٧٧ ش
- الجبوری، ریاض ابراهیم، "نصوص مسماریة غیر منشورة"، رسالة ماجستير، قسم التاريخ، كلية الآداب، جامعة بغداد، بغداد، ٢٥٠٤ م
- الجنابی، قیس حاتم؛ "مراكز النشاط التجاري من شمال شبه جزيرة العرب من القرن الأول الميلادی حتى القرن السادس میلادی"، أطروحة دكتوراه، اتحاد مؤرخین العرب، بابل، ٢٥٠٤
- جمیل، فؤاد؛ "الخليج العربي - في مدونات المؤرخین البلدانیین الأقدمین"، سومر ٢٢، عام ١٩٦٦ م
- حبيب، طالب منعم، "سناحریب سیرته و منجراته"، رسالة ما جستیر غیر منشورة، قسم الآثار، كلية الآداب، جامعة بغداد، ١٩٨٦ م
- الحجاج، محسن مشكل فهد؛ "دولة ميسان ٣٢٤ ق.م - ٢٢٥ م. إحدى دول الخليج العربي القديمة"، مجلة دراسات تاريخية العدد التاسع (٢٣٩-٢٥٨)، عام ٢٥١٥
- الحديثی، نزار عبداللطيف؛ "الحدود الشرقية للوطن العربي - دراسة تاريخية"، دار الحرية للطباعة، بغداد، ١٤٠١ هجری (١٩٨١ م)
- الحسينی، محمد باقر؛ "نقود مملكة ميسان العربية و دورها التاريخی و الحضاری و الاعلامی"، مجلة المورد، المجلد الخامس عشر، العدد الثالث، ص ص ٢٩-٣٤، بغداد، ١٤٠٦ هـ (١٩٨٦ م)
- الحصان، عبدالرزاق؛ "الإمارة العربية في ميسان"، مجلة المجمع العلمي العراقي، العدد رقم ٢ المجلد الثاني، ص ص ٢٥٥-٢٥٩، بغداد، عام ١٩٥٥
- الحمداندة، صالح؛ "دور الابلة في تجارة الخليج"، مجلة المورخ العربی، العدد ١٥، الحموی، یاقوت؛ معجم البلدان"، المجلد الأول، المجلد الثاني، المجلد الرابع،

- المجلد الخامس، دار صاد، بيروت، ١٣٩٧ هـ (١٩٧٧ م)
حنون، نائل؛ "عقائد ما بعد الموت فى حضارة بلاد وادى الراقدين القديمة"،
دار الشؤون الثقافية، بغداد، ١٩٨٦ م
حورانى، جورج فضلو؛ "العرب و الملاحة فى المحيط الهندي، مكتبة الانجلو
المصرية؛ مؤسسة فرانكلين للطباعة و النشر، القاهرة، ١٩٥٨ م
خلف، تيسير؛ "حول مملكة ميسان العربية فى جنوب العراق و الاحواز و الخليج"
الخميسى، عضيف جواد؛ "مملكة ميسان يتذكرها التاريخ"، الحوار المتمدن، العدد
٥٤٢٥، خمسة أجزاء، ٢٥١٧/٢/٧
دهخدا، على اكبر، "لغت نامه دهخدا"، سازمان لغت نامه
ديسو، رنيه؛ "العرب فى سوريا قبل الإسلام"، ترجمه: عبدالحميد الدواخلى، محمد
مصطفى زيادة، لجنة التأليف و الترجمة و النشر، دمشق، عام ١٩٥٩ م
رستم، اسد؛ "تاريخ اليونان من فيليبوس المقدونى الى الفتح الرومانى"، بيروت،
١٩٦٩
رو، جورج؛ "العراق القديم"، ترجمه: حسين علوان، دار الحرية للطباعة و النشر،
بغداد، ١٩٨٣ م
روتن، مارغيت؛ "تاريخ بابل"، ترجمه: زينة عازار، منشورات العويدات، بيروت،
١٩٧٥ م
رويدادنامه سريانى موسوم به رويدادنامه خوزستان، مترجمان: خداداد رضاخانى،
سجاد اميرى باونديبور؛ ناشر بصيرت، تهران، ١٣٩٥ ش
زرين كوب، عبدالحسين؛ "روزگاران - تاريخ ايران از آغاز تا سلطنت پهلوى"، نشر
سخن، تهران، ١٣٦٧ ش
زياده، نقولا؛ "تطور الطرق البحرية و التجارية بين البحر الأحمر و الخليج العربى مع
محيط الهندى"، مجلة دراسات الخليج و الجزيرة العربية، العدد ٤، الكويت، عام
١٩٧٥ م
زياده، نقولا؛ "البحر الاريتري و تجارة الجزيرة العربية"، "موسوعة دراسات فى تاريخ
الجزيرة العربية"، جامعة الملك مسعود، الرياض، ١٩٧٣ م
سارتون، جورج، "تاريخ العلم"، ترجمه: لفيف من العلماء، جامعة القاهرة، القاهرة،
عام ١٩٧١ م

- سالم، عبدالعزيز؛ "تاریخ عرب قبل از اسلام"، مترجم: باقر صدری نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ش
- السامر، فیصل؛ "الأصول التاريخية للحضارة العربية الإسلامية في الشرق الأقصى"، دار الشؤون الثقافية العامة، عام ۱۹۸۶ م
- سباهی، عزیز؛ "أصول الصابئة"، دار المدى للثقافة والنشر، دمشق، عام ۲۰۰۳ م
- سفر، فؤاد، مصطفى، محمد علی؛ "الحضر، مدينة الشمس"، وزارة الإعلام، مديرية الآثار العامة، بغداد، ۱۹۷۴
- سفر، فؤاد؛ "كتابة عن كبيسه"، مجله سومر، العدد ۲۴، بغداد، عام ۱۹۶۸ م
- سفر، فؤاد؛ "المنازل الفرثية لإسador الكرخي"، مجلة سومر، الجزء الثاني، المجلد الثاني، ص ص ۱۶۵-۱۷۸، عام ۱۹۴۶ م
- سلوود، دیوید؛ "حکومت های کوچک در جنوب ایران"، در: تاریخ ایران کمبریج، ج ۳، قسمت ۲، احسان یار شاطر، ترجمه: تیمور قادری، نشر مهتاب، تهران، ۱۳۹۰
- سلیمان، عامر؛ "بلاد عیلام و علاقتها بالعراق القديم"، آداب الرفا دین، العدد ۱۴، ص ص ۱۶۷-۱۸۱، بغداد، عام ۱۴۰۱ هجری
- سلیمان، عامر؛ "العراق من التاريخ"، کتاب ضمن موسوعة حضارة العراق، دار الحرية، بغداد، عام ۱۹۸۳ م
- الشمري، محمد حمزه جارالله، "موانئ شبه جزيرة العرب و أثرها في النشاط التجاري البحري قبل الإسلام"، أطروحة دكتوراه، كلية التربية، جامعة بغداد، ۱۴۲۴ هـ (۲۰۰۴ م)
- الصالحی، واثق اسماعیل؛ "دراسة تحليلية لتمثال برونزي لهرقل"، مجلة سومر، المجلد ۴۳، دائرة الآثار و التراث، ص ص ۱۳۶-۱۴۵، بغداد، ۱۹۸۴ م
- الصالحی، واثق اسماعیل، "نشوء و تطور مملكة ميسان - دراسة تاريخية و اثرية"، مجلة المورد، العدد الرابع، وزارة الثقافة و الإعلام، ص ص ۵-۱۸، بغداد، ۱۹۸۶ م
- صدری افشار، غلامحسین؛ "فرهنگ نامه فارسی"، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، سال ۱۳۸۸ ش
- الصراي، احمد بن محمد؛ "اليهود و الخليج العربي"، حوليات الآداب و العلوم الاجتماعية، الحولية ۲۱، جامعة الكويت، الكويت، عام ۲۰۰۰ م
- الطايي، سيف جلال الدين؛ "اسرار نخلة ميسان"، آشور بانبيال للثقافة، بغداد، عام

٢٠١٨ م

عبودي، هنرى س؛ "معجم الحضارات السامية"، دار جروس برس، الطبعة الثانية، طرابلس ١٤١١ هـ (١٩٩١ م)

عدنان، اردواد؛ "مملكة الفريثية منذ القرآن الأول قبل الميلاد حتى نهاية القرن الثاني الميلادي"، أطروحة دكتوراة، قسم التاريخ، كلية التربية، دمشق، ٢٠٠٨ م.

عدنان يحيى، اسامة؛ "بابل فى العصر الأخميني (٥٣٩-٣٣١ ق.م). رسالة ماجستير، قسم التاريخ، كلية الآداب، جامعة بغداد، بغداد، عام ٢٠٠٣ م

على، جواد؛ "الخليج عند اليونان و اللاتين"، مجلة المورخ العربي، العدد ١٢، بغداد، ١٩٨٠ م

على، جواد، "المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام"، المجمع العلمى العراقي، ثمانية أجزاء، بغداد، ١٩٥٠-١٩٥٩ م

غنى نژاد، موسى، "كدام ناسيوناليسم"، مهرنامه، شماره ٥٠، ص ص ١٧٢-١٧٦، دى ماه، ١٣٩٥

فيغر، رويوت؛ "الامبراتوريات الأولى فى افريقيا و اسيا"، بحث ضمن موسوعة تاريخ العالم، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، بلات

القرزاق، و داد؛ "نقود تكشف دولة مجهولة فى تاريخ العراق القديم عرفت بدولة ميسان"، المسكوكات العدد ٨-٩، عام ١٩٧٧/١٩٧٨

قرانجى، فؤاد يوسف؛ "اصول الثقافة السريانية فى بلاد ما بين النهرين"، دار دجله، بغداد، ٢٠١٠ م

القصير، مأمون عبدالله؛ "شرح النقود الاسلامية فى القرن الهجرى الأول"، المجلس الوطنى للثقافة و الفنون و الآداب فى الكويت، الكويت، عام ٢٠١٦ م

القلقشندى، ابوالعباس احمد بن على؛ "صبح الأعشى فى صناعة الانشاء"، دارالكتب العلمية، بيروت، عام ١٩٨٧ م

القيسى، ربيع؛ "تحريرات و تنقيبات اثرية فى دولة الإمارات العربية المتحدة"، سومر، المجلد ٢١، مركز دراسات الخليج العربى، بغداد، ١٩٧٥ م

قيم، عبدالنبى؛ "فرهنگ معاصر عربى - فارسى"، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ سيزدهم، تهران، ١٣٩٧ ش

كراتشكوفتسكى؛ "تاريخ الأدب الجغرافى"، ترجمة: صلاح الدين عثمانى؛ جامعة

- القاهرة، القاهرة، ۱۹۶۳ م
 کریستن سن، آرتور؛ "ایران در زمان ساسانیان"، ترجمه: رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر - انتشارات ساحل، تهران، ۱۳۸۰ ش
- کمبریچ؛ "تاریخ ایران، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان"، مترجم: حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۰ ش
- کولدیفای، "معابد بابل و بورسیا"، ترجمه: نوال خورشید، دارالحرية، بغداد، ۱۹۸۵ م
 گاور، آلبرتین؛ "تاریخ خط"، ترجمه: عباس مخبر، کورش صفوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۷ ش
- لسترنج، کی؛ "بلدان الخلافة الشرقية"، ترجمه: بشیر فرنسیس، کورکیس عواد، دار الشؤون الثقافية، بغداد، ۱۹۹۳ م
- لفته، علاء؛ "ميسان حضارة قديمة"، حراس الوطن، العدد ۴، عام ۱۹۸۸ م
 مجیدزاده، یوسف؛ "تاریخ و تمدن بین‌النهرین"، جلد اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال ۱۳۸۸
- محمدی‌فر، یعقوب. خونانی، علی‌رضا، "خاراسن و جایگاه سیاسی و تجاری آن در شاهنشاهی اشکانی"؛ مطالعات تاریخ فرهنگی، سال چهارم، شماره شانزدهم، صص ۱۱۳-۱۳۲، سال ۱۳۹۲
- مرزوق، سهیلة مرعی؛ "الأبلة فی العصور القديمة"، مجلة ديالى، العدد ۱۲، جامعة ديالى، ديالى، ۲۰۰۲ م
- مرزوق، سهیلة مرعی؛ "التركيبية الاجتماعية و الفكرية لمنطقة البصرة قبل الإسلام"، مجلة الآداب، العدد ۶۷، جامعة بغداد، بغداد، ۲۰۰۴ م
- مستوفی، حمد‌الله؛ "تاریخ گزیده"، به اهتمام: عبدالحسین نوائی؛ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ ش
- المقدسی، شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد؛ "أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم"، مطبعة لیدن، عام ۱۹۰۶ میلادی
- موسکاتی، سبتینو؛ "الحضارات السامية القديمة"، ترجمه: یعقوب بکر، دار‌الکتاب العربی، القاهرة، ۱۹۷۵
- المولی، جاسم عباس محسن، "أحوال العراق إبان الاحتلال السلوقي"، رسالة ماجستير، کلیه الآداب، جامعة الموصل، عام ۲۰۰۳ م

ناتل خانلرى، پرويز؛ "تاريخ زبان فارسى" نشر سيمرغ، تهران، ١٣٧٤ ش
ناجى، عبدالجبار؛ "دراسات فى تاريخ المدن الإسلامية"، مطبعة جامعة البصرة،
البصرة، عام ١٩٨٦ م
الناصرى، احمد على؛ "تاريخ و حضارة مصر و الشرق الأدنى فى العصر الهيلنستى"،
جامعة القاهرة، القاهرة، ١٩٩٢ م
النعيم، نورة عبدالله؛ "الوضع الاقتصادي فى جزيرة العرب قبل الإسلام"، دارالشواف،
الرياض، عام ١٩٩٢ م
نودلمان، شيلدن ارثر؛ "ميسان دراسة تاريخية اولية"، ترجمه: فؤاد جميل، مجلة
الاستاذ، المجلد ١٢، ص ٤٣٢-٤٦٣؛ جامعة بغداد، كلية التربية، بغداد، ١٩٦٤ م
النورى، ميثم عبدالكاظم جواد؛ "العلاقات الفرثية الرومانية (٢٢٦-٤٤٧ ق.م.)، رسالة ما
جيستر، قسم التاريخ، كلية الآداب، جامعه بغداد، بغداد، ٢٠٠٧ م
النورى، ميثم عبدالكاظم جواد؛ "العلاقات الفرثية الرومانية، (٢٤٧ ق.م - ٢٢٦ م)،
رسالة ما جستير غير منشورة، كلية الآداب، جامعة بغداد، بغداد، ٢٠٠٧ م
نولدكه، ثودور؛ "تاريخ ايرانيان و عربها در زمان ساسانيان"، ترجمه: عباس زرياب
خويى، انتشارات انجمن آثار ملي، تهران، ١٣٥٨ ش
ويلسون، آرنولد؛ "الخليج العربى"، ترجمه: عبدالقادر يوسف، جامعة الكويت،
الكويت، عام ١٩٦٣ م
هيلند، ربرت؛ "تاريخ العرب فى جزيرة العرب"، ترجمه: عدنان حسن، قدمس للنشر و
التوزيع، بيروت، عام ٢٠١٠ م
يونغ، كافن، "العودة الى الاهوار"، ترجمه: حسن الجنابى، منشورات دار مدى للثقافة و
النشر، بغداد، ١٩٩٨ م

A Cuneiform tablet found at Babylon, Translated by T.G. Pinches.

Adams, Robert Mc C., "Heartland of Cities, Surveys of Ancient Settlement and
Land Use on the Central Floodplain of the Euphrates", Chicago: The
University of Chicago Press, 1981.

Al - Salihi, "Hercules - Nergal at Hatra", Iraq, XXXV, 1973.

Al - Salihi, Wathiq, "A Note on a Statuette from Hatra", Sumer, 29, 1973.

Altheim, F. Stiehl, R. "Die Araber in der alten Welt, Vol.I-IV, Berlin,
1964-1966.

Altheim, F. "Weltgeschichte Asiens in griechischen Zeltalter Vol.I.II, Halle/
Saale 1917.

- Bellinger, A.R, "Hyspaosines of Charax", Yale Classical Studies, 8, 1942.
- Bernard, Paul, "Vicissitudes au gré de L'histoire d'une Statue en bronze d'Héraclès entre Séleucie du Tigre et la Mésène", Journal des Savants, 3- 4, 1990, PP. 3- 68.
- Bostford, George, Willis, "A History of Roma", London, Macmillan Company, 1920.
- Boucharlat, R - Salles, J.F., "The History and Archaeology of the Gulf", Proceeding of Arabian Studies, Vol. II, 1981.
- Car, Max, "A History of Roma", London, 1992
- Colledge, Maleom A.R., "Parthian Art", New York: Ithaca, 1977.
- Coursey Cheryl Lee, "Shopping, Stewing, Serving and Brewing: Uruk Period Pottery Production and Consumption in Alhuvial Mesopotamia", Advised by Susan Pollock, PhD Dissertation, Anthropology Department, State University of NewYork, 1997.
- Debevoise, Neilson C. "A Political History of Parthia", University of Chicago, Chicago, 1938.
- Dobbins, Edward, "Countermarked Characene Tetradrachms of Attambelos IV", AJN, 7/8, 1995/96, PP. 83-112, P. 13-14.
- E - J - Drower, "Mondaictionhary" , Oxford University, 1963.
- Gawlikowski, M, "Palmyra as Trading Centre", Iraq, 56, 1994, PP. 27-33.
- Ghrishman Roman, "L'île de Kharg dans le Golfe Persique", Comptes - rendus des séances de l'Academie des Inscriptions et Belles - Lettres, 3, 1958, PP. 261 - 269.
- Haerink, Ernie, "International Contacts in the Southern Persian Gulf in the 1st century B.C./1st centur A.D.: Numismatic evidence from Ed - Dur (Emirate of Umm Al - Qaiwain, U.A.E.)", Iranica Antiqua 32, 1998, PP. 273-302.
- Hansman, John, "Land of Meshan", Iran, 22, 1984, PP. 161-166.
- Hansman, John, "Characene and Charax", Encyclopaedia Iranica , V, New York: Bibliotheca Persica Press, 1991.
- Hansman, John, "Charax and the Karkheh", Iranica Antiqua, Vol. VII (1967).
- Hill George Francis, "A Catalogue Of The Greek coins of Arabia, Mesopotamia and Persia, New York: British Museum Dept of coins and Model, 1922.
- Hill, George Francis, "Attambelos I of Characene", Numismatic Notes and Monographs, 14, 1922.
- Huff, Dietrich, "Firuzabab, Qal'a - ye Dukhtar", Iran, 16, 1978, PP. 191-192. IKEO 147/427. Translation of Hellenistic Inscriptions, 26. "King Hyspaosines and Queen Thalassia, 140 - 124 B.C".
- Le Rider, Georges, "Monnaies de Characène" Syria, 36, 3-4, 1959, PP.

229-253.

Lesli, D.D. and K.H.J. Gardiner, "Chinese Knowledge of Western Asia during the Han", *Toung pao*, 68, 2, 1982, PP. 254- 308.

Mc Dowell, R.H. "Coins from Seleucia on the Tigris", *Journal of Hellenic Studies*, 59-154 (1939).

Newell, Edward T., "Mithradates of Parthia and Hyspaosines of Characene: A Numismatic Palimpsest", *Numismatic Notes and Monographs*, 26, 1925.

Nodelman, Sheldon A. "A Preliminary History of Characene", *Berytus*, 13, 1959/1960, PP. 83-121.

Potts, Daniel. T. "Before The Emirates; an Archaeological and Historical account of Developments in the Region C. 5000 Bc. to 676 AD. ", in: *United Arab Emirate, A New Perspective*, I.A.I Abed and P.Hellyer, London: Trident Press, 2001, PP. 28-69.

Potts, Daniel. T, "Arabia and The Kingdom of Characene", In: *Araby The Blest: Studies in Arabian Archaeology*, Daniel. T. Potts, University of Copenhagen: Museum Tusulanum Press, 1988, PP. 137-167.

Potts, Daniel. T, "Five Episodes in the History of Elymais, 145-124 B.C. : New data from the astronomical diaries", *Cahiers de Studia Iranica*, 25, 2002.

Rostovtzeff, Michael, "The Social and Economic History of the Hellenistic World", Oxford University, 1941.

Schwartz, Jacques, "L' empire romain, l'Egypte et le commerce oriental, *Annales économiques, Sociétés, Civilisation*, 15 e année, 1960.

Seyrig, Henri, "Palmyra and the East", *The Journal of Roman Studies*, 40,1 & 2,1950. PP. 1-7.

Seyrig, H, "Héracles – Nergal" *Syria* xxIV, 1944/5

Taran. W.W, "The Greeks in Bactria and India Sed (Cambridge: 1963).

"اهواز" يا "احواز"

طرح مسئله

یکی از بحث‌انگیزترین و پر مناقشه‌ترین مباحث تاریخ خوزستان در چند دهه‌ی اخیر، درستی یا نادرستی نام اهواز یا احواز است. از آن‌جا که کاربرد صحیح هرکدام از این واژه‌ها با نام خوزستان گره خورده و با توجه به این امر که مطلب از حالت علمی و آکادمیک آن خارج شده و شکل سیاسی به خود گرفته است، اظهار نظر در این خصوص بسیار سخت و دشوار شده و مستلزم دوری جستن از تعصب و به‌ویژه تعصبات نژادی، قومی و ملی است. هرگونه اظهار نظری در این خصوص بدون استناد به مدارک و اسناد و نوشته‌های تاریخی و یا استناد به یک یا چند سند و نوشته‌ی تاریخی و نادیده گرفتن سایر کتاب‌ها و نوشته‌ها و مدارک تاریخی، فاقد اعتبار است و ما را از حقیقت دور می‌کند. همچنین ذکر این نکته ضروری است که سخن گفتن در این خصوص مستلزم برخورداری از روحیه‌ی علمی و آکادمیک است، روحیه‌ای که از تعصب، جانبداری و غرض‌ورزی مبرا باشد و یافتن حقیقت را نصب العین قرار دهد.

در این خصوص ما با دو گروه از افراد یا با دو جریان روبه‌رو هستیم، که هر کدام بر مبنای تعصبات نژادی، قومی و ملی دیدگاه‌های خود را مطرح کرده‌اند و آن‌چنان در این باره داد سخن داده‌اند و آن‌چنان نقطه نظر و دیدگاه خود را تبلیغ و ترویج کرده‌اند و آن را با منافع ملی و احساسات وطن‌دوستانه و هویت ملی و تاریخی پیوند زده‌اند که هرگونه اظهار نظر عالمانه و بی‌طرفانه را خیانت، عدم وطن‌دوستی و غیره قلمداد کرده‌اند. همین امر سبب شد تا اصحاب علم نیز از ورود به این مبحث خودداری کنند و به قول معروف برای

خود در دسر نسازند. حال آن‌که حقیقت و حقیقت‌جویی در پژوهش‌های علمی و به‌ویژه پژوهش‌های تاریخی یکی از اصول اولیه و اساسی است و اساس و بنیان علم است.

شاید در دوران معاصر اولین کسی که نام خوزستان را پیش از رسمیت یافتن نام آن در مکاتبات و نامه‌نگاری‌های اداری به کار برد، احمد کسروی باشد. او با دستور مستقیم رضا خان سردار سپه و به هنگامی که رضا خان رئیس‌الوزراء بود و هنوز رضاشاه نشده بود، یعنی در سال ۱۳۰۲ ش، در ظاهر به عنوان رئیس عدلیه، اما در حقیقت به منظور اجرای اهداف سیاسی خاصی به آن خطه اعزام شد.^۱ کسروی در ملاقات روز سوم با صور اسرافیل رئیس کابینه ریاست وزراء، از قول او چنین می‌نویسد: «... یکی از "تصمیم‌های" دولت این شده بود که نام "عربستان" بر افتد و از آن پس، این گوشه ایران جز به نام کهن خود "خوزستان" خوانده نشود. وزارت عدلیه به من ابلاغ کرد که "مارک‌های عدلیه را تغییر دهید." من کاغذهایی با مارک "خوزستان" به چاپ رسانیده بودم. روی یکی از آن‌ها پاسخ دادم.^۲ برای درک این مطلب کافی است بدانیم که یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی (۱۳۴۲ قمری)، دولت نام عربستان را به کلی از فرمان‌ها و مکاتبات دولتی حذف کرد و طی ابلاغیه‌ای خطاب به مردم خوزستان که در حقیقت فرمان ابطال نام "عربستان" و

۱. کسروی ضمن تعریف و تمجید از خود، از قول معاون وزیر عدلیه، میرزا علی قمی چنین آورده است: «چون دولت حاضره چشم خود را فقط به مصالح حقیقی ملت دوخته و حتی الامکان مصمم است که در عوض کاغذبازی اصلاحات مهمه اساسی بنماید وزارت عدلیه هم در نظر دارد که در عربستان که از نقطه نظر سیاسی موقعیت مهم دارد و محکمه آن باید از اشخاص وطن‌پرست ممیز با تقوی حتماً تشکیل شود... و مطمئنم که وظیفه وطن‌پرستی شما را به خیلی از متاعب تشویق می‌نماید.» احمد کسروی، "زندگانی من"، ص ۱۸۶

او سپس از ملاقات روز بعد خود با معاضد السلطنه، وزیر عدلیه سخن می‌گوید. معاضد السلطنه در این ملاقات، اهداف سیاسی رضا خان را برای او تشریح می‌کند. همان، ص. ۱۸۷

۲. احمد کسروی، همان، ص ۱۸۹

به احتمال زیاد کسروی خود پیشنهاد تغییر نام ولایت از عربستان به خوزستان را به صور اسرافیل داده است. چون او پیش از این جلسه «کاغذهای با مارک خوزستان را به چاپ رسانیده بود».

جایگزینی نام "خوزستان" بود، نام عربستان را به طور کلی ممنوع کرد.^۱ پیشنهاد کسروی در تغییر نام استان، یک اقدام شتابزده و بدون مطالعه بود، و پیداست که پیشنهاددهنده، و واضعان، و تصمیم‌گیرندگان آن، فقط به منظور رهایی و خلاصی از نام عربستان، دست به این اقدام زده‌اند و انگیزه‌های آن‌ها، انگیزه‌های سیاسی بوده است. چون در درجه اول نام عربستان، یک نام فارسی است. در درجه دوم بنا به اعتراف خود کسروی، این نام نزدیک پنج قرن و از زمان شاه طهماسب صفوی، نام رسمی این خطه بوده و در کلیه اسناد و مدارک رسمی و در کلیه کتاب‌ها و نوشته‌های رسمی و غیررسمی متداول بوده است.^۲ عربستان هیچ‌گونه تفاوتی با کردستان و بلوچستان ندارد. سوم این‌که نام خوزستان، نام تاریخی این خطه نیست.^۳

پیشنهاددهندگان و واضعان نام خوزستان هیچ‌گونه پاسخی در این خصوص ندارند که خوزی‌ها کیانند؟ آیا آن‌ها اعقاب عیلامی‌ها هستند، یا این‌که خود عیلامی‌ها هستند؟ همچنین درباره این همه بدگویی و مذمتی که همه‌ی تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نویسان قرون اولیه از خوزیان کرده‌اند، سکوت اختیار کرده‌اند. تقریباً می‌توان گفت همه‌ی نویسندگان از خوزیان بدگفته‌اند و بدترین خصال را به آن‌ها نسبت داده‌اند. ابن حوقل، ابن خردادبه، مقدسی، جاحظ، یاقوت حموی، همه از آن‌ها بدگفته‌اند و سخنانی را از قول پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، خلیفه دوم، و بعدها امام جعفر صادق (ع) در مذمت و بدگویی آن‌ها نقل کرده‌اند. مقدسی که خود به این خطه سفر کرده، مشاهدات خود را از زبان مردم اهواز درباره شکل عجیب و غریب خوزیان و این‌که آن‌ها دُم دارند و یا مردان آن‌ها پستان بزرگ دارند، در کتاب خود آورده است.^۴ اما نه

۱. جهانگیر قائم مقامی، "خوزستان، تطورات نام این منطقه و وجوه تسمیه‌ی آن"،

ص ۱۸۳ ۲. احمد کسروی، "تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان"، ص ۱۰۸

۳. شایان ذکر است که سرجان ملکم که در دوره‌ی قاجار کتاب "تاریخ ایران" را به رشته تحریر درآورده، نه تنها نامی از خوزستان نمی‌برد، بلکه فقط نام اهواز را در کتاب خود ذکر کرده است. سرجان ملکم، "تاریخ ایران"

۴. والتر هینتس نیز در کتاب "عیلام دنیای گمشده" برخی از این خلقت‌های عجیب و غریب را ذکر کرده است.

کسروی و نه جهانگیر قائم مقامی و نه دنباله‌روان آن‌ها هیچ سخنی در این باره بر زبان نرانده‌اند.

جریان دیگر که نقطه مقابل این جریان است و درحقیقت پاسخ و واکنشی بود به جریان اول، بعد از تقریباً نیم قرن که از آن زمان می‌گذشت، با استناد به اصالت نام "اهواز" و این‌که قدمت نام اهواز، چندین قرن پیش از نام خوزستان است، نام تاریخی این خطه را "اهواز" می‌داند. تا این‌جا، کار آن‌ها هیچ‌گونه اشکالی ندارد، چون به استناد همه کتب تاریخی و جغرافیایی، نام این خطه پیش از اسلام اهواز بوده است و این نام تا قرن‌ها بعد و تا دوره صفویه در کتب و منابع آمده است. اشکال کار جریان دوم این است که به هنگام ریشه‌یابی نام اهواز، به تصور این‌که "ه" فارسی است و "ح" عربی، آن را "احواز" می‌داند و بر آن اصرار و پافشاری می‌کند. حال آن‌که در هیچ‌کدام از منابع تاریخی نام "احواز" به عنوان نام تاریخی این خطه ذکر نشده است.

اشکال کار هر دو گروه و هر دو جریان این است که بررسی‌ها و پژوهش‌های تاریخی را لوٹ کرده و به جای بررسی و مطالعه‌ی علمی، با تعصب و با پیش‌فرض‌های مشخص در جهت اثبات دیدگاه‌ها و نقطه نظرات خود بوده‌اند. از این رو در منظومه فکری آن‌ها پرسش‌های بسیاری بدون جواب باقی می‌ماند.

بیت هوزی

از مدّت‌ها پیش و به‌ویژه در این ده ساله اخیر، یکی از مشغله‌های فکری نگارنده وجه تسمیه نام اهواز بوده است. از آن‌جا که این نام با نام خوز و خوزستان گره خورده، لذا هرگونه اظهار نظری در این خصوص می‌باید متجانس، هماهنگ و به عنوان یک مجموعه‌ی کامل باشد و به تمام ابهام‌ها و پرسش‌های مطروحه پاسخ دهد، پاسخ‌هایی که همدیگر را نقض نکنند. از یک طرف، آنچه کسروی، قائم مقامی و دیگران در این خصوص می‌گفتند، قانع‌کننده نبود و اشکالات اساسی و بنیادی داشت؛ از طرف دیگر، آن‌هایی که نام "احواز" را مطرح می‌کردند، تا حالا نتوانسته‌اند یک مدرک و سند تاریخی در تأیید سخن خود ارائه دهند.

به هر حال عوامل ذیل از یک طرف شک و تردید نگارنده درباره‌ی متون قبلی را دوچندان کردند و از طرف دیگر دانستنی‌ها و اطلاعات موجود در این باره را تکمیل کردند:

- ۱- نبود حتی یک مدرک یا نوشته تاریخی که در آن نام "احواز" آمده باشد.
- ۲- وجود قومی از آرامی‌ها به نام "بیت هوزی" در هزاره اول پیش از میلاد در این دیار.
- ۳- یافته‌های جدید از قرائت لوحه‌ها و کتیبه‌های دوران باستان توسط سیمرنی و دیگران که دنیل تی پاتس ما را از آن‌ها با خبر کرد.
- ۴- بدگویی و مذمت تمام مورخان و جغرافی‌دانان اسلامی از خوزیان به‌عنوان اعقاب عیلامی‌ها، و نقل احادیث و سخنانی از بزرگان دین مبین اسلام.

اصولاً، پی بردن به وجه تسمیه شهرها، رودها، ایالات و کشورها و یافتن ریشه و اصل این نام‌گذاری‌ها مستلزم احاطه و اشراف کامل به تاریخ و پیشینه تاریخی این سرزمین‌ها است. هرچه اطلاعات و دانستنی‌های ما از تاریخ آن خطه عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر باشد، اظهار نظر در این خصوص صائب‌تر و دقیق‌تر خواهد بود. علاوه بر این، برای یافتن ریشه و جذر بسیاری از این نام‌گذاری‌ها، لازم است فرد با زبان‌های باستانی و به‌ویژه زبان‌های اقوام سامی و از جمله زبان‌های آرامی و سریانی آشنا باشد.^۱

یکی از اقوام کهن خاورمیانه که نقش مهمی در تاریخ و فرهنگ این خطه از جهان داشته‌اند، آرامی‌ها بوده‌اند.^۲ آرامی‌ها از مردم عرب جزیره العرب بوده‌اند که از هزاره سوم قبل از میلاد (نزدیک به پنج هزار سال پیش) از جزیره العرب به بین‌النهرین، بادیة الشام و مناطق فرات مهاجرت کردند.^۳ خاستگاه اصلی آرامی‌ها همانند فنیقی‌ها و کنعانی‌ها و آشوری‌ها جزیره العرب است^۴ و درحقیقت آن‌ها جزء اولین عرب‌هایی بودند که زودتر از بقیه از جزیره العرب به سمت شمال کوچ کردند.^۵ سر اسقف سریانی بولس بهنام در مقاله‌ای تحت عنوان "عرب‌ها و آرامی‌ها" می‌نویسد که عرب‌ها و آرامی‌ها از یک منشأ و یک تبار هستند. آن دسته از این مردم که در بادیة و صحرا مسکن داشتند، عرب خوانده می‌شدند و آن‌هایی را که در مناطق مرتفع، تپه‌ها و کوهستان‌ها رحل اقامت گزیدند آرامی می‌گفتند. او پس از ذکر ریشه این تسمیه و این که در

۱. به عنوان مثال نام کشور کویت، ریشه و اصلی بابلی دارد. کویت مصغر "کوت" است و کوت در زبان بابلی به معنای مجموعه‌ی خانه‌های چسبیده به هم و همجوار هم است که شبیه روستایی کوچک است (آنستاس ماری الکرملی، مجله المشرق، ص ۴۹۹-۵۵۸). به همین منظور در محمره (خرمشهر کنونی)، کوت الشیخ، و در شهر اهواز، کوت عبدالله، کوت النواصر و کوت سید صالح وجود دارد. خود شهر محمره پیش از این‌که شهر شود، کوت المحمره نام داشت.

۲. پارسیان، خط را از آرامی‌ها اقتباس کردند و این آرامی‌ها بودند که به دستور داریوش، خط فارسی باستان را ابداع کردند. (والترهینتس، ص ۲۸)

۳. هنری س عبودی، "معجم الحضارات السامیة"، ص ۱۶ / عامر سلیمان، "بلاد عیلام و..."، ص ۱۰. ۴. واثق اسماعیل الصالحی، "نشوء و تطور مملکة میسان"، ص ۲۱

۵. منذر عبدالکریم البکر، "دولة میسان العربیة"، ص ۲۱

لغات سامی arobo به معنی بادیه و صحرا است و areo romtho به معنی زمین‌های مرتفع است، هر دو زبان عربی و آرامی را از یک ریشه و یک خانواده می‌داند.^۱

قدیمی‌ترین نامی که از آرامی‌ها آمده مربوط است به قرن بیست و سوم پیش از میلاد در زمان پادشاهی نرام سین (۲۲۹۱-۲۲۵۵ ق.م) پادشاه اکد.^۲ پس از آن نام آرام را در اسناد تجاری دریهیم، حوالی سال ۲۰۰۰ ق.م می‌بینیم.^۳ در کتیبه‌ها و اسناد آشوری نیز نام آرامی‌ها آمده است، این‌ها در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد و پس از فروپاشی دولت میتانی^۴ به سرزمین بین‌النهرین پا نهادند و حکومتی در آن خطه برپا داشتند که به آن "آرام بین‌النهرین" می‌گفتند.^۵ و از آن‌جا که میان سرزمین بین‌النهرین و دشت اهواز هیچ‌گونه مانع طبیعی مانند کوه یا دریا وجود نداشت و دشت اهواز از جمله‌ی سرزمین‌های پرآب و علف و با خیر و برکت بود، گروه‌هایی از آن‌ها به این خطه پا نهادند و در آن مسکن اختیار کردند.

خط آرامی از قرن هفتم پیش از میلاد زبان میانجی در شرق مدیترانه تا دره رود سند بود.^۶ همچنین خط هخامنشیان از ابتدا خط آرامی بود.^۷ حتی در دوره پارتیان "خط پهلوی" از خط آرامی ریشه گرفته بود.^۸ خط‌های تدمری، نبطی، سریانی، عربی، خط مربع عبری و خط مندائی همه این‌ها شاخه‌های مستقل خط آرامی بوده‌اند.^۹ بعدها هم که پارسیان خط خود را از خط آرامی اقتباس کردند، واژه‌ها را به زبان آرامی می‌نوشتند، اما به هنگام خواندن، معادل فارسی

۱. المطران بولس بهنام، "العرب و الآرامیون"، ص ۱

۲. سبتینو موسکاتی، "الحضارات السامیة القدیمة"، ص ۸۶

۳. همان، ص ۷۶

۴. پادشاهی میتانی، یکی از پادشاهی‌های دوران باستان است که اوج شکوفایی و قدرت آن در ۱۵۰۰-۱۳۶۵ قبل از میلاد یعنی ۳۵۰۰ سال پیش است. آن‌ها در شرق فرات و در حوالی مرزهای امروزی ارمنستان، مسکن داشتند. دولت آن‌ها حوالی قرن چهاردهم (۱۳۰۰) قبل از میلاد به دست آشوری‌ها منقرض شد. هنری س. عبودی، همان، ص ۸۲۵

۵. اسامه عدنان یحیی، "بابل فی عصر الأخمینی"، ص ۲۳۱

۶. آلبرتین گاور، "تاریخ خط"، ص ۱۱۴

۷. پرویز ناتل خانلری، "تاریخ زبان فارسی"، ص ۲۴۱

۸. پرویز ناتل خانلری، همان، ص ۲۴۲

۹. آلبرتین گاور، همان، ص ۱۱۵

آن را تلفظ می‌کردند، که به این شیوه "هزوارش" می‌گفتند.^۱

آرامی‌ها در نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد یعنی نزدیک به چهار هزار سال پیش و همزمان با تأسیس پادشاهی عبرانیان، دولت‌های مستقلی را تشکیل دادند که از آن جمله آرام النهرین، آرام صوبا، آرام دمشق، آرام معکه، آرام جشور، بیت رحوب، بیت عدینی، بیت أجوشی، بیت بخسانی، بیت زمانی، بیت کرما، بیت یاکینی و بیت هوزایی است.^۲ براساس کتاب *فرهنگ تمدن‌های سامی* بیت یاکینی در جنوب بین‌النهرین نزدیک خلیج فارس و بیت هوزایی در دشت اهواز در محل فعلی استان خوزستان بوده‌اند.^۳ هرچند در این کتاب‌ها تاریخ تأسیس این دولت‌ها مشخص نشده است اما با توجه به این‌که آرامی‌ها در قرن یازدهم قبل از میلاد به وسیله آداد ابال ادینا حکومت بابل را در دست گرفتند و سلسله‌ی پادشاهی جدیدی را تأسیس کردند که نبوخذ نصر از همین سلسله است،^۴ به احتمال زیاد بیت هوزایی در قرن سیزدهم یا دوازدهم قبل از میلاد در این خطه حکومت خود را برپا کرده‌اند. و اگر در نظر داشته باشیم که عیلامی‌ها خود نیز برای دوره‌ای طولانی تحت حکومت سامی‌ها و حتی تا حدی مستعمره‌ی ایشان بوده‌اند،^۵ استقرار حکومت بیت هوزایی و برپا بودن آن برای مدتی طولانی قابل تصور است. به عبارت اولی به احتمال زیاد همراه با به قدرت رسیدن آرامی‌ها در ۳۱۰۰ سال پیش در بابل، بیت هوزایی نیز پس از آن در دشت اهواز حکومت خود را تشکیل داده‌اند.

منابع و کتب تاریخی فروپاشی دولت‌های مختلف آرامی را گزارش کرده‌اند، اما درباره‌ی فروپاشی و سقوط دولت بیت هوزی چیزی ذکر نکرده‌اند. به عنوان مثال در سنگ‌نبشته سنحاریب، پادشاه آشور (۷۰۵ ق.م - ۶۸۱ ق.م) در خصوص سرکوب بیت یاکینی که در همسایگی بیت هوزی بوده

۱. همان، ص ۱۲۶

۲. هنری س. عبودی، "معجم الحضارات السامیه"، همان

۳. هنری س. عبودی، همان، ص ۱۸. بیت هوزایی، دولة آرامیه أُسست فی الجنوب

الشرقی (بلاد فارس) ۴. هنری س. عبودی، همان

۵. والتر هیتس، "عیلام دنیای گمشده"، ص ۲

و از همه‌ی امیرنشین‌ها به بیت هوزی نزدیک‌تر بوده، چگونگی این سرکوب آمده است. بیت یاکینی که در جنوب بین‌النهرین و احتمالاً مناطق بین بصره و القرنه مسکن داشتند؛ در نتیجه‌ی آزار آشوری‌ها و به قولی تحریک عیلامی‌ها، به مناطق جنوبی دشت اهواز، به ساحل شمالی خلیج فارس - احتمالاً مناطق محمره، عبادان، فلاحیه تا هندیجان - مهاجرت کرده و در آن‌جا مسکن گزیدند. تا این‌که سنحاریب بر آن‌ها یورش برده بیت یاکینی را مطیع ساخت.^۱ و بالاخره بیت یاکینی در سال ۸۵۰ ق.م به دست پادشاه آشور، شلمنصر سوم تصرف شد ولی دولت آن تا یک قرن و نیم بعد به حیات خود ادامه داد و در سال ۷۱۰ یا ۷۰۹ ق.م منقرض شد.^۲ اما درباره فروپاشی حکومت بیت هوزی سخنی به میان نیامده است. همین امر نشان می‌دهد که به احتمال خیلی قوی امیرنشین و یا دولت بیت هوزی تا چندین قرن بعد به حیات خود ادامه داده است. حتی در لشکرکشی آشور بانیپال بر سر عیلامیان و اضمحلال حکومت آن‌ها در سال ۶۴۱ پیش از میلاد، سخنی از سقوط دولت بیت هوزی یا بیت هوزایی نیامده است. اما از آن‌جایی که پیگولوسکایا در کتاب *شهرهای ایران* در *روزگار پارتیان و ساسانیان*، از بیت هوزایی نام برده^۳، و با توجه به ابقای فرمانروای آن‌ها توسط اسکندر، از این رو آن‌ها تا روزگار سلوکیان به صورت شبه‌مستقل در این خطه روزگار می‌گذراندند.

دیاکونوف نیز به هنگام روایت حمله لشکریان آشور در سال ۷۴۴ پیش از میلاد به بخش علیای دره‌ی رود دیاله و ورود آن‌ها به سرزمین "پارسوا" (زاموآی جنوبی سابق)، از دولت‌های بسیار کوچک بیت زانی، بیت کاسپی، بیت سانگی یا بیت ساکی و بیت تزکی در اواخر قرن نهم ق.م سخن می‌گوید، که بر اساس پژوهش‌های او، آن‌ها مردم بومی غیر ایرانی آن سرزمین بوده‌اند. او همچنین خاطر نشان می‌سازد که سالنامه‌ها ایشان را، ظاهراً، به نام مؤسسان

۱. عامر سلیمان، "بلاد عیلام و..."، ص ۱۷۷

۲. هنری س. عبودی، همان، ص ۲۵۴

۳. ن، پیگولوسکایا، "شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان"، ص ۴۴۴

سلاله‌هایشان می‌خوانند.^۱ همچنان که دیاکونوف آورده است سالنامه‌های این دولت‌های کوچک به نام مؤسسان سلاله‌هایشان بوده است. و این سخن درستی است، چون همین حالا بسیاری از قبایل و همچنین اماکن به نام مؤسس و بزرگ آن قبیله است، مثل بیت کریم، بیت سعد در شوش، بیت صیاح و بیت حردان در خفاجیه و حمیدیه، بیت بخاخ در عبادان، بیت محارب در اهواز و... از این رو به احتمال زیاد "هوز" نام مؤسس این سلاله بوده است. همچنین سخن دیاکونوف نشان می‌دهد که آرامی‌ها فقط در جنوب غربی یعنی دشت اهواز نبوده‌اند، بلکه در اواخر قرن نهم ق.م در مناطق غربی فلات ایران و در مناطق کوهستانی، حکومت خود را برپا داشته‌اند.

"بیت هوزی" در اصل و در زبان سریانی به صورت "بیث هوزی" نوشته می‌شده است. "بیث" در زبان سریانی به معنی سرزمین است^۲، و بیت هوزی به معنی سرزمین هوزی‌ها و محل سکونت و وطن هوزی‌ها است. تئودور نولدکه، آن را به صورت پث (Beth)^۳ و یا بیث^۴ هم نوشته است. بیت هوزی در کتب و منابع مختلف به صورت بیت هوزایی، یا بیت هوزیا، یا بت هوزایا، یا بت هوزایه نیز آمده است که همه شکل‌های مختلف "بیت هوزی" هستند. سریانی‌ها از قرن‌ها این خطه را "بت هوزایا" یا "بت هوزایه" می‌خواندند.^۵ در رویداد نامه سریانی به هنگام ذکر "فتح قلمرو پارسیان و رومیان" توسط سپاه اسلام، از ورود آن‌ها به شهرهای "بت هوزایا" سخن به میان آمده است.^۶ بت هوزایا یا بت هوزایه نام سریانی این دیار است^۷ که تا پس از اسلام در متون

۱. دیاکونوف، "تاریخ ماد"، ص ۱۸۲

۲. عامر عبدالله الجمیلی، "جهود الباحثین السریان المعاصرین..."، ص ۲

دکتر عامر عبدالله الجمیلی می‌نویسد: بیث آرام یعنی سرزمین آرامی‌ها

۳. تئودور، نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ص ۶۵

۴. "بیث ارمایه" که تقریباً نیمی از عراق را شامل بوده و پایتخت مملکت ساسانی در آن قرار داشت (همان، ص ۶۸۴)، و بیث لاپات که بعدها شهر گندی شاپور در آن بنا شد

(ص ۲۲۴) تئودور نولدکه، همان ۵. دیاکونوف، "تاریخ ماد"، ص ۱۸۴

۶. رویدادنامه سریانی، ص ۹۷

منبع انگلیسی از رویدادنامه نقل شده است ص ۹۷ 7. C. Jullien 2004: 148; Chabot 1902: 272-273

سریانی به کار می‌رفته است. همچنین پروکوپیوس مورخ معروف عهد باستان (حدود ۵۰۰ - حدود ۵۵۴ م) از "بیت هوزای" (Beth - Huzai) نام برده است.^۱ بر همین اساس مورخ معاصر شوروی، پیگولوسکایا، به هنگام ذکر فرمان شاپور دوم درباره مالیات مسیحیان این خطه، از بیت - هوزای نام می‌برد. او می‌نویسد: «شاپور دوم قصد داشت همه مسیحیان را مشمول قانون پرداخت مالیات به میزان دو برابر کند، لذا از بیت - هوزای فرمانی خطاب به حاکم بیت - آرامای نوشت.»^۲ یا چند صفحه بعد می‌نویسد: «شاپور و درباریان او در شهر کرخ لدن واقع در بیت - هوزای بود.»^۳ و این نشان می‌دهد که بیت هوزای نام اقلیم و ایالت بوده است.

یوسف هوزایا متوفا به سال ۵۸۰ میلادی، یکی از علمای اهواز بوده که در شهر نصیبین از شأن و منزلت والایی برخوردار بوده است.^۴ نویسنده و ادیب سریانی، یونان هوزایا (۱۹۵۶ - ۲۰۰۵) که چند سالی وزیر صنایع در حکومت خودمختار کردستان بود، به احتمال زیاد از اعقاب بیت هوزی است.^۵ باید در نظر داشت که هوزایا به معنی همان اهل هوز و یا اهوازی است. در سنگ‌نبشته بیستون نیز برای اهالی این خطه در چندین جا کلمه‌ی "اوژیا" به کار رفته و راولنسن نیز در کتاب خود این کلمه را "اهالی اوژ" ترجمه کرده است.^۶ دلیل دیگر در تأیید این سخن که قدیمی‌ترین ساکنان جلگه مزبور هوزی‌ها هستند، این است که در آیین تلمود، که مهم‌ترین کتاب یهودیان بعد از عهد عتیق است، خوزستان را در زبان عبری "به هوزه"، و در منابع جدید

۱. پیگولوسکایا، همان، ص ۴۴۴

۲. همان، ص ۳۴۳

۳. همان، ص ۳۴۶

۴. یوسف هوزایا یا یوسف اهوازی استاد مدرسه نصیبین بود که در آن تفسیر کتاب مقدس، طب، فلسفه، لاهوت و قواعد زبان سریانی تدریس می‌شد. او معروف‌ترین کتاب نحو یونانی به نام "صنایع نحوی" تألیف دیونیسوس تراکس را از یونانی به سریانی ترجمه کرده است. توفیق نصاری، "من علمائنا المنسبین، یوسف هوزایا"، مجله بروال، ۲۰۱۲/۱۲/۹

۵. امروزه افراد بسیاری با نام فامیل هوزی و هوزایا در میان سریانی‌های عراق وجود دارند. فرانسوا هوزی و فرانک هوزایا از جمله این افراد هستند.

۶. جهانگیر قائم مقامی، "تطورات نام خوزستان"، ص ۹۷۵؟

سوری "بت هوزه جه" خوانده‌اند.^۱ این همان بیث هوزی سربانی است که در زبان عبری، بدین صورت تغییر یافته است. همچنین در تلمود از مردمی به نام "هوزکی / هوسکی" سخن به میان آمده است^۲، که به احتمال زیاد همین هوزی‌ها هستند.

پس از آن‌که پارسیان به این سرزمین وارد شدند، با عیلامی‌ها در ارتفاعات زاگرس و هوزی‌ها در دشت و جلگه‌ی خوزستان به عنوان ساکنان آن نواحی آشنا شدند. به همین دلیل پانصد یا ششصد سال بعد که آن‌ها امپراتوری خود را برپا داشتند، در کتیبه‌های خود از هوزها و هوزیان نام برده‌اند. در کتیبه‌های داریوش به طور مرتب از این مردم یاد می‌شود. داریوش از زندانی کردن و کشتن پادشاه آن‌جا به نام آسنه یاد می‌کند.

پژوهشگران و نویسندگان تاریخ باستان، هر کدام نام هوز را به شکلی ضبط کرده‌اند. والتر هیتس هوز را "هوج" نوشته است.^۳ پی‌یر لوکوک آن‌ها را "اوژه" ذکر کرده است.^۴ بنا به نوشته جهانگیر قائم مقامی، هخامنشیان آن‌ها را "اوژ" یا "اوژ" نامیده‌اند.^۵ پرویز ناتل خانلری معتقد است که در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی آن‌ها را "هوج" خوانده‌اند.^۶ نویسنده مقاله دانشنامه اسلام، ساوری^۷، نام این منطقه در دوره ساسانیان را "اوژا" (Uvaja) ذکر کرده است.^۸ احمد کسروی، نوشته‌ی کتیبه‌ی داریوش را "اوواجا" خوانده است.^۹ اما جدیدترین تحقیق از آن سیمرنی^{۱۰} است که آن‌ها را "هوزیا" خوانده است.^{۱۱} درحقیقت هوج، اوژه، اوژ، هوج، اوژا، همه قرائت‌های مختلف واژه

۱. دنیل پی پاتس، "باستان‌شناسی ایلام"، ص ۵۷۳

۲. همان، ص ۵۷۴

۳. والتر هیتس، "دنیای گمشده عیلام"، ص ۱۲

۴. پی‌یر لوکوک، "کتیبه‌های هخامنشی"، ص ص ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸

۵. جهانگیر قائم مقامی، "خوزستان، تطورات نام این منطقه و وجوه تسمیه آن"، ص ۱۷۴

۶. پرویز ناتل خانلری، "تاریخ زبان فارسی"، ص ۱۴۱

7. R.M.Savory

8. The Encyclopedia of Islam, P. 80

۹. یحیی ذکاء، "کاروند کسروی"، مقاله "اهواز و خوزستان و هویزه"، ص ۲۳۹

10. O. Szemerényi

۱۱. دنیل تی پاتس، همان، ص ۵۳۹

“هوز” در زبان فارسی باستان هستند. حتی “اوزی” که در زبان یونانی به کار رفته است، شکل دیگر ضبط و تلفظ “هوزی” است.^۱ مطلب مهم این است که عیلامی‌ها نیز این مردم را “هوز” می‌نامیدند. در سنگ‌نبشته بیستون ستون پنجم که به زبان عیلامی است در جایی که سخن از سومین شورش مردم آن نواحی است، بر حسب قرائت اپ‌یر، آن مردم “هوزه” و نه هوج یا اوژه و غیره ثبت شده‌اند. اما از آن‌جا که حرف اول محو شده و نمی‌توان آن را خواند، برخی حرف مزبور را “خ” دانسته‌اند، اما اپ‌یر آن را “ا” خوانده است و علت این امر این است که در زبان عیلامی، رسم‌الخط “خ” و “ا” شبیه به هم است.^۲ به احتمال قوی حرف مزبور، حرف “ه” است چون بر حسب قرائت اپ‌یر “اوزه” عیلامی با “هوزه” آرامی هیچ تفاوتی ندارد. دلیل این امر این است که سیمرنی این را ثابت کرده که “اوزی” همان “هوزی” است.^۳

با توجه به قرائت سیمرنی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که همه قرائت‌ها از کتیبه داریوش تا کنون، غلط بوده و هر آنچه تا کنون “ج” یا “ژ” خوانده شده باید، “ز” خوانده شود. یعنی اوژ یا اوج یا هوج می‌بایست اوز یا هوز باشد. بنابراین بنا به قرائت سیمرنی، شکل فارسی باستان این سرزمین “هوزیه” است و ساکنان آن “هوزه” هستند.^۴

این احتمال هم وجود دارد که چون در زبان فارسی باستان، “ز” را “ژ” و “ج” تلفظ می‌کرده‌اند، لذا “هوز” هوج یا اوژ شده است. چون ابدال حرف “ز” به “ج” یا “ژ” به عنوان حروف دندانی یعنی حروفی که به وسیله دندان تلفظ می‌شوند، امری طبیعی است و در خیلی از زبان‌ها رایج است.^۵

علاوه بر این‌ها محمدحسین بن خلف تبریزی در برهان قاطع از قوم “هوز” سخن گفته است^۶، و این دلیلی است دیگر بر تأیید سخن ما. این حوقل

۱. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۴ ۲. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۴

۳. دنیل تی پاتس، همان ۴. دنیل پی پاتس، همان، ص ۶۳۲

۵. در گویش بسیاری از مردم ایران این حالت وجود دارد، به عنوان نمونه مردم بهبهان و مردم برخی نواحی ایذه، “ز” و “ژ” و “ج” را نزدیک به هم تلفظ می‌کنند، به نحوی که تشخیص این‌که حرف تلفظ شده “ز” یا “ج” و یا “ژ” است، بسیار دشوار است.

۶. محمدحسین بن خلف تبریزی، “برهان قاطع”، ذیل مدخل خوزستان و اهواز

در *صورة الأرض*، به هنگام سخن گفتن از رود کارون که آن را «رود شوشتر» (نهر تستر) نامیده، مصب این رود را «دجلة الهوزا» می‌نامد^۱، که به معنی دجله هوزی‌ها است.

بر همین اساس برخلاف آنچه تاکنون گفته شده، اوکسی^۲ نام مردم عیلام نیست، بلکه تلفظ یونانی "هوزی" است، چون موارد زیادی وجود دارد که یونانی‌ها حرف "هـاء" را "الف" تلفظ کرده‌اند، به عنوان نمونه نام عربی "حارث" را "Aretoas" تلفظ می‌کنند. دوم این که "اوکسی" از نظر تلفظ خیلی شبیه "هوزی" است. دموورگان باستان‌شناس معروف و کاشف کتیبه حمورابی نیز واژه "اوکسی" را یونانی‌شده هوزی یا اوزی می‌داند.^۳ از همه مهم‌تر این واژه را اول بار استرابو (۶۳ ق.م - ۲۰ م) و پلینی (۲۳-۷۹ م) در قرن اول قبل از میلاد و در قرن اول میلادی ذکر کرده‌اند، در آن دوران سکنه‌ی این دیار هوزی‌ها بوده‌اند. دنیل تی پاتس ضمن تأیید این سخن، می‌نویسد: «پژوهشگران از مدّت‌ها پیش نام قوم اوکسی را با "او-و-جَه" واژه فارسی باستان برای "ایلام" و معادل اکدی "ا-لم-مت" و ایلامی "هل-تم-تی" در کتیبه بیستون یکی می‌دانسته‌اند. با این حال تقریباً همین اواخر بود که سیمرنی موفق شد ثابت کند که مشتق یونانی Ovsioi از واژه فارسی باستان هوزیا است.»^۴

تأیید دیگر سخن ما این است که اودریس (Avdreas) نیز به این نتیجه رسیده بود که اوکسی (Uxii) یا اوکسین (Uxian) تلفظ یونانی واژه "اواجـا" (Uvaja) هستند^۵، و اواجـا همان هوزیا است.

دقت و تأمل در پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌شده درباره‌ی تاریخ عیلام و

۱. ابن حوقل، "صورة الأرض"، ص ۲۲۷

2. Uxii

۳. جهانگیر قائم مقامی، "تطورات نام خوزستان"، ص ۱۷۴

4. u- va- ja

5. Hal- tam-ti

۶. دنیل پی پاتس، همان، ص ۵۳۹

۷. عامر سلیمان، "بلاد عیلام و علاقتها بالعراق القديم"، ص ۱۷۱

تاریخ ایران باستان نشان می‌دهد که هوزی‌ها هیچ‌گونه ارتباطی با عیلامی‌ها ندارند و این دو، دو گروه و یا دو قوم مجزا و متمایز از هم هستند. آنچه سبب این خلط مبحث گردیده این است که پارسیان تمام مردم غرب پارس را هوزی می‌نامیده‌اند و تفاوتی میان بیت هوزی و عیلامیان قائل نبوده‌اند. به همین دلیل یونانیان نیز که از طریق جنگ‌های پادشاهان هخامنشی با این سرزمین آشنا شده بودند، همانند پارسیان، همه را هوزی یا به زبان خود اوکسی خوانده‌اند. آنچه این سخن را تأیید می‌کند، همسانی و همانندی تلفظ و اعراب دو واژه هوزی (Huzi) و اوکسی (Uxii) است.

درحقیقت در این نام‌گذاری نام گروهی و یا قومی به کل افراد آن منطقه اطلاق شده است، یعنی اطلاق نام جزء به کل. از این گونه نام‌گذاری در طول تاریخ فراوان است. کریستن سن به هنگام شرح جنگ‌های وهرام پنجم پادشاه ساسانی، از اقوام شمالی نام می‌برد که مورخان عرب و ایرانی، همه، این قوم را ترک خوانده‌اند. حال آن‌که در میان آن‌ها خییونیان نیز وجود داشتند که از نژاد هون‌ها بوده‌اند.^۱ نمونه دیگر اطلاق نام فرنگ و فرنگیان بر اروپاییان است، حال آن‌که این نام برگرفته از نام قوم فرانک است که قومی از نژاد ژرمن است^۲، در صورتی که اروپاییان همه از نژاد ژرمن نیستند. جالب اینجاست که همین حالت در زبان عربی نیز وجود دارد و عرب همه‌ی اروپاییان را "الأفرنج" به معنی فرنگیان می‌نامد. نمونه دیگر نام یونان است. علی‌اکبر دهخدا می‌نویسد:

«ما ایرانیان تمام یونان را به نام یک قبیله آن ملت (یونان) نام نهادیم.»^۳

همچنین در منابع آمده است که بسیاری از مردم غیرعرب و به‌ویژه اقوام ساکن خراسان بزرگ و مردم چین، به دلیل این‌که اول بار قبایل بنی طی یعنی اعقاب حاتم طایی را دیده بودند، از این رو همه‌ی عرب‌ها را طایی یا تاجیک خوانده‌اند. نمونه‌ی دیگر آن در دوران حاضر، نزد مردم جنوب کشور است که

۱. کریستن سن، "ایران در زمان ساسانیان"، ص ۲۰۳

۲. حسن عمید، "فرهنگ عمید"، جلد دوم، ص ۱۵۳۱

۳. علی‌اکبر دهخدا، "لغت‌نامه دهخدا"، ذیل مدخل نازی

همه‌ی اهالی شمال اعم از گیلانی و مازندرانی را به‌طور اعم "رشتی" می‌نامند. آنچه، علاوه بر موارد فوق، این سخن را تأیید می‌کند این است که در کتیبه‌های داریوش، هیچ‌گاه نام عیلام و عیلامیان نیامده است.^۱ درحقیقت، در زمان هخامنشیان و به‌ویژه در عهد داریوش، علی‌رغم نزدیکی پارس به سرزمین عیلام، پارسیان نام آن‌ها را ذکر نکرده‌اند، بلکه همه را هوزی دانسته‌اند.

به استناد نوشته‌های آریین، مورخ قرن اول میلادی، اوکسی‌ها به دو گروه و یا دو قوم جدا از هم تقسیم می‌شدند: اول اوکسی‌های ساکن دشت که تابع ساتراپ پارسی بودند و در زمان حمله‌ی اسکندر تسلیم او شدند، دوم اوکسی‌های ساکن تپه ماهور که از پارس تبعیت نمی‌کردند و در این زمان به اسکندر پیامی فرستادند که فقط در صورت دریافت آنچه سابقاً از پادشاه پارس هنگام عبور دریافت می‌کردند، به او و سپاهیان اجازه‌گذر از جاده منتهی به پارس را خواهند داد.^۲ به اعتقاد نگارنده گروه اول که در دشت زندگی می‌کردند، همان هوزی‌ها هستند. چون به استناد منابع تاریخی، پس از آن‌که مردم شوش در مقابل اسکندر مقاومت نکردند، اسکندر یک نفر از اهالی راکه عرب بود و نامش "ابولایذ"^۳ است، به عنوان حاکم شهر انتخاب کرد.^۴ اما گروه دوم عیلامی‌ها بوده‌اند. این‌ها تا قرن‌ها بعد در همان رشته‌کوه‌ها، رحل اقامت داشتند، تا این‌که بعد از اسلام یعنی یازده یا دوازده قرن بعد، سوی دشت اهواز سرازیر شدند.

۱. والتر هینتس، همان، ص ۱۲
 ۲. دنیل تی پاتس، همان ۵۳۷
 ۳. نام او به زبان یونانی "ابولایتس" بوده، که به احتمال زیاد "ابولایذ" است. لایذ نامی است عربی و هم‌اکنون در شهرهای جنوب خوزستان، افرادی بدین نام وجود دارند.
 ۴. ازین مورخ عهد باستان خاطر نشان می‌سازد که وقتی اسکندر وارد سرزمین شوش شد، مردم شهر در مقابل او هیچ‌گونه مقاومتی نکردند و آنچه از اموال و دارائی‌های گرانبها و قیمتی داشتند به او اهدا کردند، در این اثناء پسر ابولایذ، به نیابت از سوی پدر، به استقبال اسکندر رفت. اسکندر چون این بدید، ابولایذ را به عنوان نایب‌الملک خود، حاکم آن شهر کرد (فصل هفتم از کتاب سوم "تاریخ حمله‌های اسکندر کبیر"، ص ۲۷۰)
 فؤاد جمیل، "آریان یدون ایام الاسکندر الکبیر فی العراق"، ص ۴۲

اهواز

قدیمی‌ترین اثر و نوشته‌ای که در آن نام اهواز ذکر شده، تورات است. بر اساس نوشته ابن خلدون در کتاب تاریخ خود، در تورات از پادشاه اهواز سخن به میان آمده که فردی از بنی ظلم است.^۱ پس از آن قدیمی‌ترین اثر، سنگ-نبشته‌ی داریوش هخامنشی به زبان عیلامی است، که داریوش در ۲۵۰۰ سال پیش به‌صراحت از "اهواز" یا "هواز" نام برده است. او می‌گوید: «در عیلام ناحیه‌ای است به نام [ا] واز که مردم آن بر ضد من شوریدند و مردی به نام اومه‌ما از اهالی عیلام را به ریاست خود برگزیدند.»^۲ از آنجایی که حرف اول نام این مردم در سنگ‌نبشته مزبور به مرور زمان پاک شده و خوانا نیست، تاکنون آن را "الف" قرائت می‌کردند و در نتیجه آن را "اواز" می‌خواندند.^۳ اما در جدیدترین پژوهش انجام شده، سیمرنی ثابت کرده که شکل فارسی باستان آن سرزمین "هوزیه" بود و مردم آن‌جا را "هوزه" می‌خواندند.^۴ از این رو برخلاف قرائت اپ‌یر، حرف مزبور "ه" بوده و عیلامی‌ها این ناحیه را "هواز" می‌خواندند. آنچه مَهر تأیید بر صحت این گفتار می‌زند این است که از زمان قدیم این سرزمین موطن "بیت هوزی" یا "هوزی" بوده، دوم این‌که تا همین حالا، مردم شهر اهواز و روستاهای اطراف آن، شهر اهواز را "هواز" می‌نامند.

۱. عبدالرحمن ابن خلدون، "تاریخ ابن خلدون"، المجلد الأول، ص ۵۹۷
او در جای دیگر از قول ابن اسحق می‌نویسد که سام پسر نوح، پنج پسر داشت که بنی ظلم، اعقاب یکی از فرزندان سام بودند و در اهواز مسکن داشتند (ص ۴۸۹)

۲. دنیل تی پاتس، ص ۶۳۲
۳. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۴

4. Oswald Szemerny, 1996. P. 194

علاوه بر این، همچنان که در کتیبه داریوش تصریح شده، هوزی‌ها سویای عیلامی‌ها بوده‌اند، چون در کتیبه آمده که آن‌ها «مردی به نام اومه‌ما از اهالی عیلام را به ریاست خود برگزیدند»، و این نوشته نشان‌دهنده این است که مردم "اهواز" عیلامی نبوده‌اند.

به اعتقاد صفی‌الدین بغدادی که در قرن هفتم هجری (۶۵۸-۷۳۹ هـ) می‌زیست، نام اهواز پس از حمله اسکندر مقدونی به سال ۳۳۱ پیش از میلاد بر این خطه اطلاق شده است^۱، در یکی از منابع فرنگی، اطلاق نام اهواز بر این منطقه را در زمان شاپور اول پسر اردشیر بابکان محرز دانسته^۲، حمدالله مستوفی نیز سخن فوق را تأیید می‌کند و نام‌گذاری نام اهواز بر این خطه را از زمان اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله ساسانی می‌داند.^۳ اما نوشته‌های تورات و کتیبه داریوش، نشان می‌دهد که نام اهواز قدمتی هزاران ساله دارد.

گی لسترنج بر این باور است که اهواز جمع عربی هوز است.^۴ پرویز ناتل خانلری نیز ریشه نام اهواز را از هوز می‌داند.^۵ پاتس نیز معتقد است که اهواز در زبان عربی شکل جمع هوزیه در فارسی باستان است.^۶ جهانگیر قائم مقامی نیز اهواز را جمع هوز می‌داند.^۷ در این‌که اهواز جمع مکسر است جای هیچ‌گونه شکی نیست، چون بر وزن أفعال یکی از اوزان جمع مکسر عربی است.^۸ تقریباً همه‌ی پژوهشگران و جغرافی‌نویسان به جز یاقوت حموی، ریشه‌ی این کلمه را واژه "هوز" می‌دانند. جالب این‌جاست حتی آن کسی که برای ریشه‌یابی نام اهواز سخنی از جمع‌بودن آن نمی‌کند، باز ریشه‌ی آن را واژه "هوز" می‌داند.^۹

۱. صفی‌الدین البغدادی، "مرصد الاطلاع علی الامکنه و البقاع"، جلد اول، ص ۳۸

۲. دنیل تی پاتس، همان، ص ۶۳۲

۳. حمدالله مستوفی، "نزهة القلوب"، ص ۱۳۱

۴. پرویز ناتل خانلری، همان، ص ۱۴۱ ۵. پرویز ناتل خانلری، همان، ص ۱۴۱

۶. دنیل پی پاتس، همان، ص ۶۳۲

۷. جهانگیر قائم مقامی، "تطورات نام خوزستان"، ص ۱۷۶

۸. ظفر و أظفار، عَلم و أعلام، ثَمَر و أثمار، جَهد و أحقاد، قَمَر و أقمار، نور و أنوار، ثَمَن و أثمان؛ نمونه‌هایی از وزن افعال در جمع مکسر هستند.

۹. توزی، ریشه نام اهواز را "هوز مسیر" می‌داند. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۹

دنیل تی پاتس در این باره می‌نویسد: «مورخان اسلامی در زمان سلطنت اردشیر از واژه "اهواز" برای نامیدن بخش جنوب غربی ایران استفاده کرده‌اند، که شکل فارسی باستان آن هوزیه است. یکی بودن همه‌ی این واژه‌ها با "قلمرو شاهی اهواز" که طبری و دیگر نویسندگان قدیم به آن اشاره کرده‌اند نیز قطعی است.» او در ادامه "اهواز" را شکل جمع واژه "هوز" می‌داند.^۱ پژوهش‌های تی پاتس درحقیقت یکی از جدیدترین پژوهش‌ها در این زمینه است.

آن‌هایی که تاکنون درباره‌ی نام اهواز و خوزستان اظهار نظر کرده‌اند و در صدد ریشه‌یابی اصل این نام‌ها و وجه تسمیه آن‌ها بوده‌اند، بدون توجه به منشأ و ریشه و اصل این نام‌گذاری درباره‌ی نام اهواز و خوزستان سخن گفته‌اند. آن‌ها هیچ‌گاه به این پرسش بنیادی و اساسی پاسخ نداده‌اند که ریشه نام‌های هوج یا اوژ، یا اواج، یا اوژ و غیره چه بوده و منشأ آن چیست؟ و این واژه‌ها از کجا آمده‌اند؟ سرآغاز سخن آن‌ها این است که در کتیبه‌های داریوش، مردم جلگه‌ی رود کارون را هوج و یا... می‌نامیده‌اند. آن‌ها به خواننده نمی‌گویند چرا در کتیبه‌های داریوش این مردم را هوج یا اوژ و یا... نامیده‌اند؟ شاید در جواب گفته شود که آن‌ها از این امر بی‌خبر بوده‌اند که ریشه‌ی هوج، هوز است. نمی‌توان به‌طور قطع و یقین منکر این مطلب شد. اما حتی اگر این سخن درست باشد، باز پژوهش آن‌ها ناقص و ابتر است، و فاقد شأن و منزلت علمی است. با شناختی که از این افراد داریم، مشخص است که آن‌چه بر این اظهارنظرها حاکم است، تعصب است، و علم و روحیه علمی و تحقیق علمی در آن راه ندارد.^۲

یکی از اولین افرادی که درباره‌ی نام اهواز اظهار نظر کرده، احمد کسروی

۱. دنیل پی پاتس، همان، ص ۶۳۲

۲. دلیل دیگری که نمی‌توان آن را از نظر دور داشت، همانا نگاه خودمخوری تاریخ‌نویسان و نویسندگان وطنی ما است. آن‌ها مبدأ شروع تاریخ را تأسیس و برپایی حکومت هخامنشی می‌دانند و در کتب و نوشته‌های خود به نحوی سخن می‌گویند که گویی پیش از استقرار حکومت هخامنشی، تاریخی و جهانی وجود نداشته است. حال آن‌که پیش از آن، سرزمین بین‌النهرین و مصر شاهد تمدن پیشرفته‌ای بوده و بعد از آن‌ها عیلامی‌ها نیز مطرح بوده‌اند و هخامنشیان بسیاری از مظاهر تمدن را از آن‌ها یاد گرفته و اقتباس کرده‌اند.

است. او می‌نویسد: «واژه "اوواجاً"^۱ که در کتیبه‌های داریوش هخامنشی در بیستون وجود دارد همان اهواز است.»^۲ اظهار نظر کسروی تأیید سخن ماست. هرچند او نتوانسته اصل و منشأ "اوواجاً" را به درستی تبیین کند. کسروی به ما نمی‌گوید این واژه‌ی "اوواجاً" از کجا آمده و ریشه‌ی آن چیست؟ و اصولاً چرا در کتیبه‌های داریوش این منطقه را اوواجاً نامیده‌اند؟ به همین دلیل در نتیجه‌گیری به بیراهه می‌رود.

پس از کسروی، جهانگیر قائم مقامی در این خصوص اظهار نظر کرده است. او نیز همان روش کسروی را دنبال می‌کند، یعنی بدون ریشه‌یابی اصل و منشأ واژه‌ی "اوژ" یا "اوژ". فرق او با کسروی در تلفظ و نوشتار این واژه است، که کسروی اوواجاً نوشته، اما قائم مقامی اوژ یا اوژ آورده است. فرق دیگر او با کسروی این است که قائم مقامی معتقد است این واژه در عصر ساسانی "هوج" شده، بعد هوج به "خوج" تبدیل می‌شود و از آن خوستان زاییده می‌شود.^۳ به هر حال همان ایراد و اشکال وارده بر نقطه نظر احمد کسروی، این‌جا نیز بر قائم مقامی وارد است.

ایرج افشار سیستانی نیز در کتاب خود که به قول یکی از پژوهشگران حتی یک سطر از مطالب کتاب شامل نتیجه‌گیری‌های مؤلف نیست^۴، در اظهار نظر عجیبی ریشه‌ی "خوزستان" و "اهواز" هر دو را از کلمه‌های "خوز" و "اوز" می‌داند که عیلامی شده‌ی "اوژ" هستند.^۵ ایرج افشار نمی‌داند عیلامی‌ها قبل از هخامنشیان بوده‌اند و زمانی که واژه خوزستان مطرح شده، دیگر اثری از عیلامیان نبود.^۶

1. Uvaja

۲. یحیی ذکاء، همان

۳. جهانگیر قائم مقامی؛ "تطورات نام سرزمین خوزستان"، ص ۱۷۹

۴. محمود جعفری، "جنگی از نوشته‌های متناقض"

۵. ایرج افشار سیستانی، "خوزستان و تمدن دیرینه آن"، جلد اول، ص ۳۷

۶. این سخن آن‌چنان بی‌پایه و اساس است که جهانگیر قائم مقامی، قبلاً به‌صراحت گفته که خوز یا اوز عیلامی شده اوژ نیستند.

جهانگیر قائم مقامی، "تطورات نام سرزمین خوزستان"، ص ۱۷۵

از جمله کسانی که قرن‌ها پیش از کسروی و قائم مقامی در این خصوص اظهار نظر کرده، حمزه اصفهانی (۲۸۰-۳۶۰ هـ) است. او "سوق الاهواز" را معرّب "هوجستان واجار" می‌داند.^۱ این سخن حمزه اصفهانی آن‌چنان بی پایه و اساس است که حتی کسروی آن را قبول ندارد و به آن استناد نمی‌کند.^۲ حمزه اصفهانی چون "سوق الاهواز" را شنیده، برای آن "هوجستان واجار" را خلق کرده است. ایراد وارده به او این است که هیچ‌گونه مدرک و یا سند و یا نوشته‌ای ارائه نمی‌دهد که در آن هوجستان واجار آمده باشد. از این رو می‌توان گفت که او این واژه را از خود درآورده است.^۳ حمزه اصفهانی به دلیل همین سخنان و اظهار نظرهای من‌درآوردی، توسط ابوریحان بیرونی مورد انتقاد قرار گرفته و ابوریحان او را کسی می‌داند که "تعصب بی جا" دارد.^۴

توزی معتقد است که: «اهواز را در پارسی هوز مسیر می‌خواندند و سپس اخواز نامیده شد و مردم تغییرش داده اهواز گفتند.»^۵ پیداست که این سخن توزی من‌درآوردی و جعلیات است. او باید به ما بگوید در کدام کتاب و یا کتیبه و یا نوشته این نام آمده است. هرچند که بیان و استدلال توزی غیر قابل قبول است و او چگونگی و نحوه تغییر واژه‌ی "هوز مسیر" به "اخواز" را روشن نمی‌کند و پس از آن به خواننده نمی‌گوید که چگونه اخواز به اهواز تغییر یافته

۱. حمزه اصفهانی، "تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الأرض و الأنبياء)"، ص ۴۵

۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۹

۳. نگاه کنید به: عبدالنبی قیم؛ "پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب احمد کسروی"، ص ۴۵۶

سخن جهانگیر قائم مقامی در توجیه نوشته‌ی حمزه اصفهانی، از همه شگفت‌آورتر است، او می‌نویسد: «بنابراین خوجستان واجار و یا خوزستان بازار یعنی سرزمین خوج‌ها و یا به عبارت ساده‌تر بازار خوزهاست و سوق الاهواز درست ترجمه آن است.» (همان، ص ۱۷۶) قائم مقامی سخنی گفته که تا به حال یک نمونه‌ی آن گزارش نشده است. تا به حال سابقه نداشتنه عرب نام شهری را از فارسی و یا زبان دیگری ترجمه کند. عرب نام‌ها را معرّب می‌کند، مثلاً سپاهان را اصفهان و یا اصفهان می‌کند و یا کوردووا در اسپانیا را قرطبه می‌کند و ده‌ها نمونه دیگر، اما اسم را ترجمه نمی‌کند. اهل علم می‌دانند که اسم خاص ترجمه نمی‌شود.

۴. ابوریحان بیرونی، "آثار الباقیة"، ص ۶۱

۵. البلاذری، "فتوح البلدان"، ص ۵۳۵

است، اما اگر فرض را بر صحّت سخن اول او بگذاریم که اهواز را در پارسی "هوز مسیر" می‌خواندند، این سخن او این حقیقت را روشن می‌کند که ریشه و منشأ نام اهواز همان واژه "هوز" است.

زمنخسری نیز از قول اصمعی، سخنی را بیان می‌کند که بیشتر به افسانه شباهت دارد، او منشأ و اصل کلمه اهواز را از واژه "خوک" می‌داند که بعد از دو رشته تغییر، اهواز می‌شود. به غیر از این‌ها یاقوت حموی، مؤلف کتاب *معجم البلدان* نیز منشأ کلمه‌ی اهواز را واژه‌ی "خوز" می‌داند.^۱ اشکال همه‌ی این‌ها در این است که از "بیت هوزی" و "هوز" بی‌اطلاع بوده‌اند، از این رو برای تبیین اصل و منشأ واژه‌ی "اهواز" به تخیلات و حدسیات متوسل شده‌اند.

جهانگیر قائم مقامی که در دوران معاصر جدی‌ترین پژوهش را در این خصوص انجام داده است، به دلیل تلاش برای به کرسی نشاندن یک نام مشخص، سخنان عجیب و غریب بر زبان رانده است. او می‌نویسد واژه اهواز جمع هوز است که هوز معرّب خوز است.^۲ واقعاً شگفت‌آور است که یک پژوهشگر چگونه چنین سخنان بی‌پایه‌ای بر زبان می‌راند. بله اهواز جمع هوز است، این کاملاً درست است، ولی هوز معرّب خوز نیست، چون هوز قدیمی‌تر از خوز بوده و خوز بعد از اسلام در نوشته‌ها و کتب آمده است. به جرأت می‌توان گفت هیچ‌کدام از نویسندگان و مورخان پیش از اسلام ذکری از "خوز" نکرده‌اند. درحقیقت خوز برگرفته از هوز است. عجیب‌تر این است که قائم مقامی در همان صفحه می‌نویسد واژه "خوز" عربی شده "خوج" و "اوژ" است.^۳ بنا به گفته‌ی او هوز معرّب خوز است و باز خوز معرّب "خوج" و "اوژ" است! مگر یک واژه چند بار معرّب می‌شود.

او در ادامه نقل قولی از یاقوت می‌کند که اصلاً صحت ندارد و یاقوت چنین چیزی را ننوشته است. جهانگیر قائم مقامی می‌نویسد: یاقوت مؤلف *معجم البلدان* نیز معتقد است که کلمه‌ی اهواز معرّب اخواز، جمع خوز بر وزن

۱. درباره سخنان یاقوت حموی و زمنخسری در صفحات بعد سخن خواهیم گفت

۲. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۶ ۳. همان

موز است.^۱ در صفحات بعد نشان خواهیم داد که یاقوت کلمه‌ی اهواز را تلفظ فارسی "احواز" دانسته و آن را جمع "حَوَز" می‌داند. کذب دوم قائم مقامی این است که خوز را از قول یاقوت بر وزن موز دانسته، حال آن‌که یاقوت به صراحت نوشته "حَوَز"، بعد توضیح داده با ضَمّ اول^۲، و این بر وزن موز نیست. حقیقت مطلب این است که بیث هوزی نام آرامی و سریانی این خطه بوده، به مرور زمان و به احتمال زیاد در هزاره اول پیش از میلاد، نام اهواز که برگرفته از نام سریانی است متداول شده، اما سریانی‌ها کماکان آن‌جا را بیث هوزی یا بث هوزی یا بت هوزایه می‌خواندند. کما این‌که در رویدادنامه سریانی که به ذکر حوادث فتح اهواز پرداخته، این خطه را "بث هوزایه" نامیده است.^۳

هوز نام مردمی بوده که قرن‌ها پیش از این، آن‌جا مسکن داشته‌اند. در زبان عربی معمول است مناطق، شهرها و یا آبادی‌ها را به نام مردم آن‌جا بنامند.^۴ مقدسی که در سده‌های نخستین هجری به اهواز آمده و از شهرهای آن بازدید کرده خاطر نشان می‌سازد که این خطه از قدیم‌الایام با نام اهواز شناخته می‌شد.^۵ او همچنین می‌افزاید که عرب آن را اهواز نامیده‌اند.^۶ مطالعات و پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در منابع سریانی و نستوری آن دوره همچنان آن‌جا را بیت هوزی یا بت هوزی می‌خواندند.^۷

۱. همان

۲. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد دوم، ذیل مدخل خوز، ص ۴۰۴

۳. رویدادنامه سریانی، ص ۹۷

۴. به عنوان نمونه پس از آن‌که در قرن چهارم هجری واژه "خوز" در کتب و منابع اسلامی ظاهر شد. "احواز" به عنوان سرزمین خوزیان شناخته شد، که در شعر اعرابی، نیز آمده است (البلاذری، فتوح البلدان"، ص ۳۹۱).

یا این‌که یکی از مناطق شمال شهر اهواز، زرگان نام دارد که خود شامل چند آبادی به نام‌های زرگان ابوفاضل، زرگان بیت محارب، زرگان گرانه است. زرگان نام قبیله‌ای است که در آنجا مسکن دارند و هر کدام از آن‌ها را زرگانی می‌گویند. یا این‌که آن طرف رود کارون، منطقه‌ای به نام لویمی وجود دارد که شامل چندین آبادی است به نام‌های لویمی ۱، لویمی ۲، لویمی ۳، حال آن‌که لویمی نام قبیله ساکن آن‌جا است. شهر تکریت عراق نمونه دیگری است که نام آن برگرفته از قبیله تکریت است که ساکن آن‌جا هستند.

۵. المقدسی، "احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم"، ص ۴۰۴

۶. همان، ص ۳۱۰

۷. دنیل تی پاتس، "باستان شناسی ایلام"، ص ۶۵۶

پس از حمله‌ی اسکندر و برپایی امپراتوری سلوکیه، بیت هوزی یا اهواز جزء سرزمین‌های تابع حکومت سلوکی شد، با تأسیس پادشاهی میسان در قرن دوم پیش از میلاد توسط هسباوسن و پس از حمله‌ی هسباوسن به عیلام و شکست پادشاه آن در ۱۲۹ ق.م، مردم اهواز عملاً جزء این پادشاهی شدند. با ظهور دین مسیح، عرب‌های آن خطه و از جمله آرامی‌ها و همچنین مردم حیره مسیحی شدند، به طوری که در دوره ساسانی بیشتر جمعیت خوزستان مسیحی شده بود.^۱ در شورای روحانیون به سال ۴۱۰ میلادی که مار اسحاق در سلوکیه کنار دجله برگزار کرد، گندی‌شاپور به عنوان پایتخت استان روحانی بت هوزیه انتخاب شد.^۲ در قرون اولیه میلادی، اهواز دومین مقام عالی روحانی نسطوری به حساب می‌آمد و بیت لاپاط (بعدها گندی‌شاپور) مرکز آن بود.^۳ خاندان معروف بختیشوع که در پزشکی سرآمد بوده‌اند، از مسیحیان نسطوری شهر بیت لاپاط هستند، بختیشوع در لغت سریانی به معنی عبدالمسیح است، چون در زبان سریانی، بخت به معنی عبد است و یشوع همان یسوع عربی یعنی مسیح است.^۴ معروف‌ترین آن‌ها، بختیشوع بن جرجیس، جبرئیل بن بختیشوع، جرجیس بن جبرئیل بن بختیشوع، یوحنا بن بختیشوع، جبرئیل بن عبیدالله، ابوسعید عبدالله بن جبرئیل بن بختیشوع بوده‌اند.^۵

همچنین بر اساس نوشته‌های رافائل بابو اسحاق، در قرن چهارم میلادی، یکی از چهار مکتب یا مذهب لاهوت مسیحی، مکتب اهواز بود. او همچنین می‌نویسد اهواز و کرخ سلوخ (کرکوک فعلی) از جمله مناطقی بودند که در آن‌جا مسیحیان توسط شاپور قتل عام شدند.^۶ گفتنی است در برخی منابع،

۱. همان، ص ۶۳۶

۲. ذیل تی پاتس، همان، ص ۶۴۲

۳. تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ص ۷۱۱

۴. عبدالحسین فیلسوف الدولة، "مطرح الأنظار فی تراجم الأطباء..."، ص ۲۴۷/أبن أبی أصبغة، "عیون الأنباء فی..."، ص ۲۰۱

۵. لویس معلوف، "المنجمد فی اللغة و الإعلام"، ص ۱۱۹

۶. رافائل بابو اسحاق، "مدارس العراق قبل الاسلام"، ص ۱۴۵

مکتب مزبور به نام مکتب "بیت هوازی" معروف بود.^۱

به دلیل حضور آرامی‌ها و عرب‌ها و سایر اقوام سامی، دین غالب مردم در این خطه در دوره ساسانی مسیحی بود. در زمان بهرام گور، اسقف شهر هرمزد اردشیر، شخصی به نام بطای (Batai) بود.^۲ کریستن سن همچنین مجمعی متشکل از سی اسقف در شهری از ولایات عرب‌نشین را روایت می‌کند^۳، که به احتمال زیاد همان مجمع سال ۴۱۰ میلادی است که ذیل تی پاتس آن را ذکر کرده است. در منابع آمده است که بسیاری از شهرهای مشرق دجله تا کرکوک و در حلوان و گندی شاپور و شوش و هرمزد اردشیر، اسقف‌نشین بوده‌اند.^۴ همچنین خلیفه اعظم یا جاثلیق کل، پنج مطران در سرزمین‌های مختلف منصوب کرد که یکی از آن‌ها در بیث لابط (Beth Lapat) یا همان گندی شاپور بود.^۵ از جمله تصمیمات خلیفه اعظم، ابقای چهار نفر رؤسای کلیسا در خوزستان بود.^۶ مسیحیان در آن زمان از آن‌چنان قدرتی برخوردار بودند که در زمان یزدگرد اول، در شهر هرمزد اردشیر، آتشکده زرتشیان را تخریب کردند.^۷ نام روحانی مسیحی که آتشکده را تخریب کرد حشو (Hashu) و نام اسقف عبده بود.^۸ تئودور نولدکه نیز ضمن تأیید سخن فوق، نام اسقف در زمان یزدگرد "گناهکار" را "عبدای هوازی" ذکر کرده است.^۹ نوشته‌ی کریستن سن و نولدکه، و عرب بودن نام روحانی مسیحی و اسقف آن شهر، نشان‌دهنده بافت جمعیتی این خطه است. همچنین نوشته‌های فوق نشان می‌دهد در زمان سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ میلادی)، نام اهواز به کل این منطقه اطلاق می‌شده است. اگر در نظر داشته باشیم که علی‌رغم دین زرتشتی پادشاهان ساسانی و پارسیان، در نزدیکی اهواز، یعنی در شهر حیره، پادشاهان حیره یعنی مناذره نیز مسیحی بوده‌اند، مسیحی و عرب بودن ساکنان این خطه بهتر و

۱. رفائیل بابو اسحاق، "تاریخ نصاری العراق"، ص ۷ و ۲۱

۲. آرتور کریستن سن، همان، ص ۲۰۳ ۳. همان، ص ۲۰۴

۴. همان، ص ۱۹۴ ۵. همان، ص ۱۹۷

۶. همان ۷. همان ۸. همان، ص ۱۹۸

۹. تئودور نولدکه، همان، ص ۱۷۶

بیشتر قابل درک خواهد بود. همچنین نباید از نظر دور داشت که در همین منطقه شهر فرات از جمله شهرهای پادشاهی میسان قرار داشت که یکی از پنج مطران منصوب شده در آن شهر بود.^۱

به همین دلیل در زمان فتوحات مسلمانان، مسیحیت در خوزستان کیش غالب بود.^۲ یکی از دلایل این امر همانا این واقعیت است که در این خطه همانند سرزمین عراق، افراد سامی نژاد وجود داشتند.^۳ با ظهور اسلام و فتوحات مسلمین، بیشتر مسیحیان اهواز مسلمان شدند.^۴ درحقیقت مسلمان شدن آرامی‌های بیت هوزی سبب گردید تا روند یکپارچه شدن بافت فرهنگی و اجتماعی اقوام سامی ساکن در آن خطه با سرعت بیشتری تحقق پذیرد. امروزه در زبان عربی مردم خوزستان واژه‌ها و اصطلاحات فراوانی وجود دارد که ریشه‌ی آن‌ها آرامی است. خیل عظیمی از این واژه‌ها عیناً با همان تلفظ آرامی و سریانی در زبان مردم خوزستان وجود دارد و بعد از گذشت ۱۴ یا ۱۵ قرن همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند.^۵ در کتاب *فرهنگ لهجه‌های اهوازی* این واژه‌ها و اصطلاحات به تفکیک ذکر شده‌اند.^۶ علاوه بر این، زبان آرامی با زبان عربی از یک خانواده است.

موضوع قابل ذکر این است که حتی آن‌هایی که مسلمان نشدند و بر دین خود باقی ماندند نیز زبان عربی را برگزیدند و به‌مرور جزء جامعه‌ی عرب شدند و زبان دینشان، زبان ثانوی آن‌ها باقی ماند. اما همین زبان نیز به‌مرور فقط زبان دینی آن‌ها شد و در مراسم مذهبی و روحانی آن را به کار می‌بردند. نمونه بارز آن‌ها صابئی‌های مندائی است که به قول نولدکه بابلی خالص هستند،^۷ آن‌ها نه

۱. همان، ص ۱۹۸

۲. ریچارد فرای، "عصر زرین فرهنگ ایران"، ص ۱۲۷

۳. تئودور نولدکه، همان، ص ۶۹۱

۴. ریچارد فرای، همان

۵. واژگانی مانند: الأجر، شَلَع، غَشِيم، زَرَب، فَشَخ، حُرْمَة، ناطور، تَنور، بَهْلَة، طَمَس، شَرَم، بُوری، بَزْغوث، بَتول، دکان، شَطَف، فَرُوج، بَلَش، زَعطوط، النیر، شَوْشَة، شَلَح، شَمَط، لَطَش طه باقر، "من ثراتنا اللغوي القديم"

۶. عبدالامیر حسونی زاده شویکی، "موسوعة اللهجة الاهوازية"

۷. تئودور نولدکه، همان، ص ۶۴۸

تنها به زبان عربی سخن می‌گویند، بلکه لباس و پوشش‌شان عربی است، به‌نحوی که ظاهر آن‌ها با ظاهر یک فرد عرب اهوازی هیچ‌گونه تفاوت و تمایزی ندارد. درحقیقت صائبی‌ها جزئی از جامعه‌ی عربی بوده و هستند. شاعر معروف دربار مشعشعیان، طوقان صائبی که به زبان عربی شعر می‌گفت، نمونه‌ی بارز این گونه مردم است.

به احتمال زیاد از اوایل قرن پنجم میلادی اثر و نشانی از نام بیت هوزی نمانده بود و فقط نام اهواز را بر آن خطه اطلاق می‌کردند. جریر شاعر صدر اسلام (تولد ۳۲ هـ وفات ۱۱۲ هـ) به هنگامی که یکی از قبایل اهواز به نام بنی‌العم به یاری قبیله بنی‌مجاشع شتافته بود، در ذم و نکوهش بنی‌العم شعری سرود و در رجزخوانی و مناظره‌ای که با فرزدق شاعر معروف داشت، در این قصیده موطن بنی‌العم را اهواز و نهر تیری ذکر می‌کند.^۱

سیروا بنی‌العم فالأهواز منزلکم و نهر تیری فلم تعرفکم العرب
پیش از جریر، یکی از رهبران خوارج موسوم به قطری بن الفجاء المازنی التمیمی متوفا به سال ۷۸ هجری نیز در شعر خود از اهواز یاد کرده است.^۲ همچنین صحابی جلیل‌القدر الأسود بن سریع بن حصیر بن عباده التمیمی متوفا به سال ۶۲ هجری که در چندین غزوه در رکاب پیامبر اکرم بود و در شجاعت و سوارکاری سرآمد بوده، به هنگام فتح اهواز، قطعه شعری می‌سراید که در آن نام اهواز را ذکر کرده است.^۳ علاوه بر او یکی دیگر از شعرای صدر اسلام به نام أعشى همدان متوفا به سال ۸۰ هجری در قصیده خود از اهواز یاد کرده است.^۴ به همین دلیل همه‌ی تاریخ‌نویسان و نویسندگان کتب جغرافی

۱. ترجمه: بنی‌العم به منزلگاه و موطن خود در اهواز و نهر تیری باز گردید که عرب شما را نمی‌شناسد. الصاوی، "شرح دیوان جریر"، ص ۴۸-۴۹

ابن اثیر نیز به هنگام ذکر فتح اهواز و مناظر و نهر تیری، نام اهواز و حضور بنی‌العم در اهواز پیش از اسلام را خاطر نشان شده است.

ابن اثیر، "الکامل"، جلد چهارم، ص ۱۴۶۶

۲. احسان عباس؛ "شعر الخوارج"، ص ۱۱۳

۳. محمد بن جریر الطبری، "تاریخ الرسل و الملوک"، جلد سوم، ص ۱۷۴

۴. ابوالفرج الاصفهانی، "الأغانی"، جلد ششم، ص ۵۰

صدر اسلام این سرزمین را در کتاب‌های خود اهواز ذکر کرده‌اند. خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۷۳ هـ) استاد نحو و علم عروض جزء اولین کسانی بود که در نوشته‌های خود نام اهواز را آورده و آن را مشتمل بر هفت کوره دانسته است.^۱

محمد بن جریر طبری اهواز را منطقه‌ای بزرگ مشتمل بر هفتاد شهر و روستا به مرکزیت "سوق الاهواز" نام برده است.^۲ ابن خردادبه نیز اهواز را شامل هفت کوره^۳ دانسته است. بلاذری نیز در *فتوح البلدان* از اهواز و کُور آن یاد می‌کند.^۴ ابن رسته نیز کُور اهواز را بر می‌شمارد که سوق الاهواز یکی از آن‌ها است.^۵ مقدسی نیز نام این خطه را اهواز ذکر کرده و خاطر نشان شده که عرب از قدیم‌الایام این سرزمین را اهواز نامیده است.^۶ در *زین الأخبار* گردیزی (تألیف به سال ۴۲۳ هـ) و *تاریخ بیهقی* (به سال ۴۷۰ هـ) و بالاخره در *تاریخ سیستان* (در سده‌های پنجم و ششم هجری) نیز به همین منوال نام اهواز را ضبط کرده‌اند.^۷

این خطه در دوران ساسانیان و همچنین در دوره خلافت امویان و بنی عباس یکی از مناطق آباد و سرسبز بوده است. ابن خردادبه خاطر نشان می‌سازد که پارسیان خراج اهواز را پنج میلیون درهم تعیین کرده بودند.^۸ در زمان کاتب بغدادی خراج اصفهان ده میلیون و پانصد هزار درهم بوده، اما

۱. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد اول، ص ۲۸۵

۲. همان، جلد دوم، ص ۵۸۳

۳. به اعتقاد نولدکه، اصل کوره از خوره یونانی است که از طریق زبان سریانی به زبان عربی راه یافته است. جمع آن کُور است (تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ص ۵۴). کوره به معنی شهرستان است که مشتمل بر چندین روستا و آبادی است. مثلاً ابن خردادبه آورده است کوره ارجان و رساتیقها: شهرستان ارجان و روستاهای آن (ص ۴۶)، او گاهی کوره را به عنوان ایالت یا استان یا کشور به کار برده، مانند کوره اردن و کوره فلسطین (المسالک و الممالک، ص ۷۸)

۴. ابن خردادبه، "المسالک و الممالک"، ص ۴۲

۵. البلاذری، "فتوح البلدان"، ص ۳۸۴ ۶. ابن رسته، "الأعلاق النفیسة"، ص ۹۷

۷. المقدسی، "أحسن التقاسیم فی..."، ص ۳۱۰

۸. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۷ ۹. ابن خردادبه، همان

خراج اهواز بیست و سه میلیون درهم بوده است.^۱ مقدسی از وجود معادن نفت و قیر در این سرزمین خبر داده و تصریح کرده که درآمد آن پشخانه‌ای برای خلیفه بوده است.^۲ در سال ۷۱۱ میلادی یعنی زمان دهمین خلیفه‌ی اسلامی که عرب وارد اسپانیا شد، در یکی از نامه‌هایی که سردار سپاه عرب برای خلیفه اموی نوشته است، اسپانیا را چنین توصیف می‌کند: «در لطافت هوا چون شام، در اعتدال آن چون یمن، در گل و ریحان و عطریات چون هند، در حاصل خیزی و درآمد چون اهواز، در معادن جواهرات چون چین، در منافع بندری و درآمدهای ساحلی چون عدن می‌باشد.»^۳

۱. ابوالفرج قدامة الکاتب البغدادی، "الخراج"، ص ۲۵۰

۲. المقدسی، همان، ص ۴۰۲

۳. فرانکو کاردینی، "تاریخ روابط اسلام و اروپا"، ص ۳۲۶

اهواز یا احواز

اولین کسی که در دوران معاصر نام "احواز" را بر سر زبان‌ها انداخت، علی نعمه‌الحلو نویسنده و تاریخ‌نویس اهل نجف است که در سال ۱۹۶۹ میلادی در کتاب خود، ضمن نپذیرفتن نام "عربستان" به عنوان نام این خطه، خاطر نشان می‌سازد که عربستان یک نام فارسی است که پارسیان بر احواز اطلاق کرده‌اند، و به معنی سرزمین عرب یا اقلیم عرب است. حال آن‌که در حال حاضر عرب این منطقه را اهواز می‌نامد و علت آن این است که تلفظ اهواز سبک‌تر و روان‌تر از تلفظ احواز است. او همچنین می‌افزاید: «پس در شرایطی که من این حقیقت را بر ملا می‌سازم از همه می‌خواهم تا نام احواز را بر این دیار اطلاق کنند.»^۱ ملاحظه می‌شود این نویسنده نیز مانند احمد کسروی و رضاخان میرینج با هدف رهایی و خلاصی از واژه‌ی عربستان، این اسم را مطرح می‌کند و از همه می‌خواهد نام "احواز" را به کار ببرند.

علی نعمه‌الحلو در نوشته‌های خود حتی به نوشته‌های یاقوت حموی در *معجم البلدان* نیز استناد نمی‌کند و به خواننده نمی‌گوید که اول بار این یاقوت حموی بود که در قرن هفتم هجری، اصل و ریشه واژه اهواز را "احواز" دانسته است.^۲ آقای حلو دقیقاً همان راه و روشی را رفته که کسروی، جهانگیر قائم

۱. علی نعمه‌الحلو، "بلاد الأحواز - دراسة موسعة لجغرافيا و تاريخ جغرافية الإقليم"، جلد اول، ص ۱۵

۲. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که منظور از اهواز در این مبحث، شهر اهواز نیست، بلکه ایالت و یا استان اهواز است که به قول طبری، مشتمل بر هفتاد کوره بوده و یا به قول تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نویسان مانند ابن حوقل، بلاذری، مقدسی، ابن خردادبه و غیره، مشتمل بر هفت کوره یا شهرستان بوده که "سوق الاهواز" که همانا شهر فعلی اهواز است، یکی از کوره‌های آن بوده است.

مقامی، حمزه اصفهانی، توزی، بهرام فره‌وشی و همقطاران آن‌ها رفته‌اند. فرق علی نعمه الحلو با آن‌ها در این است که او خیلی عریان‌تر و آشکارتر سخن گفته، اما آقایان به لطایف الحیل متوسل شده‌اند. علی نعمه الحلو بدون این‌که به اسناد و نوشته‌های تاریخی استناد کند و بدون آن‌که سیر نام اهواز را مورد بررسی قرار دهد و با مطالعه و بررسی مراحل تطور نام مزبور، خواننده را با حقایق تاریخی آشنا سازد، دیدگاه خود را مطرح کرده است. نقطه نظری که در اصل، از آن یاقوت حموی است، اما علی نعمه الحلو آن را خیلی خلاصه‌تر و ساده‌تر کرده است. از همه بدتر این است که یاقوت در این خصوص، نظری داده، نظری که بیشتر حالت فرضیه است، اما علی نعمه الحلو، آن را به عنوان یک حکم و نه یک فرضیه مطرح کرده است.

پس از علی نعمه الحلو، سایر نویسندگان و تاریخ‌نویسان به تصور این‌که سخن علی نعمه الحلو درست است، بدون تعمق در اصل و ریشه نام اهواز، اصطلاح به کار رفته توسط او را در نوشته‌های خود به کار بستند و به جای نام اهواز، از واژه "احواز" استفاده کردند. مصطفی عبدالقادر النجار در کتاب خود *تاریخ السیاسی لإمارة عربستان العربیة* چاپ سال ۱۹۷۰، و صالح احمد العلی در کتاب خود *الأحوار فی العهود الإسلامیة*، همین لفظ را به کار برده‌اند. جالب اینجاست که صالح احمد العلی اذعان دارد که در همهی متون عربی نام این سرزمین با "هء" آمده است.^۲

درحقیقت آنچه سبب شد تا علی نعمه الحلو، نام "احواز" را مطرح کند، و دیگران به تأسی از او راه وی را دنبال کنند، نوشته‌ی یاقوت حموی در *معجم البلدان* است.^۳ به همین دلیل به بررسی و مطالعه نوشته‌های یاقوت حموی

۱. مصطفی عبدالقادر النجار، "تاریخ السیاسی لإمارة عربستان العربیة"، ص ۳۳

۲. صالح احمد العلی، "الأحوار فی العهود الإسلامیة"، ص ۴

۳. پس از خاتمه نگارش این بخش از کتاب و در حالی که مشغول نگارش بخش دیگر آن بودم، در تاریخ دوشنبه ۹۷/۷/۲۳ برابر با ۲۰۱۸/۱۰/۱۵ نامه‌ای به شرح زیر خطاب به علی نعمه الحلو تنظیم کرده و از طریق فیس بوک به صفحه ایشان و همچنین به بخش پیام‌های خصوصی وی (مسنجر) ارسال کردم. متن نامه این چنین است: «جناب آقای علی نعمه الحلو، ضمن تشکر از آثار مکتوبی که جنابعالی درباره تاریخ و فرهنگ این خطه تألیف

می‌پردازیم. پیش از ورود به نوشته‌های یاقوت، ذکر این نکته ضروری است که علی‌نعمه الحلو به‌سان حمزه اصفهانی، توزی، و بهرام فره‌وشی، حتی یک نوشته و یا یک متن تاریخی را ارائه نکرده که در آن نام "احواز" به عنوان نام تاریخی این خطه ذکر شده باشد.

یاقوت حموی (۵۷۴-۶۲۶ هـ) در خصوص نام "اهواز" چنین آورده است: «اهواز جمع "هوز" است و آن در اصل "حَوَز" بود. چون پارسیان این نام را فراوان به کار بردند، لذا آن را تغییر دادند، چنان که اصل آن از میان رفت، و از آن‌جایی که در سخن فارسیان "حاء" نباشد و در هر کلمه که آن حرف بیاید به "هاء" بدل کنند [تلفظ کنند] و حسن را "هسن" و محمد را "مهمد" گویند. سپس عرب‌ها چون آن نام را از فارسیان گرفتند، به دلیل کاربرد فراوان این کلمه، نام

کرده‌اید؛ در خصوص نام "احواز"، شما در صفحه ۱۵ از کتاب خود اصل و ریشه واژه اهواز را احواز دانسته‌اید و علت آن را سبک‌تر و روان‌تر بودن تلفظ اهواز نسبت به احواز ذکر کرده‌اید، در این خصوص سؤال‌های ذیل مطرح است، لطفاً پاسخ سؤال‌ها را ارائه فرمایید. سؤال اول: نام منبع یا منابع تاریخی را که در آن‌ها نام "احواز" ذکر شده ارائه فرمایید. سؤال دوم (این سؤال در صورت ذکر منابع فوق مطرح می‌شود) کی و در چه دوره‌ای نام "احواز" به "اهواز" تغییر یافت؟ سؤال سوم: عرب همیشه واژه‌های غیرعربی را معرب می‌کند و بدین وسیله واژه عربی می‌شود، مثلاً سپاهان، اصبهان و یا اصفهان شد، و استخر، اصطخر شد و نیشابور، نیسابور شد و ده‌ها یا صدها نمونه دیگر، چگونه یک واژه عربی همچون "احواز"، اهواز می‌شود؟ سؤال چهارم: آیا جنابعالی می‌دانستید که قومی از عرب‌های آرامی، به نام "بیت هوزی" در قرن دهم یا یازدهم پیش از میلاد در این سرزمین مسکن داشته‌اند و به آن‌ها "هوز" می‌گفتند و مفرد آن "هوزی" است و آن‌ها در این دیار حکومتی داشته‌اند؟»

بعد از چند ساعت، کسی از طریق فیس‌بوک برای من پیغام گذاشت که استاد به دلیل کهنوت سن و ضعف بینایی قادر به نوشتن نیست و فقط پیام صوتی می‌دهند. من اصرار کردم که پاسخ را مکتوب می‌خواهم. ایشان پیام صوتی علی‌نعمه الحلو را برای من مکتوب کرد. جواب ایشان چنین بود: «به معجم البلدان، بخش اول، ماده الاحواز مراجعه کنید.»

هرچند که می‌دانستم علی‌نعمه الحلو به استناد نوشته یاقوت حموی این نظر را داده، اما برای این که بر مبنای حدس و گمان اظهار نظر نکرده باشم، برای اتمام حجت این سؤال‌ها را از ایشان مطرح کردم. پس از وصول پاسخ مزبور باز به این مطلب اکتفا نکردم، اصل سؤال‌ها و پاسخ وی را در صفحه خویش در فیس‌بوک گذاشتم، تا اگر ایشان اعتراضی دارند، اعلام کنند، که تاکنون هیچ‌گونه اعتراضی از ایشان نرسیده است.

خاطر نشان می‌سازد برخلاف پاسخ علی‌نعمه الحلو، در معجم البلدان، جلد اول، آنچه ذیل ماده "الاحواز" آمده، ربطی به اهواز ندارد، بلکه آن "ناحیه‌ای است در بغداد در سمت نهران" (ص ۱۱۷).

اهواز بر نام احواز غلبه کرد، به همین دلیل اهواز یک نام عربی است که در دوره‌ی اسلامی به کار رفت.^۱ یاقوت در ادامه به تعریف کلمه "حوز" می‌پردازد و می‌گوید: «أصل کلمه حَوْز، از مصدر حَاَزَ الرَّجُلُ الشَّيْءَ يَحْوِزُهُ، حَوْزاً است و این زمانی است که آن چیز را به دست آورد و تملک کند.» بعد از قول ابو منصور الأزهري می‌نویسد حَوْز، زمینی است که فرد حدود آن را مشخص می‌کند و این زمین در تملک او قرار می‌گیرد و کسی حق استفاده از آن را ندارد.^۲

اولین و بزرگ‌ترین ایراد وارده به نوشته یاقوت حموی این است که او حتی یک نوشته و یا یک سند تاریخی ارائه نمی‌دهد که در آن نام "احواز" آمده باشد. یاقوت به ما نمی‌گوید در کدام کتاب و یا در کدام سنگ‌نبشته و یا در کدام متن تاریخی کلمه "احواز" آمده است. این سخن یاقوت زمانی درست است که او نوشته‌ای و یا سندی مبنی بر ذکر نام احواز در آن ارائه دهد، در غیر این صورت، این سخنان فقط حدس و گمان است.

از نظر علمی، هرگونه سخن و یا نوشته‌ای بدون ارائه سند و مدرک تاریخی، فاقد اعتبار است و قابل اعتنا نیست. اگر چنین نباشد هر کسی می‌تواند هزار و یک داستان برای وجه تسمیه شهرها، کشورها، ایالات، رودها و... خلق کرده و آن را به عنوان حقیقت مطرح کند. دقیقاً به دلیل همین اصل اساسی و علمی است که ما داستان بهرام فره‌وشی درباره وجه تسمیه عبادان را قبول نکردیم و آن را زاینده تخیلات و اوهام او دانستیم. بهرام فره‌وشی برای وجه تسمیه عبادان (آبادان فعلی) داستانی خلق می‌کند و یک واژه مرکب و

۱. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد اول، ص ۲۸۴

۲. همان

به هنگام تألیف کتاب "پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب احمد کسروی" در فاصله سال‌های ۸۴-۸۸، از آن‌جایی که نگارنده از یافته‌های جدید علمی، از قبیل وجود بیت هوزی در دوران باستان، همچنین قرائت جدید سیمرنی از واژه هوز، و وجود افرادی چون عبده اهوازی و علمایی چون یوسف هوزایی یا یوسف اهوازی در قرن چهارم میلادی اطلاع نداشت، سخن یاقوت حموی را حائز "اعتبار بیشتری" می‌دانسته است (ص ۴۵۷). اما در خلال این ده سال با تتبع، مطالعه و غور در منابع مختلف به نتایج جدیدی رسیده است.

من درآوردی به نام "اوپاتان" را مطرح می‌کند که این واژه نام اصلی این شهر بوده و به معنی نگهبان و پاسبان آب است. بعدها عرب "اوپاتان" را به "عبادان" تبدیل کرده است. کسی نیست از آقای فرهوشی بپرسد، آب دریا و یا آب رودخانه چه نیازی به نگهبان و پاسبان دارد؟ اما ایراد اساسی و اصلی به این داستان فرهوشی این است که او از ارائه یک نوشته و یا یک کتاب تاریخی که در آن نام "اوپاتان" آمده باشد، عاجز است. از این رو سخن او را ساختگی و من درآوردی دانسته و اعتباری برای آن قائل نیستیم.^۱

موضوعی که علی نعمة الحلو از آن غافل مانده، این است که یاقوت حموی این سخن را به عنوان یک نظر مطرح کرده و هیچ‌گاه به عنوان یک حقیقت مسلم و یا یک حکم بیان نکرده است. به همین دلیل او این سخن را ذیل مدخل "اهواز" بیان کرده، و ذیل مدخل "احواز" نیورده، از نظر او "احواز" ناحیه‌ای است در بغداد و در سمت نهر روان.

نه تنها کتب تاریخی ذکری از نام "احواز" نکرده‌اند، بلکه قدیمی‌ترین سکه‌های برجای مانده از دوران اسلامی در قرن اول هجری به سال‌های ۷۹، ۸۰، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷ و ۹۸ هجری قمری در سوق الاهواز و نه سوق الاحواز ضرب شده‌اند.^۲ دومین ایراد وارده به سخن یاقوت این است که اگر حرف او درست باشد، ما باید در آن دوره "حوز" های چندی داشته باشیم که از جمع آن‌ها "احواز" حاصل شده باشد. حال آن‌که حتی خود یاقوت، نمی‌تواند یک مورد از این "حوزها" را به عنوان شاهد ارائه دهد. او حتی به قول خود یک نمونه از "هوز" فارسی شده را به عنوان مدرک و سند گفتار خود مطرح نمی‌کند. جالب این‌جاست به هنگامی که یاقوت در جلد دوم کتاب خود قصد دارد درباره‌ی واژه "حوز" سخن گوید، "حَوْز برقة" در شهر واسط را به عنوان نمونه ذکر می‌کند که ادیب معروف ابوالکرم خمیس بن علی الحوزی از علمای آن است، و یا از حوز دیگری سخن می‌گوید که در کوفه

۱. عبدالنبی قیّم، "فراز و فرود شیخ خزعل"، ص ۳۵۲

۲. صالح احمد العلی، "الأحواز فی العهود الإسلامیة الأولى"، ص ۳۰

است و حوز سومی که به عنوان شاهد و گواه سخن خود می‌آورد، حوزی است در بلندی‌های بعقوبه در عراق.^۱ اما او نمی‌تواند یک "حوز" از این خطه به عنوان نمونه ارائه دهد.

سومین ایراد وارده به یاقوت حموی، سخن استاد بزرگ لغت و عروض، خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۷۳ هـ) است که پنج قرن پیش از یاقوت می‌زیست. او که سیبویه شاگردش بود، در این باره می‌نویسد: «اهواز که بین بصره و فارس قرار دارد مشتمل بر هفت کوره است، که هر کدام از آنها، یک نام دارد و جمع آنها اهواز است و به یک واحد [کوره] از آنها هَوَز نمی‌گویند.^۲» اگر سخن یاقوت درباره "احواز" درست باشد، علی‌القاعده فراهیدی باید زودتر از یاقوت به این حقیقت پی می‌برد، چون فراهیدی: ۱- پانصد سال قبل از یاقوت می‌زیست. ۲- یاقوت صدها و شاید هزار کیلومتر دورتر از اهواز یعنی در سوریه و در شهر حماه می‌زیست، اما فراهیدی در بصره و بیخ‌گوش اهواز بود. ۳- فراهیدی استاد لغت و عروض بود، حال آن‌که یاقوت جغرافی‌دان بود، و قدر مسلم فراهیدی در لغت، اعلم‌تر و داناستر از یاقوت بوده است.

درحقیقت فراهیدی به نوعی پاسخ یاقوت حموی را داده است که اهواز، جمع "حَوَز" نیست.

چهارمین ایراد وارد به یاقوت این است که از ویژگی‌های زبان عربی این است که واژه‌های بیگانه را معرّب می‌کند و پس از تعریب آن را در زبان خود به کار می‌برد. درحقیقت، عرب واژه‌های بیگانه و دخیل را عربی می‌کند، نه این‌که یک واژه صد در صد عربی مانند "احواز" را به سان غیرعرب‌ها و بدون تعریب به کار ببرد. تا جایی که نگارنده به خاطر دارد تا به حال موردی این چنین مشاهده نشده که یک واژه‌ی عربی را عرب به گونه‌ای تلفظ کند که غیرعرب آن را تلفظ کرده باشد. عرب، سپاهان را معرّب کرد و آن را "اصبهان"

۱. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد دوم، زیر مدخل "حوز"، ص ۳۱۸

۲. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد اول، ص ۲۸۵

و بعدها "اصفهان" خواند، یا پارس را معرب کرد و "فارس" تلفظ کرد، استخر را اصطخر خواند، نیشابور را نیسابور تلفظ کرد، کوردوا را قرطبه خواند، مالت را مالط یا مالطا تلفظ کرد، و نیز را بندقیه ادا کرد، اسپانول را اشبیلیه خواند، استانبول را اسطنبول خواند، خوره یونانی را به "کوره" تبدیل کرد. یا این‌که شهری قدیمی را که گویا سلوکیان بنا نهاده‌اند و بین بصره فعلی و محمره کنونی است و آن را به یونانی Apologos می‌نامیدند، عرب "أبْلَه" خواند.^۱ عرب حتی الکساندر را اسکندر کرد. حال چگونه ممکن است احواز عربی را اهواز بخواند؟

اشکال کار یاقوت این است که در کتاب پنج جلدی خود هیچ‌گونه سخنی از مناطق، شهرها و ایالت‌های آرامی نکرده است. در کتاب او نه تنها از "بیت هوزی" یا "بیت هوازی" اثری نیست، بلکه او حتی از "بیت ارمایه" که درحقیقت یکی از بزرگ‌ترین سرزمین‌های آرامی بوده و نیمی از عراق امروز در آن قرار داشت^۲، سخنی نگفته است. به همین منوال یاقوت حموی از "هُوز" و "هُوزی" نیز بی‌اطلاع بوده است. یاقوت چون از "بیت هوزی" و "هُوز" بی‌اطلاع بوده، بر اساس حدسیات خود به واکاوی ریشه کلمه اهواز پرداخته است.

همان‌طور که در بالا نشان دادیم اطلاعات تاریخی یاقوت حموی ضعیف است. او برای توجیه تغییر احواز به اهواز، از استفاده و کاربرد فراوان این نام توسط پارسیان و تغییر آن به وسیله آن‌ها سخن گفته است. ما می‌دانیم که این خطه از دوره‌ی اسکندر اهواز بوده است. در آن دوره اصلاً پارسیان در این خطه نبوده‌اند و این نام را نمی‌شناختند تا آن را تغییر دهند. نگاهی به کتیبه‌ها و نقش‌های بر جای مانده از پارسیان و پارت‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها برای هر ناحیه اسم خاص خود را به کار می‌بردند. از همه بدتر این است که زمانی نام "اهواز" به کار رفته که زبان پارسی به شکل امروزی نبوده است، بلکه پارسی

۱. کی لسترنج، "بلدان الخلافة الشرقية"، ص ۶۸

۲. تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و..."، ص ۶۸۴

میان‌ه بوده که با پارسی امروز فرق دارد.

موضوع دیگر این است که علی‌رغم کار ارزشمند یاقوت حموی در *معجم البلدان*، مطالب او خالی از عیب و اشتباه نیست. او در ثبت و ضبط مکان‌ها اشتباهات چندی داشته است. یاقوت به هنگام بیان وجه تسمیه شهر نهر تیّری یکی از شهرهای مملکت میسان، که در نزدیکی حویزه فعلی است، به نقل از برخی افسانه‌های پارسی، حفر کانال نهر تیّری را به شخصی افسانه‌ای به نام اردشیر بهمن پسر اسفندیار نسبت می‌دهند که هم‌عصر حضرت داود علیه السلام بوده و آن را به تیری پسر گودرز وزیر هدیه می‌کند.^۱ حال آن‌که کانال نهر تیری به دستور پادشاه میسان، تیرائوس اول (سلطنت ۹۰-۷۸ ق.م)، حفر شده است. مورد دیگر، در همین مدخل "اهواز" است که می‌نویسد: «در خوزستان مکان‌هایی وجود داشته که به هر کدام از آن‌ها "خوز" می‌گفتند و از آن جمله خوز بنی اسد و غیره.^۲» حال آن‌که چنین سخنی غلط است و در هیچ‌یک از کتب تاریخی و جغرافیایی پیش از یاقوت، خوز به عنوان محل و منطقه نبوده و هیچ کتابی از خوز بنی اسد و غیره سخن نگفته است. بر اساس نوشته‌های تاریخ‌نویسان، خوز نام قومی بوده است نه نام محلی. مقدسی که چند قرن قبل از یاقوت به این خطه سفر کرده و در شهرهای آن اقامت کرده، هیچ‌گونه سخنی از خوز بنی اسد و یا خوزهای دیگر نیاورده است. او خوز را مردمی می‌داند که در شمال اهواز زندگی می‌کردند. جالب این‌جاست که خود یاقوت در جلد دوم کتاب خود، سخن فوق را نفی می‌کند، و خوز را قومی می‌داند که همه‌ی تاریخ‌نویسان و حتی پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و خلیفه دوم آن‌ها را بدترین مردم می‌دانند.^۳

برای این که با برخی اظهار نظرهای غلط یاقوت حموی آشنا شویم، بهترین نمونه وجه تسمیه بغداد است. یاقوت در این خصوص می‌نویسد: ... بنا به گفته ابن‌الانباری اصل بغداد از آن‌ا عاچم است... به قول برخی از

۱. یاقوت الحموی "معجم البلدان"، جلد پنجم، ص ۳۱۹

۲. همان، ص ۲۸۴

۳. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد دوم، مدخل "خوزستان"

اعاجم، تفسیر آن این است که به معنی باغ داد است، چون باغ به معنی بستان است و داد نیز نام کسی است. برخی نیز می‌گویند: بغ نام بتی است. آورده‌اند که خواجه‌ای از اهل مشرق را به کسری هدیه دادند و این خواجه از بُت پرستان بود، پس او گفت: بغ داد یعنی بت به من داد. همچنین می‌گویند: که بغ به معنی بستان است و داد به معنی دادن است، و کسری این باغ را به همان خواجه داد، و گفت: بغ داد، پس بدین نام خوانده شد. یاقوت از قول حمزه بن حسن^۱ می‌گوید: بغداد نامی است فارسی که معرب شده و اصل آن باغ داذویه بوده، چون بخش‌هایی از شهر، باغ شخصی پارسی بوده به نام داذویه ... او در ادامه روایت‌های دیگری از وجه تسمیه بغداد ارائه می‌دهد که کمابیش با همین مضمون است.

پس از آن یاقوت که گویی خود به نقل قول‌ها و وجه تسمیه‌های فوق چندان اعتماد ندارد و آن‌ها را قبول ندارد، این بار سخن عجیب و غریب دیگری را به عنوان حسن ختام این تسمیه ذکر می‌کند و می‌نویسد: گفته‌اند بغداد بازاری بوده که بازرگانان چین به منظور کسب سودهای هنگفت به آن تردد می‌کردند، و نام پادشاه چین، بغ بود، آن‌ها به هنگامی که سوی سرزمین خود بازمی‌گشتند، می‌گفتند: بغ داد یعنی این سودی را که به دست آوردیم، آن را بغ داده است^۲. بزرگ‌ترین اشکال وارده بر این روایت این است که "داد" یک واژه فارسی دری است. اولاً این واژه در دوران باستان در پارسی میانه وجود نداشته است. ثانیاً اگر بناست چینی‌ها بگویند این سود را پادشاهی به آن‌ها داده، چرا از واژه پارسی استفاده می‌کنند، قاعدتاً باید به زبان خود یعنی به زبان چینی بگویند، نه به زبان فارسی دری. یاقوت هرچه را اینجا و آن‌جا شنیده در کتاب خود آورده است. داستان‌های عامیانه و افسانه‌ها را نقل کرده، بی آن‌که در خصوص صحت و سقم آن‌ها و یا اصولاً در خصوص معقول بودن آن‌ها به

۱. منظور یاقوت از حمزه بن حسن، همان حمزه اصفهانی است، که در این گونه مسائل، ید طولایی دارد.

۲. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد اول، ذیل مدخل بغداد، ص ۴۵۶

تأمل و تفکر بنشینند. اشکال کار و خبط بزرگ اینجاست که برخی، سخنان یاقوت حموی را به عنوان حقیقت مطلق و حکم غایی تلقی کرده و آن را درست قبول می‌کنند.

امروزه کشفیات باستان‌شناسی و پیدایش کتیبه‌های میخی نشان داده است که قدیمی‌ترین نامی که از بغداد وجود دارد، مربوطه است به قرن هجدهم قبل از میلاد یعنی ۳۸۰۰ سال پیش، این نام از دوران حمورابی پادشاه معروف بابل در کتیبه‌ها وجود داشته و بعد از آن در دوره کاسی‌ها ۱۵۰۰-۱۱۱۷ قبل از میلاد و دوره‌های بعدی تکرار شده است.^۱ دکتر طه باقر ضمن تأیید این سخن می‌نویسد: نام بغداد در کتیبه‌های برجای مانده از دوران حمورابی و دوره‌های بعد به صورت "بگدادو" و "بگدادا" آمده است.^۲

مورد دیگر از اظهار نظرهای یاقوت حموی، سخن او درباره بنای شهر شوش است. یاقوت از قول ابن کلبی می‌نویسد که شهر شوش را اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بنا نهاده است.^۳ حال آن که قدمت شهر شوش به چهار هزار سال پیش از این برمی‌گردد، علاوه بر این اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب یک شخصیت افسانه‌ای است و اصلاً وجود خارجی ندارد.

مطالعات و بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از تاریخ‌نویسان و همچنین جغرافی‌نویسان مطالب خود را از کتاب‌های دیگر استخراج می‌کردند و در کتاب خود می‌گنجاندند، برخی نیز مثل ابن الندیم در کتاب *الفهرست*، بیشتر چیزهایی که نوشته زاییده تخیلات اوست. استاد یوسف الهادی به ما نشان می‌دهد که مؤلف کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، هر آنچه نوشته، از کتاب‌های دیگران است و خود هیچ‌گونه تتبع و تفحصی در مطالب کتاب نکرده است.^۴ همین مؤلف مجهول، جندی شاپور یا بیت لاپات را "وندوشاور"

۱. صلاح رشید الصالحی، "الجدور التاريخية لإسم بغداد..."، ص ۵۷

۲. طه باقر، "من تراثنا اللغوي القديم"، ص ۲۰۳

۳. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، المجلد الثالث، ص ۲۸۱

۴. "حدود العالم من المشرق الی المغرب"، تحقیق یوسف الهادی، ص ۴

نوشته^۱، یا در جای دیگری از شهری در خوزستان به نام "رامهر" سخن می‌گوید که برکنار رودی واقع است و مانی در آن شهر به قتل رسید.^۲ حال آن که در هیچ یک از کتب تاریخی و جغرافی بر جای مانده از آن دوران، چنین شهری ذکر نشده است. یا ابن خلدون، خوزستان را مرکز اهواز می‌داند.^۳ یا این که نویسنده‌ی کتاب *الروض المعطار...*، اهواز را همان رامهرمز می‌داند.^۴ برخلاف مقدسی که خود به این سرزمین سفر کرده، یاقوت و دیگران هیچ‌گاه به این خطه نیامده‌اند. آنچه او در این باره نوشته برگرفته از کتاب‌ها و سخنان دیگران است. حُسن و مزیت یاقوت این است که بیشتر آنچه از دیگران نقل کرده، منبع و مأخذ آن را ذکر کرده و از این نظر شرط امانت را تا حدودی رعایت کرده است. اما در خصوص اصل و ریشه نام اهواز و این که اصل آن "حَوْز" است، این اظهار نظر زاینده تفکرات یاقوت است.

موضوع دیگری که برخی را دچار اشتباه کرده و موجب شده تا سخن یاقوت را تا حدودی موجه بدانند، همانا نام‌گذاری شهر حویزه است، که در قرن چهارم هجری توسط عفیف بن دبیس اسدی بنا نهاده شده است. برخی بر این گمانند که حویزه مصغر حوز است، و چون حویزه وجود دارد، پس باید حوز یا حوزهای دیگر وجود داشته باشند که حالا مصغر آن حویزه است، از این رو اظهار نظر یاقوت درست است. حال آن که "حویزه" مصغر "حوز" نیست، بلکه مصغّر "حوزه" است. دیگر این که حویزه در قرن چهارم هجری بنا شده و فاصله آن با نام اهواز بیش از چهارده قرن است.

به هر حال اگر یاقوت حموی در قرن هفتم هجری و بعد از او به هشت قرن، یعنی در قرن پانزدهم، علی نعمة الحلوی یک مدرک و سند تاریخی درباره کاربرد واژه‌ی "احواز" در کتب تاریخی و جغرافیایی ارائه می‌دادند، می‌توانستیم در خصوص اظهار نظر آن‌ها با دقت و تأمل فزاینده‌تری غور کنیم. اما از آن جا که

۱. همان، ص ۱۰۶

۲. همان، ص ۱۰۵

۳. عبدالرحمن ابن خلدون؛ "تاریخ ابن خلدون"، ص ۶۱۲

۴. محمد بن عبدالمنعم الجمیری؛ "الروض المعطار فی خبر الأقطار"، زیر مدخل "الاهواز"،

همه‌ی کتب تاریخی و جغرافیایی فقط نام اهواز را ذکر کرده‌اند، از این رو سخن آن‌ها فاقد اعتبار علمی است. صالح احمد العلی یکی از علمای تاریخ معاصر (۱۹۱۸-۲۰۰۲ م.) ضمن ذکر نظرِ یاقوت حموی می‌نویسد: «اما باید در نظر داشت "امانت علمی" اقتضا می‌کند که این نام را همان طوری که در متون عربی آمده یعنی با حرف "ها" به کار ببریم.^۱» قدر مسلم اگر یاقوت حموی و حتی علی نعمه الحلوز "بیت هوزی" و هوزی‌ها در قرن نهم پیش از میلاد اطلاع داشتند و همچنین اگر آن‌ها از وجود مکتب مسیحی "اهواز" یا "بیت هوزی" و یا اسقفی چون عبده اهوازی و دانشمندانی چون یوسف هوزایا یا یوسف اهوازی اطلاع داشتند، هیچ‌گاه به این داستانسرایبی متوسل نمی‌شدند.^۲

۱. صالح احمد العلی، "الأحواز فی العهود الإسلامية الأولى"، ص ۴.
 ۲. حال که سخن به اینجا رسید، بی‌مناسبت نیست، درباره شهر اهواز یا همان طوری که در کتب مورخان و جغرافی‌نویسان اسلامی آمده، "سوق الاهواز" نیز سخنی گفته باشیم. حمزه‌ی اصفهانی می‌نویسد: هرمزد اردشیر نام دو شهر است، چون اردشیر آن‌ها را بنا نهاد هر یکی را به نامی از مرکب از نام خود و نام خدای بنامیده آن‌گاه بزرگان و اشراف را در یکی جای داد و کسبه و بازاریان را در دیگری. لذا شهر بازاریان به "هوجستان واجار" معروف شد و عرب معرّب نموده سوق الاهواز خواندند. (تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۴۵). همان طوری که پیش از این ذکر شد سخن حمزه اصفهانی بی‌پایه و اساس است، چون هوجستان واجار، هیچ سنخیتی با سوق الاهواز ندارد.

حمدالله مستوفی نویسنده قرن هفتم و هشتم هجری (۶۸۰-۷۵۰) بنای شهر اهواز را به اردشیر بابکان (سال ۲۲۲ م.) نسبت داده است (نزهة القلوب، ص ۱۳۱). احتمالاً حمدالله مستوفی این مطلب را از حمزه اصفهانی گرفته و در کتاب خود آورده است. اما کریستن سن از شهری به نام هرمزد اردشیر سخن می‌گوید که توسط هرمزد اردشیر جانشین شاپور اول (۲۷۳-۲۷۲) بنا شده است که بعد عرب آن را سوق الاهواز نامید (ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۶). در آخرین پژوهشی که نتیجه آن توسط ذنبیل تی پاتس، روایت شده، آمده است که شهر هرمزد اردشیر در منطقه دورق و در نزدیکی فلاحیه توسط اردشیر بنا شد. او می‌نویسد: اردشیر پس از شکست پادشاه اهواز به قلمرو خوزستان حمله کرد و قبل از پیشروی به منطقه دورق در نزدیکی محوطه باستانی سلوکیه کنار هدیفون از میان ارجان (در نزدیکی بهبهان) و چندین ناحیه دیگر در نزدیکی رامهرمز گذشت. او دورق را تصرف و با نام هرمزد اردشیر از نو ساخت (باستان‌شناسی ایلام، ص ۶۳۱). او در جای دیگری از کتاب ضمن نمایش نقشه‌ای، شهر هرمزد اردشیر را بر سر رود جراحی و نزدیک شهر فلاحیه در ناحیه دورق نشان می‌دهد (همان، ص ۶۲۶). به نظر می‌رسد سخن اخیر از اعتبار بیشتری برخوردار است.

شایان ذکر است که نویسندگان قرون اولیه، هر کدام این شهر را به یک شکل نوشته‌اند. ابن حوقل آن را هرموز شهر (صورة الأرض، ص ۴۰۱)، مقدسی آن را هرمزد اروشیر (أحسن

خوز

پس از اسلام، واژه‌ای در کتب تاریخ و جغرافیا ظاهر شد که پیش از آن چنین واژه‌ای شنیده نشده بود و در متون و نوشته‌ها نام و نشانی از آن نبود. واژه‌ی مزبور "خوز" بود که از نظر نحوه‌ی نگارش و حرکات، کاملاً شبیه "هوز" است، فقط "ه" به "خ" تبدیل شده است.

نویسندگان و پژوهشگران تا کنون نتوانسته‌اند جواب قانع‌کننده‌ای درباره‌ی واژه‌ی "خوز" و اصل و ریشه‌ی آن بیان کنند. آنچه در این خصوص گفته شده مبهم، ناقص و متناقض است و خواننده را به اصل موضوع رهنمون نمی‌سازد. به عنوان مثال در لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل "خوز" چنین آمده است: «این کلمه در نوشته ابن بیطار و محمد بن زکریای رازی و ابن سینا بسیار آمده است و آن را گاهی به صورت تذکیر چون "قال الخوز" و گاه به صورت تأنث چون "قالت الخوز" آورده‌اند. شاید نام کتابی بوده به نام "فلاحة الخوز" مانند "فلاحة الرومية" و "فلاحة النبطية" و یا به نام طب الخوز که طرق پزشکی مردم خوزستان با مدرسه جندی شاپور واقع در خوزستان را بیان می‌کند.»^۱ همچنان که ملاحظه می‌شود در فرهنگ دهخدا اصل و ریشه "خوز" و معنی آن ذکر نشده است و از منظر دهخدا، اصل و ریشه این واژه نامشخص است. او حتی خوز را نام قومی نمی‌داند. در برهان قاطع ذیل مدخل "خوز" آمده است: خوز یعنی نیشکر، بعد افزوده است نیشکر را بدان جهت خوز می‌گویند که در خوزستان فراوان یافت می‌شود.^۲ برهان قاطع نیز همانند فرهنگ دهخدا، هیچ

التقاسیم، ص ۳۱۰)، ابن رسته آن را هرمشیر (الأعلاق النفیسة، ص ۱۷۰)، و فخرالدین اسعد گرگانی آن را رام شهر نوشته است (دیوان ویس و رامین، ص ۳۷۸). تئودور نولدکه در این باره می‌گوید، رسم نامطلوب تسمیه جدید شهرها به نام شاهان و شاهزادگان در میان ساسانیان رایج‌تر از امپراطوری روم بود. بسیاری از این نام‌ها فقط به مدت کوتاهی رایج می‌شد، چنان که مردم نسل‌های بعد نمی‌توانستند مکان نام‌های مذکور در روایات را تعیین کنند. در بسیاری از مواقع مقصود از بنای شهر، فقط بنای بعضی از ابنیه یا استحکامات در آن بوده است (تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ص ۷۱).

۱. علی اکبر دهخدا؛ "لغت‌نامه دهخدا"، ذیل مدخل "خوز"

۲. محمدحسین تبریزی، "برهان قاطع"، ذیل مدخل "خوز"

چیزی درباره معنی و اصل واژه "خوز" بیان نمی‌کند. از همه بدتر این است که خوز را به معنی نیشکر می‌دانند. اما در جدیدترین فرهنگ‌نامه فارسی، هیچ‌گونه سخنی از "خوز" به میان نیامده است. در این کتاب فقط ذیل مدخل "خوزی" آمده است: «۱- منسوب به خوزستان ۲- اهل خوزستان.»^۱ این یکی نیز اصل و منشأ واژه خوز و معنی آن را ذکر نکرده است. از همه این‌ها پیداست که کلمه "خوز" و معنی آن برای آن‌ها مبهم و نامفهوم است.

جهانگیر قائم مقامی نیز در مقاله بلند و بالای خود که درحقیقت برای موجه نشان دادن نام‌گذاری نام خوزستان بر این خطه نوشته، هیچ‌گونه توضیحی درباره‌ی قوم خوز و یا مردم خوز نمی‌دهد و به ما نمی‌گوید که این خوزها کیانند؟ و فقط این مطلب را ذکر می‌کند که واژه خوز عربی شده "خوج" و "اوژ" است.^۲

زمخشری از قول اصمعی سخن دیگری می‌گوید، او می‌نویسد: اصمعی گفته است که خوز مردمانی بوده‌اند که کاخ فرعون را بنا نهادند، به این دلیل به آن‌ها خوز گفته‌اند که در فارسی همان خوک است. پس از آن‌که اسلام بیامد و عرب آن‌جا مسکن گزید، خوزیان از این نام بیزار شدند، پس اموالی را به سلطان دادند تا این نام یعنی اخواز [جمع خوز] را به اهواز تغییر دهد.^۳ پیداست که این سخن زمخشری بی پایه و اساس است و به افسانه شباهت دارد. بزرگ‌ترین ایراد وارده به سخن فوق این است که در فارسی به خنزیر^۴ خوک می‌گویند و نه خوز. علاوه بر این تا به حال در هیچ‌کدام از کتب تاریخی و غیره چنین چیزی روایت نشده که مردمی با دادن اموالی به سلطان و یا والی، از او بخواهند نام بد آن‌ها را تغییر دهد. می‌توان این احتمال را داد که با توجه به بدگویی‌ها و مذمت‌های فراوان درباره خوزی‌ها در کتب و منابع مختلف، اصمعی نیز خواسته است از قافله عقب نماند.

۱. غلامحسین صدری افشار، "فرهنگ‌نامه فارسی"، جلد دوم، ص ۱۱۹۳

۲. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۶

۳. الزمخشری، "ربیع الأبرار فی نصوص الأخبار"، جلد دوم، ص ۴۸۱

۴. خنزیر در عربی به معنی خوک است.

در دوران معاصر نیز و به‌ویژه پس از نام‌گذاری استان به نام خوزستان، از آن‌جایی که نویسندگان وطنی از روی تعصب و با هدف توجیه این نام‌گذاری، مطلب نوشته‌اند، لذا حقایق را کتمان کرده و در بعضی موارد دروغ گفته و در مواردی نیز متناقض سخن گفته‌اند و در مجموع یک پژوهش ناقص و سردرگم ارائه داده‌اند. به همین دلیل قائم مقامی هوز را معرّب خوز می‌داند و خوز را معرّب هوج یا اوژ. و دقیقاً به همین دلیل است که او اهواز را از خوز می‌داند. همین نوشته‌های متناقض و ناقص است که کسی مثل پرویز ناتل خانلری را نیز به اشتباه می‌اندازد و او نه تنها نام استان خوزستان، بلکه نام شهرهای "اهواز" و "هویزه = حویزه" را از "هوج" می‌داند.^۱

مطالعه و تتبع در کتب و منابع مختلف این امر را روشن می‌سازد که اصل کلمه "خوز" نیز از "هوز" و "بیت هوزی" است و این واژه از طریق زبان‌های باستان تغییر شکل داده و پس از اسلام، توسط مورخان و نویسندگان اسلامی به صورت خوز در آمده است. پرویز ناتل خانلری تصریح می‌کند که این واژه بعد از اسلام، توسط مورخان اسلامی در کتب آن دوره، آمده است.^۲ همچنین

۱. پرویز ناتل خانلری، "تاریخ زبان فارسی"، ص ۱۴۱

در اینجا لازم است به کتابی اشاره کرد که به اذعان نویسنده آن، مطالب مزبور را سی و چند سال پیش نوشته و در سال ۱۳۸۸ بدون هرگونه تغییر و یا اضافاتی، عیناً آن را چاپ کرده است. پیداست که نویسنده مزبور به یافته‌های علمی و کاوش‌های باستان‌شناسی در این سی و چند سال بی‌اعتنا بوده است. از همه بدتر این است که نویسنده به این حقیقت اعتراف می‌کند که: «در این سی و چند سال گذشته، سندها و آگاهی‌های ارزشمند زیادی درباره‌ی دسترسی مطالب نوشته شده من پیدا شده، و در دسترس است.» (ص ۷ و ۸)

متأسفانه برخی افراد، تاریخ‌نویسی و جغرافیای تاریخی را با داستان‌سرایی و افسانه‌سرایی اشتباه گرفته‌اند. این‌ها نمی‌دانند که تاریخ یک علم است و هر سخنی بدون مدرک و سند تاریخی فاقد اعتبار است. آقای عبدالرحمن عبادی، نویسنده کتاب "خوزستان در نامواژه‌های آن"، برای تبیین و یافتن ریشه واژه "هوز" به زبان قدیم دیلمی متوسل می‌شود و می‌نویسد: «در دیلمی در قدیم هوز به معنی بانگ و ناله‌ای بوده که از فراق و دوری برمی‌خاسته است و امروز جز نزد برخی از دامداران پیر و کوهی‌زبانان نیست.» (ص ۲۸۶) کسی نیست از ایشان بپرسد که هوز و اهواز کجا و دیلم [گیلان امروزی] کجا؟ اصلاً در دوره باستان، دیلمیان می‌دانستند در روی زمین، چنین جایی وجود دارد؟ این‌ها چه ارتباطی به هم دارند؟

۲. پرویز ناتل خانلری، همان

آنچه در منابع اسلامی و در کتب مختلف آمده بر این امر دلالت دارد که خوزیان قومی از عیلامیان بوده‌اند که در مناطق شمالی اهواز و در بلندی‌ها مسکن داشته و با مردم اهواز تفاوت داشته‌اند.

پارسیان که در همسایگی عیلامی‌ها و هوزی‌ها بوده‌اند همه‌ی مردم آن نواحی را هوزی می‌خوانده‌اند. از این گونه نام‌گذاری‌ها و یا تعمیم یک نام به نام افراد و یا قوم دیگر در زبان‌های مختلف و در اقوام مختلف، امری طبیعی و عادی است. پیش از این در این خصوص به‌طور مفصل سخن گفتیم. والتر هیتس می‌نویسد که حتی داریوش هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) هم اسمی از عیلام نشنیده بود.^۱ جهانگیر قائم مقامی به نوعی این سخن را تأیید کرده است. او می‌نویسد هخامنشیان عیلام را روی هم رفته "اوژ" می‌خواندند.^۲ و این نشان‌دهنده این حقیقت است که برای هخامنشیان نام عیلام ناشناخته بود و آن‌ها این نام را نشنیده بودند. از طرف دیگر باید در نظر داشت عیلام نامی بود که اکدی‌ها بر این مردم گذاشته بودند،^۳ و در میان اقوام سامی، این نام بر آن‌ها اطلاق می‌شد. به همین دلیل تورات آن‌ها را "علام" گفته است.^۴ اما نام حقیقی آن‌ها و نامی که آن‌ها بر خود گذاشته بودند، چیز دیگری بود. عیلامی‌ها خود نام کشورشان را به الفبای میخی "هَل - ت - آم - تی" می‌نوشتند که می‌تواند "هَل - تَمِیت" هم خوانده شود.^۵ این نام را برخی "حالتا متی" خوانده‌اند.^۶ از این رو نامی که هخامنشیان بر آن‌ها گذاشته‌اند، نه نامی است که خود عیلامیان بدان خود را می‌خوانده‌اند، و نه نامی است که اکدی‌ها و آرامی‌ها و عبری‌ها با آن، آن‌ها را نامیده‌اند. نام مزبور، "هوز" و "هوزیان" بوده که به احتمال زیاد به دلیل مشهور بودن هوزی‌ها، یا قدمت نام آن‌ها، و یا به دلیل سهولت تلفظ، بر همه ساکنان آن منطقه اعم از هوزی‌ها و عیلامی‌ها اطلاق کرده‌اند.

۱. والتر هیتس، "دنیای گمشده عیلام"، ص ۱۲

۲. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۴

۳. دنیل پی پاتس، همان، ص ۵۳۹/ والتر هیتس، همان، ص ۱۰/ عامر سلیمان، "بلاد

عیلام..."، ص ۱۷۰

۴. جهانگیر قائم مقامی، همان

۵. والتر هیتس، همان، ص ۱۰

۶. جهانگیر قائم مقامی، ص ۱۷۴

در یکی از کتیبه‌های داریوش که به زبان عیلامی است^۱، جز یک جا همه جا عیلامی‌ها را "حالتا متی" ضبط کرده است. آن یک جا هم همان طور که پیش از این ذکر شد در ستون پنجم سنگ‌نشته است، جایی است که از سومین شورش مردم ناحیه اوژ صحبت شده و در آن جا بر حسب قرائت اپ یر [[اوزه ضبط گردیده^۲، که همان هوز یا هوزه است. همین مطلب نشان می‌دهد که عیلامی‌ها خود را "حالتا متی" می‌خوانده‌اند و هوزی‌ها را هوز یا هوزه می‌خوانده‌اند و همچنین نشان‌دهنده تفاوت و اختلاف میان عیلامی‌ها و هوزی‌ها است.

با گسترش امپراتوری هخامنشی و افزایش قدرت و هیمنه آن‌ها و ارتباط با ملل دیگر و به ویژه با یونانیان، یونانی‌ها عیلامی‌ها و هوزی‌ها را از طریق هخامنشیان و پارسیان شناختند. از این رو واژه‌ها و اصطلاحات پارسیان را از آن‌ها اخذ کردند و در گفتار و نوشتار، یونانی‌شده‌ی واژه‌های پارسی را به کار بردند. به همین دلیل نه تنها ساکنان دشت اهواز، بلکه ساکنان ارتفاعات و بلندی‌های شمال آن را اوکسی خواندند که یونانی‌شده‌ی هوزی است. آرین در پژوهش‌ها و مطالعات خود از دو گروه و یا دو قوم اوکسی سخن می‌گوید، اوکسی‌های ساکن دشت و اوکسی‌های ساکن تپه ماهور.^۳ اوکسی‌های ساکن دشت همان هوزی‌ها هستند که تابع ساتراپ پارسی بودند و به هنگام حمله اسکندر تسلیم او شدند. اما اوکسی‌های تپه ماهور، همان عیلامی‌ها هستند که از پارس تبعیت نمی‌کردند و در این زمان [به هنگام حمله اسکندر] برای او پیامی فرستادند که فقط در صورت دریافت آنچه سابقاً از پادشاه پارس هنگام عبور دریافت می‌کردند، به او و سپاهیانش اجازه گذر از جاده منتهی به پارس را خواهند داد.^۴ والتر هیتس معتقد است اوکسی‌هایی که از سپاهیان مقدونی باج خواستند، در کوه‌های میان بهبهان و تخت جمشید مسکن داشتند.^۵

۱. کتیبه‌های داریوش به سه زبان بابلی، عیلامی و فارسی باستان بوده‌اند. والتر هیتس، همان، ص ۲۸.
 ۲. جهانگیر قائم مقامی، همان
 ۳. دنیل پی پاتس، همان، ص ۵۳۷
 ۴. همان
 ۵. والتر هیتس، "دنیای گمشده عیلام"، ص ۱۲

درحقیقت خوزی‌ها همان عیلامی‌ها و یا بقایای آن‌ها در دوره‌ی اسلامی بوده‌اند. نویری (متوفایه سال ۷۲۱هـ) در کتاب خود ذیل مدخل "خوز" آن‌ها را عیلامی دانسته است.^۱ صالح احمد العلی نیز خوزی‌ها را بازماندگان عیلامی‌ها می‌داند.^۲ والتر هینتس نیز آن‌ها را مسلماً همان نژاد عیلامی می‌داند.^۳ "خوز" عربی شده "خوج" و "اوژ" است.^۴ خوج یا هوج شکل دیگری از تلفظ واژه اوژ در دوره‌ی ساسانیان است.^۵ علت این نوع تلفظ را برخی این دانسته‌اند که در خط‌الرسم پهلوی برای دو حرف هاء و خاء یک واک یا یک شکل بیشتر نیست.^۶ محتمل است که نویسندگان و مورخان عرب واژه هوج یا خوج یا اوژ فارسی باستان و فارسی پهلوی را که پارسیان بر عیلامی‌ها و مردم آن نواحی اطلاق می‌کردند، از متون پهلوی استخراج کرده و این واژه را معرب کرده‌اند و در نتیجه به خوز تبدیل شده است. بعدها همین واژه‌ی معرب یعنی خوز در زبان فارسی دری متداول شد و شکل فارسی باستان و فارسی پهلوی آن منسوخ شد. احتمال دیگر که شاید قوی‌تر از احتمال قبلی است، این است که واژه‌ی "هوز" از طریق زبان اکدی وارد زبان عربی شده، چون در زبان اکدی "ه‌ا" وجود ندارد و آن را "خ‌ا" تلفظ می‌کنند.

دنیل تی پاتس نیز با ما هم عقیده است که خوز در فارسی جدید، هم‌خانواده‌ی "هوزیه" در فارسی باستان است.^۷ به همین دلیل در منابع برجای مانده از دوره‌ی ساسانی نه لفظ خوز است و نه لفظ خوزستان.

جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نویسان اسلامی نیز به منظور متمایز کردن این مردم از سایر مردم و به ویژه از عرب‌ها و فارس‌ها از قرن چهارم هجری به بعد به‌طور مشخص نام آن‌ها را تحت عنوان خوز و خوزیان آورده‌اند. نگاهی به

۱. شهاب‌الدین النوبری، "نهاية الأرب في فنون الأدب"، جلد دوم، ص ۲۹۱

۲. صالح احمد العلی، "الأحواز في العهود الإسلامية"، ص ۲۲

۳. والتر هینتس، همان

۴. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۶

۵. همان

۶. همان

در رسم الخط پهلوی برای چهار حرف "ه، ح، خ، غ" یک واک وجود دارد.

۷. مأمون عبدالله القصیر، "النقد الإسلامية فی..."، ص ۲۱۹

۷. دنیل تی پاتس، همان، ص ۶۳۲

کتب تاریخی و جغرافیایی آن دوره نشان می‌دهد که مورخان و جغرافی- نویسان به درستی اقوام و گروه‌های قومی را می‌شناختند و از هر کدام با نام خود یاد می‌کردند. در این کتاب‌ها آن‌ها از پارسیان (فُرس)، پارتیان، کردها، لرها، خوزی‌ها، و حتی از کولی‌ها به تفکیک نام برده‌اند.^۱

بلاذری که در اواخر قرن سوم هجری می‌زیست در کتاب خود نامی از خوز یا خوزیان نیآورده است. او به هنگام ذکر نبرد مسلمانان در شهرهای اهواز و در سنبل و حومه الزط از کردها سخن می‌گوید که در آن شهرها خُلف و عده کرده و کافر شدند.^۲ در جای دیگر می‌نویسد که: «در [ایالت] اهواز، مردمانی از "زط" و "اساوره" بودند که با آن‌ها نبرد سختی داشتیم.»^۳ معلوم نیست منظور بلاذری از کردها کیانند؟ شاید هم واقعاً در سنبل و حومه الزط، کردها مسکن داشته‌اند.^۴ هرچه هست در کتاب بلاذری ذکری از خوز و خوزیان نیست. احتمالاً در آن مقطع هنوز خوزیان در کوه‌ها بوده و به دشت اهواز نیامده‌اند، و گرنه چگونه ممکن است از کردها نام ببرند، اما از خوزیان ذکر و نامی نباشد. مقدسی که یک قرن بعد به این خطه سفر کرده و از نزدیک با مردم و شهرهای آن‌جا آشنا شده، به هنگامی که درباره جندی شاپور سخن می‌گوید، درباره آن می‌نویسد که کردها در آن اکثریت دارند.^۵ از آن‌جا که مقدسی در کتاب خود نام کردها، خوزی‌ها و لرها را ذکر کرده است، پیداست که منظور مقدسی و سایر مورخان و جغرافی‌نویسان اسلامی از کردها مردمی سواى خوزی‌ها و یا لرها هستند، و خوزی‌ها با لرها نیز فرق دارند. مقدسی در کتاب خود به کرات از خوزی‌ها نام می‌برد و در مذمت و بدگویی آن‌ها داد سخن می‌دهد. همین مطلب نشان می‌دهد که نام خوزی‌ها در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری در کتب تاریخ و جغرافیا ظاهر شده است. مقدسی همچنین

۱. البلاذری، "فتوح البلدان" / طبری، "تاریخ طبری" / المقدسی، "احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم".
۲. البلاذری، همان، ص ۳۹۰
۳. همان، ص ۳۸۵

۴. طبری ذیل مدخل "بیروذ اهواز" می‌نویسد: «وقتی سپاه‌ها [مسلمانان] سوی ولایات روان شدند، گروهی بسیار از کردان و دیگران در بیروذ فراهم آمدند.» طبری، "تاریخ طبری"، جلد پنجم، ص ۲۵۱۷
۵. المقدسی، همان، ص ۴۰۸

تصریح می‌کند که لرها در کوهستان‌ها زندگی می‌کنند.^۱ او با عنایت به مشاجره لفظی دو نفر در سوق الاهواز خاطر نشان می‌سازد که خوزی‌ها هم پیش از این در کوهستان بوده‌اند.

به هر حال واژه "خوز" و "خوزیان" در قرن چهارم هجری در منابع و کتب اسلامی ظاهر شد، پیش از این سخنی از خوز نبود. این حقیقت را در شعر شاعران عرب که در قرن دوم و نیمه نخست قرن سوم هجری سروده‌اند، می‌توان به وضوح مشاهده کرد. آن‌ها هیچ ذکری از خوز و خوزیان نمی‌کنند. جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ هـ ق) که در قرن اول و نیمه نخست قرن دوم هجری می‌زیست، مطالبی را درباره اهواز می‌نویسد، اما واژه "خوز" را به کار نمی‌برد. حتی محمد بن جریر طبری (متوفای سال ۳۱۰ هجری) در کتاب تاریخ خود، نامی و ذکری از "خوز" و "خوزیان" نیاورده است. او به هنگام ذکر نبرد قادسیه از "فرخان اهوازی" و "قیومان میسانی" نام می‌برد^۲، اما در کتاب او نه از "خوز" خبری هست و نه از خوزستان.

از آنجایی که نام خوزی‌ها و خوزستان در نیمه دوم قرن چهارم هجری در کتب تاریخ و جغرافیای نویسندگان اسلامی ظاهر شده است، به احتمال خیلی زیاد، بازماندگان عیلامی‌ها که در ارتفاعات به سر می‌بردند، رفته رفته سوی دشت سرازیر، و در شهرهای شمالی اهواز مستقر شدند. به همین دلیل در شهرهای جنوبی اهواز اثری از آن‌ها نبوده است. مقدسی مردم شهرهای بصرنا و بیروت را که از شهرهای شوش بوده‌اند^۳، خوزیانی می‌داند که عجیب الخلقه‌اند.^۴

در خاتمه‌ی این مبحث لازم است اشتباه توزی و زمخشری درباره‌ی واژه‌ی "اخواز" را روشن کنیم. توزی و زمخشری به استناد شعر اعرابی که در آن واژه "اخواز" آمده، نتایج و نظریات نادرستی را بیان می‌کنند.^۵ در شعر

۱. همان، ص ۴۰۹.

۲. محمد بن جریر طبری، "تاریخ طبری"، جلد پنجم، ص ۱۷۴۵ و ۱۸۰۳.

۳. همان، ص ۴۰۳.

۴. همان، ص ۴۰۸.

۵. البلاذری، "فتوح البلدان"، ص ۳۹۱.

أعرابی واژه‌ی "احواز" ذکر شده، که با توجه به شعر مزبور، منظور او در این شعر، مسکن و محل خوزیان است. این واژه هیچ‌گونه ارتباطی به احواز یا اهواز ندارد.

عیلام

واژه‌ی عیلام^۱ در اصل به معنی سرزمین مرتفع یا مناطق مرتفع و کوهستانی است. سومری‌ها، واژه Nim را برای عیلام به کار می‌بردند و این کلمه در زبان سومری به معنای بالاست. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که برای ساکنان بین‌النهرین، عیلام واقعی در "بالا" قرار داشت نه در شوش، بلکه در کوه‌های پشت آن.^۲ دکتر عامر سلیمان نیز همین سخن را به استناد تلفظ و نام‌گذاری اکدی‌ها بر عیلامیان تأیید می‌کند. او می‌نویسد: سومریان بر سرزمین محل سکونت عیلامی‌ها نام "نم" Nim را اطلاق کردند که به معنی "فلات مرتفع" است، از معنی این نام چنین بر می‌آید که آن خطه دربرگیرنده کوه‌ها و تپه‌های بلند کوهستانی در شمال و شرق دشت آبرفتی است. این مطلب را پژوهش‌های جدید درباره تاریخ عیلام تأیید کرده است. اکدی‌ها نیز این خطه را ایلامتو (Elamtu) نامیده‌اند که شاید ترجمه کلمه "نم" باشد و یا تحریف و قلب آن در زبان اکدی. حال آن‌که عیلامیان نام "حاتامتی" (Hatamti) یا حالتامتی (Haltamti) را بر خود اطلاق کرده بودند که به معنی "سرزمین پروردگار یا سرزمین خدا" است.^۳ عزت‌الله نگهبان می‌نویسد: با وجودی که این اقوام خود را هل تم تی نامیده‌اند ولی در مدارک آشوری و بابلی نام این منطقه ایلام به معنی مناطق بلند و کوهستانی ذکر شده است.^۴ همو در جای دیگر خاطرنشان

۱. جهانگیر قائم مقامی، کتابت عیلام به صورت "ایلام" یعنی تبدیل عین از حروف حلقی به همزه را اشتباه فاحش می‌داند. همان، ص ۱۷۳

۲. والتر هینتس، همان، ص ۱۰

۳. عامر سلیمان، "بلاد عیلام..."، ص ۱۷۰

۴. عزت‌الله نگهبان، "راهنمایی موزه و حفاری هفت تپه"، ص ۴

می‌سازد که عیلامی‌ها مردمان کوهستانی مناطق شرقی پارس بوده‌اند.^۱ مشیرالدوله نیز این سخن را تأیید می‌کند که در زبان سامی، علام یا عیلام به معنی کوه و منطقه کوهستانی است و این اسم در بدو امر بر ناحیه کوهستانی مملکت مزبور یعنی ناحیه لرستان اطلاق می‌شده است.^۲ جهانگیر قائم مقامی نیز منطقه عیلامی‌ها را عمدتاً یک منطقه کوهستانی می‌داند و آن را قسمتی از کوه گیلویه، بیشترین بخش خاک بختیاری و همه‌ی مناطق لرستان (پیشکوه و پشتکوه) تا نزدیکی‌های کرمانشاهان و خاک خوزستان به حساب می‌آورد.^۳ پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی در ۳۳۰ ق.م، یکی از رؤسای خزاین "عیلامی یک خاندان فرمانروایی کوچک را تشکیل داد و این امیرنشین کوچک تا قرن دوم میلادی دوام آورد. امیرنشین مزبور در کوهستان‌های ایذه/مال امیر، بهبهان و حوزه اطراف شوش بوده و در جلگه رود کارون نبوده است.^۴

شواهد تمدن عیلامی که از طریق حفاری عیان شده همه در دل کوه‌ها و در مناطق دورتر از دشت اهواز بوده است. نقش‌های برجای مانده بر صخره‌ها در کوه‌های زاگرس، به خصوص در حوالی ایذه، و نزدیکی نورآباد ممسنی در منطقه فهلیان^۵، و همچنین در قلعه تل در جنوب ایذه^۶، خود گواهی است بر این سخن که عیلامیان در کوهستان مسکن داشته‌اند.

در زمان سلطنت نآن ناتوم یعنی سه هزار سال پیش از میلاد، سومری‌ها از حملات کوه‌نشینان عیلامی در امان نبوده و در وحشت و اضطراب به سر می‌بردند، چنان که نآن ناتوم پادشاه سومر درباره سرزمین عیلام می‌گوید: «کوهستانی است که وحشت می‌آورد.»^۷ این سخن نشان می‌دهد که سرزمین اصلی و خاستگاه عیلامی‌ها، کوهستان بوده است. پی‌یر آمیه به هنگام شرح و توصیف تاریخ عیلام می‌نویسد: ... در سراسر آسیای پیشین، واحدهای کوچک ده‌نشینان، در آغاز ترجیح می‌دادند در جاهای بلندی که مشرف بر دشت‌ها

۱. همان، ص ۵ ۲. حسن پیرنیا، "تاریخ ایران باستان"، جلد اول، ص ۱۳

۳. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۷۱-۱۷۲

۴. والتر هیتس، همان، ص ۱۴۸ ۵. همان، ص ۵ ۶. همان

۷. حسین علی ممتحن، "نظری به تاریخ روابط..."، ص ۸

بود، نشیمن گزینند.^۱ همو در جای دیگر آن‌ها را «عیلامیان یا ساکان کوهستان» ذکر می‌کند.^۲ ریچارد فولتس نیز همین سخن را تأیید می‌کند و می‌نویسد: عیلامی‌ها که در اصل پایگاه‌شان در بلندی‌های کوه‌های زاگرس بوده است.^۳

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر خاستگاه و محل سکونت عیلامی‌ها کوهستان و مناطق کوهستانی بوده، چگونه شوش پایتخت آن‌ها بوده و در آن زیگورات را بنا کرده‌اند؟ پاسخ این سؤال این است که در طول تاریخ عیلامی‌ها، سلاله‌های مختلف در مناطق مختلف حاکم بوده و این مناطق عمدتاً مناطق کوهستانی بوده‌اند، فقط یک سلسله از سلاله‌های فوق بوده که این سلسله هم در کوهستان بوده، اما علاوه بر کوهستان در دشت شوش نیز مستقر شدند. این سلسله درحقیقت آخرین سلسله‌ی حکام عیلام بوده است.

بر اساس نوشته عزت‌الله نگهبان، مناطق سکونت عیلامی‌ها و پادشاهان آن‌ها به شرح ذیل بوده‌اند:

۱- ناحیه آوان Awan که در شمال غربی شوش قرار گرفته و منطقه‌ای است شامل اطراف رودخانه‌های دز و کرخه.

۲- ناحیه سیماش Simash که قسمت شمال و شمال شرقی دشت خوزستان را شامل است و بیشترین نواحی کوهستان مشرف به دشت خوزستان را شامل می‌شود.

۳- ایلام - این منطقه شامل تمام منطقه‌ای است که دشت خوزستان و همچنین نواحی کوهستانی اطراف را فرا می‌گیرد و در موقع اقتدار ایلامی‌ها، نواحی آوان - سیماش - پارسوماش - انشان (انزان) را تحت حکومت خود داشته و به عبارت دیگر پادشاهی ایلام تمام قسمت جنوب غربی ایران یعنی نواحی اصفهان تا خلیج فارس و قسمتی از جنوب بین‌النهرین را فرا می‌گرفته است.

۲. همان، ص ۲

۱. پی‌یر آمیه، «تاریخ عیلام»، ص ۱۹

۳. ریچارد فولتس، «ایران در تاریخ جهان»، ص ۲۲

۴- انزان یا انشان - به نظر می‌رسد که منطقه شرق و جنوب شرقی قسمت مال امیر شامل این ناحیه بوده است.^۱
در مناطق فوق‌الذکر، سلسله سلاطینی برخاسته‌اند که هر کدام به ترتیب بر قسمتی یا تمام منطقه ایلام بزرگ حکومت کرده و پس از انقراض، سلسله‌ی دیگری از ناحیه دیگری از ایلام قدرت را به دست گرفته است.^۲ سلسله‌های مزبور به شرح زیر می‌باشند:

۱- سلسله سلاطین آوان از ۲۶۷۰ قبل از میلاد تا ۲۲۰۰ قبل از میلاد

۲- سلسله سیماش از ۲۱۰۰ قبل از میلاد تا ۱۸۵۰ قبل از میلاد

۳- سلاطین ایلام از ۱۸۳۰ قبل از میلاد تا ۱۱۱۰ قبل از میلاد

۴- سلسله ایلام جدید از ۷۶۰ تا ۶۴۰ قبل از میلاد^۳

به همین دلیل آثار باستانی کشف شده از عیلامی‌ها در مکان‌های دیگری غیر از دشت اهواز بوده‌اند. آثاری در دهکده سِتلان بین باشت و نورآباد ممسنی در استان فارس^۴، در سبزآباد بوشهر، آثاری از "دوران کلاسیک" یعنی قرن سیزدهم تا دوازدهم قبل از میلاد^۵، کشف شده است. پی‌یر آمیه نیز در جای دیگر سخنی می‌گوید که درحقیقت تأیید سخن عزت‌الله نگهبان است.^۶ والتر هیتس از سلسله سیمشکی سخن می‌گوید که یکی از ساله‌های حاکم عیلام بوده که به احتمال بسیار در کوه‌های لرستان در شمال شوش و در خرم‌آباد بوده است.^۷ این سلسله به احتمال زیاد همان سلسله سیماش است که پیش از این ذکر آن آمده است. یا همان منطقه عیلام (ردیف ۳ فوق‌الذکر) پایتخت آن شوش نبوده، بلکه یکی از پادشاهان آن که از سال ۱۳۳۰ قبل از میلاد تا ۱۳۱۰ قبل از میلاد بر عیلام حکومت می‌راند، پایتخت او شهر آئیهیتک بوده است^۸، این محل در دل کوه‌های انشان، یا به قول والتر هیتس به بیان

۱. عزت‌الله نگهبان، "راهنمای موزه و..."، ص ۶-۷

۲. همان، ص ۷

۳. همان، ص ۸-۱۰

۴. والتر هیتس، همان، ص ۴۱

۵. همان، ص ۴

۶. پی‌یر آمیه، همان، ص ۲

۷. والتر هیتس، همان، ص ۷۱

۸. همان، ص ۱۰۲

دقیق‌تر، نزدیک اصفهان فعلی بوده است.^۱ همچنین معابد عیلامی‌ها در دهکده سبتلان بین باشت و نورآباد ممسنی بوده‌اند.^۲

مطالعات و بررسی کتب مختلف نشان می‌دهد که از آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، حکومت عیلام دوقطبی شده، از یک سو شامل دشت شوش می‌شد که کاملاً متأثر از فرهنگ بین‌النهرین بود و از سوی دیگر شامل سرزمین‌های مرتفع عیلام بود که انسان کلانشهر آن به شمار می‌رفت.^۳ سخن فوق مبین این حقیقت است که مردم شوش با عیلامی‌ها فرق داشتند، همچنین شوش فقط در برهه‌هایی از تاریخ تحت حاکمیت عیلامی‌ها بوده است. پیش از این در دوره حکومت اکدی‌ها، شوش جزء امپراتوری بابل بود. در زمان پادشاهی نرام سین، پادشاه اکد (۲۵۰۷-۲۳۵۲ ق.م) شوش توسط عاملی که از سوی نرام سین تعیین می‌شد، اداره می‌گردید.^۴ پس از حمله آشور بانیپال به عیلام و سرنگونی حکومت عیلامی‌ها در سال ۶۴۶ ق.م، شوش و عیلام جزء امپراتوری آشور شدند. پس از آن که مادها و بابلی‌ها در سال ۶۱۲ ق.م باهم متحد شدند و حکومت آشوریان را درهم شکستند، شوش به بابل اختصاص یافت.^۵ کوه‌های انشان در دست پارسی‌ها باقی ماند که ایشان رعایای مادها بودند. در سال ۵۳۹ ق.م شوش و عیلام زیر فرمان هخامنشیان درآمدند.^۶

به هنگام حمله اسکندر مقدونی در سال ۳۳۲ ق.م، شوش و عیلام از هم مجزا بوده‌اند. در سال ۱۲۹ ق.م هسباوسن، پادشاه میسان بر عیلام حمله کرد و با شکست پتیت (Pettit) پادشاه آن دیار، عیلام را جزء قلمرو خود کرد.^۷ عیلامی‌ها پس از آن دوباره قدرت گرفتند و هشتاد سال بعد، یعنی در سال ۵۷ میلادی به شوش یورش بردند.^۸

با وجود این، عیلامی‌ها سوی شرق و شمال شرقی و جنوب شرقی، از

۱. همان، ص ۴۱

۲. همان

۳. حسین علی ممتحن، "نظری به تاریخ..."، ص ۱۰

۴. والتر هیتس، همان، ص ۱۴۷

۵. همان

۶. همان

۷. نودلمان، "ميسان، دراسة تاريخية"، ص ۴۴۳

۸. نودلمان، همان، ص ۴۶۲

اصفهان تا آنتشان و ممسنی و جیرفت و بوشهر نفوذ کرده و آنجا مسکن گزیدند، سوی جنوب تا شوش نفوذ و رخنه کرده و پا را از شوش و آن نواحی فراتر نگذاشتند. به همین دلیل هیچ‌گونه آثار باستانی و یا اشیاء و ظروف عیلامی در دشت اهواز یافت نشده است. علت اصلی این امر این است که براساس نوشته‌های تورات، بخش جنوبی سرزمین عیلام مسکن و مأوای اقوام سامی بوده است.^۱ وجود قبر دانیال نبی در شوش خود مؤید این سخن است. نولدکه نیز همین سخن تورات را تأیید می‌کند که سرزمین شوش مسکن سامی‌ها بوده است.^۲ حتی اسکندر مقدونی، زمانی که شهر اسکندریه را در محل فعلی شهر محمره بنا گذاشت، ساکنان سامی شهری به نام "دورین" را در آن خطه به این شهر منتقل کرد.^۳

سند دیگری در خصوص جدایی و متمایز بودن مردم عیلام از مردم شوش، نوشته جورج کمرون است، او می‌نویسد: در دوره پادشاهی گیمبل - سین (۲۲۱۶-۲۲۰۸ ق.م)، ایشاکوی لاگاش پرستشگاه ایزدش را بازسازی کرد و در این بازسازی، عیلامیان از عیلام و اهل شوش از شوش به یاریش شتافتند.^۴ نوشته جورج کمرون مؤید این سخن است که مردم عیلام با مردم شوش تفاوت دارند، وگرنه کمرون آن‌ها را به صورت جداگانه نمی‌نوشت.

اوج شکوفایی شوش در دوره شاه اونتش - نپویش در حدود ۱۲۵۰ ق.م بوده که در آنجا یک شهر مقدس (دور اونتش، یا آل اونتش) را بنا گذاشت که در مرکز آن زیگورات قرار داشت.^۵ این را همه عیلام‌شناسان تأیید کرده‌اند، جورج کمرون ضمن تأیید این سخن می‌نویسد: عصر طلائی تمدن عیلامی، شاهان آنتشان و شوش، قرن اونتاش گال بوده است.^۶ همو در جای دیگر می‌گوید: «عیلامی‌ها نخست مردمی کوه‌نشین بودند و طی چندین دوره از

۱. سفر تکوین، اصحاح دهم

۲. تئودور نولدکه، همان، ص ۶۹۱

3. Hansman, "charax and karkheh", P.22

۴. جورج کمرون، "ایران در سینه دم تاریخ"، ص ۴۵

در بسیاری از منابع، نام این عیلام‌شناس را "کامرون" نوشته‌اند

۵. والتر هینتس، همان، ص ۴

۶. جورج کمرون، همان، ص ۵۲

تاریخ شوش تنها نقش کوچکی ایفا کرده‌اند.^۱ او در جای دیگر به جای واژه عیلامی‌ها، از اصطلاح "کوه‌نشینان" استفاده می‌کند.^۲

کوریکگنزو دوم، فرمانروای کاسی‌ها که میان سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۲۴ قبل از میلاد، بر بابل حکومت می‌کرد، طی یورش، پادشاه عیلام را شکست سختی داد، او کتیبه‌ای از خود به یادگار گذاشت، در این کتیبه، کوریکگنزو دوم شوش و عیلام را به طور جداگانه ذکر کرده است. او می‌نویسد: «کوریکگنزو، شاه ملت‌ها، حکمران مطلق شوش و عیلام، نابود کننده ورهشی.»^۳ همین نوشته نشان‌دهنده این است که شوش مکانی است سوای عیلام. تورات به هنگام روایت حمله آشور بانیپال بر عیلام در سال ۶۴۶ ق.م، عیلامی‌ها و شوشی‌ها را جدا از هم نام می‌برد و این نشان‌دهنده این است که عیلامی‌ها سوای شوشی‌ها بوده و با یکدیگر تفاوت داشته‌اند. تورات می‌نویسد: آشور بانیپال "شوشی‌ها و عیلامی‌ها" را به سامره در فلسطین برد (عزرا، ۲: ۹-۱۰).^۴ حتی جغرافی دانان قدیم یونان و روم، مانند استرابون، شوش را ایالتی از عیلام ذکر کرده‌اند و به مناسبت اهمیت شهر شوش، آن را سوزیان یا سوزیانا (Susiana) خوانده‌اند.^۵ با توجه به همین تمایز است که در قرن سیزدهم پیش از میلاد در سنگ-نشته‌های عیلامی و بومی، شاهان عیلام خود را فرمانروایان "اتشان و سوسونکا" به معنی انزان و شوش معرفی می‌کردند.^۶

۱. همان، ص ۹ ۲. همان، ص ۲۸ ۳. والتر هیتس، همان، ص ۱۰۱

۴. همان، ص ۱۴۶

۵. پییر آمیه، همان، ص ۲

آقای عبدالرحمن عبادی که تاریخ‌نویسی و جغرافیای تاریخی را با داستانسرایی و افسانه‌پردازی اشتباه گرفته، برای تبیین بنای شهر شوش به افسانه متوسل می‌شود و می‌نویسد: "در نام‌های هوشنگ پیشدادی، بنیانگذار شوش و شوشتر و در نام‌های سه منجی و موعود زرتشتی در آخر زمان یعنی (اوشیدر = هوشیدر) و هوشیدر ماه و (سوشیانس = سوشانسن) که به وسیله (ناهید) پدید می‌آیند لغات (هوش = اوش = شوش) دیده می‌شوند که با "خوز" و "هوز" در معنی و پیشینه تاریخی و در صورت ظاهر لفظی خویشاوند بوده پیوند دارند!! (ص ۲۹۴) او با این سخنان بی‌پایه و اساس می‌خواهد ریشه و وجه تسمیه خوز و هوز را به ما نشان دهد.

۶. جهانگیر قائم مقامی، "تظورات نام سرزمین خوزستان"، ص ۱۷۳ / حسین علی ممتحن، "نظری به تاریخ روابط عیلام با همسایگان"، ص ۷

در دوره‌های بعد از اسلام نیز عیلامی‌ها در کوه‌ها سکونت داشتند و کوهستان اقامتگاه تاریخی آن‌ها به حساب می‌آمد و اگر آن‌ها به دشت می‌آمدند، نه برای زندگی، بلکه به طور مقطعی و عندالاقضاء بوده است. حتی تا به امروز اقوامی وجود دارند که قادر نیستند در دشت زندگی کنند، آن‌ها زندگی در کوهستان و کوهپایه را به زندگی در دشت ترجیح می‌دهند.

ماحصل و چکیده‌ی این بخش این است که عیلامیان و اعقاب آن‌ها یعنی خوزیان، سکنه‌ی دشت اهواز و مناطق جلگه‌ای آن نبوده‌اند. پیشنهاد احمد کسروی در این خصوص و صحه گذاشتن رضاخان بر این پیشنهاد، اقدامی شتابزده، نسنجیده و مغایر واقعیت‌های تاریخی است.

تبارشناسی عیلامی‌ها

از آنجایی که اخیراً مشاهده شده برخی افراد، با انتشار کتاب و یا نوشته‌های دیگر، و بدون دلایل علمی و معتبر، خود را به عیلامیان وصل کرده و خویشتن خویش را بازماندگان عیلامی‌ها قلمداد کرده‌اند، از این رو بیان اصل و نسب عیلامی‌ها جهت زدودن برخی توهمات ضروری به نظر می‌رسد.^۱

تا آنجایی که مطالعات و پژوهش‌های تاریخی و همچنین کاوش‌ها و آثار باستانی نشان داده است، عیلامی‌ها هیچ‌گونه قرابت و یا نسبتی با اقوام و گروه‌های قومی کوچک و بزرگ این خطه از جهان ندارند. آن‌ها مردمی هستند که علما و دانشمندان نتوانسته‌اند اصل و نسب‌شان را مشخص کنند و هیچ پیوندی با سامی‌ها، آریایی‌ها، ترک‌ها و غیره ندارند. به قول والتر هیتس، عیلامی‌ها فقط عیلامی هستند.

آن‌هایی که به صرف وجود آثار باستانی عیلامی از قبیل معبد یا مجسمه و یا ظروف سفالی و غیره در مناطق مسکونی خویش، خود را بازماندگان عیلامی‌ها یا از اعقاب آن‌ها می‌دانند، یا از علم تاریخ و سایر علوم خبر ندارد،

۱. این گونه تلاش‌ها نشان‌دهنده احساس نوعی بی‌هویتی نزد واضعان آن است، آن‌ها با طرح این‌گونه ادعاها در صددند تا در اعماق تاریخ برای خود هویتی دست و پا کنند. آن‌ها گاه سخنان عجیب و غریب و ادعاهای باورنکردنی بر زبان می‌رانند. هاشم رضی که پژوهش او در "دانشنامه ایران باستان"، یک کار ارزشمند و قابل‌اعتنایی است. در جایی از این پژوهش، سومری‌ها را آریایی قلمداد کرده است. (هاشم رضی، "دانشنامه ایران باستان"، جلد دوم، ص ۸۸۵)، این در حالی است که من ندیده‌ام، مورخان و پژوهشگران عراقی، سومری‌ها را عرب یا سامی بدانند. آن‌ها همواره گفته‌اند، اصل و نسب سومری‌ها تاکنون مشخص نشده است.

یا این که خبر دارند و قصد فریب دیگران را دارند.^۱ همچنین آن‌هایی که به صرف تشابه فلان عادت و یا رسم و رسوم و یا تشابه نحوه‌ی لباس پوشیدن یا نحوه‌ی غذا خوردن و امثالهم، خود را عیلامی به حساب می‌آورند، سخت در اشتباه هستند.

از آن جا که عیلامی‌ها در این خطه سابقه‌ی حضور چندین هزارساله دارند و برخی سابقه‌ی حضور آن‌ها را نه هزار سال^۲ و برخی شش هزار سال^۳ و برخی چهار هزار و پانصد سال^۴ می‌دانند، از این رو هیچ‌گونه قرابت و نسبتی میان عیلامی‌ها و آریایی‌ها وجود ندارد. چون آریایی‌ها در ابتدای هزاره‌ی اول یعنی سه هزار سال پیش پا به این سرزمین گذاشته‌اند.^۵ تازه همین گروه‌های آریایی یعنی پارسیان و مادها طی چندین دهه یا طی چند سده بعد به تدریج در این پهنه پخش شدند تا به همسایگی عیلامی‌ها رسیدند.^۶ بنا به نوشته گیرشمن، پارسی‌ها در حدود ۷۰۰ ق.م (یعنی ۲۷۰۰ سال پیش) در پارسوماش از ایالات عیلام مستقر شدند، و عیلام دیگر قدرت آن را نداشت تا از استقرار آنان جلوگیری کند.^۷ وجود آثار تاریخی اعم از ابنیه، یا سنگ‌نبشته یا ظروف سفالی در بوشهر، جیرفت، فهلیان ممسنی، ایذه، کوه‌های زاگرس و یا دشت شوش، به هیچ وجه نشانه‌ی قرابت و نسبت ساکنان فعلی این مناطق با عیلامی‌ها نیست؛ چون در طول تاریخ جابه‌جایی جمعیتی امری طبیعی است و گروه‌هایی یا اقوامی در مرحله‌ای از تاریخ، در مناطقی ساکن می‌شوند که قبلاً اقوام دیگری در آن‌ها بوده‌اند. درحقیقت اگر عرب‌ها به عنوان یکی از اقوام سامی به استناد نوشته‌ی تورات، ادعایی و یا سخنی برای گفتن دارند، آریایی‌ها

۱. اردشیر صالح‌پور در کتاب "تاریشا (اشکفت سلیمان): غار معبد باستانی نوعیلامیان" مدعی است که لرهای بختیاری بازماندگان عیلامی‌ها هستند (ص ۶)
۲. عزت‌الله نگهبان، "شوش" کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان، ص ۱۳
۳. پی‌یر آمیه، "شوش، شش هزار ساله" ۴. والتر هینتس، همان، ص ۵۹
۵. ایوانف و داندامایو و دیگران، "تاریخ ایران"، ص ۶۲
۶. عبدالحسین زرکوب، این مدت را کمتر از ۳۰۰۰ سال و در حدود ۲۸۰۰ سال می‌داند.
۷. عبدالحسین زرکوب، "روزگاران"، ص ۶۴-۶۵
۷. گیرشمن، "ایران از آغاز تا اسلام"، ص ۱۰۸

شامل لر‌ها و غیره، حتی چنین نوشته‌ی مذهبی و یا تاریخی نیز ندارند. از این رو هرگونه ادعایی در این خصوص مطلقاً مردود است.^۱

به همین منوال علی‌رغم حضور اقوام سامی در این دیار که قدمتی سه‌هزار ساله دارند، باید گفت که عیلامی‌ها سامی نیستند و قرابتی با سامی‌ها ندارند. آنچه در تورات در خصوص فرزندان سام آمده است^۲، از نظر علمی، فاقد اعتبار است و نمی‌توان به آن استناد کرد. ممکن است تورات به عنوان یک کتاب وقایع‌نگاری برای ذکر حوادث قابل استناد باشد و یا برای ذکر قدمت و یا وجود و عدم بسیاری از امکنه معتبر باشد، اما این کتاب برای تعیین اصل و نسب اقوام، کتاب معتبر و قابل قبولی نیست. به‌ویژه که پژوهش‌های علمی صحت چنین گفتاری را تأیید نکرده است. در تورات نام بسیاری از اقوام سامی به عنوان فرزندان سام نیامده است، به عنوان مثال عرب‌ها، بابلی‌ها، عموری‌ها، تدمری‌ها، فنیقی‌ها، کنعانی‌ها و حتی عبری‌ها در تورات به عنوان فرزندان سام ذکر نشده‌اند. تورات عیلام، آشور، ارفکشاد، لود، و آرام را فرزندان سام دانسته است.^۳ به همین دلیل پژوهشگران و علما نوشته‌های تورات را در این خصوص قبول ندارند. هنری س عبودی می‌نویسد: «نوشته تورات درباره سامی‌ها با واقعیت ملت‌های سامی تطابق ندارد.»^۴ او در ادامه پس از ذکر ملت‌های سامی، نامی از عیلامی‌ها به عنوان ملت و یا قومی از

۱. متأسفانه بعضی‌ها که با علم تاریخ آشنا نیستند تصور می‌کنند با "حلاوا حلوا" گفتن دهان‌شان شیرین می‌شود. آن‌ها در این توهم هستند که اگر بگویند ما عیلامی هستیم، همین کافی است و علما و جامعه‌ی علمی حرف آن‌ها را می‌پذیرد، غافل از این‌که موضوع به این سادگی‌ها نیست و برای اثبات این موضوع، می‌باید ادله‌ی کافی و قانع‌کننده ارائه داد. بعضی‌ها هم با توجه به بینش کشاورزی و زمینداری خود، تصور می‌کنند اقوام و تمدن‌ها همانند زمین بی‌صاحب هستند. اگر ما امروزه ادعای آن را نکنیم، فردا دیگری مدعی آن خواهد شد. این‌ها هم مثل دسته‌ی اول هستند و نگاه‌شان یک نگاه غیرعلمی و عامیانه به مقولات تاریخی و علم تاریخ است.

۲. سفر تکوین، اصحاح دهم ۱۰:۲۲

۳. نگارنده در کتاب "پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب احمد کسروی"، عیلامی‌ها را همانند اکدی‌ها از نژاد سامی ذکر کرده (ص ۷۵)، این سخن بر اساس نوشته‌های تورات بوده، از این رو در این کتاب، نوشته قبلی اصلاح می‌شود.

۴. هنری س عبودی، "معجم الحضارات السامیه"، ص ۴۵۸

سامی نمی‌آورد.^۱ جورج کمرون، که به قول دیاکونوف بزرگ‌ترین کارشناس تاریخ عیلام است^۲، در این خصوص با ما هم عقیده است، او می‌نویسد: ... بنابراین، هنگامی که مؤلف باب دهم سفر پیدایش، عیلام را پسر سام، یعنی سامی می‌خواند با اصطلاحاتی انسان‌شناختی سخن نمی‌گوید، بلکه با اصطلاحات جغرافیایی و فرهنگی حرف می‌زند.^۳

همچنین مشاهده شده است که برخی به استناد تشابه در نحوه پوشیدن لباس یا تشابه در بستن دستاری بر سر یا تشابه‌هایی از این قبیل در عادات و رسوم، خود را عیلامی دانسته‌اند. در این خصوص باید اعلام کرد که این قبیل تشابهات حتی اگر تعداد آن‌ها به ده‌ها مورد و نمونه برسد، به هیچ وجه نشان قرابت و نسبت و یا تعلق قومی به قوم دیگر نیست. این قبیل سخنان و این قبیل استدلال‌ها در مجامع عمومی و آکادمیک هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارند و به آن‌ها واقعی نمی‌دهند. این قبیل تشابهات فقط در چارچوب تأثیر و تأثر اقوام و ملل مختلف از یکدیگر سنجیده می‌شوند و لا غیر.^۴

۱. همان

۲. جورج کمرون، همان، ص ۵

درحقیقت، جورج کمرون از متخصصان زبان عیلامی به شمار می‌رود، وی به واسطه همین تبحر توانست نقش مهمی در خواندن الواح مکشوفه از تخت جمشید ایفا کند، همان، ص ۶

۳. جورج کمرون، همان، ص ۱۶

۴. حقیقت امر این است که تاریخ‌نویسان وطنی ما در اوج گرایش‌های باستان‌گرایی و نژادپرستی در دوره‌ی پهلوی، هیچ‌گاه عیلامی‌ها را آریایی ندانسته‌اند. آن‌ها به دلایل مشخص و واضح، کمتر به تاریخ و تمدن و فرهنگ عیلامی‌ها پرداخته‌اند، چه رسد به این‌که بخواهند خود را عیلامی جا بزنند. آن‌ها حتی زمانی که می‌خواهند تاریخ این سرزمین را بنویسند، از هخامنشیان شروع می‌کنند و در اکثر موارد مادها را از قلم می‌اندازند. از منظر آن‌ها تاریخ با سلسله هخامنشی و با فتح بابل توسط کوروش شروع می‌شود. به همین دلیل این‌گونه تاریخ‌نویسی صدای اعتراض خیلی‌ها را درآورده است. عزت‌الله نکهان در این باره می‌نویسد: «بسیار ناروا است که شروع دوران تاریخی ایران را از دوران ماد یا هخامنشی اظهار بنمائیم.» «عزت‌الله نکهان، "راهنمای موزه و حفاری هفت تپه"، ص ۷). البته نباید از این نکته غافل ماند که برخی افراد، سخنان بی‌پایه و اساسی این‌جا و آن‌جا مطرح کرده‌اند، اما این سخنان قبل از هرچیز نشان‌دهنده بی‌اعتباری این‌گونه کتاب‌ها است. از جمله این کتاب‌ها، کتاب "خوزستان در نامواژه‌های آن" است، که از «ایرانیان ایلامی» سخن گفته است: (ص ۲۸۷)

واقعیت این است که تاکنون پژوهش‌های علمی برای شناخت اصل و نسب عیلامی‌ها ره به جایی نبرده است. تنها سخن قابل قبول از اصل و نسب عیلامیان، قرابت زبان عیلامیان با زبان دراویدیان است. آن هم قرابت و این قرابت ممکن است زمینه‌ای باشد برای پژوهش‌های آتی.

ژاک دو مورگان، معتقد است که ساکنان اولیه عیلام را سیاهان حبشی تشکیل می‌دادند.^۱ بعضی از مورخان، بومیان اولیه عیلام را مردمی شبه‌سیاه دانسته که ظاهراً با نژاد دراویدی نسبت داشته‌اند، و این سیه‌چرندگان دراز جمجمه (دولیکوسفال)^۲ را از خمیره نژاد مدیترانه‌ای می‌دانند.^۳ جورج کمرون در پژوهش خود، اصل و نسب عیلامی‌ها را مبهم و نامشخص اعلام می‌کند، و گاهی آن‌ها را قفقازی، گاهی هندی، گاهی حبشی می‌داند.^۴ کمرون در ادامه بیان می‌کند که علم در خصوص اصل و نسب عیلامی‌ها دچار بلاتکلیفی است. او می‌گوید: «میزان کنونی آگاهی ما از این مرحله از تاریخ ما را در بلاتکلیفی محض قرار می‌دهد. هیچ نظریه‌ای ولو وسوسه‌برانگیز نیز باشد، پذیرفتنی نیست.»^۵

اما پی‌یر آمیه که یکی از عیلام‌شناسان معروف است، باز همین سخن را می‌گوید و می‌نویسد: عیلامیان نه هندو اروپایی و نه سامی بوده‌اند، بعضی از دانشمندان نژادشناس آنان را جزء دسته اقوامی از نژاد و زبان قفقازی یا خزری می‌دانند.^۶

والتر هیتس از عیلام‌شناسان برجسته و به قول جورج کمرون، «پروفسور هیتس عیلام‌شناس معروف آلمانی»^۷ که توانست خط عیلامی را رمزگشایی کند و در زمینه‌ی عیلام و عیلامیان ید طولایی دارد، باز همان سخن دو دانشمند قبلی را می‌گوید، او اصل و نسب عیلامی‌ها را مبهم و نامشخص

۱. ژاک دو مورگان، «مطالعات جغرافیایی...»، جلد دوم، ص ۲۷۰

2. Dolichocephale

۳. دیاکونوف، «تاریخ ماد»، ص ص ۱۳۰-۱۳۱

۴. جورج گلن کمرون، «ایران در سپیده دم تاریخ»، ص ۱۲. ۵. همان، ص ۱۷

۶. پی‌یر آمیه، «تاریخ عیلام»، ص ۲. ۷. جورج کمرون، همان، ص ۶

اعلام می‌کند. والتر هینتس می‌نویسد: هر تلاشی برای ردیابی نژاد عیلامی با دشواری روبه‌رو می‌شود. هرچه منابع موجود را بیشتر بررسی می‌کنید، بیشتر این تصویر را پیدا می‌کنید که عیلامی‌ها، عیلامی بوده‌اند، نژادی با استقلال‌ی خدشه‌ناپذیر. هیچ رابطه‌ای با دیگر ملل هنوز پیدا نشده است.^۱ مقدسی که خود به اهواز سفر کرده و علاوه بر سوق الاهواز به شهرهای دیگر مسافرت کرده، خوزیان را نه عرب و نه فارس می‌داند.^۲

این سخن پنج تن از برجسته‌ترین مورخان و پژوهشگران تاریخ عیلام است. اما ببینیم نظر عامر سلیمان، مورخ عرب در این باره چیست؟ دکتر عامر سلیمان نیز سخن آن‌ها را تأیید می‌کند. او می‌نویسد: پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص تعیین اصل و نسب اقوامی که از هزاره سوم قبل از میلاد در سرزمین عیلام بوده‌اند، تا کنون به نتیجه‌ای نرسیده است. فرضیه‌ها و نقطه‌نظرهایی که عیلامیان را به اقوام کوهستان در مناطق شرقی و شمال شرقی بابل مانند اقوام گوتی و کاسی نسبت می‌دهند و علت این نسب را تشابه زبان عیلامی قدیم با برخی واژگان معروف در زبان کاسی‌ها و همچنین نام‌ها می‌داند، از آن‌جایی که دلایل ارائه شده ضعیف‌اند، قابل قبول نیستند. برخی از پژوهشگران تلاش می‌کنند تا رابطه‌ای بین زبان عیلامی و زبان دراویدی [بومیان هند] ارائه دهند. حال آن‌که گروهی دیگر بر این باورند که زبان عیلامی، زبانی جدا از زبان‌های دیگر است و هیچ تشابهی با زبان‌های دیگر ندارد.^۳

با وجود این همه دلایل و اظهارنظرهای قاطع، اصرار بعضی بر منتسب کردن خود به عیلامی‌ها و خود را عیلامی خواندن، جای تعجب دارد. چون عیلامی‌ها نه آریایی هستند و نه سامی، معلوم نیست چه هستند؟ یکی از عواملی که کمک بسیاری به شناخت اصل و نسبت اقوام و ملل

۱. والتر هینتس، "عیلام، دنیای گمشده"، ص ۱۲

۲. المقدسی، "أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم"، ص ۴۰۳

۳. عامر سلیمان، همان، ص ۱۷۹

مختلف می‌کند و پژوهشگران و علما را در تبارشناسی اقوام یاری می‌دهد، زبان این ملل و این اقوام است. امروزه دانشمندان و محققان با بررسی همه‌جانبه‌ی زبان اقوام و ملل، گام‌های مؤثری در شناخت اقوام برداشته‌اند. مطالعه و بررسی زبان عیلامی‌ها نیز این حقیقت را مبرهن کرده که زبان عیلامی‌ها، زبانی منحصر به فرد است و هیچ‌گونه سنخیتی با زبان‌های دیگر و از جمله زبان‌های سامی و یا آریایی ندارد.

در یکی از جدیدترین پژوهش‌ها که در کتاب *تاریخ قدیم کمبریج* ذکر آن آمده است، رابطه‌ای و قرابتی میان زبان عیلامی و زبان دراویدیان را کشف کرده است.^۱ می‌دانیم که دراویدیان بومیان هند بوده‌اند که از نژاد سفیدپوست غیر آریایی هستند.^۲ اما دکتر عامر سلیمان حتی این رابطه را قبول ندارد و نظریه‌هایی را که قائل به رابطه‌ای میان زبان عیلامی و زبان دراویدی هستند مردود می‌داند و از قول برخی علما، خاطر نشان می‌سازد که زبان عیلامی، زبانی است جدای از زبان‌های دیگر و هیچ تشابهی با زبان‌های دیگر ندارد.^۳ همین سخن را ریچارد فولتس نیز تأیید کرده است، او می‌نویسد: این زبان پیوندهای تأییدشده‌ای با زبان دیگری ندارد.^۴ عزت‌الله نگهبان درباره زبان عیلامی می‌نویسد: این زبان نه سامی و نه هندواروپایی است، در گذشته به نام "زافتی" نام‌گذاری گردیده است.^۵

سیاحان و جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نویسان اسلامی نیز که برخی از آن‌ها

1. "The Cambridge Ancient History", P. 155

۲. غلام‌حسین صدری افشار، "فرهنگنامه فارسی"، جلد دوم، ص ۱۲۴۳

۳. عامر سلیمان، همان، ص ۱۷۹

۴. ریچارد فولتس، "ایران در تاریخ جهان"، ص ۳۲

در این جا لازم است به این نکته اشاره کرد که منظور از پیوندهای تأییدشده بین دو زبان، وجود چند واژه از این زبان در آن زبان نیست. بلکه منظور ساختار زبان، صرف و نحو زبان و ریشه‌های لغوی واژگان این زبان‌ها است. کما این‌که امروزه در زبان فارسی، تعداد واژه‌های عربی از چند هزار واژه تجاوز می‌کند و به مرز هزارها واژه‌ها و یا به عبارت دیگر بیش از پنجاه درصد واژگان زبان فارسی، عربی است. اما ساختار زبان فارسی، صرف و نحو آن، و ریشه‌های لغوی واژگان آن با زبان عربی تفاوت دارد.

۵. عزت‌الله نگهبان، "راهنمای موزه و..."، ص ۵

خود از نزدیک خوزیان، یعنی اعقاب عیلامیان را دیده‌اند، درباره زبان آن‌ها همین سخن را گفته‌اند و خاطر نشان شده‌اند که زبان عیلامی به هیچ زبانی شباهت ندارد. ابن حوقل درباره آن‌ها می‌نویسد: عامه خوزیان، فارسی و عربی سخن می‌گویند، اما زبان آن‌ها، زبان خوزی است که نه عبری و نه سریانی است و نه عربی است و نه فارسی.^۱ یعقوبی نیز که در سال ۲۷۸ هجری کتاب خود را نوشته باز همین سخن را تأیید می‌کند، او می‌نویسد: مردم این سرزمین زبان خاص خود را دارند که عجیب و غریب و نامفهوم است.^۲ حتی حمزه اصفهانی نیز بر این امر تصریح دارد که زبان خوزی‌ها زبان دیگری است که با زبان عربی و مشتقات آن، و با زبان فارسی و شاخه‌های آن متفاوت است.^۳ سوات سوچک در جدیدترین پژوهش خود، ضمن بیان این مطلب که زبان خوزی زبان اعقاب عیلامیان است،^۴ بر این امر تصریح دارد که زبان عیلامیان نه زبان سامی است و نه زبان هندو-اروپایی است.^۵ والتر هیتس، زبان خوزی را مسلماً آخرین شکل باقی مانده زبان عیلامی می‌داند.^۶ ذیل تی پاتس نیز همین نظر را دارد.^۷

زبان عیلامی و خط عیلامی آن‌چنان مشکل است که عیلام‌شناسان و عیلام‌پژوهان به این حقیقت اذعان دارند که اطلاعات آن‌ها از زبان عیلامی ناقص است.^۸ چنین وضعیتی بسیاری از متخصصان خط میخی را از مطالعه زبان عیلامی منصرف کرده است.^۹ فقط با دشواری بسیار زیاد است که می‌توانیم این جا و آن جا، در زیر ظاهر خطوط میخی، جزئیات زبان عیلامی را دریابیم.^{۱۰} حال آن که امروزه همه زبان‌های سامی و خط‌الرسم آن‌ها

۱. ابن حوقل، "صورة الأرض"، ص ۲۲۹

۲. خاطر نشان می‌سازد ذیل تی پاتس در کتاب "باستان‌شناسی ایلام" (ص ۶۳۲) سخن ابن حوقل را به اشتباه متوجه شده است.

۳. «ولأهل هذا السقع لسان خاص بهم يشبه الرطانة.» یعقوبی، "البلدان"، ص ۳۹۱

۴. حمزه اصفهانی، "التنبیه علی حدود التصحیف"، ص ۴۲

۵. Svat Soucek, "Arabistan or Khuzestan", P.196

۶. Ibid, P.197

۷. ذیل تی پاتس، همان، ص ۶۳۲

۸. والتر هیتس، همان، ص ۱۳

۹. همان، ص ۲۹

۱۰. والتر هیتس، همان، ص ۶۶

۱۱. همان، ص ۳۰

رمزگشایی شده‌اند و تقریباً می‌توان گفت که هیچ زبان و خط سامی‌ای وجود ندارد که خط آن را نتوان خواند.^۱

موضوع دیگری که در خصوص این زبان وجود دارد، این است که برخلاف زبان عربی و بسیاری از زبان‌های سامی که در آن‌ها حرف "پ" و "گ" وجود ندارد، در این زبان حروف مزبور وجود دارد. نگاهی به نام‌های افراد و نام‌های خدایان عیلام، این حقیقت را به طرز واضح و آشکاری مبرهن می‌سازد.

بیگانه و غریب بودن زبان عیلامی و منحصر به فرد بودن آن و عدم هرگونه پیوند و رابطه‌ای میان این زبان و زبان‌های دیگر، دلیل دیگری است بر این‌که عیلامیان هیچ‌گونه قرابت و نسبتی با اقوام دیگر ندارند.

دین مردم عیلام و عدم سنخیت آن با ادیان سامی و همچنین عدم تشابه آن با آیین مزدایی و کیش زردشتی، دلیل دیگری است بر این حقیقت که عیلامی‌ها مردمی بودند که هیچ‌گونه قرابت یا نسبتی با سامی‌ها و یا آریایی‌ها ندارند. در اعتقادات دینی عیلامی‌ها حتی عناصری ولو به صورت پراکنده از ادیان سامی نمی‌بینیم. در حالی که آیین مزدایی و کیش زردشتی پرستش آتش را سرلوحه کار خود دارد، در دین عیلامی‌ها چنین اعتقاداتی وجود ندارد.

در آیین مزدایی، آتش نقش محوری دارد و مزداییان آن را می‌پرستیدند. ویل دورانت در کتاب *تاریخ تمدن* می‌نویسد: خود آتش به عنوان خدایی پرستش می‌شد و آن را به نام "اتر" می‌نامیدند، و عقیده داشتند فرزند خدای روشنایی است.^۲ هرودوت می‌نویسد: آتش یکی از عناصر طبیعت بوده که پارسیان آن را می‌پرستیدند.^۳ پس از آتش، گاو در باورها و معتقدات زردشتیان

۱. در این‌جا لازم است به این نکته اشاره کرد که به دلیل تمدن متعالی اکدی‌ها در بین‌النهرین و به ویژه در سال‌های ۲۳۰۰-۲۲۰۰ قبل از میلاد، عیلامی‌ها فوق‌العاده تحت تأثیر اکدی‌ها قرار گرفتند، و با وجود این‌که از خود خطی و زبانی داشتند، خط اکدی و حتی زبان ایشان را هم قبول کرده و آن را به کار بردند. پس از فتوحات نرام سین، زبان عیلامی به کلی منکوب زبان اکدی شد. جورج کمرون، "ایران در سپیده دم تاریخ"، ص ۳-۴

۲. ویل دورانت، "تاریخ تمدن"، جلد اول، ص ۴۲۸

۳. بی‌یر بریان، "تاریخ امپراتوری هخامنشی"، ص ۵۳۱

نقش محوری دارد. مهم‌ترین استعاره‌ای که در گائدها و به خصوص در فصل XXIX آن به کار رفته، "روح گاو" یا گئوش - اورون است که دشمنان به او ظلم و اجحاف روا می‌دارند و ظاهراً مظهر نعمت‌های مادی جماعت و اعضای آن است.^۱ پس از آن سگ قرار دارد. از منظر زردشت، سگ مقدس است چون یک سوم آن از انسان است و باقی آن از گوسفندان. جوجه تیغی و روباه نیز به این دلیل مقدس‌اند که از انواع سگ هستند.^۲ حال آن‌که در دین عیلامی‌ها هیچ‌کدام از اعتقادات فوق و عناصر فوق وجود نداشت. در دین عیلامیان، مار جایگاهی ویژه دارد و آن را می‌پرستیدند.^۳ علاوه بر این یکی دیگر از وجوه تمایز عیلامی‌ها با آریایی‌ها و زردشتیان، همانا دفن مرده است. عیلامی‌ها مرده‌های خود را دفن می‌کردند، حال آن‌که زردشتیان و پیروان آیین مزدایی، مرده‌های خود را طعمه‌ی پرندگان و لاشخوران می‌کردند. آشور بانیپال که در سال ۶۴۵ قبل از میلاد به عیلام یورش برده بود و پادشاهی آن‌ها را ساقط کرد، در کتیبه‌ی خود می‌نویسد که قبرهای شاهان عیلامی را خراب کرده است، استخوان‌های اجساد را به آشور برده است.^۴

اما تمایز و تفاوت دین عیلامی‌ها با عرب‌ها و سامی‌ها نیز به همین اندازه است. علی‌رغم این‌که دین عیلام بیانگر بسیاری ویژگی‌هاست که آن را با سنت‌های بین‌النهرین مربوط می‌سازد، اما اساساً دین عیلامی به گونه‌ای پایدار فردیت و خصوصیات ویژه خود را حفظ کرده است.^۵ عیلامی‌ها مار را می‌پرستیدند، آن‌ها نوعی عبودیت و احترام غیرمعارف به زنانگی ابدی و پرستش مار داشتند که ریشه در جادو دارد.^۶ مار یک "نقش‌مایه"^۷ راستین تمدن عیلام است.^۸ حال آن‌که در ادیان سامی و به ویژه در دیانت عرب نه تنها

۱. دیاکونوف، "تاریخ ماد"، ص ۳۵۵

۲. مری بویس، "تاریخ کیش زردشت"، ص ۳۱، ۲۶۳

۳. والتر هینتس، همان، ص ۳۱ ۴. همان، ص ۵۵ ۵. همان، ص ۳۱

۶. والتر هینتس، همان، ص ۳۱

مار را نمی‌پرستیدند، بلکه مار جایگاهی در معتقدات آن‌ها نداشت. پرستش اقاییم سه‌گانه، ماه، خورشید و زهره در جزیره العرب همان اقاییم سه‌گانه‌ی بابلی است.^۱ نزد عرب، ماه بر خورشید تقدم داشت و خدای بزرگ‌تر به حساب می‌آمد، در یمن خورشید پس از ماه در مرتبه دوم قرار داشت، و "لات" مظهر آن بود.^۲ بابلیان و کلدانیان نیز ماه را بر خورشید مقدم می‌داشتند.^۳ حال آن‌که نزد عیلامی‌ها چنین نبود، آن‌ها "نَهَوْت" یا خدای خورشید را مرتبه بالاتر از خدای ماه داده‌اند، و فرمانروا را خدمتگزار صدیق خدای خورشید می‌دانستند.^۴ عرب شب را بر روز مقدم می‌شمارد، و ماه‌های او مبتنی بر سیر ماه و وابسته به حرکات آن است و این با نظر کلدانی‌ها سازگار بود،^۵ حال آن‌که نزد عیلامیان "افراد، حتی شاهان، در نور روز در حرکت‌اند، وفاداری ایشان متوجه خدای خورشید است."^۶

نگاهی به نام‌های خدایان عرب و سامی و نام‌های خدایان عیلام نشان‌دهنده تفاوت‌های عمیق میان این دو قوم است. خدایگان عرب و سامی اعم از خدایگان بین‌النهرین و حجاز و یمن تقریباً یکی هستند، گاهی با همان نام‌ها، فقط اختلاف در لهجه و یا ویژگی‌های آن زبان است. خدایگان عیلامی‌ها عبارت بودند از: الهه پینیکیر،^۷ الهه پرتی،^۸ الهه کیریریش، هبومبن، هوترن،^۹ الهه ایشنیکرب،^{۱۰} نَهَوْت، این - شوشینک.^{۱۱}

اما خدایان سامی عبارت بودند از: لات، عزی، هبل، سین یا سن که مظهر ماه بود، شمش در زبان اکدی و شمس در زبان عربی، ود، ورخ، هوبس، المقه، شهر، کهل، اُبم. گاهی درباره‌ی همه نام‌های ماه یک لفظ مشترک به کار می‌رفت که عبارت از "ال" یا "ایل" به معنی الله و یا اله بود و در نزد عرب‌های شمالی

۱. جواد علی، "المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام"، جلد پنجم، ص ۱۲۰

۲. عبدالعزیز سالم، "تاریخ عرب قبل از اسلام"، ص ۳۶۵ ۳. همان، ص ۳۶۷

۴. والتر هیتس، همان، ص ۳۸ ۵. عبدالعزیز سالم، همان، ص ۳۶۷

۶. والتر هیتس، همان، ص ۳۸

7. Pinikir

8. Parti

9. Hutran

10. Ishnikarab

۱۱. والتر هیتس، همان، ص ۳۲-۳۶

"بعل" یا "هبل" در مقابل آن قرار داشت.^۱ همین "بعل" یا "هبل" نزد مردم میسان "بل" بوده. معینیان شمس را "نکرح" می‌نامیدند و سبائیان آن را به نام "ذات حمیم"، "ذات بعدن"، "ذات غضرن"، "ذات برن" می‌شناختند.^۲ حتی واژه‌ی "صنم" به معنی بت، ریشه‌ای عربی یا آرامی دارد و در بین النهرین نزد کلدانی‌ها و آشوری‌ها آن را "صلم"^۳ می‌گفتند، و از آن جا وارد زبان عربی شد.^۴

علاوه بر تمام موارد فوق، پرستش مار ویژگی خاص عیلامیان است، طولانی‌ترین کتیبه پادشاه عیلام با ذکر مار شروع می‌شود.^۵ پرستش مار و الوهیت قائل شدن آن نزد عیلامیان را می‌توان در این دید که حتی سفالینه‌های هزاره‌های سوم و چهارم نیز منقوش به نقش‌های پیچیده‌ی مار است. نقش مار روی در کوزه‌ها و سرپوش ظروف، به عنوان نشانه حراست در مقابل ابلیس ظاهر می‌شود. مارهای منقوش به مثابه‌ی محافظان دروازه‌ها روی درها می‌پیچند و بالا می‌روند. بر نقش‌های حک شده نقوش شاهان می‌خزند، گرد ظروف محراب می‌پیچند و دسته‌ی "ابزارهایی" چون تبر، عصا و چوگان سلطنتی را می‌سازند، به صورت ماریچ ایستاده تخت‌گاه سلاطین را تشکیل می‌دهند. از زمان‌های قدیم نقش مایه‌ی مار که بر دور درخت زندگی پیچیده، در عیلام ظاهر شده و نماد باروری عیلامی، که دو مار در حال جفتگیری‌اند، تا مصر رسوخ کرده است. مارهایی با سر انسانی، گواهی بر جنبه‌ی الوهیت این خزنده به دست می‌دهد، الوهیتی که در بین النهرین ناشناخته است.^۶

به‌هر حال عیلامی‌ها، حتی در دین و اعتقادات دینی، تفاوت‌های آشکار و بنیادینی با اقوام سامی دارند. تفاوت‌هایی که خود تأییدی است بر این سخن که عیلامی‌ها تافته‌ای جدا بافته هستند و هیچ‌گونه قرابت و یا پیوندی با دیگر اقوام ندارند.

یکی دیگر از وجوه تمایز میان عیلامی‌ها و سامی‌ها، ازدواج با محارم

۱. عبدالعزیز سالم، همان، ص ۳۶۵-۳۶۶

۲. همان، ص ۳۶۶

3. Salm

۵. والتر هیتس، همان، ص ۷۱

۴. عبدالعزیز سالم، همان، ص ۳۶۷

۶. والتر هیتس، همان، ص ۳۱

است. این رسم و سنت تاکنون در میان اقوام سامی گزارش نشده است. مطالعه و بررسی کتب مزبور نشان می‌دهد که برخلاف پیروان آیین مزدایی و زردشتیان که ازدواج با مادر و دختر و خواهر در میان آن‌ها مرسوم بوده، در میان عیلامیان فقط ازدواج با خواهر رایج و متداول بوده است. از آن‌جا که برخی‌ها از زبان والتر هینتس، ازدواج با محارم عیلامیان را با شک و تردید و احتمال بیان کرده‌اند، از این رو عین نوشته‌ی او را ذیلاً نقل می‌کنیم. ذکر این نکته ضروری است که والتر هینتس علت مرگ و میر بالا در خاندان‌های حکومتگر عیلام را به احتمال زیاد معلول ازدواج با محارم دانسته است. والتر هینتس در این باره می‌نویسد: میزان مرگ و میر بالا در میان خاندان‌های حکومتگر عیلام، به احتمال زیاد معلول ازدواج با محارم بوده است، عملی که نتیجه دو ویژگی خاص وراثت عیلام بود: سنت ازدواج با زن برادر متوفی و ازدواج بین محارم پس از مرگ پادشاه، برادرش به جای او می‌نشست و با بیوه او ازدواج می‌کرد؛ این بیوه در عین حال از نظر سنتی خواهر دو نفر بود. ازدواج بین محارم مدت‌ها مسلم فرض می‌شد و توسط یکی دو متن هم به صورت غیرمستقیم تأیید شد؛ اولین اشاره‌ی مستقیم وقتی ظاهر می‌شود که «خواهر» (شوتو) تثبیت واژه‌ای که یک عبارت غریب نبشته شده در یکی از کتیبه‌های شاهزاده هَنُّ به تاریخ ۷۱۰ ق.م را روشن می‌کند؛ در این عبارت او از شاهزاده خانم هوهین به عنوان «خواهر و زوجه دوست‌داشتنی خود» نام می‌برد.^۱ به غیر از والتر هینتس، جورج کمرون نیز از نمونه‌هایی از ازدواج میان برادر و خواهر سخن می‌گوید که گویا در میان همگان رواج داشته است.^۲

ازدواج با خواهر در میان عیلامی‌ها آن‌چنان تثبیت یافته بود و آن‌چنان متداول و مرسوم بود، که حتی خدایان آن‌ها با خواهران خود ازدواج می‌کردند.^۳

یکی دیگر از نقاط افتراق میان عیلامی‌ها با سامی‌ها، نام‌های آن‌هاست.

۲. جورج کمرون، همان، ص ۱۸

۱. والتر هینتس، همان، ص ۸۱

۳. والتر هینتس، همان، ص ۳۶

نام‌های عیلامیان هیچ سنخیتی و هیچ تشابهی با نام‌های سامی اعم از عرب، بابلی، اکدی، عبری، آشوری، فنیقی و غیره ندارند. نام‌هایی چون: "تمپت - هومین - این - شوشینک"، "هومین - هَلتَش"، "هَلو شو - این - شوشینک"، "شوتروک - نَهونتِی"، "اَت - هَمیتی"، "اونتش - نیپیریش - شیمیشهوک"، "هَشپ - رَتپ"، "کو تیک - این - شوشینک"، "شین پی - هیش - هوک"، "اَندَتو - این - شوشینک"، "پی"، "روهو - شک" به معنی پسر خواهر، "هو ترن - تمپت"؛ "اَت - هوشو"، "سیو - پَلر - هو هپک"، "سیموت - ورتش"، "کو تیر - نَهونت"، "شیلهک - این - شوشینک"،^۱ و غیره. وقتی انسان این نام‌ها را با نام‌های سامی مانند: حمورابی (بابل)، نرام سین (بابل)، سرحدون (آشور)، سنحاریب (آشور)، بانپال (آشور)، عبد نرگال (میسان)، تَیم بِل (میسان)، عبد شمس، عبداللات، هاشم، مناف، عبدالمطلب، ابوطالب، حمزه، محمد (جزیره العرب) مقایسه می‌کند، می‌بیند که این نام‌ها، رنگ و بویی از سامی‌ها نبرده‌اند.

دلیل دیگری که در ردّ این گونه انتساب‌های باطل اعم از سوی پارسیان و یا غیره مطرح می‌شود، این است که ذنبیل تی پاتس، باستان شناس معروف و استاد دانشگاه نیویورک، که یافته‌ها و کشفیات باستان‌شناسی او کمک زیادی به حل برخی معماهای تاریخی کرده،^۲ هرگونه پیوندی بین عیلامیان و اقوام موجود را نفی کرده است.^۳ او در کتاب خود می‌نویسد که در لهجه‌های فارسی نو جنوب غربی ایران عملاً هیچ ریشه‌ی ایلامی باقی نمانده است.^۴

۱. والتر هینتس، همان، صص ۱۵۵، ۶۴، ۶۸، ۷۵، ۸۵، ۸۷، ۸۸ و ۱۳۶-۱۴۰

۲. کتاب او به نام "باستان‌شناسی ایلام"، امروزه یکی از کتب مرجع درباره تاریخ عیلام است، این کتاب را خانم زهرا باسنی به فارسی ترجمه کرده و از سوی انتشارات سمت منتشر شده و به عنوان یک کتاب درسی دانشگاهی می‌باشد.

۳. پروفیسور ذنبیل تی پاتس در جوابیه نامه من به تاریخ سپتامبر ۲۰۱۸ یک بار دیگر بر این حقیقت تأکید کرده است.

۴. ذنبیل تی پاتس، همان، صص ۶۳۲

در اینجا باید به نوشته ابن ندیم در کتاب "الفهرست" اشاره کرد که از قول ابن مقفع می‌نویسد: خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می‌گفتند (ص ۲۲). این سخن ابن ندیم، همانند بسیاری از نوشته‌های او، بی‌پایه و اساس است.

همچنین رنگ چهره خوزیان به عنوان بازماندگان عیلامی‌ها و متمایز بودن آن‌ها از عرب‌ها و یا فارس‌ها، دلیل دیگری است بر این حقیقت که عیلامی‌ها با هیچ کدام از اقوام و ملت‌های موجود نسبت و قرابتی ندارند و معلوم نیست چه هستند. رنگ چهره‌ی خوزیان آن‌چنان زرد بوده که گویی یک قطره خود در صورت آن‌ها وجود ندارد. این را هم جاحظ^۱ گفته، هم ابن حوقل^۲ نوشته، و هم مقدسی^۳ که از نزدیک آن‌ها را دیده، در کتاب خود تصریح کرده است.

۱. الجاحظ، "الحيوان"، جلد چهارم، ص ۱۴۰-۱۴۱

۲. ابن حوقل، همان، ص ۲۳۰

۳. المقدسی، همان، ص ۳۳

خوزستان

هیچ نوشته‌ای یا هیچ کتاب تاریخی یافت نشده که قبل از سال ۳۶۷ هجری، نام خوزستان در آن آمده باشد. برخلاف نام اهواز که قدمت آن به پیش از میلاد می‌رسد، نام خوزستان فقط در اواخر قرن چهارم هجری در کتاب‌ها آمده است. حتی محمد بن جریر طبری متوفاً به سال ۳۱۰ هجری مؤلف یکی از معتبرترین و معروف‌ترین کتب تاریخ عهد باستان و دوره اسلامی، نامی از خوزستان نیاورده است. به عنوان مثال طبری می‌نویسد: کواذ شهر ارگان را میان اهواز و پارس ساخت.^۱ نوشته مزبور بیانگر این حقیقت است که در آن دوره، نام این ایالت، اهواز بوده است. همچنین نولدکه از قول دینوری می‌نویسد، قلمرو شاهنشاهی [ساسانیان] شامل مناطق زیر بوده است: ۱- خراسان، سگستان، کرمان ۲- اصفهان، قم و جبل (قسمت کوهستانی سرزمین ماد بزرگ) ۳- پارس، اهواز ۴- عراق تا حدود روم.^۲

به احتمال زیاد اول‌بار این حوقل متوفاً به سال ۳۶۷ ه. نام خوزستان را در کتاب خود به کار برده است.^۳ تقریباً همزمان با او نویسنده گمنام کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، یعنی در سال ۳۷۲ نیز نام مزبور را در کتاب خود

۱. تئودور نولدکه، همان، ص ۲۱۳

۲. همان، ص ۳۰۶

۳. ابن حوقل، "صورة الأرض"، ص ۱۷-۱۸

در اینجا باید به نوشته‌های خلاف واقع جهانگیر قائم مقامی اشاره کرد که نام خوزستان را در کتب نویسندگان مختلفی ذکر کرده، او بدون ذکر نام کتاب و نام صفحه آن، فقط به نام نویسندگان اشاره کرده که قدیمی‌ترین تاریخ آن، ابن خردادبه به سال ۲۵۰ هجری است (ص ۱۷۷). مطالعه کتاب "المسالک و الممالک" ابن خردادبه نشان می‌دهد که او هیچ نامی از خوزستان نیاورده و در عوض از قلعه شوش اهواز (ص ۱۶۱)، رودخانه دجیل اهواز (ص ۱۷۹) و آب‌وهوای اهواز (ص ۱۷۰) نام برده است. ابن خردادبه، "المسالک و الممالک"

آورده است.^۱

با وجود این و علی‌رغم ذکر نام مزبور در کتب فوق، باز نام اهواز همچنان در کتب و منابع آن دوره به کار می‌رفت و ذکر نام خوزستان در دو کتاب فوق به معنی جایگزینی نام خوزستان به جای نام اهواز در کتب و منابع نبوده است. کما این‌که تاریخ‌نویسان بعدی مانند ابوسعید عبدالحی گردیزی، مؤلف *زین الاخبار* (حدود ۴۳۲ ه.ق)،^۲ و پس از آن خواجه ابوالفضل بیهقی، مؤلف *تاریخ بیهقی*^۳ (آخر قرن ۵ ه.ق) و همچنین ناصر خسرو^۴ (۴۵۳ ه.ق)، این خطه را اهواز می‌خواندند و ذکری از خوزستان نکرده‌اند. ناصر خسرو که از بصره به عبادان آمده و از آن‌جا به ارجان [بهبهان فعلی] رفته و سپس به اصفهان می‌رود، هیچ‌گونه نامی از خوزستان نبرده است.^۵

حتی فردوسی در *شاهنامه* خود که آن را بین سال‌های ۳۶۵ و ۴۰۰ هجری قمری به رشته نظم درآورده، نام خوزستان را در شاهنامه نیاورده است.^۶ در عوض فردوسی در *شاهنامه* نام "اهواز" را ذکر می‌کند.^۷ عدم کاربرد نام خوزستان توسط فردوسی نشان‌دهنده این حقیقت است که این نام در آن دوره، نام این خطه نبوده و فقط اینجا و آن‌جا، و به‌طور پراکنده در برخی کتب از آن ذکری به میان آمده است. این نام حتی تا صد سال بعد از فردوسی، در یکی از معروف‌ترین کتب تاریخ یعنی *تاریخ بیهقی* نیز ذکر نشده است. وقتی واژه "خوز" تا قرن چهارم در کتب و منابع نیامده، واضح است واژه خوزستان

۱. "حدود العالم من المشرق الی المغرب"

دست‌نویشت کتاب مزبور در اکتبر سال ۱۸۹۲ توسط مستشرق روسی تومانسکی در شهر بخارا پیدا شد. مؤلف این کتاب سیاح و جهانگرد نبود، بلکه او، هر آنچه در کتاب نوشته، آن‌ها را از کتاب دیگران برگرفته و فقط به دو کتاب ارسطاتالیس و بطلمیوس به عنوان منابع خود اشاره کرده است.

۲. ابوالفضل بیهقی، "تاریخ بیهقی"، ص ۲۹۳

۳. ناصر خسرو، "سفرنامه"، ص ۲۳

۴. همان، ص ۱۶۸-۱۷۳

۵. همان، ص ۱۷۸-۱۷۹

۶. ز زال گرانمایه داماد به

۷. که باشد که پیوند سام سوار
نخواهد از اهواز تا قندهار
نباشد همی داند از که و مه

کورت هاینریش هانزن، "شاهنامه فردوسی - ساختار و قالب"، ص ۶۵

که از مشتقات آن است تا قرون بعدی نیز کاربرد چندانی نخواهد داشت. حتی عالم معروف، ابن خلدون که در قرن هشتم هجری می زیست عمدتاً نام اهواز را در کتاب خود ذکر کرده و به ندرت نام خوزستان را آورده است. ابن خلدون اگر هشت بار نام اهواز را ذکر می کند، در مقابل فقط سه بار نام خوزستان را آورده است.^۱

نام خوزستان در مقابل نام اهواز آنچنان گم و کم رنگ بوده، که ابن خلدون، خوزستان را پایتخت اهواز می داند.^۲ ابوریحان بیرونی نیز در کتاب خود از "اهواز" و "کُوْر اهواز" نام می برد و ذکری از خوزستان نمی کند.^۳ یا نویسندهی کتاب *الروض المعطار فی خبر الأقطار*، مدخلی تحت عنوان "اهواز" دارد، ولی مدخلی تحت عنوان "خوزستان" ندارد.^۴ همین امر نشان دهنده این است که نام این خطه اهواز بوده و جمیع مورخان و جغرافیدانان و علما، این دیار را به نام

۱. عبدالرحمن بن خلدون، "تاریخ ابن خلدون"، ص ۵۹۷، ۶۱۲، ۸۴۲، ۱۳۰۴، ۱۳۹۳، ۱۶۰۶، ۱۶۵۵ نام اهواز، و ص ۸۴۲، ۴۸۹، ۵۶۱ نام خوزستان ۲. همان، ص ۶۱۲
۳. ابوریحان بیرونی، "آثار الباقیه"، ص ۱۹۶

۴. آقای عبدالرحمن عبادی برای تبیین نام خوزستان، کتابی چهارصد و سی چهار صفحه ای تألیف کرده، که از نظر علمی قابل اعتنا نیست. او فقط یکصد و ده صفحه از کتاب را در بخش نخست به اعتقادات و باورهای عیلامی ها و سومری ها، جایگاه آب در اعتقادات گذشتگان، و باورهای باستان درباره ستاره عطارد و معانی برخی لغات قدیم و وجود این واژه ها در لهجه گیلانی و دیلمی اختصاص داده است. معلوم نیست این سخنان چه ربطی به تبیین نام خوزستان دارد؟! در جایی از کتاب واژه "ارتا" (aretta) در الواح سومری را در واژه کهن و آشنای ایرانی "آرت" می بیند (ص ۲۴)، او ظاهراً نمی داند در زمانی که سومری ها وجود داشتند، اصلاً ایرانی ها در این خطه نبوده اند و میان این دو ارتباطی نبوده است. در جایی از کتاب از قول جوالبقی می نویسد: «السغد، جیل من الناس» بعد این نوشته جوالبقی را غلط ترجمه می کند و آن را «سغد به معنی سرزمین سغد و مردم آن» ترجمه می کند، حال آن که ترجمه ی آن چنین است: «سغد، نسلی (و یا قومی) از مردم» است. او در ادامه می نویسد: «معنی "جیل" در فرهنگ ها چنان که باید روشن نیست، روی هم رفته جیل که معرب "گیل" است یعنی، مردمی خواننده و سراینده در کوچه و بازار و رقص که در روزگار قدیم صنفی بزرگ بوده اند و خوزستان جایگاه بزرگشان بود.» (ص ۲۹۳) باید به ایشان گفت معنی "جیل" در فرهنگ ها معلوم است و به معنی: «۱- نسل ۲- گروه مردم ۳- قرن، صد سال ۴- عصر، دوران» است (عبدالنبی قیّم، فرهنگ عربی - فارسی"، ص ۳۸۲). دیگر این که جیل به هیچ وجه معرب "گیل" نیست. این ها سخنان "من در آوردی" و بی پایه و اساس است، که هرچه بیشتر ما را با میزان یافته های علمی و دانش نویسنده، آشنا می کند.

اهواز می‌شناخته‌اند.

درحقیقت، نام خوزستان که از نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری در محدود کتاب‌هایی ظاهر شد، نام اصلی این خطه نبوده است. این نام را، پس از آن‌که در قرن چهارم واژه‌ی خوز پدیدار شد، پارسیان بر اساس روش معمول و متداول خود، به سرزمین محل سکونت خوزها، خوزستان گفتند. کلمه‌ی مزبور نیز در ابتدا فقط نزد پارسیان کاربرد داشته و پس از گذشت چند دهه به مرور به کتابت و نوشتار عربی و فارسی وارد شده است. به همین دلیل حتی فردوسی آن را به کار نبرده است. به احتمال خیلی زیاد، اصلاً فردوسی نام خوزستان را نشنیده بود، چون بعید به نظر می‌رسد فردوسی کلمه‌ی خوزستان را شنیده باشد، اما آن را در *شاهنامه‌ی* خود به کار نبرد.

اصولاً اقوام و ملل مختلف به دلایل مختلف برای کشورها و مناطق و شهرهای ممالک و سرزمین‌های دیگر ممکن است نام‌های دیگری را انتخاب کنند. همچنان که در حال حاضر در زبان فارسی، ما کشوری را مجارستان می‌نامیم، اما در زبان انگلیسی آن را هنگاریا یا هنگری می‌نامند، یا لهستان را در زبان انگلیسی پولندا یا پولند می‌نامند، یا آلمان را خود آلمان‌ها، دوچ لند می‌نامند و انگلیسی‌ها آن را جرمانی گویند. یا کشور گرجستان در زبان انگلیسی و حتی در زبان عربی، جورجیا است. یا این‌که در زبان فارسی، کشور هند را هندوستان می‌خوانند، حال آن‌که مردم آن سرزمین، میهن خود را هند می‌خوانند و شاید یک نفر هندی پیدا نشود تا به حال نام هندوستان را شنیده باشد. اطلاق نام خوزستان در اواخر قرن چهارم هجری نیز چنین بوده است. این نام فقط در میان پارسیان و به احتمال زیاد در گفتار و نه در نوشتار رایج بوده است. به همین دلیل فردوسی، ناصر خسرو، بیهقی، گردیزی و غیره حتی در قرون بعدی این نام را به کار نبرده‌اند.

در گذشته نیز چنین بوده که پارسیان، نام‌های خاص خود را بر سرزمین‌های مختلف اطلاق می‌کردند، و این نام‌ها فقط نزد خود آنان رواج و کاربرد داشته است، به عنوان مثال آن‌ها سرزمین بیت آرمایه

(Beth - Aramaje) را که شامل نیمی از عراق امروزی است، سورستان نامیده بودند، که از نظر آنان به معنی سرزمین سریانیان و آرامیان است،^۱ ولی این نام فقط نزد آن‌ها رواج و کاربرد داشت. یا این‌که در کتیبه شاپور اول (۲۴۰-۲۷۰ م.) سرزمین آشور را آشورستان نامیده‌اند.^۲ همچنان که پس از این که در سال ۱۳۰۳ ش، طی فرمانی ابطال نام "عربستان" و جایگزینی نام "خوزستان" توسط رضاخان میر پنج صادر شد، این نام را بر "پادشاهی سعودی" اطلاق کردند. حال آن که نام آن در زبان عربی "المملكة العربية السعودية" است. در زبان انگلیسی نیز همین نام را به صورت Kingdom of Saudi Arabia گویند که علامت اختصاری آن KSA است. گاهی نیز به منظور ایجاز آن کشور را Saudi Arabia می‌نامند. درحقیقت عربستان، نامی است که ما از نود و اندی سال پیش بر این کشور اطلاق کرده‌ایم.

در کتاب *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان* فقط دو نام بر این خطه اطلاق شده است، یکی اهواز و دیگری نام سریانی آن "بیت هوزای". در این کتاب از اقلیم یا ایالت یا استان اهواز نام برده شده^۳ و یا به هنگام ذکر فرمان‌های حکومتی شاپور دوم ساسانی از بیت هوزای سخن به میان آمده است.^۴ در نمایه‌ی کتاب مزبور در بخش نام‌های جغرافیایی در حرف "خ" برای نام خوزستان، خواننده و پژوهشگر را به "بیت هوزای" ارجاع داده است.^۵ در این کتاب نامی از خوزستان و یا هوجستان و غیره نیست.

همان‌طور که ذکر شد مورخان سده‌های نخستین هجری مانند طبری و

۱. تئودور نولدکه، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ص ۶۵
نولدکه در کتاب خود، نام سورستان را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را به کار نمی‌برد، بلکه نام اصلی آن را که همانا "بیت ارمایه" است، به کار می‌برد. در جای دیگری می‌نویسد: «بیت ارمایه ولایتی بوده است که تقریباً نیمی از عراق را شامل بوده است و پایتخت مملکت ساسانی در آن قرار داشته است و عرب آن را سواد کوفه می‌خواندند.» (ص ۶۸۴)

2. Josef Wieschofer, P. 184

به نقل از: سیف جلال‌الدین الطائی، "اسرار نخلة میسان"، ص ۸۴

۳. پیگولوسکایا، همان، ص ۳۳۸-۳۳۹

۵. همان، ص ۵۳۴

۴. همان، ص ۳۴۳-۳۴۶

بلاذری هیچ‌گونه ذکری از هوجستان و یا خوزستان نکرده‌اند، مورخان اروپایی نیز بر همین منوال، فقط نام اهواز را به عنوان منطقه و یا استان و یا کشور آورده‌اند. دنیل تی پاتس با استناد به سه پژوهش پیش از خود، به هنگام ذکر پادشاهی اردشیر می‌نویسد: «اردشیر اندکی پس از ۲۱۸ میلادی دست به پیکار زد و "پادشاه اهوازی" ناشناسی را شکست داد.»^۱

تئودور نولدکه نیز به هنگام ذکر وقایع این خطه، فقط نام اهواز را ذکر می‌کند، او همانند دنیل تی پاتس و دیگران از پادشاه اهواز نام می‌برد و می‌نویسد: «... پس اردشیر به استخر رفت و آب‌رسام را در اردشیر خُره گذاشت. چندی نگذشت که از آب‌رسام نامه‌ای رسید که در آن خبر داده بود، پادشاه اهواز بر سر او رفته و شکست خورده بازگشته است.»^۲

به هر حال نام خوزستان به ندرت در کتاب‌ها آمده. "اهواز" نام اصلی این خطه بوده است، همچنان که ابن بلخی که در اوایل قرن ششم هجری می‌زیست در *فارسنامه*ی خود، نام اهواز را بیشتر به کار برده و در موارد معدودی ذکری از نام خوزستان کرده است.^۳

پس از آن‌که نام خوزستان در قرون وسطا در کتب و منابع ذکر شد،^۴ اطلاق این نام به کل دشت و جلگه مزبور نبود، بلکه این نام فقط نام مناطق شمالی و کوهستانی بود. چون از همان دوران به مرور نام عربستان جایگزین نام اهواز شد و مناطق شمالی را خوزستان می‌گفتند. در دوره‌ی مشعشعیان که از سال ۸۴۵ ه. ق.، سید محمد مشعشع حکومت خود را در حویزه برپا داشت، این سرزمین را عربستان نامیدند. احمد کسروی، تاریخ اطلاق نام عربستان به این خطه را در زمان شاه اسماعیل صفوی یا دوره پسر او شاه طهماسب می‌داند.^۵ اولین بار این نام در کتاب *مجالس المؤمنین* تألیف قاضی نور الله مرعشی

۱. دنیل تی پاتس، همان، ص ۶۲۶

۲. تئودور نولدکه، همان، ص ۴۶

۳. ابن بلخی، "فارس نامه"، ص ۶۰

۴. والتر هینتس، "دنیای گمشده عیلام"، ص ۸

۵. احمد کسروی؛ "تاریخ پانصد ساله خوزستان"، صص ۴۶-۴۷

شوشتری در باب نهم ذکر شد. قاضی کتاب خود را در سال ۹۹۳ ه. ق. آغاز و در سال ۱۰۱۰ ه. ق. به پایان رساند.^۱ از آن جایی که حویزه پایتخت حکومت مشعشعیان بود، این شهر که بزرگ‌ترین شهر آن دوره نیز می‌بود، مرکز عربستان شد.^۲ درحقیقت از اواخر قرن نهم هجری، نام عربستان جایگزین نام تاریخی اهواز شد. از آن دوره بخش جلگه‌ای و عرب‌نشین، عربستان بود که مرکز آن حویزه بود و بخش کوهپایه‌ای آن خوزستان با مرکزیت شوشتر بود.^۳ این‌ها همه تأییدی بر سخن قبلی ما است که اطلاق نام خوزستان از سوی پارسیان، بر بخش شمالی این خطه بود، که محل زندگی خوزیان بوده است. به همین دلیل در بسیاری از کتب نام اهواز و سپس نام خوزستان را باهم آورده‌اند.

دلیل دیگری که سخن فوق را تأیید می‌کند این است که در کتب تاریخ آن دوره، عربستان و خوزستان را به طور جداگانه نوشته‌اند. در کتاب *تاریخ عالم آرای عباسی* در شرح وقایع سال هشتم سلطنت شاه عباس یکی از عناوین کتاب این چنین است: "لشکر فرستادن به خوزستان و عربستان".^۴ مورخان بعد از اسکندر بیگ منشی نیز تا دوره قاجار نیز این رویه را حفظ کرده‌اند.^۵ چنان که بعد از صفویه هم این مطلب را در تواریخ زمان نادرشاه مانند *جهانگشای نادری*^۶ و در تواریخ زندیه چون *گیتی‌گشا*، تألیف میرزا صادق نامی^۷ می‌یابیم و دامنه آن به زمان قاجاریه نیز کشیده می‌شود.^۸ در کتاب *گیتی*

۱. قاضی نورالله مرعشی شوشتری، "مجالس المؤمنین"، باب نهم

۲. احمد کسروی، "تاریخ پانصد ساله خوزستان"، ص ۱۰۸

۳. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۸۱

۴. اسکندر بیگ منشی، "تاریخ عالم آرای عباسی"، ص ۳۴۲. او در صفحات مختلف کتاب از "عربستان حویزه" نیز نام برده است، ص ۱۵۸، ۶۵۴، ۶۷۰، ۶۷۵

۵. جهانگیر قائم مقامی، همان

۶. مؤلف *جهانگشای نادری* در صفحات ۲۳، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۸۳ به جای واژه عربستان، نام حویزه را به کار می‌برد.

۷. در این کتاب، نام عربستان در صفحات ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۳ و ۱۲۴ آمده، در حالی که نام خوزستان فقط دوبار در صفحات ۱۳۳ و ۱۳۷ ذکر شده است.

۸. جهانگیر قائم مقامی، همان

گشا، به طور روشن، جدایی این دو ناحیه را در می‌یابیم، که نوشته است: «جمیع بلاد خوزستان و عربستان»^۱ جالب اینجاست که بدانیم در سال ۱۱۵۰ هـ ق. نادر شاه افشار دزفول و شوشتر را جزء عربستان کرد^۲ و شهر حویزه را حاکم‌نشین سراسر عربستان و خوزستان گردانید.^۳ عبدالحسین خان ملک المورخین، وقایع‌نگار دوره مظفرالدین شاه قاجار (۱۸۵۳-۱۹۰۷ م.) در ذکر «واقعہ محمره و عربستان» به سال ۱۳۱۴ هـ ق.، این دو ناحیه را با هم ذکر می‌کند و خوزستان را مناطق شمالی می‌داند. او می‌نویسد: «در ذی قعدہ الحرام ۱۳۱۴، اعراب محمره و عربستان و فیلیه بنای شرارت را گذاشته‌اند و نیز ایل بختیاری در اطراف خوزستان تاخت و تاز می‌کند.»^۴

هرچند در کتب مختلف تاریخی این تمایز به طور روشن و واضح ذکر شده است، اما بنا به نوشته کسروی، پس از زمان نادر بود که کلمه خوزستان فراموش گردید و سراسر آن سرزمین به نام عربستان خوانده شده و این نام معروف بود.^۵ همین امر نشان می‌دهد که در ادوار مختلف یعنی از قرن چهارم هجری تا قرن چهاردهم هجری، نام خوزستان، نام اصلی و متداول این خطه نبوده است. از قرن چهارم تا قرن نهم، نام مزبور تحت الشعاع نام اهواز بوده، پس از آن نیز، این نام تحت الشعاع نام عربستان قرار گرفت و پس از آن به سراسر این خطه عربستان گفته‌اند.

در دوره‌ی قاجار نیز نام رسمی این خطه عربستان بود و در احکام و فرامین دولتی وارد شده، همه جا از کلمه عربستان استفاده می‌شد،^۶ چنان که شاهزاده حشمت‌الدوله حکمران آن سرزمین، در نامه‌ای به شیوخ قبیله‌ی بنی ساله به تاریخ ربیع‌الأول ۱۲۹۳ هـ ق. خود را حاکم ایالت عربستان و لرستان

۱. میرزا صادق نامی، "تاریخ گیتی گشا"، ص ۱۳۰

۲. جان ر. پری، "کریم خان زند"، ص ۴۹

۳. احمد کسروی، "تاریخ پانصد ساله خوزستان"، ص ۱۰۸

۴. عبدالحسین خان ملک المورخین، "مرآت الوقایع مظفری"، جلد اول، ص ۷۶

۵. همان، ص ۲۵۷

۶. وزیر عدلیه رضاخان، به هنگامی که با کسروی سخن می‌گوید نام عربستان را به کار

می‌برد. احمد کسروی، "زندگانی من"، ص ۱۸۶

می‌نامد،^۱ و از خوزستان خبری نیست. در زمان مظفرالدین شاه، نه تنها در کتب تاریخی مانند *افضل التواریخ مظفری* و *منتخب التواریخ مظفری*، بلکه حتی در روزنامه‌های این عهد و در روزنامه دولتی به‌ندرت به نام خوزستان بر می‌خوریم و همه جا کلمه عربستان بر سراسر خوزستان اطلاق می‌شد.^۲ تاریخ‌نگاران و پژوهشگران خارجی نیز در کتاب‌های خود این منطقه را عربستان نامیده‌اند. سرپرسی سایکس، لرد کرزن، سرجان ملکم، کلماں هوار، نیبور، لایارد، لوریمر، دیولافوا، هنری فیلد و دیگران همین نام را در کتاب خود ذکر کرده‌اند.^۳ بر همین اساس حاج عبدالغفار نجم‌الملک که در سال ۱۲۹۹ ق. برای برآورد سد اهواز از سوی ناصرالدین شاه به این خطه مأمور شد، سفرنامه‌ی خود را به نام *سفرنامه عربستان* به رشته تحریر درآورد.^۴ در سال ۱۳۰۳ ش. (۱۳۴۲ ق.)، پس از اسارت شیخ خزعل، رضا خان میرپنج طبق ابلاغیه‌ای خطاب به مردم، فرمان ابطال نام "عربستان" و جایگزینی نام "خوزستان" را صادر کرد و کاربرد نام عربستان را به‌طور کلی ممنوع کرد.^۵

۲. همان

۱. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۸۲

۳. عبدالنبی قَیم، "پانصد سال تاریخ خوزستان"، ص ۸۲

۴. حاج عبدالغفار نجم‌الملک؛ "سفرنامه عربستان". حتی کتاب حاج عبدالغفار از تعرض متعصبان مصون نماند و محمد دبیر سیاقی برخلاف تمام اصول حرفه‌ای و عدم رعایت امانت، عنوان کتاب را به "سفرنامه خوزستان" تغییر داد.

۵. جهانگیر قائم مقامی، همان، ص ۱۸۳

خوزیان پلید

مطالعه و تأمل در کُتب و نوشته‌های مورخان و جهانگردان قرن چهارم هجری، تصویر بسیار بدی از خوزیان ارائه می‌دهد. تصویرِ مردمی لثیم، بدجنس، پلید و بی‌مروت. به قول والتر هینتس، جغرافیادانان مسلمان سده ۱۰ م. / ۴ ق. مجموعه‌ای متحول از جان‌مایه‌ی کهن «عیلامیان شریر» به ما ارائه می‌دهند.^۱ مهم‌ترین نتیجه حاصل از این سخن والتر هینتس این است که خوزیان همان عیلامیان هستند. چون جغرافیادانان مسلمان آن‌ها را خوزیان خطاب کرده، و والتر هینتس همان‌ها را عیلامیان می‌خواند. همچنین نگاهی به نوشته‌های والتر هینتس نیز تا حدود زیادی صحت نوشته‌های جغرافیادانان را تأیید می‌کند.

ابن حوقل که در سال ۳۶۷ ه. ق. کتاب خود را به پایان رسانده، پس از آن‌که درباره زبان خوزیان سخن می‌گوید که نه عبری است و نه سریانی و نه فارسی، درخصوص اخلاق آن‌ها می‌نویسد: «تندخویی و پرخاشگری و همچنین رقابت بر سر چیزهای جزئی، خست و بخل، رنگ زرد چهره و نحیفی، ریش کم و موی اندک از جمله ویژگی‌های آنها است.»^۲

جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ ه. ق.) که بیش از یک قرن پیش از ابن حوقل می‌زیست، از بدجنسی و فساد عقل آن‌ها سخن می‌گوید که علی‌رغم ثروت و مکنت زیاد آنچه دیگر مردمان نسبت به فرزندان خود روا می‌دارند، آنها از فرزندان خویش دریغ می‌کنند، و همین رفتار را با زنان خود دارند. آن‌ها از اخلاق و ادب شریف و همچنین مذهب پسندیده مبرا هستند. و در میان

۲. ابن حوقل، "صورة الأرض"، ص ۲۳۰

۱. والتر هینتس، همان، ص ۱۴۸

پسربچه‌ها و دختربچه‌های آن‌ها کسی را ندیدم که گونه‌ای گلگون داشته باشد، و خونی در چهره و حتی زیر پوست آن‌ها ندیدم.^۱ مقدسی که در اواخر قرن چهارم هجری می‌زیست و به این خطه سفر کرده و در بسیاری از شهرهای آن رحل اقامت گزیده، مشاهدات خود را در کتابش به تفصیل آورده است. او در ابتدای کتاب ضمن تعریف و تمجید از مردم عراق و اخلاق آن‌ها، درباره مردم خوزستان که همان خوزیان هستند، چنین می‌گوید: «پست‌ترین قوم و شریرت‌ترین اصل و نسب مردم خوزستان هستند.^۲ او در صفحه بعد از مردم عسکر مکرم تعریف می‌کند که بهترین معیار و میزان را دارند.^۳

او می‌نویسد روزی با ابوجعفر بن محسن در اهواز قدم می‌زد، احدی از بازاریان با او مشاجره کرد، ابوجعفر به او گفت: «شما خوزی‌ها انسان‌های بی‌خیری هستید. بازاری به او گفت: خوزیان در مناطق شمالی اهواز مثل جندی شاپور و شوش هستند، ما خوزی نیستیم ما عرب هستیم.»^۴ در جای دیگر ضمن مذمت از خوزیان، می‌نویسد: «شنیده‌ام که مردم بَصْنا و بیروت^۵ و آن نواحی، دُم‌هایی همانند انگستان در پشت خویش دارند، به همین دلیل مردم عراق به هنگامی که قصد دارند به کسی ناسزا گویند، می‌گویند: ای خوزی، ای دُم‌دار، ای خوزی دُم‌دار. همچنین آن کسی که در میان خوارج علیه امیر المؤمنین علی (رض) جنگید و پستانی همچون پستان زنان داشت از اهالی این خطه بود. همه آن‌ها بدون این‌که بیماری داشته باشند، رنگ چهره‌شان زرد است. کلاهدار و متقلب و حسود هستند و در مذهب خویش نیز اهل غَلُو می‌باشند.»^۶ این سخن مقدسی و مشاهدات او بود، اما والتر هیتس که بسیاری از اسناد و مدارک و همچنین کتیبه‌ها و آثار باستانی برجای مانده از

۱. الجاحظ، "الحيوان"، جلد چهارم، ص ص ۱۴۰-۱۴۱

۲. المقدسی؛ "أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم"، ص ۳۳ همان، ص ۳۴

۴. المقدسی، همان، ص ۳۰۴

۵. مقدسی، چند صفحه قبل بَصْنا، بیروت، مَثُوت را جزء شهرهای شوش ذکر کرده است

۶. همان، ص ۴۰۳ (ص ۴۰۵)

عیلامیان را مورد بررسی و پژوهش قرار داده، وجود چیزهای عجیب و غریب در عیلامی‌ها را ذکر کرده است.^۱ او یکی از این چیزهای عجیب و غریب را وجود «زایده‌ای در منخرین» می‌داند.^۲

مقدسی در کتاب خود، به هیچ ملّت و قومی به اندازه خوزیان حمله نکرده و از آن‌ها بد نگفته است. او در جایی از کتاب خود سخنی را از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرموده: «زبان خوزی‌ها، زبان شیاطین است.»^۳ در جای دیگر بدترین و زشت‌ترین القاب و وصف‌ها را درباره خوزی‌ها به کار می‌برد و می‌نویسد: ... بدین سبب که آن‌جا زیاله‌دان دنیا است و مردمش پلیدترین مخلوقات هستند. در اینجا هر آنچه درباره آن‌ها گفته شده و هر ضرب‌المثلی که در خصوص آن‌ها زده شده، نقل می‌کنیم. ابن مسعود (رضی) گفت که از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که با خوزیان وصلت زناشویی نکنید، زیرا آنان از نژادی هستند که بی‌وفایی جزء سرشت آن‌ها است، علی بن ابی طالب (رض) گفته، بر روی زمین، شرورتر از خوزیان وجود ندارد، از میان آن‌ها هرگز پیامبری برنخاسته و فردنجیبی نیز پدیدار نشده، عمر (رض) نیز گفته است: «اگر زنده ماندم با خوزیان بیعت نمی‌کنم و آن‌ها را جزء بیت‌المال قرار نمی‌دهم.» همچنین در روایتی دیگر آمده است که اگر کسی همسایه‌اش خوزی بود و به پول محتاج شد، [ملکش] را بفروشد. از فقیهی سؤال کردند که مردی سوگند یاد کرد که پلیدترین پرنده را با بدترین هیزم بپزد و آن را به پلیدترین آدم بدهد. او گفت که باید کرکسی را روی هیزم خرزهره بپزد و آن را به خوزی بدهد.^۴

همچنین می‌نویسد که سر مردم رامهرمز پهن است و چهره آن‌ها هیچ‌گونه صفا و شادابی ندارد، و زبانی دارند که غیرقابل فهم است.^۵ او پس از آن‌که

۱. والتر هینتس، همان، ص ۲۹

۲. همان

۳. المقدسی، «أحسن التقاسیم...»، ص ۴۱۸

۴. المقدسی، همان، ص ۴۰۳

۵. همان، ص ۴۱۸

او می‌نویسد: «مردم خوزستان فارسی را با عربی قاطی می‌کنند، مثلاً "این کتاب وصال کُن" و "این کار را قطعاً کُن".»

درباره زبان مردم رامهرمز سخن می‌گوید، سخن پیامبر اکرم (ص) را درباره زبان خوزی که زبان شیاطین است نقل می‌کند.

مقدسی می‌گوید: «هنگامی که به بصره بازگشتم، یکی از دوستانم به من گفت که هرچه نماز در خوزستان خواندی، دوباره بخوان، چون آن‌ها نماز خود را سوی قبله نمی‌خوانند.» او خود به این نکته پی‌برده بود و می‌گوید: «قبله آن‌ها و به‌ویژه در بصّنا، غلط است.»^۱

خوزیان آن‌چنان مذموم و نکوهیده بودند که در نامه‌ای که امام جعفر الصادق (ع) خطاب به عبدالله بن نجاشی والی اهواز نوشته، از آن‌ها مذمت کرده و او را از آن‌ها برحذر داشته است. ایشان فرموده است: «از مکر و حيله‌گری خوزیان اهواز برحذر باش، پدرم از قول پدران خود نقل کرد که امیر المؤمنین (ع) گفته بود که در قلب یهودی و خوزی هرگز ایمان راه نیابد.»^۲ به هر حال هر آنچه در مذمت و بدگویی از اهواز و اهوازیان و حتی آب و هوای اهواز آمده، همه ناشی از وجود خوزیان است و درحقیقت مذمت‌های مزبور به خاطر رفتار ناپسند و عادات بد خوزیان بوده است.

یاقوت حموی نیز در *معجم البلدان* ذیل مدخل "خوز"، خوزیان را بدجنس‌ترین مردم و پست‌ترین افراد می‌داند. او از قول اصمعی، ریشه نام خوزی را از خوک می‌داند، و یا از قول دیگران معنی خوزی را همچون خوک می‌داند.^۳ همچنین آنچه مقدسی از قول یک فقیه گفته، یاقوت حموی در کتاب خود از قول کسری پادشاه ساسانی، آن را روایت کرده است. او می‌نویسد: «کسری از برخی کارگزاران خود خواست تا برای او بدترین غذا را به وسیله پلیدترین انسان و بر روی بدترین و پلیدترین حیوان بفرستند. پس سر ماهی شوری را به وسیله یک خوزی و بر روی خر برای او فرستادند.»^۴ نوشته فوق

۱. همان، ص ۴۱۵.

۲. محمود المقدسی الغریفی، "الرسالة الأهوازية"، ص ۲۱۳-۲۱۴ نام "الرسالة الأهوازية" در کتب شیعه ذکر شده است، از جمله در "الذریعة" تألیف آقا بزرگ تهرانی، جلد دهم، ص ۱۵۴ و جلد یازدهم، ص ۱۲۴

۳. یاقوت الحموی، "معجم البلدان"، جلد سوم، ص ۴۰۴

۴. همان

نشان‌دهنده این است که خوزی‌ها نه فقط نزد مورخان و جغرافی‌نویسان مسلمان، بلکه نزد پارسیان نیز به عنوان بدترین و پلیدترین معروف بوده‌اند. ظاهراً سومری‌ها نیز همین نظر و عقیده را درباره عیلامی‌ها داشته‌اند.^۱

خوی بد و شرارت‌های خوزیان آن‌چنان واضح و عیان بوده که مورخان و جغرافی‌نویسان و جهانگردان در مذمت آن‌ها سخن‌ها گفته‌اند، و برای نشان دادن پلیدی و بدجنسی آن‌ها، داستان‌های مختلفی روایت کرده‌اند و حتی از قول پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و خلیفه دوم، سخنانی را نقل کرده‌اند. این پلیدی و شرارت آن‌چنان زیاد بوده که ابن خردادبه که در اوایل قرن سوم هجری (۲۱۰-۳۰۰) می‌زیست و در آن هنگام هنوز واژه "خوز" و "خوزستان" مطرح نبود، شرارت و پلیدی خوزی‌ها را به آب و هوای اهواز نسبت می‌دهد. او می‌نویسد هر که در اهواز یک سال زندگی کند، عقلش را از دست می‌دهد و ناقص‌العقل می‌شود، همچنین احدی در آن دیار یافت نمی‌شود که گونه‌ای گلگون داشته باشد.^۲ یاقوت حموی از قول حضرت علی (ع) می‌نویسد که ایشان گفته‌اند که در بنی بشر، احدی شرورتر از خوز یافت نمی‌شود و در آن‌ها فرد نجیبی وجود ندارد.^۳ در جای دیگر درباره محل سکونت آن‌ها می‌نویسد: هرکس یک سال آن‌جا زندگی کند ناقص‌العقل می‌شود. گویا عده‌ای از اشراف آن‌جا مسکن گزیدند، پس از مدتی اخلاق آن‌ها مثل اخلاق مردم آن‌جا شد. آن‌جا بیماری بسیار است و رخسار مردمش زردگون است.^۴ یاقوت حموی یک بار دیگر از خوزی‌ها بد می‌گوید، او می‌نویسد، آن‌ها به عربی و فارسی سخن می‌گویند، اما زبان خاص خود را دارند که نه عبری و نه سریانی و نه عربی و نه فارسی است. اخلاق غالب بر آن‌ها، سوء خلق، خست مفرط، چشم همچشمی و رقابت بر سر موضوعات پیش‌پاافتاده است. رنگ چهره آن‌ها زرد

۱. عامر سلیمان، "بلاد عیلام و علاقتها بالعراق القديم"، ص ۱۷۳

۲. ابن خردادبه، "المسالک و الممالک"، ص ۱۷۱

۳. یاقوت الحموی، همان، جلد دوم، ص ۴۰۴

۴. یاقوت الحموی، همان، جلد اول، ص ۲۸۵. به نظر می‌رسد یاقوت حموی در این بخش از کتاب خود، از سخنان ابن خردادبه بهره جسته و همان نوشته‌ها را خلاصه کرده است.

و لاغر اندام می‌باشند.^۱ او برای بیان پلیدی و بد بودن خوزیان از قول شاعری که نام وی را ذکر نمی‌کند، شعر کوتاهی را ذکر می‌کند که بسیار زشت است.^۲ نه تنها مورخان و جغرافی‌نویسان اسلامی، بلکه حتی والتر هیتس که در قرن بیستم، مطالعات و بررسی‌های خود را درباره عیلامیان انجام داده است درباره آن‌ها از قول موریس لامبر، عیلامی‌ها را «بی‌رحم، خشن، بیش از حد محتاط، و بیش از حد توانا» توصیف می‌کند و می‌نویسد: «به این فکر می‌کنید که گویا آن‌ها هرگز نخندیده‌اند.»^۳ یا در جای دیگر آن‌ها را بسیار غارتگر ذکر می‌کند و می‌نویسد: «عیلامی‌ها حرصی تمام‌نشدنی به غارتگری داشتند.»^۴ خوزی‌ها پس از اسلام، همگی اسلام آوردند و به مرور زمان جذب اقوام دیگر شدند.^۵ بیشتر خوزی‌ها جزء جامعه عرب و مردم عرب شدند. مقدسی به هنگام بازدید از شهر نهر تیری، از یک قاضی خوزی سخن می‌گوید که در معیت او بود.^۶ همچنین آورده‌اند که ابن سکیت دورقی و ابو هلال عسکری نیز از خوزیان بودند. یاقوت حموی از محله‌ای در اصفهان به نام "در خوزیان" نام می‌برد که محل سکونت خوزی‌ها بوده است.^۷

۱. یاقوت الحموی، همان، جلد دوم، ص ۴۰۵

۲. بخوزستان
عطایاهم
دنانیرهم
و أعراضهم
أقوامُ
مواعیدُ
بیضُ
سودُ

۳. والتر هیتس، همان، ص ۱۷

۴. همان، ص ۶۰ ۵. نامه مورخ سپتامبر ۲۰۱۸ پروفیسور دانیل تی پاتس به نگارنده.

۶. المقدسی، همان، ص ۴۰۹

۷. یاقوت الحموی، همان، جلد دوم، ص ۴۰۴

منابع

- آمیه، پی‌یر؛ "تاریخ عیلام"، ترجمه: شیرین بیانی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۹ ش
- آمیه، پی‌یر؛ "شوش، شش هزار ساله"، ترجمه: علی موسوی، انتشارات فرزانه روز، چاپ اول، تهران، سال ۱۳۸۹ ش
- ابن ابی أصیبعه، احمد بن القاسم الخزرجی؛ "عیون الأنباء فی طبقات الأطباء"؛ تحقیق: نزار رضا، دار مكتبة الحياة، بیروت، ۲۰۱۰ م
- ابن اثیر، عزالدین؛ "الکامل"، ترجمه: محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، جلد چهارم، تهران، ۱۳۷۰ ش
- ابن بلخی؛ "فارس نامه"، به اهتمام گئی لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۹۹۳ م
- ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر؛ "الأعلاق النفیسة"، طبع مطبعة لیدن، عام ۱۸۹۱ م
- ابن حوقل، ابی القاسم؛ "صورة الأرض"، منشورات دار مكتبة الحياة، ۱۹۹۲ م
- ابن خردادبه، ابی القاسم عبیدالله بن عبدالله؛ "المسالك و الممالک"، لیدن، ۱۸۸۱ م
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ "تاریخ ابن خلدون"، المحقق: خلیل شحادة - سهیل زکار، دار المكتبة العلمية، بیروت، ۲۰۱۰ م
- ابن ندیم؛ "الفهرست"، تحقیق: ابراهیم رمضان، الناشر: دار المعرفة، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- أدریسی، محمد بن محمد بن عبدالله؛ "نزهة المشتاق فی اختراق الأفاق"، الناشر: عالم الكتب، بیروت، ۱۴۰۹ هـ
- احمد العلی، صالح؛ "الأحواز فی العهود الاسلامیة الاولى"، مركز البحوث و المعلومات، بغداد، بی تا
- الأصفهانی، ابو الفرج؛ "الأعیاب"، المجلد السادس، دار احیاء التراث العربی، بیروت، عام ۱۹۳۶ م
- اصفهانى، حمزه؛ "تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الأرض و الأنبياء)، ترجمه:

جعفر شعار، بنياد فرهنگ ايران، تهران، ١٣٤٦ ش
 الأصفهاني، حمزه؛ "تاريخ سني ملوك الأرض و الأنبياء"، برلين، ١٣٤٥ هـ
 الأصفهاني، حمزه؛ "التنبية على حدوث التصحيف"، المحقق: محمد أسعد طلس،
 عبدالمعين الملوحي، أسماء الحمصي، ناشر: دار صاد، بيروت، ١٤١٢ هـ (١٩٩٢ م)
 افشار سيستاني، ايرج؛ "خوزستان و تمدن ديرينه آن"، وزارت فرهنگ و ارشاد
 اسلامي، تهران، ١٣٧٣ ش

ايوانف، م.س؛ داندامايو، م. آرما و ديگران؛ "تاريخ ايران"، ترجمه: كيخسرو
 کشاورزي، انتشارات مرواريد، تهران، ١٣٨٥ ش

بابو اسحاق، رفائيل؛ "مدارس العراق قبل الاسلام"، دار الورق، لندن، ٢٠٠٦ م

بابو اسحاق، رفائيل؛ "تاريخ نصارى العراق"، بغداد، ١٩٤٨ م

باقر، طه؛ "مقدمة في تاريخ الحضارات القديمة"، بغداد، ١٩٥٦ م

باقر، طه؛ "من تراثنا اللغوي القديم، ما يُسمى في العربية بالدخيل"، مكتبة لبنان
 ناشرون، بيروت، سال ٢٠٠١ م

بريان، پي يير؛ "تاريخ امپراتوري هخامنشي"، ترجمه: مهدي سمسار، دوجلد، نشر
 زرباب، تهران، ١٣٧٧ ش

البغدادي، صفى الدين عبد المؤمن بن عبدالحق؛ "مراصد الاطلاع على اسماء الامكنة
 و البقاع"، تحقيق و تعليق: على محمد الجاوي، حلب، ١٩٥٤ م

البكر، منذر عبدالكريم؛ "دولة ميسان العربية"، المورد، العدد الثالث، وزارة الثقافة و
 الإعلام، ص ١٩-٢٨، بغداد، ١٩٨٦ م

البلاذري، احمد بن يحيى بن جابر البغدادي؛ "فتوح البلدان"، طبع مطبعة
 الموسوعات، القاهرة، عام ١٣١٩ هـ (١٩٠١ م)

بويس، مري؛ "تاريخ كيش زردشت"، ترجمه: همايون صنعتي زاده، انتشارات توس،
 تهران، ١٣٧٤ ش

بهنام، بولس؛ "العرب و الآراميون"، ٢٠١٨/١١/٢٩

American Foundation for Syriac Studies

بيروني، ابوريحان؛ "آثار الباقية"، ترجمه: اكبر دانا سرشت، مؤسسه انتشارات امير
 كبير، تهران، ١٣٦٣ ش

بيهقي، ابوالفضل؛ "تاريخ بيهقي"، تصحيح: على اكبر فياض، انتشارات ارغوان، تهران،

بی تا

پاتس، دلیل تی؛ "باستان‌شناسی ایلام"، ترجمه: زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران،

۱۳۸۵ ش

پری، جان ر، "کریم خان زند (تاریخ ایران بین سال‌های ۱۴۷۱-۱۷۷۹)"، ترجمه

محمد علی ساکی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۸ ش

پیرنیا، حسن؛ "تاریخ ایران باستان - امپراطوری هخامنشیان"، به کوشش سجاد شمس

الدینی، انتشارات اروند، تهران، ۱۳۹۳ ش

پیگولوسکایا، ن؛ "شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان"، ترجمه عنایت الله

رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ش

تبریزی، محمد حسین بن خلف معروف به برهان؛ "برهان قاطع"، مؤسسه انتشارات

امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۲ ش

الجاحظ، عمرو بن بحر؛ "الحيوان"، تحقیق: محمد هارون، دار الكتاب العربی،

بیروت، ۱۳۸۸ هـ.ق. (۱۹۶۹ م)

جعفری، محمود؛ "جنگی از نوشته‌های متناقض"، کتاب خوزستان (۲)، بنیاد

خوزستان‌شناسی، نشر شادگان، تهران، بهار ۱۳۸۳ ش

جمیل، فؤاد؛ "أريان يدون: أيام الاسكندر الكبير في العراق"، ترجمة الفصل السابع من

الكتاب الثالث لكتاب "تاريخ حملات الاسكندر الكبير"، بغداد، ۱۹۶۷ م

الجميلي، عامر عبدالله؛ "جهود الباحثين السريان المعاصرين في تحقيق اصول اسماء

الأمكنة العراقية ذات الأصل السرياني"، منشور ضمن وقائع ندوة "دور السريان في

الثقافة العراقية، ۲۰۱۲ م

"حدود العالم من المشرق الى المغرب"، تحقیق: يوسف الهادي، الدار الثقافية للنشر،

القاهرة، ۱۴۱۹ هـ (۱۹۹۹ م)

حسنونی زاده الشویکی، عبدالامیر؛ "موسوعة اللهجة الأهوازية"، انوار الهدی، قم،

۱۳۹۴ ش

الحلو، علی نعمة الحلو؛ "بلاد الأحواز - دراسة موسعة لجغرافيا و تاريخ جغرافية

الإقليم"، جلد الأول، الدار البصری، الطبعة الثانية، بغداد، ۱۹۶۹ م

الحموي، ياقوت؛ "معجم البلدان"، مجلد الأول والثاني والثالث والخامس، دار صاد،

بیروت، ۱۳۹۷ هـ (۱۹۷۷ م)

الجَمِیْرِي، محمد بن عبدالمنعم، "الروض المعطار فی خبر الأقطار"، تحقیق: احسان عباس، مكتبة لبنان، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۹۷۵ م
 دورانت، ویل؛ "تاریخ تمدن"، گروه مترجمان، ناشر انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم، تهران، ۱۳۹۱ ش
 دو مورگان، ژاک؛ "مطالعات جغرافیایی هیأت علمی فرانسه در ایران"، ترجمه ودیعی، چاپ تبریز، ۱۳۳۹ ش
 دهخدا، علی اکبر؛ "لغت نامه دهخدا"، سازمان لغت نامه
 دیاکونوف، ا.م؛ "تاریخ ماد"، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، تهران، ۱۳۸۸ ش
 ذکاء، یحیی؛ "کاروند کسروی"، شرکت سهامی کتاب های جیبی با همکاری مؤسسه ی انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۵۲ ش
 رضی، هاشم؛ "دانشنامه ایران باستان"، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱ ش
 رویدادنامه سربانی موسوم به رویدادنامه خوزستان، مترجمان: خداداد رضاخانی - سجاد امیری جاویدپور، ناشر بصیرت، تهران، ۱۳۹۵ ش
 زرین کوب، عبدالحسین؛ "روزگاران - تاریخ ایران از آغاز تا سلطنت پهلوی"، نشر سخن، تهران، ۱۳۶۷ ش
 الزمخشري، ابی القاسم محمود بن عمر؛ "ربیع الأبرار فی نصوص الأخبار"، تحقیق عبدالامیر مهنا، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۲ م
 سالم، عبدالعزیز؛ "تاریخ عرب قبل از اسلام"، ترجمه باقر صدری نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ش
 سلیمان، عامر؛ "بلاد عیلام و علاقتها بالعراق القديم"، آداب الرافدین، العدد ۱۴، بغداد، عام ۱۴۰۱ هجری
 صالح پور، اردشیر؛ "تاریشا (اشکفت سلیمان): غار معبد باستانی نو عیلامیان"، انتشارات الیما، تهران، ۱۳۹۴ ش
 الصالحی، صلاح رشید؛ "الجدور التاریخية لإسم بغداد من خلال المواقع الأثرية القديمة"، مجلة التراث العلمی العربی، العدد الأول، ص ص ۵۷- ۸۶، بغداد، ۲۰۱۴ م
 الصالحی، واثق اسماعیل؛ "نشوء و تطور مملكة میسان - دراسة تاریخیة و أثریة"،

مجله المورد، العدد الرابع، وزارة الثقافة و الإعلام، ص ص ۵-۱۸، بغداد، ۱۹۸۶ م
الصاوي، محمد اسماعيل عبدالله؛ "شرح ديوان جرير"، مطبعة الصاوي، بدون تاريخ
صدرى افشار، غلام حسين؛ "فرهنگ نامه فارسى - واژگان و اعلام"، جلد دوم، فرهنگ
معاصر، تهران، ۱۳۸۸ ش

الطبرى، محمد بن جرير؛ "تاريخ الرسل و الملوك"، المجلد الثانى و الثالث و
الخامس، دار حياء التراث العربى، بيروت، عام ۱۹۹۱ م
طبرى، محمد بن جرير؛ "تاريخ طبرى"، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، انتشارات اساطير،
تهران، ۱۳۷۵ ش

عبادى، عبدالرحمن؛ "خوزستان در نام واژه هاى آن"، نشر آموت، تهران، ۱۳۸۸ ش
عباس، احسان؛ "شعر الخوارج"، جمع و تقديم: احسان عباس، دارلثقافة، عام ۱۹۷۴.

م
عبودى، هنرى س؛ "معجم الحضارات السامية"، دار نشر جروس برس، الطبعة الثانية،
طرابلس، ۱۴۱۱ هـ (۱۹۹۱ م)

عدنان يحيى، اسامه؛ "بابل فى العصر الأخمينى (۵۳۹-۳۳۱ ق.م.)"، رسالة ماجستير،
قسم التاريخ، كلية الآداب، جامعة بغداد، بغداد، عام ۲۰۰۳ م
على، جواد، "المفصل فى تاريخ العرب قبل الإسلام"، المجمع العلمى العراقى، ثمانية
اجزاء، بغداد، ۱۹۵۰-۱۹۵۹ م

عميد، حسن؛ "فرهنگ عميد"، دو جلدى، انتشارات امير كبير، تهران، سال ۱۳۶۹ ش
فراى، ريچارد؛ "عصر زرين فرهنگ ايران"، ترجمه مسعود رجب نيا، انتشارات
سروش، تهران، ۱۳۵۸ ش

فولتس، ريچارد؛ "ايران در تاريخ جهان"، ترجمه: ع. پاشايى، نشر ديبايه، تهران،
۱۳۹۵ ش

فيلسوف الدوله، عبدالحسين، "مطرح الأنظار فى تراجم أطباء الأعصار و فلاسفة
الأمصار"، ناشر دانشگاه علوم پزشکى ايران، مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکى،
تهران، ۱۳۸۳ ش

قائم مقامى، جهانگير؛ "خوزستان، تطورات نام اين منطقه و وجوه تسميه آن"، يغما،
سال ۳، شماره ۹، آذر ۱۳۲۹ ش

قائم مقامى، جهانگير؛ "تطورات نام سرزمين خوزستان"، مجله بررسى تاريخى، سال

- سوم، شماره ۶، بهمن ۱۳۴۷ ش
قدامة البغدادی، ابوالفرج بن جعفر الکاتب؛ "الخراج"، طبع لیدن، ۱۸۸۱ م
القصیر، مأمون عبدالله؛ "التقود الاسلامیة فی القرن الهجری الأول"، المجلس الوطنی
للتقافة و الفنون و الآداب فی الكويت، الكويت، ۲۰۱۶ م
قیم، عبدالنبی؛ "فراز و فرود شیخ خزعل"، نشر اختران، تهران، ۱۳۹۲ ش
قیم، عبدالنبی؛ "پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب احمد کسروی"، نشر
اختران، تهران، سال ۱۳۹۳ ش
کاردینی، فرانکو؛ "تاریخ روابط اسلام و اروپا"، ترجمه بهاء الدین بازرگانی گیلانی،
نشر علم، تهران، ۱۳۹۳ ش
کریستن سن، آرتور؛ "ایران در زمان ساسانیان"، ترجمه: رشید یاسمی، انتشارات
صدای معاصر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش
کسروی، احمد؛ "زندگانی من"، انتشارات بنیاد، میدان بهارستان، تهران، ۱۳۲۳ ش
کسروی، احمد؛ "تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان"، انتشارات گام - پایدار، تهران،
۲۵۳۶ (۱۳۵۶ ش)
کمرن، جورج گلن؛ "ایران در سپیده دم تاریخ"، ترجمه: حسن انوشه، انتشارات
علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۹۶ ش
گاور، آلبرتین؛ "تاریخ خط"، ترجمه: عباس مخبر، کورش صفوی، نشر مرکز، تهران،
۱۳۶۷ ش
گردیزی، ابوسعید عبدالحی؛ "تاریخ گردیزی"، تصحیح: عبدالحی حبیبی، دنیای
کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ش
گرگانی، فخرالدین اسعد؛ "دیوان ویس و رامین"، تصحیح: محمد جعفر محجوب،
بنگاه نشر اندیشه، تهران، ۱۳۳۷ ش
گیرشمن، "ایران از آغاز تا اسلام"، ترجمه: محمد معین، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۹۵
ش
لسترنج، کی؛ "بلدان الخلافة الشرقیة"، ترجمه: بشیر فرنسیس، کورکیس عواد؛
مؤسسه الرسالة، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۴۰۵ هـ (۱۹۸۵ م)
لوکوک، پی‌یر؛ "کتیبه‌های هخامنشی"، ترجمه: نازیلا خلخالی، نشر فرزاد، تهران،
۱۳۸۹ ش

مرعشی شوشتری، قاضی نورالله؛ "مجالس المؤمنین"، کتاب فروشی اسلامیه، دو جلد، تهران، ۱۳۶۵ ش

مستوفی، حمدالله؛ "نزهة القلوب"، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری، تهران، سال ۱۳۳۶ ش

معلوف، لويس؛ "المنجد في اللغة العربية المعاصرة"، دار المشرق، الطبعة الحادية و العشرون، بیروت، ۱۹۷۳ م

المقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی؛ "احسن التقاسيم في معرفة الأقاليم"، ترجمه علی نقی منزوی، چاپ دوم؛ انتشارات کومش؛ تهران، ۱۳۸۵ ش

المقدسی، شمس الدین ابن عبدالله محمد؛ "أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم"، طبع لیدن، ۱۹۰۶ م

المقدسي الغريفي، محمود (تحقيق)؛ "الرسالة الأهوازية"، رسالة الإمام جعفر الصادق (ع) الى النجاشي والى الأهواز، علوم الحديث، السنة الحادي عشر، العدد الثاني

ملك المورخين، عبدالحسين خان؛ "مرآت الوقایع مظفري"، تصحيح: عبدالحسين نوایی، مرکز پژوهش ميراث مكنوب، تهران، ۱۳۸۶ ش

ملك، سرجان؛ "تاريخ ايران"، ترجمه: ميرزا اسمعيل حيرت، انتشارات دنياى كتاب، تهران، ۱۳۶۲ ش

ممتحن، حسين على؛ "نظری به تاريخ روابط عيلام با همسايگان"، بررسی های تاريخی، سال ششم، شماره ۵

منشی، اسکندر بیگ؛ "تاريخ عالم آرای عباسی"، محقق ایرج افشار، ناشر اميرکبير، تهران، ۱۳۸۲ ش

موسکاتي، سبتينو؛ "الحضارات السامية القديمة"، ترجمه: يعقوب بكر، دار الكتاب العربي، القاهرة، عام ۱۹۷۵ م

ناتل خانلری، پرویز؛ "تاريخ زبان فارسی"، نشر سيمرغ، تهران، ۱۳۷۴ ش

ناصر خسرو؛ "سفرنامه"، ترجمه: يحيى الخشاب، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ۱۹۹۳ م.

نامی موسوی اصفهانی، میرزا محمدصادق؛ "تاريخ گیتی گشا در تاريخ زنده"، ناشر: اقبال، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳ ش

النجار، مصطفى عبدالقادر؛ "التاريخ السياسى لإمارة عربستان العربية"، ۱۸۹۷-۱۹۲۵،

- دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۰ م
- نجم الملک، حاج عبدالغفار؛ "سفرنامه خوزستان"، به کوشش محمد دبیر سیاقی، مؤسسه‌ی مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۴۱ ش
- نگهبان، عزت‌الله؛ "شوش، کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان"، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۷۵ ش
- نگهبان، عزت‌الله؛ "راهنمای موزه و حفاری هفت تپه"، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، بهمن ۱۳۵۱ ش
- نودلمان، شیدان ارثر؛ "ميسان: دراسة تاريخية اولية"، ترجمه: فؤاد جمیل، مجله الاستاذ، المجلد ۱۲، صص ۴۳۲-۴۶۳، جامعة بغداد، كلية التربية، بغداد، ۱۹۶۴ م
- نولدکه، تئودور؛ "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان"، ترجمه: عباس زریاب خویی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸ ش
- النویری، شهاب‌الدین؛ "نهاية الأرب في فنون الأدب"، دار الكتب و الوثائق القومية، القاهرة، ۱۴۲۳ هـ
- هانزن، کورت هاینریش؛ "شاهنامه فردوسی - ساختار و قالب"، ترجمه کیکاووس جهانداری، نشر فرزاد روز، تهران، ۱۳۷۴ ش
- هینتس، والتر؛ "دنیای گمشده عیلام"، ترجمه: فیروز فیروزنیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱ ش
- اليعقوبي، احمد بن ابى يعقوب؛ "البلدان"، طبع مطبعة ليدن، عام، ۱۸۹۱ م
- "The Cambridge Ancient History: 3rd ed, I.pt.1 (1970), PP.154 - 155; Elam, by W.F.Abrigt and T.O. lambid
- The Cambridge Ancient History, Part 2, Vol.I, PP.644-661: part 2, Vol.II, PP. 379-399
- The Encyclopedia of Islam, New Edition, Edited by C. E. Bosworth, E. van Donzel, B.Lewis and Chpellat, *Under the Patromage of the International Union of Academies*, volume V KHE - MAHI
- Hansman, John, "Charax and the Karkheh". *Iranica Antiqua*, Vol.VII (1967)
- Savory, r.m, "Khuzistan", vol 5, page 80, brill, 1986
- Soucek Svat, "Arabistan or Khuzestan", *Iranian Studies*, Vol. 17, No. 2/3 (Spring - Summer, 1984) PP.195-213

نمایه

آ

- آن ناتوم، ۲۲۶
 آبادان، ۱۱۸، ۲۰۶
 آرام النهرین، ۱۸۰
 آرام بین النهرین، ۱۷۹
 آرام جشور، ۱۸۰
 آرام دمشق، ۱۸۰
 آرام صوبا، ۱۸۰
 آرام معکه، ۱۸۰
 آرامی، ۲۹-۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۴ و جاهای دیگر
 آرامی‌ها، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
 آرتابازوس، ۶۹، ۷۰
 آرین (آرین)، ۱۸۸، ۲۱۹
 آسیا، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۴۷، ۵۵، ۱۳۵، ۲۲۶
 آشور، ۱۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۵۳
 آشور بانیپال، ۱۸۱، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۶
 آلبرتین، گاور، ۱۴۲، ۱۷۹
 آلتهایم، ۵۱، ۵۴
 آمیه، پی‌یر، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۷
 آنتیوخوس، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۴۰، ۴۲
- ابنرگلوس، ۵۳، ۷۶
 ابن کلیبی، ۲۱۲
 ابوداکوس، ۵۹-۶۲، ۱۲۶، ۱۵۶
 ابوریحان بیرونی، ۱۹۳، ۲۵۱
 ابوسعید عبدالحی گردیزی، ۲۵۰
 ابولایذ، ۱۸۸
 ابو منصور الأزهری، ۲۰۶
 ابینرگال، ۵۳، ۷۶
 ابینرگلوس، ۵۳
 ابینرگوس، ۷۶
 اپولوگوس، ۴۵
 اپولونیوس، ۸۰
 اثینوس، ۱۴۴
 احواز، ۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۰۳-۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۳
 ادینرگال، ۵۳، ۷۶
 ادینرگلوس، ۵۳، ۷۶، ۱۵۱
 اردشیر بابکان، ۳۹، ۱۹۰، ۲۱۴
 اردشیر ساسانی، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۷
 اروپا، ۲۵، ۴۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۷
 اریتره، ۲۵
 خط آرامی، ۱۷۹
 عدنان، اسامه، ۱۰، ۱۱۰، ۱۷۹
 اسپاسین، ۵۳، ۵۷
 اسپانسو، ۱۹
 استرابو، ۳۰، ۱۴۴، ۱۸۶، ۲۳۱
 اسکندر بیگ منشی، ۲۵۵
 اسکندر مقدونی، ۱۵-۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۴، ۴۰
 و جاهای دیگر
 اسکندریه، ۱۵-۱۹، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۴۴
 اصمعی، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۶۲

الف

- أبله، ۳۴، ۳۶، ۴۳-۴۷، ۵۸، ۹۴، ۱۱۴
 ابن الندیم، ۲۱۲
 ابن بلخی، ۲۵۴
 ابن حوقل، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۴۰
 ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۹
 ابن خردادبه، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۶۳
 ابن خلدون، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۵۱

- افامیا، ۳۳، ۴۷
 افامیه، ۴۷، ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۱۱۱
 افریقا، ۳۳، ۳۸
 افشار سیستانی، ایرج، ۱۹۲
 افشار، نادر شاه، ۲۵۵، ۲۵۶
 افضل التواریخ مظفری، ۲۵۷
 افسدیوس کاسیوس، ۹۶، ۹۷
 اکد، ۱۷۹، ۲۲۹
 اگوستوس، ۱۴۳، ۱۴۵
 الأحواز فی العهد الإسلامیة، ۲۰۴
 الجرها، ۱۸، ۱۹، ۳۸، ۱۳۶
 الحضرم، ۷۶، ۱۲۰
 الدور، ۲۵، ۲۶، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۳
 الروض المعطار فی خبر الأقطار، ۲۵۱
 الفهرست، ۲۱۲
 القرنه، ۳۷، ۱۲۶، ۱۸۱
 امارات متحده عربی، ۹، ۱۳، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۳
 امام جعفر الصادق (ع)، ۱۰، ۱۷۵، ۲۶۲
 انانیا، ۷۸، ۱۰۶
 انشان، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱
 انطاکیه، ۱۹، ۱۳۶، ۱۳۹
 اواز، ۱۸۹
 اواژ، ۱۸۴
 اودریس، ۱۸۶
 اورایزس اول، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۱۵۶
 اورایزس دوم، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۵۶، ۱۵۸
 اورادس اول، ۶۶، ۱۵۱
 اورک، ۱۱۱
 اوزی، ۱۸۵، ۱۸۶
 اوژ، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۶
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 آوژا، ۱۸۴
 اوژا، ۱۸۴
 اوژه، ۱۸۴، ۱۸۵
 اوژیا، ۱۸۳
 اوکسی، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۹
 اوواج، ۱۸۴، ۱۹۲
 اهواز، ۹، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۴۵
- ایده، ۱۸۵، ۲۲۶، ۲۳۴
 ایزت، ۷۷، ۷۸
 ایزیدور کرخی، ۹، ۴۰، ۸۴، ۸۵، ۱۴۲-۱۴۵
 ایستگاه‌های پارتی، ۸۵
 ایل بختیاری، ۲۵۶
 اینسوورث، ۱۵، ۲۹، ۱۰۴
 اینکوتوس، ۱۷
- ب
 باب سالیمتی، ۴۸
 بابل، ۹، ۱۶، ۲۰-۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۷ و جاهای دیگر
 بادیه الشام، ۱۷۸
 بارباریکون، ۴۳، ۸۰، ۱۳۹، ۱۴۰
 باردیسنس، ۹۶
 باشت، ۲۲۸، ۲۲۹
 باناگا، ۹۹
 بت هوزایه، ۱۸۲، ۱۹۵
 بت هوزی، ۱۹۵، ۱۹۶
 بث هوزایه، ۱۹۵
 بحرین، ۹، ۲۵، ۵۲، ۵۸، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
 بختیشوع، ۱۹۶
 برهان قاطع، ۱۸۵، ۲۱۵
 بریجازا، ۱۳۹، ۱۴۰
 بستان، ۳۵، ۸۹، ۱۰۵، ۱۲۹
 بصره، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۷-۴۹، ۱۱۲
 ۱۲۵، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۰، ۲۶۲
 بطای، ۱۹۷
 بطلمیوس، ۲۵۰
 بعل، ۷۰، ۱۱۷، ۲۴۴
 بغداد، ۴۲، ۴۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰-۱۲
 بغدادی، صفی‌الدین، ۱۹۰
 بل، ۷۰، ۱۱۷، ۲۴۴
 بلاذری، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۵۴
 بلاش، ۳۰، ۳۵، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۱۹، ۱۴۶
 بُنْدُو، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۲
 بوشهر، ۵۸، ۱۱۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴

پلا، ۱۷
 پليني، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷ و جاهای ديگر
 پهلو، رضا خان (رضا شاه)، ۱۷۴، ۲۰۳،
 ۲۳۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷
 پیامبر اکرم (ص)، ۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۵، ۲۱۰،
 ۲۶۱، ۲۶۲
 پيرنيا، حسن (مشيرالدوله)، ۱۴۵، ۲۲۶
 پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا، ۵۰، ۷۸، ۱۸۱،
 ۱۸۳، ۲۵۳

ت

تاريخ السیاسی لإمارة عربستان العربیة، ۲۰۴
 تاريخ بیهقی، ۲۰۰، ۲۵۰
 تاريخ تمدن، ۲۴۱
 تاريخ سیستان، ۲۰۰
 تاريخ طبری، ۲۲۱
 تاريخ قدیم کمبریج، ۲۳۹
 تاریخنا (اشکفت سلیمان): غار معبد باستانی
 نوعیلامیان، ۲۳۴
 تالاسیا، ۵۸، ۵۹
 تدمر، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۹-۴۱ و جاهای دیگر
 تدمریان، ۹، ۲۵، ۳۸
 تراژان، ۵۰، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۵۲
 تلمود، ۲۹، ۳۱، ۴۷، ۱۸۳، ۱۸۴
 تلّو، ۱۲۵
 تنگه هرمز، ۲۶
 تورات، ۲۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴،
 ۲۳۵
 توزی، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۲
 تیاوچه، ۱۲۲
 تیچون، ۱۸
 تیخه، ۶۲
 تیرائوس، ۵۰
 تیرائوس اول، ۴۸، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸
 ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۲، ۲۱۰
 تیرائوس دوم، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۱۴، ۱۵۲،
 ۱۵۴، ۱۵۶
 تیرداد دوم، ۷۱
 تیسفون، ۲۰، ۵۰، ۸۹، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹

بولس بهنام، ۱۷۸، ۱۷۹
 بهرام گور، ۱۹۷
 بیت ارمایه، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۵۳
 بیت آجوشی، ۱۸۰
 بیت بخيانی، ۱۸۰
 بیت تزکی، ۱۸۱
 بیت رحوب، ۱۸۰
 بیت زانی، ۱۸۱
 بیت زمانی، ۱۸۰
 بیت ساکی، ۱۸۱
 بیت سانگی، ۱۸۱
 بیت شعاریم، ۳۰
 بیت عدینی، ۱۸۰
 بیت کاسپی، ۱۸۱
 بیت کرما، ۱۸۰
 بیت لاپاط، ۱۹۶
 بیت هوزای، ۱۹۷، ۲۰۹
 بیت هوزای، ۲۵۳
 بیت هوزایی، ۱۰۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
 بیت هوزی، ۱۴۲، ۱۷۷، ۱۸۰-۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹،
 ۱۹۴-۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴،
 ۲۱۷
 بیت هوزیا، ۱۸۲
 بیت یاکینی، ۱۰۴، ۱۸۰، ۱۸۱
 بیث لابط، ۱۹۷
 بیناگا، ۹۹
 بین النهرین، ۹، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۴ و جاهای دیگر
 بیهقی، ابوالفضل، ۲۵۰، ۲۵۲

پ

پاتس، دنیل تی، ۱۷۷، ۱۸۴-۸۶، ۱۸۸
 ۱۸۹-۹۱، ۱۹۵-۹۷، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۴۶
 ۲۵۴
 پارتی، ۹۰، ۹۲، ۱۴۴
 پارسوماش، ۲۲۷
 پاکور دوم، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۵۴
 پتا چیتی، ۹۱
 پتیداس، ۱۸
 پروکوپیوس، ۱۸۳

- تیسیر خلف، ۱۱۰
 تیم بل اول، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۱۴
 تیم بل پنجم، ۸۹، ۹۰، ۱۲۲، ۱۵۷
 تیم بل چهارم، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۵۷
 تیم بل دوم، ۷۳-۷۵، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸
 تیم بل سوم، ۸۱-۸۴، ۸۷، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۹
 تیم بل ششم، ۹۷، ۹۸، ۱۵۸
- ث**
 ثیونسیوس اول، ۷۲، ۷۳، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶
 ثیونسیوس دوم، ۷۹، ۸۰، ۱۴۹، ۱۵۴
 ثیونسیوس سوم، ۸۷، ۸۸، ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
- ج**
 جاحظ، ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۵۹
 جریر (شاعر)، ۵۰، ۱۹۹
 جزیره العرب، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۴ و جاهای دیگر
 جندی شاپور، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۶۰
 جوالیقی، ۲۵۱
 جوای دوم، ۳۳
 جهانگشای نادری، ۲۵۵
 جیرفت، ۲۳۰، ۲۳۴
- د**
 داریوش هخامنشی، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸-۱۹۲، ۲۱۸، ۲۱۹
 دانیال، ۲۳۰
 دبیر سیاقی، محمد، ۲۵۷
 دجله، ۱۶-۱۸، ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۳۴ و جاهای دیگر
 دزفول، ۲۵۶
 دشت میسان، ۳۴
 دوراپوروس، ۷۶
 دورانت، ویل، ۲۴۱
 دورین، ۱۷، ۲۳۰
 دو مورگان، ژان ژاک، ۱۸۶، ۲۳۷
 دهخدا، علی اکبر، ۳۳، ۱۸۷، ۲۱۵
- ح**
 حاج عبدالغفار نجم الملک، ۲۵۷
 حالنا متی، ۲۱۸، ۲۱۹
 حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۲۱۲، ۲۴۹
 حدیاب، ۷۷، ۷۸، ۱۰۶
 الحسینی، محمدباقر، ۱۵، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۵۵، ۶۲، ۷۲، ۸۲، ۱۱۵، ۱۲۲
 حشو، ۱۹۷
 حمزه اصفهانی، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۴۰
- حمورابی، ۲۱۲
 حمیدیه، ۱۸۲
 حوز، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳
 حوز، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳
 حویزه، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
 خ
 خاراسن، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۱۱۸
 خاراکس، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۰۹، ۱۴۵
 خانلری، پرویز ناتل، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۱۷
 خرمشهر، ۳۶، ۵۸، ۱۷۸
 خسرو، ۹۰، ۱۰۱
 خط آرامی، ۱۷۹
 خط پهلوی، ۱۷۹
 خفاجیه، ۳۵، ۱۰۵، ۱۸۲
 خلف تبریزی، ۱۸۵
 خلیفه دوم، ۱۰، ۱۷۵، ۲۱۰
 خسوز، ۹، ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰-۲۲۰، ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۶۳
 خوزستان، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۴۹ و جاهای دیگر
 خوزیان، ۹، ۱۰، ۱۰۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۱۶، ۲۲۰-۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰-۲۶۰
 خونانی، علی رضا، ۱۰۹

سلوکیه، ۱۷، ۲۰، ۳۰، ۳۶، ۳۷ و جاهای دیگر
 سلیمان، عامر، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۳۹
 سماخو، ۷۸
 سمرقند، ۳۸
 سنحاریب، ۴۸، ۱۰۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۴۶
 سوات سوچک، ۲۴۰
 سوریه، ۱۷، ۴۷، ۶۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۵،
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۲۰۸

سوزیان، ۲۳۱
 سوسونکا، ۲۳۱
 سوق الاهواز، ۲۳۸
 سومر، ۲۲۶
 سیاوش، ۱۲۴
 سیمرنی، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۶

ش

شاپور اول، ۱۹۰، ۲۵۳
 شاپور دوم، ۱۸۳، ۲۵۳
 شام، ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۶۴، ۷۶، ۲۰۱
 شاهنامه، ۲۵۰، ۲۵۲
 شلمنصر سوم، ۱۸۱
 شوش، ۸۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸،
 ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۶۰
 شوشتر، ۲۵۵، ۲۵۶
 شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان،
 ۱۸۱، ۲۵۳
 شیخ خزعل، ۲۵۷

ص

صابئی، ۱۹۸
 صالح‌پور، اردشیر، ۲۳۴
 الصالحی، واثق اسماعیل، ۱۹، ۲۲، ۳۰، ۳۹، ۴۴،
 ۵۴ و جاهای دیگر
 صفوی، شاه اسماعیل، ۲۵۴
 صفوی، شاه طهماسب، ۲۵۴
 صفوی، شاه عباس، ۲۵۵
 صور اسرافیل، ۱۷۴
 صورة الأرض، ۱۸۶

دیاکونف، ایگور میخایلوویچ، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۳۶
 دینوری، ابو حنیفه، ۲۴۹
 دیولافوا، ژان، ۲۵۷
 دیون کاسیوس، ۳۳
 دیونیسوس تراکس، ۱۴۳
 دیونیسوس کرخی، ۱۴۳
 دیونیسوس، ۷۵، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۴۳

ر

رافائل بابو اسحاق، ۱۹۶
 راولینسون، هنری، ۳۷
 راه ابریشم، ۳۸
 رستوفتسف، ۱۱۵
 روم، ۹، ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۳ و جاهای دیگر
 رهنامه دریای ارتیره، ۴۵
 ریستوتسف، ۱۳۰

ز

زاگرس، ۵۸، ۱۸۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴
 زمخسری، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۲۲
 زیگورات، ۲۲۷، ۲۳۰
 زین‌الأخبار، ۲۰۰، ۲۵۰

ژ

ژرمانکس، ۷۷
 ژرمانیکوس، ۱۲۲

س

سامی، ۲۳۷
 سایکس، سرپرسی، ۲۵۷
 سبزاباد، ۲۲۸
 سیلان، ۲۲۸، ۲۲۹
 سربانی، ۳۰، ۴۲، ۴۴، ۱۷۸، ۱۸۲ و جاهای
 دیگر
 سفر، فؤاد، ۳۹-۴۲، ۶۵، ۷۶، ۸۵، ۹۸، ۱۲۶،
 ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵
 سفرنامه عربستان، ۲۵۷
 سلوکوس، ۱۷، ۴۷
 سلوکیان، ۹، ۱۷، ۱۸۱

ط

- طایبی، سیف جلال‌الدین، ۳۷، ۵۳، ۵۹، ۷۲،
 ۸۷، ۱۱۰، ۱۵۶
 طبری، محمد بن جریر، ۳۲، ۳۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۳
 طوقان صابئی، ۱۹۹
 فرات، ۹، ۳۴، ۳۶-۳۹، ۴۳-۴۵، و جاهای دیگر
 فراهیدی، ۲۰۰، ۲۰۸
 فردوسی، ۲۵۰، ۲۵۲
 فرزدق، ۱۹۹
 فرهاد چهارم، ۷۱
 فرهاد سوم، ۶۷
 فرهنگ تمدن‌های سامی، ۱۸۰
 فرهنگ لهجه‌های اهوازی، ۱۹۸
 فره‌وشی، ۲۰۷
 فره‌وشی، بهرام، ۲۰۴، ۲۰۶
 فلاحیه، ۴۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۱، ۲۱۴
 فنیقی‌ها، ۱۷۸، ۲۳۵
 فویاس، ۹۰، ۹۱، ۱۵۷
 فولتس، ریچارد، ۲۲۷، ۲۳۹
 فهلیان، ۲۲۶، ۲۳۴
 فیروزآباد، ۹، ۱۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۲
 فیلد، هنری، ۲۵۷

ع

- عالم آرای عباسی، ۲۵۵
 عبادان، ۴۴، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۶،
 ۲۰۷، ۲۵۰
 عبادی، عبدالرحمن، ۲۱۷، ۲۵۱
 عبدالله بن نجاشی، ۲۶۲
 عبادی اهوازی، ۱۹۷
 عبد نرجول، ۷۶
 عبد نرکالوس، ۷۶
 عبد نرگال اول، ۷۶-۷۹، ۸۴، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶
 عبد نرگال دوم، ۹۵-۹۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸
 عبد نرگال سوم، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷،
 ۱۵۸
 عبده اهوازی، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۴
 عبری، ۲۹
 عبری‌ها، ۲۳۵
 عبودی، هنری س، ۲۳۵
 عربستان، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۵۳،
 ۲۵۴-۲۵۷
 علام، ۲۱۸، ۲۲۶
 العلی، صالح احمد، ۲۰۴، ۲۲۰
 علی بن ابی طالب (ع)، ۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۵،
 ۲۱۰، ۲۶۳
 عموری‌ها، ۲۳۵
 عیلام، ۹، ۲۱، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۶ و جاهای دیگر
 عیلامیان، ۱۰، ۸۲، ۱۱۱، ۱۸۱، ۱۸۷ و جاهای
 دیگر

ک

- کارون، ۱۶، ۳۳، ۳۵-۳۸، ۴۸، ۴۹ و جاهای
 دیگر
 کان ینگ، ۳۶، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۷
 کایوس، ۷۴
 کبیسه، ۹۸، ۱۲۶، ۱۳۶
 کراچکوفسکی، ایگنانای یولیانوویچ، ۱۴۵
 کرخ سلوخ، ۱۹۶
 کرخ لندن، ۴۲، ۱۸۳
 کرخ، ۱۵، ۲۹، ۳۳-۳۵، ۴۷، ۵۴ و جاهای دیگر
 کرخ - هسپاوسن، ۴۲
 کرخه، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹-۴۲، ۴۹ و جاهای
 ف
 فارسنامه، ۲۵۴
 فایساخ، ۵۴
 فتوح البلدان، ۲۰۰

- دیگر
 کردها، ۲۲۱
 کرزن، لرد جورج، ۲۵۷
 کرکوک، ۱۹۷
 کریستن سن، آرتور، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۴
 کسروی، احمدف ۱۷۴-۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱-۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۵۵
 ۲۵۶
 کلدان، ۶۵
 کلدانی، ۱۰۹
 کلدانی‌ها، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۴۳، ۲۴۴
 کمرون، جورج، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۵
 کنعانی‌ها، ۱۷۸، ۲۳۵
 کورش، ۲۳۶
 کوریگلزو، ۲۳۱
 کوشان، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۵
- گ
 گایوس یولیوس، ۱۲۲
 گردیزی، ۲۵۲
 گندی شاپور، ۱۸۲، ۱۹۷
 گودرز، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۲۱۰
 گیتی‌گشا، ۲۵۵
 گیرشمن، رومن، ۳۷، ۲۳۴
- ل
 لات، ۱۱۷
 لایارد، آستن هنری، ۲۵۷
 لُرها، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۵
 لسترنج، گی، ۳۵، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۱۱۱، ۱۹۰، ۲۰۹
 لغت‌نامه دهخدا، ۲۱۵
 لوریمر، جان گوردون، ۲۵۷
 لوکوک، پی‌یر، ۱۸۴
 لوکیانوس، ۱۴۴
- م
 ماد، ۲۱، ۵۵، ۱۸۲، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۹
 مادها، ۲۳۶
- مار اسحاق، ۱۹۶
 مارتن، ۳۴
 ماگا، ۹۷، ۹۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸
 مانی، ۱۱۸، ۱۲۴، ۲۱۳
 مجالس المؤمنین، ۲۵۴
 محمدی‌فر، یعقوب، ۱۰۹
 محمره، ۳۵-۳۸، ۴۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۵۶
 مزدک، ۱۲۴
 مستوفی، حمدالله، ۴۴، ۱۹۰
 مشعشع، سید محمد، ۲۵۴
 مشعشعیان، ۲۵۴، ۲۵۵
 مصر، ۱۷، ۲۵، ۴۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۹۱، ۲۴۴
 معاضد السلطنه، ۱۷۴
 معجم البلدان، ۳۴، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۶۲
 مقدسی، شمس‌الدین، ۳۵، ۴۷، ۴۹، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۰۰ و صفحات دیگر
 ملک المورخین، عبدالحسین خان، ۲۵۶
 ملکم، سرجان، ۲۵۷
 ممتحن، حسین علی، ۲۳۱
 منتخب التواریخ مظفری، ۲۵۷
 مندائی، ۳۱، ۱۹۸
 مولون، ۱۸
 مونویازوس اول، ۷۷
 مهرداد، ۲۰-۲۲، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۹۱، ۱۵۳، ۱۰۴
 مهرداد سوم، ۶۶، ۶۷
 میتانی، ۱۷۹
 میرداتس، ۲۰، ۴۳، ۴۶، ۵۲، ۹۰-۹۵، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۸
 میسان، ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳
 میشان، ۱۳، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱
- ن
 ناصر خسرو، ۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲
 نبطی، ۱۸، ۴۱، ۴۲، ۶۴، ۱۳۸، ۱۷۹
 نبطیان، ۹

- النجار، مصطفی عبدالقادر ۲۰۴
 نرام سین، ۵۴، ۱۷۹، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۶
 نرجال، ۱۱۷، ۱۱۹
 نرجول، ۱۱۷، ۷۶
 نرگال، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۷۶، ۷۷، ۱۰۴
 نزون، ۸۳، ۱۲۲، ۱۵۲
 نزهة القلوب، ۴۴
 نعمة الحلو، علی، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴
 نگهبان، عزت‌الله، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹
 نمسیس، ۱۱۷
 نودلمان، شیدان ارثر، ۱۸، ۲۰-۲۳، ۲۶، ۳۰-۳۴ و جاهای دیگر
 نورآباد، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹
 نولدکه، تئودور، ۳۰، ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۴ و جاهای دیگر
 دیگر
 نومیدیا، ۳۳
 النوری، شهاب‌الدین، ۲۲۰
 نهر تیری، ۲۹، ۳۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۳، ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۶۴
 نیبور، ۲۵۷
- و**
 وادینگ، ۱۲۵
 ورکاء، ۱۱۵
 ولکش، ۸۱، ۸۳
- ه**
 هادریان، ۸۹
 الهادی، یوسف، ۲۱۲
 هانسمن، جان، ۱۹، ۳۳، ۳۹، ۵۴
 هبل، ۷۰، ۲۴۴
 هخامنشیان، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۳۶
 هراکلس، ۳۰، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۷۲-۷۴، ۷۶ و جاهای دیگر
- هرمزد اردشیر، ۱۹۷، ۲۱۴
 هرودوت، ۲۴۱
 هسباوسن، ۱۹-۲۳، ۴۰-۴۲، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵-۶۰، ۶۲ و جاهای دیگر
 هندو اروپایی (زبان)، ۲۳۷
 هند، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۴-۲۶ و جاهای دیگر
 هوار، کلمان، ۲۵۷
 هواز، ۱۸۹، ۱۹۰
 هو (امپراتور چین)، ۶۱
 هوج، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۲۰
 هوجستان، ۲۵۴
 هور، ۳۱، ۳۲، ۳۵
 هوز، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۱
 هوزای، ۵۰
 هوزیا، ۱۸۴، ۱۸۶
 هومانو، ۲۵
 هیل، ۱۲۵
 هیروس، ۲۲
 هیستس، والتر، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۵ و جاهای دیگر
- ی**
 یاقوت حموی، ۱۶، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰ و جاهای دیگر
 یان چائو، ۳۶
 یر، اپ، ۱۸۵، ۱۸۹
 یزدگرد اول، ۱۹۷
 یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب)، ۲۴۰
 یوسف هوزایا، ۱۴۳، ۱۸۳، ۲۱۴
 یوسیفسوس، ۳۰، ۷۶
 یونان هوزایا، ۱۸۳